

تقریظی است که حضرت آیة الله العظمی آقای حاج میرزا سید محمد بهبهانی دامت برکاته العالی مرقوم فرموده اند و زینت بخش صدر کتاب میگردد .

تقریظ

بسم الله الرحمن الرحيم

با شرح مفصل و مفیدی که جناب شرعمدار اجل آقای حاج سراج انصاری خدمتگذار صمیمی جامعه مبارکه اسلامیة و فقه الله مرقوم داشته اند حاجت به تطویلی از این جانب نیست اجمالاً کتاب مستطاب که شها متهای تاریخی سلسله شریفه علویه را حاوی است خدمتی است شایسته از جناب فاضل دانشمند معظم آقای علی اکبر تشید باین سلسله شریفه و اظهار موذتی است شایسته بذوی القربی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شید الله به و بامثاله من افاضل اخواننا المؤمنین ارکان المسلمین .

الاحقر محمد الموسوی البهبهانی عفی عنیه

تقریظ آیة الله آقای حاج سراج انصاری

بسم الله الرحمن الرحيم

عظمت هر ملتی بوسیله مطالعه در تاریخ زندگانی بزرگان و رهبران وی روشن و هویدا میگردد . در حقیقت تشکیل دهنده سازمان عظمت هر قوم ، رهبران آن قوم میباشد . روی ابن اصل مسلم و قتیکه بتاریخ اسلام و بعلم نهضت هاییکه بس از طلوع خورشید عالمتاب شده است مراجعه میکنیم باین حقیقت هدایت میتویم که ملت اسلام ، در زیر سایه تعلیمات قرآنی بزرگترین ملل دنیا بوده و همواره بازور و قلدری و اجحاف و ستمگری مبارزه کرده است . امروز اگر ملت مسلمان دنیا یکی از بزرگترین ملل جهان محسوب میشود در اثر فداکاری و از خود گذشته کی مردان سلحشور صدر اسلام و قهرمانان نهضت های ضد استبدادی بوده و میباشد . شما خوانندگان گرامی اگر از خواندن کتابهای غیر مفید صرف نظر فرموده و بمطالعه تاریخ خصوصاً تاریخ اسلام همت کمارد آن حقیقت معروضه چنان چهره زیبای خود را بشمائشان خواهد داد که تأثیر آنرا در روان خود حساً مشاهده خواهد فرمود . بکفست از تاریخ اسلام را نهضت های مهمی که پس از رحلت پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای جاوگبری از تجاوز و اجحاف

ب

و ظلم و اعتساف رخ داده است تشکیل میدهد و مطالعه این قسمت بسیار مفید و برای تقویت روح شهامت بی اندازه مؤثر است .

دانشمند محترم فاضل گرامی آقای حاج میرزا علی اکبر تشید مدیر محترم مجله تاریخی و عضو مؤثر هیئت مؤسسين اتحادیه مسلمین ایران که عمری در مطالعات کتب و آثار بزرگان دین و دانش گذرانده و در تاریخ اسلام بمقام تنبع نائل گردیده است همان قسمت از تاریخ اسلام را که فوقاً بدان اشاره شد با طرز دلپسندی برشته نگارش کشیده و قبلاً علی التدریج در مجله مسلمین تحت عنوان: (در حواشی تاریخ اسلام) انتشار داد و تا هیجده شماره مسلسل، خوانندگان مجله مسلمین را مستفیض نمود چون مجله مسلمین در اثر فشار مالی و بی همتی برادران دینی ناچار به تعطیل شد لذا جناب آقای تشید تصمیم گرفت که آن مقالات را پس از تجدید نظر بضمیمه يك مقدمه و بقیه مطالب بشکل يك کتاب در آورده و انتشار دهد اینک بحمدالله بانجام مقصود موفق شده و يك اثر سودمندی از خود بیادگار گذاشت .

این کتاب از نخستین نهضتی که بعد از رحلت پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) اتفاق افتاده شروع نموده و بتدریج نهضتهای دیگر را بایمان شیوا در دسترس صاحبان ذوق گذارده است با مطالعه این کتاب علل نهضتهای سلسله جلیله علویان که هر يك تربیت یافته مکتب اسلام بوده يك روشن میشود این کتاب نه تنها تاریخ فرزندان رشید شیر خدا را در میدان مبارزه با ستمگریهای جبارین شرح میدهد بلکه روح هر فرد غیرتمند مسلمان را برای مبارزه در راه آزادی تقویت مینماید .

ما توفیق تألیف و انتشار این کتاب سودمند را بدوست عزیز خود آقای حاج میرزا علی اکبر تشید تبریک گفته و از درگاه ایزد متعال جلت قدرته مسئلت مینمائیم که جناب معظم له را در انتشار اینگونه آثار مفیده همیشه موفق و مؤید فرماید .

والسلام علیه وعلی عبادالله الصالحین

بتاریخ روز چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی ۱۳۷۲ قمری مطابق

تهران - الاحقر حاجی سراج انصاری

۲۲ بهمنماه ۱۳۳۱ شمسی

ج

تقریظی است که حضرت مستطاب حجة الاسلام آية الله آقای حاج میرزا عبد الله سعید مجتهد طهرانی دامت برکاته العالی بر کتاب سادات علوی مرقوم فرموده اند و افتخاراً بدرج آن مبادرت میشود .

بسم الله الحمد لله و الصلوات علی رسول الله و علی آله سادة الوری
امراء الدنيا شفعاء الاخره

جناب آقای حاج میرزا علی اکبر تشید وفقك الله اننا نحب و نرضی .

کتاب تاریخ سادات دنیا و آخرت را دیدم و بدقت خواندم تاریخ زیاد نوشته شده ولی بدین شیرینی عبارت بلسان عصری که حاوی مزایای تاریخی باشد کمتر دیده بودم و عمده چیزی که توجه مرا جلب کرد آن بود که باندازه این کتاب دلالت بر ایمان و اعتقاد گوینده و مؤلف دارد که از فرط ایمان و اخلاص بخانواده طهارت نوشته شده که فرمودند انسان محب تحت لسانه تا شخص سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد قلم هم حکم زبان را دارد و به تنقیح مناط دعا کردم بدان دامن که چنین ایمانی پرورش داده آفرین بر آن پدری که چنین پسری تربیت کرده روح پر فتوح شاد باشد آتمعلمی که چنین شاگردی با اخلاص بجامعه تحویل داده تاریخ نویس و وقایع نگار بشمار است ولی کلامیکه از سوز دل و فرط شوق و محبت از نیش قلم بیرون میآید اثر دیگری دارد خداوند ذریعه آخرت شما و آباء و اجدادتان قرار دهد و چراغ روشنی باشد که دیگران تا قیامت از نور آن بهره مند شوند تسعی نوره بین ایدیکم الی الجنة انشاء الله تعالی .

الاحقر عبد الله بن مسیح طهرانی

ایضاً تقریظ معظم له

بسم الله الحمد لله تاریخ قیام سادات علوی برای خلافت را که از شرحات افکار ابکار جناب آقای حاج میرزا علی اکبر تشید است قرائت کرده و از مزایای تاریخی آن بهره مند شدم و از حسن سلیقه و عبارات ساده بلسان امروزه آن بسیار خوشم آمد چیزی که بیشتر مورد توجه شد این بود که از عبارات آن خوب بر میآید که از روی ایمان و اعتقاد و اخلاص بخانواده طهارت گفته شده بسیار باسوز و گداز بالحنی نمکین و عباراتی شیوا حقایق را از پرده در آورده و مخالفین را رسوا کرده هر کس درست تأمل کند حق را بمن له الحق میدهد و واقع را مکشوف مینماید جزاه الله عن الاسلام احسن الجزا امید است دستگیر قیامت و برزخ خود و پدر و مادرشان باشد انشاء الله - الاحقر عبد الله بن مسیح طهرانی

تقریبی است که حضرت ملازم الانام آیه الله آقای حاج میرزا خلیل کمره دامت برکاته از علمای معاصر اهل تفسیر و متخصص در فنون مختلفه تألیف مخصوصاً نهج البلاغه لطفاً بر وجیزه ناچیز حاضر مرقوم فرموده اند که ذیلاً بچاپ میرسد .

جناب آقای حاج میرزا علی اکبر تشید

کتاب شما (قیام سادات علوی برای خلافت) را نعمتی برای مسلمین دیدم ، پری از صفحات آن را خواندم آفرین بر قلم تو ، آفرین بر کتاب تو - کتاب قیام سادات علوی برای خلافت - آفرین بر انتخاب موضوع این کتاب نفیس اثبات میکند که این سادات عالی مقام داعیه شخصی نداشته اند و نهضت آنان فقط برای اشاره بدولت ائمه حق (علیهم السلام) بوده و رمزی از آن نشان میداده و اساساً دولت ائمه حق (ع) خود رمزی است از حق (یعنی حق در اجتماع) و فقط برای راهنمایی و اشاره بعدالت بوده و هست ، نه مثل دربارها برای خود تراشی و خود سازی است - و چون اصولاً مهمترین موضوعات از نظر مصالح اجتماعی بحث در امر زمامداری است و لازم تر از هر چیز روشن کردن راه و رسم زمامداری است لذا ما نودی بشی مثل ما نودی یا لولایه برای امر ولایت و زمامداری چون اهمیتش بیش از هر چیز بوده در اسلام بیشتر از هر چیز سر و صدا بلند شده و داد کشیده اند حتی از نماز و روزه و حج .

(قال الصادق (علیه السلام بنی الاسلام علی خمس) الصلوة و الصیام و الزکوة و الحج و الولایة ، و ما نودی بشی مثل ما نودی یا لولایة .

اسلام بزرگ دارای اساسی ترین و عالیترین اصول اجتماعی عمرانی و عملی است بنای کاخ خود را بر پنج پایه مهم بنا گزاری نموده که هر کدام از یک ناحیه جمعیت را نگهداری میکند .

۱ - اجتماع مقدس نماز از جهة رابطه بامبدء و تشکیل صفوف منظمه .

۲ - روزه یکماه واجب و بقیه ایام مستحب از جهت انضباط کامل و رشد و اراده

و قدرت روح و تخفیف سورت مادیات .

۳ - کنگره بزرگ حج از جهت تمثيل عرصه قیامت و اجتماع امم در يك جبهه اُمت واحدة.

۴ - زكوة واجبه و صدقات مستحبّه و انفاقات و مبرات از جهت اصلاحات خرابیها.

۵ - جامعتر از همه و مهمتر از همه که همراهم اجراء میکنند امر زمامداری است کتاب آقای علی اکبر تشید (دام بقاه) زمامداری را در خاندانی نشان داده که کشتی جامعه را در گرداب دریای حوادث زمانه بوسیله عقربه مقناطیس عدالتجویی بساحل نجات میبردند رجوع کنید بشرح نهضت (محمد طباطبا) و بنظائر آن همان خاندان عدالت جو که عدالت قبله شان بود و از آن منحرف نشدند همان خاندان عدالت جو که برای کشتیبانی اقیانوس پرموج زمانه خلق شده بودند و پیغمبر آنها را بهمین سمت معرفی فرمود که فرمود:

« مثل اهل ینتی کمثل سفینه نوح من ر کبهانجی ومن تخلف عنها غرق .

و تعجب نکنید که برای کار بزرگ کشتیرانی امم کون در اقیانوس بی پایان زمان و زمانه چطور یک خانواده با عدد معدود کافی خواهند بود زیرا دستگاههای رهبری همیشه در کشتیهای عظیم الجثه و جهازات کوه پیکر دقیق و مختصر است و بدست اشخاص معدودی دریاشناس و متخصص فنی اداره میشود بلکه آن اشخاص هم از دستگاه مختصرتری مایه برای رهبری میگیرند که آن دستگاه (کمپاس) عقربه مقناطیس باشد.

کتاب تو فاضل محترم هم بمنزله عقربه راهنمایی دریانوردی اجتماع است پس با این حجم مختصر مردم را بسر منزل نجات و راهنمایان و رهبران آن معرفی میکند این کتاب برای من بسی گرامی است صاحبش گرامی باد و همواره باد برای خلیل کمره ای عفی عنه .

تقریظی است که جناب سلیل مصطفوی و مرتضوی آقای سید محمد سعید خطیب
فاضلی مدیر مجله شریفه صوت الاسلام در بغداد بطور نظم عربی بر کتاب قیام
سادات علوی مرقوم داشته اند که اصل و ترجمه آن ذیلاً درج میشود

بسمه تعالی اسمہ العظیم

قد شیدَ فیکم یا علیّ تشیدِی	فضل الأئمة من ذراری محمدی
بکتاب سادات الفواطم حینما	الفتہ تألیف حق جیسی
فأبشر فأن الله اعطاك الجزأ	و ستدخل الفردوس حتماً فی غدی
هذا اعتقادی بمن یکون موالیاً	للتطاهرین و لآله موحدی
فتبارک المعبود جلّ جلاله	ثم الصلوات لآله و محمدی

سید محمد سعید الفاضلی الحسینی الخطیب
کاظمین جنب محکمہ شرعیہ مدیر مجله صوت الاسلام فی بغداد

ترجمہ

ای علی تشید بتحقیق فضل ائمه علیهم السلام از ذراری حضرت محمد صلی الله
علیه وآله در شما تاییدہ است کہ کتاب سادات فاطمی را بطور حق و نیکو تألیف کردہ ای
بشارت میدہم کہ خدای ہشما جزاء اعطا میکند - و در فردای قیامت حتماً داخل فردوس
خواہی شد - این است اعتقاد من در بارہ موحدین کہ دوستان اہل بیت طاہرین باشند
بزرگ است معبود جل و جلالہ و صلوات بر محمد و آل محمد .
سید محمد سعید فاضلی خطیب مدیر مجله صوت الاسلام .

جناب آقای فاضلی - با تشکر از اظہار لطف عالی تقریظ شما را بمنزلہ توفیق
صادر از ناحیہ امامین ہمامین کاظمین علیہما السلام از جهت مجاورت شما در آن آستان مبارک
زینت بخش کتاب خود کردہ و امیدوارم کہ سعی ما و شما مورد قبول اہلبیت عصمت
و طہارت بودہ باشد .
علی اکبر تشید

نامه ایست که حضرت ملا ذالانام آیه الله آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی دامت ایام افاضانه مجاور نجف اشرف مؤلف کتاب مستطاب الذریعة الی تصانیف الشیعه که با سرمایه یک عمر کامل تألیف فرموده و شیعه امامیه اثنی عشریه را بدنیای امروز معرفی و سرافراز نموده و تا بحال چندین جزء آن بچاپ رسیده لطفاً بعنوان تقریظ بر مجله تاریخی نوشته اند که بطور مغلوط در شماره ۷ مجله تاریخی منتشر شده بود و اینک افتخاراً تجدید چاپ میشود - صدر و ذیل این نامه که جنبه خصوصی داشته حذف شده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم دانشمند ارجمند آقای علی اکبر تشید زیدعزمه العالی .
در اواخر شهر شعبان ۶۱ عدد اول از مجله تاریخی صادره تیرماه عز و صل یافت بیشتر آنرا در یک مجلس مطالعه نموده و از مندرجات آن بسیار بسیار مأنوس شدم البته وظیفه دیانتی هر فرد از افراد مسلمین همین است که بقدر استعداد خود بزبان یا بقلم که احداً اللسانین است حقایق واقعیه را اظهار و مفتریات را ابطال نماید و بشرایط مقررده امر بمعروف و نهی از منکر تبلیغ فرمانهای الهی بدیگران بنماید و بر حسب سلیقه اهل عصر بهتر وسیله از برای ابلاغ مراننامه الهی و بیان حقایق اسلامی همین است که مطالب خدا خواهانه ر بنحو عصری مرغوب طباع در قلوب آنها تزریق کنید و این دفتر که عهده دار این امر است هیچ قصوری ندارد و فعلی شدن ثمرات او موقوف نیست مگر بر مطالعه و دیدن اهل بینش چنانکه تمام شدن عدد اسم تاریخی او موقوفست بملحق کردن لفظ بین (مجله تاریخی بین) (۱۳۶۱) خداوند عالم تأیید کند شمارا در نشر این مقاصد دینییه تاریخیه و توفیق بدهد آقایان اهل نظر را که بدقت تامی آنرا ببینند و مراجعه نمایند تا طرفین بفیض کامل برسند متأسفانه آنکه عدد دوم این مجله تا کنون نرسیده و اما عدد سوم صادره ۳۱ شهریور در چند یوم قبل رسید چنانچه خط شریف مورخه ۱۷ شعبان المعظم ۶۱ زیارت شد در اوایل شهر صیام .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته من الجانی آقا بزرگ الطهرانی

بسمه تعالی و له الحمد - هزار مرتبه خدا را شکر که موفق شدم یادداشت های
ناقابل خود را بنام کتاب قیام سادات علوی با تلیق مداخلات ایرانیان در سیاست اسلام
بچاپ برسانم و از نهایت شوق باشعار سعدی مترنم شده و عرض میکنم .

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

باز درود و سپاس خداوندی را سزا است که نتیجه این فکر کوتاه و تألیف ناچیز را
مورد لطف و توجه خاص حضرات حجج اسلام مانند حضرت آیه الله العظمی آقای حاج میرزا
سید محمد بهبهانی و آیه الله حاج میرزا عبدالله سعید طهرانی و آیه الله حاج میرزا خلیل
کمره صیمری و آیه الله حاج سراج انصاری تبریزی قرار داده و معظم لهم بمقتضای
ذره پروری و تشویق از تألیفات تاریخی دینی و مذهبی با دستخط مبارك خودشان مورد
لطف قرار داده اند بدیهی است که این حسن توجه نیز درباره این بنده حقیر باز موهبتی
الهی و ربّانی است فشکراً له ثمّ شکراله - در خاتمه از ذوات معظمه آیات الله العظام
کثر الله امثالهم با قلم شکسته و زبان الکن خود تشکر و بصوت رسا عرض میکنم
(آری) آه صاحب درد را باشد اثر شما ئید که امروز مستند پیغمبر اسلام را اشغال فرموده
و برای افتخار مأموریت مقدس که از ناحیه اعلی حضرت اقدس امام عصر عجل الله تعالی
فرجه دارید (واما الحوادث الواقعة فارجعوا لی رواة احادیثنا فانهم حجّتی علیکم وانی
حجة الله علیهم) عهده دار هدایت و راهنمایی ملت اسلام هستید و بهمین جهة است که
بواسطه این خدمت ناچیز مورد مراحم و الطاف خود قرارم داده اید .

امیدوارم که شما حجج اسلام مدتهای طولانی به ترویج شریعت غراء حضرت
خاتم النبیین و سید المرسلین (ص) بطریقه مرضیه مرویه از حضرت امیر المؤمنین (ع) و قاتل-
المشرکین که به بیان حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) بطور مستوفی
تقریر و تحریر و تدوین و بوسیله شما آیات الله العظام با تقویت و تأییدات اعلی حضرت اقدس
امام عصر عجل الله تعالی فرجه از تعرض مشرکین و منافقین تا بحال محفوظ و مصون مانده
تا زمان ظهور اعلی حضرتش موفق و منصور بوده و مسلمانان عالم از افاضات کامله شما کامیاب
باشند و السلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین ورحمة الله وبرکاته .
(علی اکبر بن محمد اسماعیل تشید)



راد مرد شریف مرحوم محمد اسماعیل تشید کهن پدر گرامی مؤلف متولد سال ۱۲۷۰ و متوفی در ۱۳۴۷ هجری قمری که پنجاه سال از عمر خود را در معارضه ظلم و جور گذرانید - فقید سعید بایک خانواده قاجار درس ملکی نزع داشت که بالاخره بمقاومت درمیدان جنگ منتهی گردید - یکمرتبه بوسیله چند نفر قزاق و جمعی از رجاله احشام او را بطور غارت راندند و نامبرده با طرفداران خود درین راه بآنان حمله کرده و با مغلوب کردن قزاقها که تحت نظر عبدالرحیم میرزا نام کار میکردند احشام خود را برگردانید ولی مرتبه دوم که رئیس خانواده مزبور بمقام مهمی رسید کسانش سو استفاده کرده و مجدداً بوسیله اعزام یک عده قزاق تحت ریاست شعبان بیگ نامی احشام او را غارت و مدتی در قریه شترخوار شهریار نگهداشتند تا بوساطت مرحوم امام جمعه طهران طالب تراه در مقابل انعقاد یک قرارداد اجباری نسبت بملک مورد نزع احشام را مسترد داشتند - و ختم محاکمه نهائی برای روز محشر باقی ماند -

غرض نقشی است کز ما باز ماند که عالم را نمی شاید بقائی



ارادت تام و اخلاص مالا کلام نسبت به صاحب شریعت غرّاء اسلام که سرمایه مختصر و بضاعت مزجانه
در تألیف این و جزه ناچیز است ایجاب میکند که در درجه اول کتاب خود را به پیشگاه مقدس حضرت
خاتم النبیین و سید المرسلین و برادر و داماد و وصی بلا فصل حضرت امیر المؤمنین و معسوب الدین و دختر
فرخنده اش علیا حضرت سیده النساء العالمین و حضرات ائمه تسعه معصومین خاصه اعلی حضرت اقدس همایون
صاحب الامر فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین تقدیم نمایم . و در درجه دوم اهداء بدو روح پر فتوح
والدین گرامیم که امروز در این دنیای وسیع جز نگارنده آثار ی ندارند و امیدوارم که بتوفیقات یزدانی
و تأییدات سبجانی نسبت به مرحومین معظمین الواحد کالالف بوده و بجدا کمل انجام وظیفه نمایم .

علی اکبر کشید

فَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ

هو الله تعالى شأنه العزيز

هدیه اسمعیل

یا قیام سادات علوی برای بدست آوردن خلافت

نگارش و تألیف آقای علی اکبر تشید دادستان و مشاور حقوقی مجلس شورای ملی

از انتشارات بنگاه مجله تاریخی اسلام

حق چاپ و ترجمه مخصوص بخود

مؤلف است

۲۶ تیرماه ۱۳۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس زاید از شماره و قیاس بنی آدم نثار ذات پاک حضرت مؤسس اساس عالم جل و علی که کلیه موجودات را از مراحل نیستی بعرصه بروز و ظهور آورده و بالطبع سرگذشت سالکین شاهراه هدایت از گذشتگان را مایه عبرت آیندگان قرار داده است .

سپس درود فراوان تقدیم پیشگاه اشرف اولاد آدم و سرور انبیاء معظم آنکه کلیه پیغمبران راست خاتم و ابن عم و وصی او حضرت امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابیطالب و علیا حضرت صدّیقه کبری فاطمه زهری و ائمه تسعه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین باد .

اما بعد چنین گوید بنده حقیر فقیر علی اکبر بن محمد اسمعیل بن عباس بن محمد علی بن محمد رضا بن محمد ولی بن فولاد ولی یاری مشهور به تشید که چون بواسطه تربیت دینی و مذهبی مست باده ولایت و غواص دریای ارادت نسبت باهل بیت عصمت و طهارت بوده و هستم همیشه در نظر داشتم که خود را در سلك مروّجین و مبلّغین آثار این خانواده اجل و اشرف از کلیه مخلوقات عالم منسلك نمایم .

و از طرفی چون طبعاً متمایل بمطالعه تواریخ اقوام و اجیال دهور ماضیه و قرون سابقه بوده و قسمتی از عمر خود را در این راه صرف نموده و از این علم شریف بهره کامل برده ام متوجه شدم که در حواشی تاریخ اسلام و یا عبارت دیگر در جستجوی حق و حقیقت و یا بصورت ظاهر در تکاپوی نیل بخلافت و امارت اسلامی برای قلع و قمع اساس ظلم و جور از طرف سادات معظم علوی و فاطمی از حدّ تصوّر زیاد تر فعالیت شده است بحدّی که بعضی از فرق اسلامی مبارزین و پهلوانان علوی ابن میدان را صاحب داعیه مستقل دانسته و در این باب کتب زیادی هم تألیف کرده اند و تابعین بعضی از آنان مانند فرقه زیدیه امروز هم در دنیا دارای شخصیت مهم و حکومت مستقلی هستند

ب

ولی بعقیده شیعه امامیه اثنی عشریه این سادات علوی که هر یک از يك نقطه از زوایای کشورهای اسلامی طلوع کرده اند هیچیک بطور قطع و جزم برای خلافت خود تبلیغ ننموده و کلیه آنان مبلغ مذهب امامیه اثنی عشریه بوده اند و مصلحت و وقت اقتضاء داشته که بدو در این باب صراحتاً دعوت ننمایند چنانکه این معنی از نحوه بیعتی که از مسلمانان میگرفته اند ظاهر و هویداست.

دعوت حضرت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام که پیشرو این طریقه بوده و همچنین سادات تابعه که رویه آنسید جلیل را تعقیب نموده اند برضای از آل محمد و کتاب خدا و سنت رسول بوده است.

بدیهی است صاحبان بیعت بدین طرز یکتوع تعهد رسمی داشته اند که بعد از حصول توفیق کار را بشخص پسندیده و مورد اعتماد و اتفاق کلیه مسلمانان از سلاله خانواده رسالت و ولایت واگذارند.

البته چون خود صاحب بیعت هم از افراد این خانواده بوده و در خلال دعوت و خروج و جنگ از بین رفته مردم آنان را مدعی امامت دانسته اند.

با احراز این مقدمه در نزد ما شیعه امامیه محل تردید نیست که اگر زید بن علی بن الحسین علیهم السلام در خروج بزرگ بنی امیه توفیق حاصل میکرد مسند خلافت را به برادر عظیم الشان خود حضرت امام محمد باقر علیه السلام وا میگذاشت و خروجش از باب امر بمعروف و نهی از منکر بوده که بر هر مسلمانی با وجود شرایطش واجب است. بدیهی است وقتی چهل هزار نفر با حضرت زید بیعت کرده اند بر خود واجب دانسته که با قوه قهریه قیام کرده و بگویند که خلیفه اسلام هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم که خودش فاسق و پدرش فاجر و اجدادش مفسد و مطرود اسلام بوده اند نیست بلکه حضرت امام محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که خودش باقر العلوم و پدرش در عالم اسلام زین العابدین و جدش سید الشهداء و اجداد عالیشان مؤسس و مروج اسلام بوده اند میباشد.

اما چون در ضمن این عمل امر بمغروف شهید شده و توفیق حاصل نکرده که این امر شروع کرده خود را باتمام برساند مطلب در انظار مردم زمان مجمل مانده و بعضی از مسلمانان تصور کرده اند که حضرتش صاحب داعیه مستقل و امام پنجم این امت است و اعقاب و بنی اعمام تابع طریقه او را سلسله ائمه اسلامی دانسته اند .

تاریخ و وقایع خروج و ظهور سادات علوی در ممالك عرب زبان بعنوانین مختلفه مکرر طبع و نشر شده است ولی چون بزبان عربی بوده کمتر مورد استفاده فارسی زبانان واقع شده است و بزبان فارسی بطور اجمال یا تفصیل از اخبار این دسته از رجال اسلامی مجموعه‌ئی در دست نیست و در تواریخ مفصله هم زیاده از اشاره چیزی ندارد - این بود که در مقام تألیف کتابی مشتمل بر شرح حال جمعی از سادات گرام که ظاهراً برای بدست آوردن خلافت قیام کرده و صاحب پرچم خاص بوده اند بر آمدم .

برای این منظور در درجه اول کتاب مقاتل الطالبیین را مورد مطالعه قرار دادم - کتاب نامبرده حاوی مطالبی صحیح و قابل استفاده است ولی چون موضوعاتی خارج از منظور ما را هم حاوی بود نمیتوانستیم بترجمه ساده آن قناعت نمایم زیرا باحوالات شهداء آل ابوطالب در دوره حضرت رسول مانند حضرت جعفر طیار و بعضی از آنان که جزء ائمه حق و واقعیه اثنی عشریه هستند مانند حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام موسی کاظم علیهم السلام نظری نداشتیم و همچنین شهداء کربلا که عده کثیری از اولاد حضرت علی علیهم السلام بوده اند چون خودشان داعیه نداشته و فقط بمتابعت حضرت امام حسین قیام نموده بودند زندگانی آنان هم خارج از موضوع این ذریعه است .

و بعضی کتابهای دیگر که اخیراً بوسیله اعلام شیعه ایرانی تألیف شده مثل کتاب منتهی الآمال محدث شهیر معاصر مرحوم حاج شیخ عباس قمی علی الله مقامه ، نظر اساسی بدین قسمتها نداشته و این وقایع و حوادث را مختصراً به تبع شرح حالات ائمه طاهرین صلوات علیهم اجمعین ذکر فرموده و بدین جهت منظور را تأمین نمیکند

ولی برای تطبیق صحت مطالب مورد استفاده واقع شده است تاریخ نویسان قدیم هم که غالباً سنی مذهب و امراء و خلفاء صاحب سلطه ظاهری را اولوالامر می‌شناخته‌اند و بدین لحاظ خارج شدگان از بیعت بنی‌امیه و بنی‌عباس را جزء خوارج دانسته و بطور کلی از کلیه فرق شیعه‌گرایان و هم فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه و هم فرق کیسانیه و زیدیه و سائر فرق را روافض می‌نامیده‌اند لذا بسادات علوی هم ارادنی نداشته‌اند که شرح حالات آنان را بنویسند و اگر برای تکمیل تألیفات خود اشاره‌ئی باین قسمتها کرده باشند احیاناً از اعمال غرض خودداری نداشته و نسبتهای غیرواقعی بآنان داده‌اند بجهات مذکوره کتابی که از ترجمه و یا اقتباس آن منظور حاصل شود دردسترس نگارنده قرار گرفت و ناچار باستخراج مطالب از کتب مختلفه شدم.

متن این وجیزه را از مقاتل الطالبیین گرفته و از حیث مفاد با ناسخ التواریخ و روضة الصفا و منتهی الآمال و تاریخ طبری و ملل و نحل شهرستانی و بعضی کتب دیگر که درضمن مطالب معرفی میشود تطبیق نمودم و جز سلیقه نویسنده کی عقاید خود را دراصل مطالب دخالت نداده‌ام مگر بصورت ترجیح نقل کتابی بر مفاد کتاب دیگر مثلاً مفاد کتاب منتهی الآمال را که یکی از فحول محدثین شیعه برشته تحریر کشیده بر روضة الصفا که مؤلف آن خوند میر سنی مذهب است ترجیح داده‌ام و این عمل صرفاً بواسطه تعصب مذهبی نبوده بلکه بواسطه غرضائی صریح خوند میر در قضایای تاریخی است مؤرخ شهیر خوند میر الحق زحمت طاقت فرسائی در تألیف کتاب روضة الصفا کشیده ولی افسوس که بطرفداری بنی‌امیه اصرار داشته و برای دفاع از آنان بعضی قضایای تاریخی را تحریف کرده تا خطاهای بزرگ دامنگیر آنان نشود.

مثل اینکه در جنگ اُحد اغلب مورخین تصریح دارند که هند زن ابوسفیان و مادر معویّه با وحشی حبشی برای قتل یکی از سه نفر حضرت پیغمبر ص و یا حضرت علی بن ابیطالب و یا حضرت حمزه بن عبدالمطلب تبانی داشته و وعده‌های زیادی برای انجام امر باو داده بوده است.

اما خوند میر ادعا میکند که جیرمطعم که در حال بت پرستی هم مرد خیر و نیکو کاری بوده و غالباً بمسلمانان موقعیکه در خارج مکه (شعب ابوطالب) محصور بودند طعام میرسانیده است طرف قول و قرار برای این امر بوده است .

ولی بلافاصله مطلبی را که مکذب ادعای خود اوست خودش نقل کرده که هند بعد از آمدن بسر نعلش حضرت حمزه سیدالشهداء و ارتکاب بآن اعمال فجیع که قلم بعد از چهارده قرن شرم از نوشتن آنها دارد تمام زینت آلات خود را بوحشی بخشید .

این نویسنده متعصب خواسته که با این خلط مبحث اساس امر را نسبت بهند نداده و عمل بذل و بخشش او را امری اتفاقی بداند بدیهی است که اینگونه وقایع نویسی مغرضانه است زیرا اگر طرف قرار داد جیر بود بایستی جائزه اصلی را او داده باشد تا بتوان بخشش هند مادر معویه را امری اتفاقی دانست و چنین تفصیلی را کسی نقل نکرده است .

با این حال قهرآ نوشته های خوند میر را در باب خروج سادات علوی که طبق اصول مذهبش آنان را خروج کننده بر اولوالامر (بنی امیه و بنی عباس) میدانند قابل ترتیب اثر نیست .

قسمت دیگر از مندرجات تواریخ را در این باب که فوق العاده فجیع بوده حذف نموده ام - مانند سلوك هرون الرشید عباسی بایحیی بن عبدالله المحض در زندان و همچنین طرز وارد کردن محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام از خراسان به بغداد در دوره معتصم عباسی که عیناً شبیه بوارد کردن اهل بیت طهارت بشام در دوره بنی بد بن معویه و یا فجیع تر بوده است .

زیرا اینگونه قضایا در اصل مطالب تأثیری نداشته ولی کتاب را شبیه بکتاب مقاتل و مصائب مینمود و نگارنده از درج اینگونه امور احتراز میجست زیرا علاوه بر اینکه اختصار در این وجیزه رعایت شده اساساً مقتل نویسی فن دیگری است که نباید در ضمن تاریخ مندرج باشد مگر آن اندازه که برای روشن شدن اصل وقایع لازم باشد .

در این قسمت قبلاً مقالاتی از کتب مختلفه بدون تنقید باینکه مؤلفین آنها شیعه یا سنی باشند در مجله مسلمین تدریجاً نشر نمودم تا در صورت رسیدن انتقادی یا تذکار بر وجود نقیصه‌ئی به تکمیل آن بکوشم ولی چون با کمال تأسف مجله مسلمین بعلل مالی و اقتصادی موقه^۱ تعطیل شد بقاعده و فی التأخیر آفات خائف شدم که مبادا اجل مهلت ندهد تا نشر مقالات خاتمه یافته و جمع آنها بصورت کتاب مستقل درآید لذا مصمم شدم که بچاپ این ذریعه مبادرت نمایم.

امیدوارم که این خدمت ناچیز در این موقع که ملت نجیب تاریخی ایران از حیث ملی کردن نفت در مقام فداکاری است و تناسب تام با قیام اهل بیت طهارت در مطالبه حقوق خودشان دارد مطبوع طباع عمومی واقع شده و نقائص و زلات آن را با الطاف عمیمه خود اصلاح فرمایند.

و برای اینکه پدر بزرگوارم خلد آشیان محمد اسمعیل طاب ثراه در هفتاد و پنجسال زندگانی پر مشقت و طاقت فرسای خود در معارضه با ظلم و جور غیر از نگارنده فرزند و باقیاتی ندارد برای خوشنودی روح پرفتوحش این کتاب را بنام گرامی آن رادمرد فقید هدیه اسمعیل نامیدم.

انتخاب این نام هم تصادفاً خالی از مناسبت بامفاد کتاب نیست چه در واقع از مجاهدت اولاد حضرت اسمعیل ذبیح الله علی نبینا وعلیه السلام در مطالبه حقوق خاندان گفتگو میکند. برای انجام و اتمام کتاب از درگاه خداوند قادر متعال استعانت میجویم و هو غوثی فی شدتی و ولییی فی نعمتی - طهران ۲۷ تیرماه خورشیدی.

علی اکبر تشید

بنام خداوند متعال

در حواشی تاریخ اسلام

در این موقع که جریده شریفه مسلمان قدم بعرضه وجود گذارده و در صحنه مطبوعات اسلامی بابر نامه پر مغز و وسیع و متین خود عهده دار رهنمائی جامعه میشود و لطفاً از طرف ناشر محترم آن نشریه دینی باین ذره بی مقدار نیز تکلیف شده که یک قسمت از مندرجات مسلکی آن را اداره نمایم. برای اطاعت امر در نظر گرفتم که بقدر توانائی در این خدمت دینی شرکت کرده و در امور تاریخی در حدود بر نامه مجله مسلمان یادداشت هائی از کتب مختلفه استخراج و بصورت مقالاتیکه انشاء الله بعداً بصورت کتابی درآید تهیه نمایم.

برای اجرای این منظور در مقام تفکر بر آمدم و مشاهده کردم در متن تاریخ اسلام که عبارت از وقایع مستقیم قبل از هجرت و امور بعد از هجرت یعنی زندگانی حضرت رسول (ص) و خلفاء راشدین و امراء بنی امیه و بنی عباس باشد زیاد کتاب و مجله نوشته شده است و مقالاتیکه فعلاً در این زمینه ها منتشر گردد چندان مورد توجه واقع نمیشود زیرا هر چه نوشته شود تکرار مکررات است با مختصر تفاوت از حیث سلیقه نویسندگان که آنهم چنگی بدل نمیزند ولی در حواشی تاریخ اسلام مطالبی نهفته و فعالیت هائی شده که کمتر مورد توجه مورخین بزرگ واقع شده است.

لذا در نظر گرفتم که عنوان نوشته خود را (در حواشی تاریخ اسلام) قرار داده و موضوع مطالب مندرجه را نهضت های سادات هاشمی و طرفداران آنان برای مطالبه خلافت اعم از ذیحق و غیر ذیحق قرار دهم تا چیز هائی که کمتر مورد بحث قرار گرفته بعرض برادران دینی خود رسانیده باشم و برای نیل باین مقصود از خداوند متعال و روان پاک شهدای راه عدالت مخصوصاً سادات هاشمی و فاطمی که در سراسر جهان هر يك بطریق مبلّغ حق و حقیقت شده و در واقع پیشوایان اولیه فرقه امامیه اثنی عشری بشمار می آیند استمداد میجویم.

علی اکبر تشید

فصل اول - تشکیل حکومت اسلامی

اینک شروع بمقصود :

حکومت و سلطه اسلامی از تاریخ مهاجرت حضرت رسول (ص) بمدینه طیبه شروع و اصول عدالت بی نظیری که ابداً در دنیا سابقه نداشت بموقع اجراء گذارده شد و بعد از وفات آنجناب دوره خلفاء راشدین هم تابع همان آثار بود مگر يك برهه از زمان که در زمان خلافت خلیفه سوم بعضی از افراد بنی امیه بر اموال و اعراض مسلمانان تسلط پیدا کرده و افراط و تفریطهایی در امور کردند که بهمین جهة موجبات فتنه و فساد در بین مسلمانان فراهم گردید .

بعد از خلفاء چهار گانه ایام خلافت حضرت حسن بن علی علیه السلام فوق العاده کوتاه و بادسیسه و نیرنگ و قوه شمشیر تحت شرایط خاصی که هیچوقت عملی نشد خلافت بر معاویه قرار گرفت و بلا فاصله تبدیل باصول سلطنت مطلقه گردید . در تمام اینمدت که شصت سال کامل بطول انجامید خانواده رسالت و ولایت در کمال احترام زیست مینمودند .

معاویه باعناد معنوی فوق العاده که نسبت بآنان داشت باز اصول نزاکت ظاهری را کاملاً مراعات میکرد و علاوه بر تأدیه حقوق آنان از بیت المال در امور عامه نیز در هر مورد که حضرت حسن بن علی و یاحسین بن علی علیهما السلام دخالت میفرمودند معاویه کاملاً تسلیم نظر آنان میگردد تا اینکه بغتةً برای بیعت یزید بین معاویه و جمعی از رؤساء مسلمین اختلاف حاصل شد .

معاویه خود اسماء دختر اشعث کندی زوجه حضرت امام حسن را بمسموم کردن آنحضرت واداشته بود ولی باز در صورت ظاهر این عمل فجیع را افکار کرده و درانظار با اسماء عطف توجهی نکرده و بدستگاه خلافت راهش نداده و طردش کرد .

چون در معاهده صلح با حضرت امام حسن علیه السلام مقرر شده بود که معاویه برای خود ولیعهدی انتخاب نکند و امر خلافت را بعد از مرگ خود بشور اهل حل و عقد از مسلمانان بگذارد بدین جهت مادامی که آنحضرت حیات داشت قادر نبود که بولایت عهدی یزید تفوه نماید . ولی بعد از شهادت آن امام همام از بنی امیه و سائر مسلمین با

تشکیل حکومت اسلامی

تطمیع و تهدید برای یزید بیعت گرفت مگر سه نفر از رؤسای خاندانهای بزرگان اولیه اسلام که بمقام خلافت معاویه و قری نگذارده وزیر بار ذلت نرفتند .

۱ - حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ۲ - عبدالله بن عمر بن الخطاب ۳ - عبدالله بن زبیر .

گویند عمرو عاص هم بخلافت یزید تن در نمیداد و تا هنگام مرگ معاویه با یزید بیعت نکرده بود و با حيله از او بیعت گرفتند تفصیل آن چنین است که معاویه وصیت کرد چون عمرو عاص از صحابه حضرت رسول است باید جسد او را در قبر بگذارد و همین قسم هم عملی کردید ولی وقتی که عمر و عاص خواست از قبر معاویه خارج شود بامر یزید با شمشیر برهنه او را متوقف کرده و گفتند یا با یزید قبلاً بیعت کن و خارج شو و یا باید کشته شده و در قبر با معاویه توأم مدفون شوی عمرو عاص رو بجسد معاویه کرد و فریاد کشید معاویه با اینکه مرده ای باز هم حيله میکنی یزید چنین شعوری ندارد و این دستور تو است و ناچار بیعت کرده و از قبر خارج گردید . نگارنده گوید این خبر شاید راجع بکس دیگر از رجال سیاست باشد زیرا عمرو عاص در سال ۵۴ هجری در مصر هلاک شده بوده است . بهر حال بعد از مرگ معاویه یزید بوالی مدینه دستور مؤکد داد که از سه نفر فوق بیعت بگیرد عبدالله عمر از بیعت خودداری کرده ولی وعده داد که بهیچ وجه در امور عامه دخالت ننماید . عبدالله زبیر هم فرار کرده بمکه رفت . اما حضرت امام حسین علیه السلام علاوه بر اینکه از بیعت خودداری فرمود اساساً ولایت یزید را غیر مشروع دانسته و با تمام قوا خود بطریق ممکنه روز با استقرار سلطنت یزیدی معارضه کرد .

زیرا سکوت او با محو اسلام و محو خانواده اش توأم بود . معاویه با اینکه در بر خورد با خانواده رسالت کاملاً حسن سلوک داشت در ایداء و اضرار نسبت بدوستان و طرفداران آنان در معنی کاملاً ساعی بود و بهمین جهت حجر بن عدی و عمرو بن حمق که در صفین کوشش زیادی بطرفداری حضرت امیر (ع) کرده بودند بقتل رسانید و کلمات ناهنجاری هم درباره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در محالس میگفت که حضرت حسن خود سکوت

فصل اول

اختیار کرده و حضرت حسین را نیز امر بسکوت^(۱) میفرمود - معاویه که از حیث فکر و تدبیر و سیاست داهیۀ بزرگ عرب بشمار میآمد همیشه از حضرت امام حسین فاصله میگرفت تا اصطکاک ظاهری پیدا نشود اما همینکه نوبت حکومت به یزید رسید عظمت و بقای حکومت خود را در محو خاندان هاشمی دانست و بعمال و حکام حجاز و عراق دستورات مؤکدی در این باب صادر نمود .

لذا سرسلسله آزادیخواهان عالم و بزرگترین طرفدار عدالت و حقیقت اولین قیامی را که تأییم قیامت دنباله آن منقطع نمیشود شروع کرد و برای اینکه از تمام وسائل پیشرفت طبق قواعد و اصول عالم اسباب استفاده کرده باشد قبلاً اجرای مرام خود را با تبلیغ شروع و بدین منظور بمکه معظمه سفر نمود تا از اجتماع مسلمانان برای برهم زدن بساط قیصری و کسروی بنی امیه استفاده نماید خطبه فصیح و بلیغ آنجناب را در مکه تواریح نقل نموده اما چون در محیطی متناسب نبوده ابدأ دعوت و تبلیغات حقۀ او اثری نداشته است - و در عین حال در مکه مشاهده فرمود که علاوه بر اینکه موجبات پیشرفت کار برای او فراهم نیست بنی امیه^(۲) نقشه‌ئی کشیده‌اند که در حال احرام ذات مقدسش را ترور نموده و نگذارند دعوت حقۀ او بگوش جهانیان برسد بهمین جهت

۱ - سکوت حضرت حسن بعلت جلوگیری از تبلیغات سوئی بود که مخالفین درباره حضرت امیر و پسرانش در جامعه مسلمین کرده بودند و با این سکوت و تحمل از آثار تبلیغات معموله کاملاً جلوگیری کرده و مظلومیت اهل بیت طهارت را در پیشگاه جامعه محرز و ثابت کردند .

۲ - علاوه بر تروریستهای بنی امیه که مترصد بودند در حال احرام (چون اهل بیت طهارت و همراهان آنجناب قطعاً بدون اسلحه حرکت میفرمودند) بقتل ذات مقدسش بپردازند .

عبدالله زیرهم که از زمان جنگ جمل همیشه نقشۀ خلافت را برای خود میکشید و یکی از مؤسسين اولیه آن جنگ محسوب میشد زیرا خواهرزاده عایشه زوجه حضرت رسول (ص) و بغایت طرف محبت او و بهمین جهت عایشه را بشرکت در آن واقعه واداشته بود .

ابن زبیر در این موقع از ترس بنی امیه بکعبه پناه آورده و با تشکیل انجمن های سری برای خود تبلیغ می نمود لذا وجود و اقامت حضرت امام حسین علیه السلام را در مکه منافی پیشرفت مقاصد خود میدانست و دائماً بلوازم تفتین در بین اهل مکه و بنی امیه با حضرت قیام مینمود - مجموع این عوامل باعث شد که اهل بیت طهارت روز ۸ ذی حجه ۶۰ که عصر همان روز باید اعمال حج شروع شود از مکه بطرف عراق حرکت فرمودند که خود مسافرت در این موقع اهمیت موضوعی را که پیش آمده یا در شرف وقوع است بجهانیان اعلام مینمود و یکی از نکات برجسته قیام حسینی بشمار میرود .

تشکیل حکومت اسلامی

تصمیم گرفت که قبل از گذاردن حج بعراق حرکت کند زیرا وقتی که مرام با نطق و بیان پیشرفت نکرد برای انجام آن باید به شمشیر متوسل شد. و از طرفی چون مردان اهل شمشیر و قتال که تصور میشد دوست صمیمی خاندان نبوت و رسالت هستند اکثراً در کوفه ساکن بودند و آنجناب را هم برای همین مقصود مکرر دعوت نموده و سفیری هم که از طرف حضرتش با آنسامان کسبیل شده گزارشهای مساعدی معروض داشته بود لهذا موکب سعادت و اجلال اولین و بزرگترین مجاهد اسلام بصوب عراق عزیمت فرمود و با اتمام حجت با مردم آنسامان بالاخره کار بجنگ کشید و آن حضرت با تمام اقوام و اقارب و اصحاب و طرفداران خود شهید شدند و نهضت عالی حسینی در سرلوحه نهضت‌های تاریخ عالم ثبت گردید و اول نهضت سادات فاطمی بر علیه حکومت زور و قلدری یا امپراطوری بنی امیه محسوب گردید چون نهضت حسینی زنده متن تاریخ اسلام و فوق العاده مشروح از طرف صدها هزار نفر مورخین و مقتل نویسان و شعراء هر آئی بالسنه مختلفه عربی فارسی ترکی اردو و سایر زبانهای محلی داخلی کشورهای ایران عراق ترکیه افغانستان پاکستان و نقاط دیگر نوشته و سروده شده بنده وارد موضوع نشده فقط به تزیین نهضت‌ها بقیام حسینی قناعت ورزید.

بنی بنی هاشم و بنی امیه از دوره جاهلیت خصوصیت شدیدی وجود داشت که فتوحات اولیه اسلام با آتش زیر خاکستر و خاموش شده دامن زد و حقد و کینه را در سینه بزرگان قریش و اهل مکه بالاخص امویان که اعتقاد صحیحی با اصول اسلام نداشته و اضطراباً ایمان آورده بودند مشتعل نمود ولی برای غرض رانی خود در دوره حیات حضرت رسول (ص) و شیخین ابوبکر و عمر میدانی نیافتند اما همینکه خلافت بعثمان رسید افراد بنی امیه دور اوج جمع شده و بدون توجه بمقررات دین اسلام بیت المال و اراضی مفتوحه را مورد سوء استفاده قرار دادند.

از طرفی بزرگان بنی هاشم و بعضی از طرفداران اولیه آنان مانند حضرت علی

فصل اول

علیه السلام وعباس وعقیل وعبده الله عباس وسلمان واباذر ومقداد وبریده اسلمی وحذیفه و دیگران که مجموعاً هفده نفر بودند در روز بیعت ثقیفه گرد یکدیگر جمع شده و با اینکه اجبار به بیعت ابوبکر شدند باز از نظارت شدید خود نسبت به اعمال خلفاء دست نکشیدند .

نهایت در زمان خلافت شیخین ابوبکر و عمر موجبائی برای فعالیت این حزب نبوده زیرا آنان امور ظاهری مسلمانان را طبق اصول اسلام اداره میکردند و اگر اشتباه یا عمدی از طرف یکی از افراد عامه بعمل میآمد با تذکر و یا اعتراض فوراً توجه کرده و آنرا جبران مینمودند .

ولی همینکه خلافت بعثمان رسید بلافاصله حزب اموی هم تشکیل شد و اصول قلدری و دیکتاتوری حکمفرما گردید . ابوسفیان رئیس قوم بنی امیه فریاد کشید ای بنی امیه نه خدائی هست و نه وحی نازل شده برای همیشه سلطنت را در بین خود حفظ نمائید .

عثمان برای خود قصری در خارج مدینه بنا کرده و کسائش اکثر آبسوء استفاده شروع نمودند اراضی مفتوحه مسلمانان به اقطاع بنی امیه در آمد و جوائز بزرگ بی سابقه برای افراد آنان مقرر گردید و در عوض ذوی الحقوق واقعی از نیل بحقوق خود بازماندند .

حزب هاشمی که از روز ثقیفه ریشه گرفته بود در این تاریخ شروع بفعالیت کرد و روز بروز بر افراد آن درمرکز اسلام و کشورهای تابعه افزوده شد در این زمان اوضاع اسلام مورد توجه دربار خلافت نبود بعدی که حاکم کوفه در حال مستی نمازمیگذارد و دور کمرت راجهار رکعت میخواند و بعد که باو گفتند این چه حال است گفت امروز نشاط زیاد دارم اگر میخواهید باز هم نماز بخوانم .

امیر مصر عبدالله عامر از اهل کتاب که اسلام قبول کرده بودند باز جزیه می گرفت خود عثمان ابوذر غفاری را که درملاء عام ایستاده و بر عثمان این اعمال قبیحه را شمرده و انکار و تقبیح مینمود بر بنده تبعید کرد که گویند از گرسنگی و مرض در آنجا فوت

تشکیل حکومت اسلامی

نمود این اعمال رویهم رفته اولین انقلاب و ادراعالم اسلام بوجود آورد و اهالی مصر و کوفه و مدینه اجتماع کرده و عزل و خلع عثمان را از خلافت خواستار شدند.

عثمان برای اصلاح وضع خود و منع حکام و امراء بلاد اسلامی از ظلم و جور مدنی مهلت خواسته و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را در نزد مردم شفیع قرارداد که از تعرض باو دست بردارند و مردم هم با احترام حضرت امیر از طغیان دست کشیده و به بلاد خود مراجعت کردند ولی انقلاب ساکت نشد و بعقیده مورخین دسیسه مروان بن حکم که حکم قتل محمد بن ابی بکر را صادر کرده بود و بعقیده جماعت و سنت فعالیت حزب هاشمی فتنه را دامن زد تا قضیه بقتل عثمان و بیعت حضرت امیر منتهی گردید. در این تاریخ دیگر قضایا از پرده اختفاء خارج و در عرصه سیاست روز ظاهر و هویدا گردید و دو حزب هاشمی و اموی در مقابل یکدیگر صف آرائی کردند.

چون با جلوس حضرت امیر المؤمنین براری که خلافت اسلامی حزب هاشمی موفقیت کامل حاصل نمود بلافاصله شروع با اصلاحات کرد و حکام جابره دوره عثمان را عزل نموده و امراء صالح و قضاة بصیر و عالم و عادل به بلاد مهمه و کشورهای اسلامی اعزام داشت - اراضی و اموال بیت المال را که بدون جهة باشخاص غیر ذی حق بخشیده بودند آنچه در دسترس بوده بجای خود برگردانید - عدالت فراموش شده و اصول مقرر که اولیه اسلام را بعد اعلی اجرا نمود. استفاده چیان به تحریک مروان حکم که یکی از مؤسسين حزب اموی بود از هر طرف بجنب و جوش افتاد و بوسیله عایشه ام المؤمنین جنگ جل را بوجود آورده و ذر قسمتی از بلاد اسلام هرج و مرج تولید نمودند ولی با توجه سده سنی صدر نشین خلافت حقه اسلام از مدینه بصوب عراق این مانع مانند پر کاهی از پیش برداشته شد. بلافاصله ارکان بنی امیه باجمعی از جهال که شتر ماده را (۱) از جل

۱ - بعد از جنگ صفین که صلح موقت بین شام و عراق برقرار شد بعضی از مردم کوفه بتجارت شام رفتند. در دمشق جمعی مدعی شدند که شتر ماده کوفی متعلق بآنهاست و در نزد معاویه جمع دیگر بصحت دعوی آنان شهادت دادند مرد کوفی دفاع کرد که اساساً این شتر ماده نیست بلکه جل است ولی معاویه حکم به تسلیم شتر بشامی ها کرده و مرد کوفی را در خلوت طلبید و غرامت شتر لوک اوراداده و توسط آن شخص بحضرت امیر پیغام فرستاد که قریباً با صد هزار از مردمی که شتر نر را از ماده تمیز نمیدهند عازم عراق خواهد شد مگر آنکه حکومت شام باو داده شود.

فصل اول

فرق نمیگذارند جنگ صفین را برپا کردند که آنهم بادست توانای بزرگان اسلام درهم شکسته شد سپس بخدعه و حيله پرداخته موضوع حکمیت را پیش آورده و مسلمین را بشبهه انداخته و قضیه خوارج و جنگ نهر روان را پیش کشیدند چون از هیچیک از این اقدامات نتیجه مطلوبه برای حزب اموی حاصل نگردید فاجعه ۲۱ رمضان ۴۱ را ترتیب داده و با تزویر و تیرنگ بزرگترین حاکم و سلطان دموکراسی دنیا یعنی خلیفه بلا فصل برحق حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را ترور نمودند و یکمرتبه دیگر دو حزب هاشمی و اموی بر رهبری حضرت امام حسن و معاویه بن ابی سفیان در برابر هم صف کشیدند ولی افسوس که این دفعه شیطان دغلكار بر فرشته درستکار پروردگار غلبه کرد و با حيله و تزویر طرفداران و سرحوزه ها و لیدرهای حزب هاشمی را یکی بعد از دیگری ازدور آن رهبر عالمقام متفرق کرده و آن مصلح عالم حق و حقیقت را ناچار نمودند که از آن مطرود یاغی طاغی اسلام متابعت نماید - و با مقررات و شرایط خاصی که هیچوقت عملی نشد معاویه بر مسند حکومت تکیه زد و در عین حال برای محو اسلام واقعی شروع بجعل اخبار و تحریف آثار حضرت رسول (ص) کرد و روزگار غدار هم باین مطرود ازل و ابد بیست سال مهلت داد تا بفجایع خود ادامه دهد .

در این تاریخ سر سلسله آزادیخواهان عالم و بزرگترین مخالف ظلم و جور و سلاله خاندان نبوت و رسالت بمتابعت از برادر بزرگوار خود بخون میخورد و ساکت بود - معاویه داهیة بزرگ عرب و نا بغه سیاسی عصر خود هم تشخیص داده بود که باید از اصطكاك با حضرت امام حسین علیه السلام تجافی نماید و در ده ساله اخیر بین ۵۰ و ۶۰ هجری بعد از رحلت حضرت امام حسن که بایکدیگر معاصر بودند در هر امری که ذات اقدس حسینی دخالت میفرمود معاویه کاملاً تسلیم و مختصر معارضه نمی نمود - گویند وقتی قافله مهمتی حامل اموال و مواشی زیادی از حجاز و یمن برای معاویه بود و در خارج مدینه توقف کرده بودند حضرت امام حسین علیه السلام بوسیله جوانان بنی هاشم تمام اموال و مواشی را ضبط و بکسان و دوستان خود تقسیم کرد و رسید اموال را برقیس قافله داد تا بمعاویه بدهد - اولاً حاکم مدینه و عمال بنی امیه در آن شهر در مقابل هیمنه عظیم صاحب شجاعت حسینی مختصر مقاومتی

تشکیل حکومت اسلامی

نکرده و اوامر او را اطاعت نمودند ثانیاً همینکه دستخط جهانمطاع حضرت امام حسین علیه السلام بمعایه رسید فوراً عمل آنجناب را تنفیذ نموده و نامه تشکر آمیزی هم از این امر بحضرت رسانید - اما بمجرد اینکه معایه مرد یزید پسرش اعمال خود را معکوساً شروع و فرامین مؤکدی بعمال بنی امیه در حجاز صادر نمود که بهر طریق ممکن است متخلفین بیعت او را از میان برداشته و یا به بیعت او در آورند بزرگان متخلفین سه نفر بودند یکی عبدالله بن عمر که بزهد و تقوی معروف بود - این شخص از بیعت تخلف ورزید ولی وعده داد که درب خانه را بروی خود بسته و در امور اجتماعی مداخله نکند . دیگری عبدالله زبیر بود که فوراً از مدینه فرار و خود را در زوایای مکه مخفی نمود .

اما حضرت امام حسین نه فقط از بیعت استنکاف کرد بلکه با تمام قوا برای محو ظلم و برهم زدن خلافت بنی امیه که واقعاً بانجديد و ترویج اصول اسلام تلازم داشت قیام نمود - حضرت حسین از عدم مساعدت روزگار و پیش آمد های بعدی بی خبر نبود ولی جز آنچه اقدام کرد راه و چارهائی برای حفظ اسلام و حفظ خانواده و شرافت خود نداشت (آقاییان را بمطالعه کتاب سیاست الحسینیه که مؤلف آن یکنفر آلمانی است دعوت میکنم) زیرا بامر معایه در منابر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را لعن میکردند و بنی هاشم ناچار بودند در پای منابر نشسته و این توهین بزرگ را تحمل نمایند . تدریجاً مهاجر و انصار که معاصر حضرت رسول و خلفاء راشدین بودند از بین رفته و جوانائی جانشین آنان شده بودند که بقدر و منزلت و فضائل اهل بیت طهارت در اسلام واقف نبودند بلکه آنان را بعداوت اهل بیت پرورش داده بودند - شام از بلادی بوده که بعد از فوت حضرت رسول (ص) در دوره شیخین فتح شده و توده مردم آن سامان اهل بیت رسالت را بفضل و تقوی و حقانیت و مظلومیت نمیشناختند بلکه بعکس آنان را قاتل عثمان که بنی امیه او را خلیفه مظلوم نام نهاده بودند شناخته و حضرت امیر را مردی لشکر شکن میدانستند که میخواسته خلافت را باقوه قهریه تصاحب نماید برای منقلب کردن این اوضاع حرکت و اقدام فوق العاده و فوق الطبیعه لازم بود .

مثلاً حال که تبلیغ اسلام در شام آزادانه امکان ندارد باید در حال اسارت بشام رفت

تشکیل حکومت اسلامی

و در آنجا شروع به تبلیغ اسلام کرد این است فلسفه اسارت اهل بیت و سوق آنان بشام و شهرهای عرض راه از کوفه تا دمشق که بمنزله فتح تمام سوریه جهت تبلیغ اسلام مفید بوده است بدیهی است هر قیامی باید قبلاً با حرف و تبلیغ باشد تا مطابق اصول عقلانی عمل شده باشد.

در این موقع که بدسایس و فشار سلاطین اموی بطوری حزب هاشمی منحل و افرادش متفرق شده بودند که حضرت حسین یاران و انصاری نداشت لذا چون موسم حج بود عنان عزیمت خود را بصوب مکه معظمه سوق داد تا بلکه از اجتماع مسلمانان در موسم حج استفاده کرده و بساط کسروی و قیصریه بنی امیه را درهم شکند ولی همینکه بمکه رسید ومدتی توقف نمود اوضاع را نامساعد دید چه اولاً تشخیص داد که مردم ظاهرین هیچوقت در مقام مساعدت او با حکومت قلدر قاهر و قادر وقت معارضه نمیکند بعلاوه اطلاع حاصل کرد که بنی امیه نقشه کشیده اند در مناء و یا عرفات که هیچکس اسلحه ندارد وعامه مردم در حال احرام هستند حضرتش را بغتةً بقتل رسانند و سپس برای رد گم کردن مانند زمان ریاست شهر بانی در گاهی در طهران و نوائی در مشهد بجای جلب تروریستهای واقعی مرحوم خلد آشیان سید حسن مدرس اعلی الله مقامه چند نفر عابر را گرفته و چند روزی توقیف و یا بی تقصیر بقتل برسانند و در واقع خون آنحضرت بهدر برود و قاتل شناخته نشود بهمین جهت فرمودند خیر الموت موت الاحمر و چنین صلاح دید که در میدان جنگ کشته شود تا با شهادت خود بساط دیکتاتوری را درهم شکند و روز هشتم ذی حجه شصت هجری که عصر آنروز باید اعمال حج شروع شود غفلتاً دستور حرکت داد و با اعوان و انصار خود بسمت عراق رو آورد این حرکت فوق العاده سروصدا دار بود زیرا اگر کار بزرگتر از حج منظور نظر نبود که چنین تصمیمی اتخاذ نمیکرد این خبر آنرا در بین کلیه حجاج نشر شد و همه بخاطر سپردند که علت این حرکت فوق العاده را تحقیق نمایند ذات اقدس حسینی تشخیص داده بود که کار از تبلیغ لسانی گذشته و اینک باید با شمشیر حق را تبلیغ نمود - از طرفی هم مسلم بن عقیل پسر عم نامدارش را قبلاً بعنوان سفیر و نماینده بکوفه فرستاده بود و هیجده هزار نفر باو بیعت کرده بودند - در

فصل اول

اینجا باید گفت که باز حضرت امام حسین (ع) از بی ارزشی بیعت کوفیان هم بی اطلاع نبوده زیرا سلوک آنان را با پدر و برادرش دیده بود ولی اگر با این تعجیل بعراق رو نمیآورد مردم نسل های بعدی میگفتند که برخلاف سیاست رفتار کرده و به بلادیکه هیچده هزار نفر طرفدار داشته نرفته تا از قوای آنان استفاده کند بهمین جهت بکوفه آمد تا بتمام جهات حجّت را براهل اسلام تمام کرده باشد.

بنده از قضایای وقعه طف چیزی نخواهم نوشت و همینقدر عرض میکنم که کار بجنگ کشید و آنواقعه تنگین کنندۀ عالم بشریت در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شد. چنین امری در دنیا سابقه نداشته است اگر کسی بگوید که در انقلاب فرانسه و روسیه با خاندان سلطنت بدتر از واقعه طف رفتار کردند اشتباه کرده است زیرا در انقلاب روسیه و فرانسه میلیونها مردم ستمزده و مظلوم بر سلطنت مستبد و ظالم وقت خروج کرده بودند و قلع و قمع آنان را مایه آزادی و راحت خود میدیدند ولی در قضیه حسینی مطلب بعکس است حضرت امام حسین (ع) یکه و تنها بر میلیونها بشر طاعی و یاغی خروج کرده بود البته کسی که میخواهد درس آزادیخواهی و عدالت بمردم بدهد و هدایت خود را تکمیل نماید یکنه بر عالمی می نازد و ترسی ندارد و اگر متکی بحق و حقیقت نباشد هیچوقت در چنین میدان خطرناکی وارد نمیشود.

این نکته را باید خاطر نشان کنم که تصادف هم او را در چنین تنگنایی قرار نداده بود که بی اختیار و بطور قهری و ناچاری آنچه واقع شد واقع شده باشد. بلکه با اختیار وارد این عرصه شده است و برای اثبات این موضوع باقامه دلیل قاطع مبادرت میورزد. چه اگر حضرت حسین (ع) را تصادف وارد این میدان کرده بود مثل کسانی که اهل شمشیر نیستند ولی اگر شب سارق بخانه آنها حمله کند ناچار با او مقاومت کرده و در این مبارزه تصادفی گاهی غالب و گاهی مغلوب میشوند چه کمتر بی غیرتی است که تماشا کند دزدان مال و یا عرض او را ببرند. اگر چنین بود باید در میدان جنگ هر چه آثار مغلوبیت ظاهر میشود سست تر شده و حال آنکه حضرت حسین (ع) در میدان جنگ ساعت بساعت هر چه همراهان خود را از دست میداده قویتر میشده عیناً

تشکیل حکومت اسلامی

مثل کسی که قروضی بر ذمه داشته و با ادای هر يك از آنها قدری بارش سبکتر شود بوده است و به همین جهت با شجاعت حسینیّه در آن روز ر کورد شجاعت قهرمانان دنیا شکسته شد و این عنوان از این روز بیادگار مانده است .

و همان قسم که جد و پدرش با غلبه اسلام را ایجاد و ترویج نمودند حضرت امام حسین (ع) با مغلوبیت ظاهری و خون خود نهال غرس شده عدالت اسلامی را که مشرف بخشگی و از بین رفتن بود آبیاری کرد بطوریکه تا قیام قیامت سر سبز و بارور خواهد ماند .
و لَقَائِلِ اَنْ يَقُولَ که اگر قصد حضرت شهادت بود بچه دلیل برادران و اقوام و یاوران و اطفال کوچک و زنان را در این سفر همراه برده و آنان را به بلیات صعب و مشقات طاقت فرسا مبتلا نمود جواب آنست که در دوره بنی امیه عده بیشماری از مسلمانان عدالت خواه را بقتل رسانیدند و از قریه ثنی بقریه دیگر خبر نرسید و برای یکمرتبه هم این فجایع از شهری بشهر دیگر انعکاس نیافت بلکه شهداء راه آزادی و عدالت را بجراثمی هم متهم مینمودند لذا برای منقلب کردن اوضاع و برگردانیدن مسیر افکار عمومی مسلمانان که ۲۰ سال در گمراه کردن آنان سعی بلیغ با دستگاه حکومت فرعونیی معاویه کرده بودند لازم بود که واقعه فوق العاده از حیث اهمیت پرسر و صدا و فجع واقع شود تا یکمرتبه مانند بمب اتمی صدا کرده و هیروشیما ی عظیم بنی امیه را با خاک یکسان و کاخ ظلم و بیدادگری را ویران نماید . زیرا در آن تاریخ نه تلگراف باسیم و بی سیم بود و نه رادیو وجود داشت که بتوان مسلمانان را از اعمال بنی امیه آگاه کرد . پس نوباوه بوستان نبوت و سلاله مئمره ولایت کلیه این امور را در نظر گرفته و در روز ترویبه که از تمام دنیای اسلام جمعیهائی در مکه حاضر بودند از آن شهر حرکت کرد و تمام مردم حج را از این عمل متحیر و مبهوت گردانید و بعد از حرکت از شهر پناهگاه دائمی و عمومی مسلمانان یکسر بشهر فتنه جوین و مفسده طلبان و بیوفایان یعنی کوفه عزیمت فرموده که کسی از نسل آتیه بر او ایراد نکند که حضرتش به نقطه ثنی که مردم طرفداری خود را اعلام داشته بودند تاز او حمایت کنند .

بعلاوه اهل و عیال را همراه برد تا بعد از شهادتش مقصد عالی آنجناب را که تبلیغ اسلام و معرفی مظلومیّت اهل بیت طهارت در سوریه و شامات بود تکمیل نمایند .

فصل دوم

چنانکه خطابه حضرت سید سجاد علیه السلام در مسجد دمشق با حضور یزید بن معاویه بقدر چندین لشکر مجوز تأثیر داشت زیرا باهالی سوریه مخصوصاً دمشق چنین وانمود کرده بودند که حسین نامی از خوارج بجنگك بالشکر یزید قیام کرده و کشته شده است و کسی نمیدانست که شهداء و اسراء از چه خاندان هستند گویند وقتی که حضرت سید سجاد (ع) در منبر خود را معرفی کرد و جد و پدر و کسانش را بمردم شناساندند یکمرتبه غریو گریه وزاری ازمیان مردم بلند شد بطوریکه یزید احتمال داد که مردم بر او تاخته و از امارت سرنگونش میکنند و بهمین جهت فوراً وسائل عودت اهل بیت طهارت را از شام بمدینه فراهم کرده و آنانرا معزز و محترم بمدینه طیبه عودت داد تا از خطر بزرگترین تبلیغات بر علیه خود و خانواده اش که صرف وجود اهل بیت طهارت در شام بود مصون و محروس بماند - پس اقدام حضرت امام حسین علیه السلام مانند اقدام جدش حضرت رسول (ص) عیناً تبلیغ و ترویج اسلام بوده است و بس و در آن عصر نهایت درجه وجوب و لزوم را هم داشته است .

فصل دوم - انقلاب شیعه نهضت دوستان و طرفداران اهل بیت طهارت در کوفه است که خود قابل نوشتن کتابی مخصوص است و چون یکی از مخدرات **یا** **دومین نهضت** اسلامی در این نهضت وارد شده و عهده دار زحمات زیادی بوده

و بعد هم با محمد بن سلیمان سرد خزاعی ازدواج نموده و موجب خروج توأین شده است و میتوان بشکل کتب جدید کتاب بسیار شیرین و مطبوع طباعی تحریر نمود و انشاء الله اگر روزگار مهلت داد بنده بطور جدا گانه این خدمت را انجام خواهم داد . این دو نهضت در سال ۶۱ و شصت و چهار بوده است .

اینک اجمال قضیه عید الله زیاد بعد از واقعه کربلا و سوق اهل بیت طهارت بطور اسارت بکوفه و شام فوق العاده مغرور و در مسجد کوفه ترهات نوهین آمیزی نسبت بامیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام بر زبان میراند عبدالله عفیف که قدوه دوستان و شیعیان اهل بیت طهارت بود در این تاریخ از دو چشم نابینا و در مسجد حاضر بود ابن عفیف از طایفه اُزدی و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در رکاب حضرت امیر منسلک و خدمات شایانی انجام داده بود - همینکه جسارت پسر زیاد را

مشاهده کرد طاق‌ت بیاورده از جا برخاست و مستحق آن کلمات ناهنجار معویه و یزید و سائر اعوان و انصار آنها را دانست ابن زیاد امر کرد که او را گرفته و بدارالاماره ببرند ولی قبیله اُزْد دور او را گرفته و بمدافعه قیام نمودند در نتیجه عمال والی کوفه را از پیش رانده و عبدالله را بسلامت بخانه خودش رسانیدند .

بلافاصله اشخاص دیگری هم با قبیله اُزْد همراه شده و آتش انقلاب در سرتاسر کوفه شعله ور گردید اما چون رسم کوفیان بی وفائی است بالاخره بعد از دوسه روز نزاع و جنگ مردم از دور خانه عبدالله عقیف متفرق و آن مرد مبتقی و دین دار را بایگانه دخترش در خانه تنها گذاردند لشکر ابن زیاد بداخل خانه راه یافته و میخواستند عبدالله را اسیر نمایند ولی دختر فرخنده اش نزدیک شدن دشمن را از طرف راست و یا چپ و یا هر طرف که حمله ور میشدند باو اطلاع میداد و عبدالله شمشیر خود را بهمان طرف حواله و فرود میآورد تا بالاخره پدر و دختر را گرفتار و نزد عبید بن زیاد بردند و عبدالله بقتل رسیده ولی دخترش رازندانی کردند و دلیل این امر هم آن بود که دختر فامبرده صاحب حسن و جمال بسزائی بود و عبید بن زیاد که خود زاده زنا و نسبت بزنان غالباً نظر سوء استفاده داشت باخیال خامی از کشتن او خودداری کرد ولی ام‌عمر دختر عبدالله که نامزد محمد بن سلیمان بود بمساعدت رافع بن نافع موفق شد که از زندان و کوفه فرار و در قادسیه بعبد الرحمن بن سعید پیوسته که بعد از مدتی سرگردانی و تفرقه جماعت شیعه متوقف در کربلا بقبیله خزاعه پیوستند و همین قضیه موجب خروج نواین شد - بعد از متفرق شدن جمعیت شیعه بن محمد بن سلیمان و ام‌عمر ازدواج و زفاف واقع شد که نمره آن شش پسر و چهار دختر بود و کلاً از افراد شجاع و باایمان شیعه امامیه بودند .

نهضت شیعه برای

مرتبه دوم

طلوع مختار بن ابی عبیده ثقفی و ابراهیم بن مالک اشتر نخعی و یاران آنان بود که هم بر حکومت اولاد زبیر و هم بر حکومت بنی امیه بیرون آمده و موفقیت بسزائی در انتقام اهل بیت طهارت نصیبشان شده است تاریخ این نهضت از جمادی الثانی سال ۶۶ شروع و تا هیجده ماه ادامه داشته است .

چون اینجانب در این موضوع کتاب مختصر مخصوصی بنام اولین امارت شیعه تألیف و بچاپ هم رسیده است طالبین را بمطالعه آن دعوت مینمایم .

فصل سوم نهضت زید بن علی بن الحسین علیه السلام در کوفه بود که در خروج حضرت زید زمان حکومت غاصبه هشام بن عبدالملک در کوفه خروج کرد یا چهارمین و قریب چهل هزار نفر از اهالی کوفه با حضرتش بیعت کرده نهضت فرقه امامیه بودند که شرح قضیه بطریق آتی است .

زید پسر حضرت امام زین العابدین و برادر کوچکتر حضرت امام محمد باقر علیهما السلام است و همان شخص شخصی است که به نمایندگی و وکالت از طرف برادرش با زید پسر امام حسن (ع) در باب تولیت موقوفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نزد حاکم اموی مدینه محاکمه میگرد که تذکر آن مطلب برای تحریک اعصاب بعضی از سادات (۱) گرام معاصر که بطمع استفاده از سلاطین ظلم و جور بر بنی اعمام و خانواده خودشان رحم نکرده و بنام مأموریت و یا استخدام عامل حرکات زشتی که همیشه آنان را در جامعه نشکین میکند میشوند بی فایده نیست .

اصل موضوع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اطراف مدینه املاکی را با دست مبارک خود ایجاد کرده و وقف بر خانواده خود قرار داده و تولیت را با ارشد اولاد مقرر فرموده بودند . این موقوفات قبلاً در دست حضرت امام حسن و بعد امام حسین و بعد امام زین العابدین و سپس تحت سرپرستی حضرت امام محمد باقر علیهم السلام قرار گرفت .

در این موقع شیاطین بنی امیه زید پسر امام حسن علیه السلام را تحریک کردند که ارشد خاندان علوی تو هستی و باید این موقوفات تحت تولیت تو قرار گیرد . نامبرده نیز بهمین عنوان دعوائی در نزد حاکم اموی مدینه بر حضرت امام محمد باقر (ع) اقامه کرد ولی حضرت برای دفاع حاضر نگردید و برادر شرافتمند خود زید بن علی بن حسین (ع) را بوکالت خود معرفی فرمودند در موقع مذاکرات و استدلال

۱ - نوشتن این مقاله در مجله مسلمین تصادف با قتل هژیر وزیر دربار ایران داشته و یکی از سادات را متهم کرده بودند که مجازات قاتل را که امامی وسید بود از دولت خواسته است .

ترافعی زید بن امام حسن (ع) تعریضی به زید بن علی بن حسین (ع) در باب سه مرتبه شوهر کردن یکی از زنان خانواده حسینی بطور طعن اظهار کرد ولی زید بن علی (ع) جوابی نداده و فوراً از مجلس خارج گردید.

بدیهی است حاکم مغرض اموی که در اساس قضیه جز توهین خانواده علوی قصدی نداشت از این اتفاق فوق العاده خوشوقت گردیده و در نظر گرفت که همیشه بدین وسیله تولید تشنج بین آنان بنماید. ولی زید بن هر دو نفر تصمیم گرفتند که دیگر کرد این حرکات خارج از موضوع نگشته و با رعایت نزاکت رفتار کنند لذا در جلسه بعد که هر دو نفر در محضر حاکم مدینه حاضر شدند در خلال مذاکرات حاکم خواست که موضوع جلسه قبل را تجدید کند هر دو نفر فوراً برخاسته و گفتند ما برای تشخیص تولیت موقوفات خاندان علوی ترافع داریم و موضوع شوهر کردن زنان بنی هاشم مطرح مذاکره نیست و حاکم مدینه زنان بنی امیه را که غالباً زناکار و ذوات الاعلام بوده اند فراموش کرده و از شوهر نمودن مشروع زنان ما سخن میراند و متعزماً از مجلس خارج و دیگر در باب اصل اختلاف هم هیچ يك انشاء سخنی ننمودند و تولیت کماکان در خانواده حضرت امام حسین علیه السلام سیر نمود به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا - فاعتبرو یا اولو الابصار.

بهر حال بعد از واقعه طف^۱ یزید پسر معاویه بوسیله قتل حضرت امام حسین علیه السلام موهون شده و در مدت قلیلی بطور نامعلومی از بین رفت که اخیراً جرجی زیدان قتل او را بسعی یکی از زنان^(۱) دوست و طرفدار اهل بیت طهارت دانسته اند و مروان و عبدالملک بعد از استعفاء معاویه بن یزید متصدی امر خلافت شدند.

عبدالملک چهار پسر داشت و وصیت کرد که خلافت در بین آنان سیر نماید - ولید - سلیمان - یزید - هشام که طرز حکومت آنان شبیه بیکدیگر بود و بطریق ظلم و تعدی و محرومیت خاندان رسالت پناهی از حقوق خود کشورهای اسلامی را اداره مینمودند مگر سلیمان که نسبتاً هر دسلیم النفسی بود و راضی نشد که کشورهای اسلامی را بدست برادران

۱ - جرجی زیدان مدعی است که دختری از بستگان حجر بن عدی و عمرو بن حمق که بدست معاویه کشته شده بودند بامسموم کردن یزید از بنی امیه انتقام گرفت.

جائر خود بسپارد و عمر بن عبدالعزیز نواده دختری عمر بن الخطاب خلیفه دوم را ولیعهد خود قرار داد که بدین وسیله معائب بسیاری که بدست حکام قبلی ایجاد و یا تقویت شده بود از بین رفته و متروک گردید.

من جمله لعن حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام که بدست سعی معاویه در نماز معمول شده بود - ورد باغستانهای فدک باولاد علیا حضرت فاطمه علیها السلام و مطالبه وجوه بیت المال از سرداران بزرگ مانند یزید بن مهلب که حیف و میل کرده بودند و یزید بن مهلب تا ساعت فوت عمر در زندان بود ولی در حین فوت او فرار کرد و بر حکومت اموی یابی شد - و تعطیل جنگ باخوارج و شروع مذاکره برای هدایت آنان و امثال ذلك.

همین اعمال عادلانه باعث شد که یزید بن عبدالملک هم که بعد از او متصدی امور خلافت شد جز رضی کردن رؤسای بنی امیه به پس دادن اقطاع آنان نتوانست دیگر اساس ظلم و جور را مانند سابق توسعه دهد.

معروف است که یزید بخواهرش فاطمه زن عمر بن عبدالعزیز تکلیف کرد جواهرات خود را که پدرش عبدالملک باو بخشیده بود و در زمان شوهرش اجباراً به بیت المال تحویل داده مجدداً اخذ نماید ولی آن زن يك اعتقاد جواب داد که من از آن زنائی نیستم که در زمان حیات شوهرم از او اطاعت کنم و بعد از فوتش از اطاعت عقاید و افکار او سر باز زنم همانطور که عمر تشخیص داده بود پدرم حق اعطاء جواهرات بیت المال را بمن نداشته و باید بمصارف عمومی مسلمانان برسد.

ولی هشام بن عبدالملک که شقی ترین اولاد عبدالملک بود به تحکیم اساس ظلم و جور و تضییق بر خاندان رسالت و ولایت و دوستان و شیعیان آنان اصرار ورزید و چند مرتبه حضرت امام محمد باقر علیه السلام و یزید بن علی (ع) برادرش را از مدینه بدمشق احضار و تلویحاً از آنان اهانت نمود زید که در شجاعت و شهامت تابع آنان اجداد گرامش بود از این وضعیت به تنگ آمده و بخروج بر بنی امیه عزم خود را جزم کرد. و مقدمه در کوفه و نواحی آن شروع به تبلیغ کرد و عده زیادی از دوستان اهل بیت که قریب به چهل هزار نفر بودند بآن جناب بیعت کردند.

خروج حضرت زید

ولی افسوس که کوفیان همان قسم که با جدّ بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام بعهد خود وفا نکردند با او نیز پیمان شکنی کرده و به بهانه های مختلف دور او را خالی نمودند مثلاً عده ای از او خواستند که باید از شیخین تبری جسته و آنان را در موقع خطابه های خود لعن نماید و دسته دیگر این کار را تقبیح مینمودند. چون زید از لعن شیخین خود داری کرد دسته اول نقض عهد کرده و از متابعت او سرباز زدند. دسته دوم نیز به بهانه اینکه قبلاً در بیعت هشام بن عبد الملك بودند و خروج بر خلیفه زمان جایز نیست از یاری او خودداری کردند اما آنجناب با اتفاق عده ای از مخالفین حکومت جو رو قلدری از عزم راسخ خود منصرف نشده و در تاریخ اول صفر ۱۲۲ بر یوسف بن عمر حاکم کوفه خروج نمود که تفصیل آن خواهد آمد.

بعضی از مردم شیعه امامیه معتقدند که زید شهید از طرف برادر و یا برادرزاده گرامی خود بطور محرمانه در این خروج مجاز بود و در صورت موفقیت خلافت را بآن جناب واگذار میکرد لذا عمل زید مشروع و از بزرگان شهداء اسلام بشمار میرود.

عقیده شیعه امامیه
اثنی عشریه نسبت
بفرقه زیدیه

ولی عده دیگر معتقدند که خودش شخصاً صاحب داعیه بود و هیچ وقت یک چنین کار خطرناکی که منتهی بقتل و حبس و زجر بسیاری از دوستان اهل بیت طهارت شد با اجازه امام نبوده و استدلال ایشان این است که رویه مرضیه ائمه اثنی عشریه بطور کلی متحد است. همان قسم که حضرت امام باقر ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) بعد از قلع و قمع بنی امیه و سرنگون شدن حکومت دمشق با مراجعه و اصرار ابوسلمه خلال وزیر آل محمد از تصدی خلافت تجافی کرد و فرمود خلافتی که با قتل عام مردم از خراسان تا کوفه و دمشق ترتیب داده شود لایق همان اشخاص است که نقشه آن را کشیده اند نه او و نه پدرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز خروج زید را تجویز نفرموده اند.

ابراهیم معروف بامام سرسلسله خلفاء عباسی بابومسلم خراسانی دستور داده بود که در مورد شك و شبهه بقتل متشبث شده و رفع شك و شبهه خود را بنماید و معنی این دستور چنین میشود که مثلاً اگر ابومسلم شك میکرد یا شبهه داشت که آیا مردم

شهر اصفهان یا شهرری با نهضت عباسی موافق هستند یا نیستند مأمور بقتل عام تمام اهالی بوده مگر آنکه یقین و یا ظن بموافقت آنان داشته باشد آیا چنین دستوری که بطور مسلم و مقطوع از سر سلسله خلفاء عباسی صادر شده از روی بی اطلاعی بمبانی اسلام بوده و یا ابراهیم عباسی بحدی از طرز حکومت امویان عصبانی بوده که برای از بین بردن آنان این اندازه مظالم را ناچیز میدانسته و بوسیله چنین دستوری مرتکب شده است. یا عشق بسلطنت و امارت این اندازه باو جرئت داده بود که این فرمان را بمبلغ و رئیس حزب خودش ابو مسلم صادر کند.

حقیقت قضیه بر ما پوشیده است و خداوند متعال قضاء بحق را در باره او مجری خواهد داشت ولی ما شیعه امامیه مطابق اصول متقن مذهب خودمان هیچوقت اینگونه اعمال را مشروع ندانسته و قتل نفوس را جز برای قصاص یا در موقع جهاد بامر امام یا دفاع از خاک اسلام و یا اعراض و نفوس مسلمین و یا امر بمعروف و نهی از منکر جائز نمیدانیم. ولی این قیود دامن گیر مخالفین ما نیست و میتوانند در کمال سهولت يك مجتهد خاطی باو چسبانیده و تطهیرش کنند زیرا دسته‌ئی که معاویه را در کمال وقاحت در مقابل حضرت مولی المتقین امیر المؤمنین علی علیه السلام اعلم و افضل و اقضی امت بعقیده عموم مسلمانان گذارده و بگویند مجتهد خاطی بوده و در مرکز سلطنت اسلامی شیعه اثنی عشری طهران که بموجب قانون اساسی مشروطیت مقرر شده کتاب توهین آمیز نسبت بائمه اسلام منتشر و چنین شخصی را حضرت معاویه تعبیر کنند چه مانعی دارد که ابراهیم عباسی را هم که حکم قتل در مورد شك و شبهه دوستی و دشمنی خاندان عباسی را صادر کرده و بموجب این فرمان مشئوم از خطه خراسان تا سرحد شام بخاك و خون کشیده شده شخص مقدس و صائب دانسته و تأسیسات^۱ او و قراردادهای اولاد او را که کلاً بدعت و مضحك است سر لوحه مذهب خود بدانند و خود را ملتزم نمایند که تا قیام قیامت هیچيك از افراد امت حق تجاوز از مقررات حکومتی که بدین طرز تشکیل شده نخواهد داشت.

۱- سد باب اجتهاد و رسمیت مذاهب اربعه عامه در دوره حکومت مشئومه عباسی بوده است - و حال آنکه بحکم عقل هیچوقت نمیتوان نسبت بآئیه چنین مقرراتی گذارد زیرا ممکن است در آئیه البیق از گذشته یافت شود.

خروج شیعه زیدیه شب اول صفر سال ۱۲۲ هجری در موقعیکه یوسف بن عمر حاکم اموی شهر کوفه برای سرکشی به بلاد جزیره رفته بود طرفداران زید بن علی (ع) فرصت را غنیمت شمرده و امر خود را ظاهر نمودند بیعت کنندگان زید دسته دسته بطرف قادسیه رفته و در آنجا اجتماع نمودند.

حکم بن صلت شحنة کوفه از قضیه مستحضر و فوراً قاصدی بجزیره اعزام و حاکم کوفه را بشهر برگردانیده و با تمام قواء خود در مقام مدافعه بر آمدند.

در دوره حکومت اموی، عراق و مخصوصاً شهر کوفه همیشه مورد سوء نظر آنان بوده و حکام اموی آن سامان بلشکر کوفه اطمینان نداشته و همیشه یکمده قوای کافی غیر از لشکر کوفی از دمشق و بلاد دیگر در مرکز عراق بطور احتیاط نگاه میداشتند. علت این موضوع آن بوده که چون کوفه مقر خلافت حضرت مولی المتقین امیر المؤمنین علی (ع) بوده و در اثر عدالت بی نظیر و مهر بانیهای فوق طاقت و تحمل بشری که از آن جناب در این محل بموقع عمل و اجرا گذارده شد محبت و ارادت خاندان عصمت و طهارت در اعماق قلوب مردم آن حدود جای گرفته و دائماً در قضایای معمولی و عادی از طرف دوست و دشمن ضرب المثل واقع میشد و همیشه افکار عمومی برای تقویت اهل بیت طهارت مستعد بود.

روز اول صفر ۱۲۲ حاکم و شحنة کوفه کلیه مردم مظنون بطرفداری زید بن علی (ع) را در مسجد کوفه جمع و بوسیله لشکرهای شام و غیر کوفی مسجد را محاصره کردند تا کسی نتواند بمدد شیعه زیدیه برود زید با اتفاق چند نفر از دوستان صمیمی خود در نقطه موعود حضور یافته و منتظر اجتماع طرفداران خود شدند. ولی افسوس که زیاده از پانصد کس و بقولی دویست و هیجده کس بقول دیگر کسی دور آنان جمع نشد. و گفته شد که مردم در مسجد کوفه محبوس هستند و نمیتوانند حضور یابند حضرت زید که خود سلاله خانواده شجاعت و رشادت بود با جرئت و حمیت هاشمی و علوی و حسینی خود تصمیم گرفت که بشهر کوفه تاخته و طرفداران خود را از محاصره نجات دهد. توضیح لازم - بر مطلقین از تواریخ پوشیده نیست که در زمان جاهلیت شجاعت

و شهادت جوانان شعبه هاشمی قریش در بین قبائل عرب ضرب المثل بوده ولی این معروفیت بعد از ظهور جلادت و لشکر شکنی ها و فتوحات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام تبدیل به صولت حیدریه شد و دیگر کسی نامی از شجعان بنی هاشم بطور کلی بر زبان نیاورد بلکه به شجاعت آنجناب تمثل میجستند و این رویه تا تاریخ وقوعه طف جربان داشت - اما چون شهادت و جلادتی که از حضرت حسین (ع) در روز عاشورا بعرصه ظهور و بروز رسید تا آن روز سابقه نداشت شجاعت حسینیّه حدّ اعلا را در عالم اسلام حائز گردید و باصطلاح رکورد قهرمانان شجاعت را در اسلام بلکه در دنیا شکست داد. زیرا حضرت حسین با گرفتاری های فوق العاده در آن میدان ابراز هنر فرموده و چنین گرفتاری مانند روز عاشورا برای حضرت امیر (ع) پیش نیامده بود.

بهر حال زید بمنظور حمله بمسجد از قادیسیه بصوب کوفه حرکت کرد و مواجه با لشکر محافظ شهر شد و با جنگ و زد و خورد شدیدی آنان را متفرق کرده و وارد شهر شد حاکم اموی لشکر زیادی در کناسه کوفه جمع کرد و سر راه جمعیت زیدیه را گرفت، حضرت زید سر را برهنه نموده و همیشه در جلو لشکرش جنگ می نمود و عمال اموی که غالباً مزدور و یا مجبوراً بمیدان جنگ سوق داده شده بودند قهراً در مقابل مانند حضرت زید شجاعی مقاومت ننموده و بمجرد حمله رانده میشدند.

یوسف حاکم کوفه منادی ها در بلندی ها گذارده و فریاد میکشیدند که در مقابل آوردن سر یکنفر از شیعیان زیدیه يك هزار دینار زر سرخ خواهد داد.

مردم دنیا پرست بطمع جائزه اتباع حضرت زید را مورد ضرب سنگ و هدف تیر قرار داده و هشتاد نفر آنان را بقتل رسانیدند ولی زید بهر طریق بود خود را بمسجد رسانیده و با حملات پی در پی قسمتی از لشکر شام را که در اطراف مسجد بودند پراکنده کرد و مردم را دعوت نمود که از مسجد خارج شده و بیاری اوقیام کنند.

اصول جنگی قدیم
در زمان قدیم که جنگ باشمشیر و نیزه و تیرو کمان بعمل می آمد هر لشگری که بمیدان جنگ میرفت دارای تشکیلات منظمی بود که بتواند شیرازه انتظام داخلی و پیشروی و عقب نشینی را تحت سلطه و اختیار

داشته باشد و این ترتیب غیر از صف آرائی روز جنگ بود که برای یکروز بعمل می آمد. چه ممکن بود که امیر میسره یا میمنه در هر روز بتناسب صف آرائی لشکر دشمن تغییر یابد. ولی سازمان انتظامی لشکر دائمی بوده است.

عرب در اسلام همیشه سردار لشکر را از اشخاص جهان دیده و کار آزموده و مدبر و نقشه کش انتخاب میکردند و پای بند قدرت و قوت شخصی او نشده اطفال و نژاد و جلالت خانوادگی او را همیشه در نظر میکردند تا سرداران جزء ابواب جمعی لشکر در اطاعت و پیروی از فرمانهای سردار کل عار نداشته و بخوبی دستورات او را مجری دارند.

سردار لشکر یا فرمانده کل

این رویه را عرب از اسلام گرفته بود زیرا خداوند، پیغمبر خود را از عالترین نژاد قبائل عرب انتخاب کرده که نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام خانواده حضرت رسالت پناهی (ص) یعنی شعبه هاشمی قریش هیچگونه آلودگی نداشته و مردم مختلفه عرب قبل از طلوع کوكب نورانی اسلام هم همیشه اختلافات قومی خود را بحکمیت و قضاوت آنان قطع و فصل میکردند. پس اگر از چنین خانواده ای یک نفر دعوی حکمیت مطلقه یعنی اولویت از خود مردم را بر مردم بنماید قابل قبول بوده و پیشرفتش چندان مشکل بنظر نمیرسید ولی اگر فرضاً يك چنین داعیه بزرگی (بوت) از طرف یکی از قبائل عادی آغاز میشد محال بود که طوایف مختلفه زیر بار رفته و مطیع شوند اگر چه تمامی آنان را قتل عام میکردند. ذات مقدس حضرت محمد بن عبدالله هاشمی صلی الله علیه و آله قریش بود که بزرگترین دشمنش ابوسفیان در روز بدر فریاد میزد. مردم قریش با محمد جنگ نکنید محمد برادرزاده شما است او را بعرب واگذارید اگر تمامی قبایل عرب از او اطاعت کردند بوجودش افتخار کنید. و اگر در قبال دعوی خود از بین رفت که مقصود بدست دیگران حاصل شده و دست و دامن شما بخون قریش آلوده نشده است. البته این خطابه قبل از وقوع جنگ بدر بوده که هنوز مسلمانان با اهالی مکه و قریش در میدان جنگ روبرو نشده و باصطلاح بایکدیگر خونی نشده بودند اما ابوجهل و طرفدارانش بانظر ابوسفیان مخالفت ورزیده و بمحاربه بدر اقدام کردند و واقع شد آنچه

خداوند خواسته بود حال برگردیم باصل مطلب .

علمدار لشکر بیرق علامت و نماینده استقامت لشکر بوده است لذا علمدار لشکرها را از اشخاص شجاع و قوی البنیة و پرجرئت برگزیدند تا بتواند مانند کوه در جای خود قرار گرفته و قلوب افراد لشکر به بقاء انتظام و سلطه سپاه به برپا بودن بیرق مطمئن باشد و همیشه سرنگون شدن بیرق با شکست قطعی توأم بوده است .

رئیس شرطه یا انتظامات رئیس شرطه در انتظامات داخلی لشکرها اعم از حرکت سپاه و تقسیمات صفوف و تعبیه قلب و یمین و یسار و جلب مجروحین به بهداری که همیشه از زنان عرب در پشت جبهه تشکیل میشده و تعقیب فراریان و حل اختلافات حاصل بین سرداران و افراد لشکر از حیث مکان و خیمه و امثال ذلك بمنزله رئیس شهربانی در شهرها دارای وظایف مهم و مشکل بوده که در تنظیم ارتش های دوره تمدن هم (عصر حاضر) به قلعه بیکی و دژبان نامیده شده است . و دیگر پهلوانان مردافکن و شجاعان لشکر شکن که میخواستند اند در عرصه کارزار مبارزت و فعالیت بیشتری کنند متصدی تشکیلات دائمی و موقتی نمیشده اند . علاوه بر سازمانهای فوق طایفه و مقدمه الجیش لشکر بود که در جلو قشون و اطراف لشکرگاه از حیث حفاظت و مراقبت جلب جواسیس دشمن و ظایفی داشته اند که این قسمت نیز جزء شرطه محسوب میشده است .

تفصیل حمله حال با در نظر گرفتن این مقدمات بقضیه خروج حضرت زید شهید توجه شود - حضرت زید از چند سال قبل از خروج خود در کوفه و نواحی به نفع خود تبلیغات دامنه داری کرده و چند نفر یاران شجاع و صمیمی برای خود یافته بود که بامرگ بآنجناب بیعت کرده بودند و واقعا هم بعهده و یمین خود تا آخر ساعت زندگانی او وفا نموده و نام نیک و بلند خود را در تاریخ معارضا با ظلم و جور برای همیشه ثبت و پایدار کردند .

۱ - نصر بن خزیمه که علمداری شیعه زیدیه را بعهده داشت ۲ - زید بن حارثه

خروج حضرت زید

که عهده دار انتظامات لشکر بود ۳ و ۴ معویة بن اسحق و زیاد بن عبدالرحمن که در یمین و یسار حضرت زید حرکت و آئی از محافظت حضرتش غفلت نمی نمودند و این عده که هیچیک از تاریخ نویسان زیاده از پانصد نفر ندانسته اند شهر کوفه و نواحی آن را بهم ریخته و فتوح نمایانی کردند.

اولین ساعت حرکت باقوای محافظ شهر در دشت صیادان مواجهه
حمله اول
شده و با کوشش بی نظیری رؤساء آنان را مقتول و لشکر را متفرق کرده و با کمال جلالت بشهر وارد شدند.

حاکم کوفه بعد از شکست اول برای دومین مرتبه در کناسه
حمله دوم
کوفه قوای خود را جمع آوری و جلو زیدیه را سد کردند - اما این عده قلیل نهر اسیده و لشکر کناسه را نیز طوماروار بهر طرف پیچانده و در نتیجه با قتل علمدار این لشکر را نیز بشکستند.

لشکر قلیل حضرت زید که اغلب از ظلم بنی امیه بجان آمده و
سومین حمله
جهت قلع و قمع آنان برای جان خود ارزش قائل نبودند بواسطه این دو فتح تشجیع شده و فوراً خود را بمسجد رسانیده و بر لشکر دمشق که مسجد را محاصره کرده بودند حمله ور شدند - جنگ شدیدی بعمل آمد - از قول حکم بن صلت شحنة کوفه نوشته اند که گفته است تا آن تاریخ شجاعی مانند حضرت زید ندیده بودم و این سردار هاشمی از تمام لشکرش بیشتر در جنگ تأثیر داشت و معاینه میدیدم که بهر طرف روی میآورد باصولت و هیبت خود مردم را مرعوب و فراری میکرد. و در عین حال هیچ يك از فراریان را طبق رویه اجداد گرامیش تعقیب نمیفرمود - و هیچ مجروحی را ضربت ثانوی وارد نمی نمود. بالجمله جنگ حضرت زید یکمرتبه دیگر مردم را بشهامت و شجاعت و حقانیت خانواده علوی برای اشغال مقام شامخ خلافت اسلامی متوجه نمود. در این ساعت که تمام زحمات و مشقات را متحمل و با دادن هشتاد نفر تلفات موفقیت بسزائی هم نصیبشان شده بود بیوفائی کوفیان مجسم گردید و به بهانه اینکه از بام مسجد آنرا تیرباران میکنند در گوشه و کنار مسجد پنهان شده و بیاری حضرت زید اقدام نکردند.

نام رافضی بشیعه عامه میگویند که معروفیت شیعه برافضی از این تاریخ و از همین واقعه سرچشمه گرفته زیرا بعضی آنان از زید خواستند که شیخین را لعن نماید چون زید از این عمل خودداری کرد مردم شیعه از دور او متفرق شدند زیرا حضرت زید فریاد کشیده که بایعتمونی ثم رفضتمونی و این مطلب صحیح نیست چه کلمه رافضی از مصرحات بعضی از متعصبین اهل جماعت در دوره حکومت عباسی است و میگفتند چون این دسته از مسلمانان اجتهاد ائمه اربعه حنفی و حنبلی و مالکی و شافعی را قبول ننموده و پیروی از مذهب حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را قبول کرده اند لذا از حق عدول کرده اند و باقوه تبلیغ خلفاء جور عباسی که دولت مقدم در آن امر بود جمله رفضو من الحق را در اقطار کشور های اسلامی بانهایت دقت بمردم تزریق نمودند.

مورخین عامه در اینجا عمداً خلط مبحث کرده و بحدی در اینکار اصرار داشتند که فرق بین تاریخی را در نظر نگرفتند زیرا اساساً تأسیس مذاهب اربعه عامه بدین طرز و اطلاق رافضی بر شیعه امامیه در زمان خلافت منصور دوانقی بوده و در زمان حضرت زید شهید چنین عناوینی وجود خارجی نداشته که موجب عدم مساعدت با آن حضرت باشد که شرح و بسط آن از حوصله این ذریعه خارج است.

معرفی منصور دوانقی
منصور را بدین جهت دوانقی نامیدند که صورت حسابهای قصر بغداد را همه روزه خودش شخصاً رسیدگی و دایق که پنج يك درهم است و بمنزله يك عباسی ما در قران سابق و ریال فعلی بوده بحساب میآورده و دوریست که منشاء معروفیت چهار شاهی یا ۲۰ دینار به يك عباسی از همین عمل منصور عباسی سرچشمه گرفته باشد (این احتمال از مستنبطات نگارنده است) و چند مرتبه باو تذکر دادند که اینعمل و دقت در این جزئیات منافی شئون خلافت است ولی از نهایت دناوت و پستی همت باین خیرخواهی اطرافیان اعتنائی نکرده و ثلثات خود را تاریخی کرده چنانکه در مورد دیگر هم بالجاجت و سوء ظن نقطه ضعف و طعنی برای خود در تاریخ باقی گذارد گویند در موقع بنای شهر بغداد منصور امر نمود

خروج حضرت زید

که قصور پادشاهان ایران را در تیسفون خراب کرده و مصالح آنرا در عمارات خلافت و دولتی بغداد بکار برند.

خالد وزیر سرسلسله خاندان برامکه دوره عباسی بادستور خلیفه مخالفت کرده و گذارشی بعرض میرساند که این کار مقرون بصرفه و صلاح نیست زیرا آجرها در خرابی خورد شده و کرایه حمل آن که احتساب شود چندان تفاوتی با قیمت آجر نو ندارد که در خود بغداد تهیه میشود بعلاوه خراب کردن قصر پادشاهان شایسته خلیفه نیست منصور در جواب مینویسد با اینکه وزیر باتدبیر از پرتو خلفاء عباسی بمقامات عالیه رسیده باز بقاء آثار پادشاهان قدیم ایران را برصرفه و صلاح خلفاء عباسی ترجیح میدهد.

ولی خود ما بدون مشاوره و تصویب وزیر میتوانیم صلاح خود را تشخیص دهیم عمارات کسری حتماً باید ویران و با خاک یکسان شود.

ولی پس از چند روز عمل که بحساب اینکار رسیدگی کرد صواب بودن رأی خالد برمکی معلوم وثابت گردید واز آنکار دست کشید وزیر مجدداً بعرض رسانید که اینک که بخرابی عمارت کسری دستزدید صلاح نیست که کار را ناقص بگذارید زیرا در تاریخها مینویسند که پادشاهی عمارتی را ساخت و پادشاه دیگری نتوانست آن را خراب کند منصور جواب داد هر چه میخواهند بنویسند ماضر نقد را تحمل نخواهیم کرد و کنایه و استهزاء خالد را هم تحمل نموده و بروی خود نیاورد بر گردیم باصل مطلب - حضرت زید با معاونت طرفداران صمیمی خود شهر کوفه را برهم زد و لشگرهای بنی امیه را در هم شکسته و حاکم اموی جرئت روبرو شدن با او را ندارد عدهائی زیاد از طرفدارانش در مسجد محصور بوده و حالیه مانعی درپیش نیست که از مسجد خارج و بصاحب بیعت و عهد خود پیوسته و قوه عظیمی را تشکیل دهند و ظاهراً بهانه کرده اند که هنوز قوای امیر کوفه در بام مسجد هستند و ممکن است آنانرا هدف تیر قرار دهند زید برای رفع بهانه آنان در مقام قلع و قمع کمانداران بالای بام مسجد برآمد و بمجرد حمله بآنان تیری برپیشانی شریفش آمده و بر زمین غلطید زید بن حارثه

امر کرد آن جناب را ربوده و بمنزل یکی از شیعیان برای معالجه بردید و بمقاومت ادامه داد تا بقتل رسید ولی لشکر کوفه شهادت حضرت زید را انتشار داده و بدینجهت طرفداران او را دلشکسته و مرعوب کردند - طیبی محرمانه بمعالجهٔ زید پرداخت ولی مفید فائده نشد و روحش بشاخسار جنان پرواز کرد شیعیان جسدش را در نهري دفن نموده و آب درنهر جاری کردند اما باز این عمل مستور نماند و اشقیاء بنی امیه بقبر دست یافته و جسدرا خارج و درکنیسهٔ کوفه بدار آویختند و مدتها در بالای دارماند جزئیات این امر دلخراش از عهدهٔ طاقت قلم نگارنده خارج است .

جواب تعریض بعضی از مورخین عامه
 بعضی از اهل جماعت به شیعه اثنی عشری تعریض دارند که شما غیر از دوازده نفر ائمه اثنی عشریه کلیه اشخاصی را که در مقام ادعای خلافت برآمده اند بغیر حق دانسته و لدی الاقتضاء نسبت

بخود آن شخص و ادعایش انتقاد کرده و میکنید - ولی نام حضرت زید و سادات فخر و عدهٔ زیاد دیگری از اولاد حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را که در اطراف و اکناف کشورهای اسلامی طلوع و خروج نموده و موجب قتل و اسر عدهٔ بی شماری از مسلمانان شده اند با تجلیل یاد کرده و آنان را شهید در راه حق میدانید - و حال آنکه بامامت آنان قائل نیستید ، پس چگونه بین عقیده و عمل خود ائتلاف و سازش میدهید . نگارنده در این باب باینکه میتوان جوابهای زیادی داد ولی چون در عصر حاضر ادامه نزاع بین شیعه و سنی بر صلاح عمومی اسلام نیست و حتی الامکان باید سعی در اتحاد اسلام کرد تا پانصد و پنجاه میلیون مسلمانان امروزه عالم دور هم جمع و سیاست اسلامی خود را ترویج نمایند لذا فقط بیک جواب قناعت میکنم که لزوم آن نه تنها مورد اتفاق کلیه فرق اسلامی است بلکه متفق علیه کلیه نوع بشر است .

سادات فاطمی در هیچ نقطه از عالم بر زمامداری ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عمر بن عبدالعزیز و منتصر عباسی و امثال آنان که رویه خود را کتاب و سنت قرار داده بودند خروج نکرده و بعقیده عامه شق عصا و خرق اجماع مسلمین را نکرده اند و حال آنکه این اشخاص جزو دوازده نفر ائمه فرقه حقه اثنی عشریه نیستند بلکه همیشه بر

خروج حضرت زید

خلفای غاصب بنی امیه و بنی عباس بدتر از کفار خروج کرده و بعنوان امر بمعروف و نهی از منکر که بر کلیه مسلمانان بشرط قدرت و استطاعت واجب بوده قیام کرده اند. وقتی که در کوفه یوسف بن عمر حاکم اموی از هیچگونه ظلم و تعدی برخلاف اصول اسلام خودداری نداشته و چهل هزار نفر مسلمان مطابق کتاب و سنت و مخالفت ظلم و جور به زید بن علی (ع) بیعت کرده اند حجت را تمام دانسته و خود را مکلف بخروج و جلوگیری از ظلم و بیداد دانسته است لذا بعقیده شیعه اثنی عشریه عملی برخلاف اسلام از حضرت زید سر نزده بلکه به تکالیف اسلامی خود قیام فرموده پس یاد کردن نام نامی آن سید علوی فاطمی هاشمی مخالف جور و ظلم و مقدم به اجرای مقررات اسلامی به عنوان حضرت و جناب و شهید راه عدالت مانعی نداشته بلکه مطابق اصول کلی اسلام مستحب و مستحسن است ولی آیا مخالفین ما قدرت و جرئت دارند که این احتجاج را در مورد معاویه نموده و بگویند معاویه که در مقابل علی بن ابیطالب (ع) سابق الاسلام بذل المہجہ در شب ہجرت - امین حضرت رسول در رد امانات - مورد خاص آیه تطہیر - مورد خاص آیه ولایت - و سردار مطلق اسلام کہ هیچوقت مرئوس نبوده و اقضی و اعدل کلیہ افراد اسلام مورد خبر شریف - ضربہ علی فی یوم الخندق افضل من عبادۃ الثقلین - و مورد خاص آیه مباہلہ صاحب بیعت غدیر و ہزار ہا فضیلت دیگر و صاحب بیعت اہل و حل و عقد بعد از فوت عثمان همین حال را داشته و او را حضرت معاویہ تعبیر کنند؟ - ما حوالت مجازات اینگونه اشخاص بیحیا و جسور را بصاحب شرع انور و امید گذاریم .

بعد از شہادت حضرت زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیہم السلام مذهب زیدیه شیوع یافت و عدہائی از مسلمانان استقامت فوق العادہ او را دلیل بر استحقاق امامت و او را امام پنجم دانستہ و یحیی پسر زید بعنوان قائم مقامی پدرش طلوع کرد اما بواسطہ شدت بنی امیہ در بلاد عرب یعنی سورہ و

فصل چہارم - نہضت

پنجم یا شروع

مذهب زیدیه و

خروج یحیی بن زید

حجاز و یمن و عراق زیست کردن نتوانست و میدان تبلیغات خود را در ایران قرار دادہ و دعوت خود را از کوفہ تا بلخ نشر کردہ و مقر امامت خود را در آن شہر

قرار داد - همینکه آوازه انتشار دعوت یحیی به یوسف بن عمر امیر عراقین در کوفه رسید به نصر سیار والی خراسان دستور داد که باید یحیی را اسیر کرده و نزد او یا خلیفه بفرستد در این تاریخ هشام بن عبدالملک فوت و خلافت به یزید بن ولید رسیده بود .
نصر سیار جاسوسان و عیون خود را مأمور یافتن یحیی نمود - یحیی در یکی از خاندان های امیران بلخ بصورت میهمان میزیست که رئیس آن خاندان موسوم بحریش بود - و در اثر گزارش مأمورین نصر سیار حریش را احضار و تکلیف کرد تا یحیی را تحویل نماید حریش امتناع نمود و با نصر سیار او را تازیانه میزدند تا راضی بشحویل یحیی گردد ولی آن مرد پاك اعتقاد بجلاله قسم یاد کرد که اگر در زیر تازیانه بمیرد هیچوقت میهمان خود را تحویل نخواهد داد در این موقع یکی از افراد خانواده حریش محل یحیی را بعمل نصر ارائه داد لذا نصر سیار یحیی را اسیر کرده و در مرو نگاهداشته و حریش را آزاد کرد - و در باب سلوك با یحیی از دربار خلافت یزید بن ولید کسب تکلیف نمود یزید که آثار وهن و سستی حکومت اموی را مشاهده می نمود برای اینکه خود را مسئول خون خاصی از بنی هاشم قرار ندهد دستور داد که یحیی را آزاد بگذارند که بهر نقطه مایل باشد برود .

شهادت یحیی بن یزید نصر سیار مقداری وجه نقد به یحیی داده و تقاضا نمود که یحیی از قلمرو حکومت او خارج شود - یحیی از مرو به نیشابور آمده و مشغول خریداری اسلحه و دواب گردید یکی از تجار اسلحه و دواب که سمت جاسوسی نصر را داشت مراتب را باو گزارش داد و به امیر نیشابور دستور دادند که یحیی را اسیر و یا از نیشابور خارج نمایند .

چون یحیی باین امر تسلیم نگردید بین او و یارانش با عمال حکومتی کار بجنگ رسید و درمعرض قتال حاکم نیشابور بدست یحیی کشته شد و بواسطه تقویت محرمانه ای که از طرف اهالی ایران خاصه نیشابور نسبت بخاندان علویان از بنی هاشم بعمل میآمد یحیی موفق شد که لشکر اموی را در آن شهر شکست داده و متفرق نمود ولی میدانست با عده ای قلیل در مقابل والی مرو نمیتواند مقاومت کند لذا

بطرف گریان حرکت کرد لشکر والی مرو نامبرده را تعقیب و در نزدیکی گریان جنگ و جدال شدیدی بین آنها بعمل آمد که اغلب یاران یحیی کشته شدند.

یحیی بن زید در متابعت از رویه جد گرامیش حضرت امام حسین علیه السلام از لشکر نصر مهلت خواست که نماز ظهر را انجام دهد و با باقیمانده یاران قلیل خود نماز را پایان رسانید و سپس بحدی در معرکه کوشش کرد که مکرر آثار فرار در لشکر خراسان پدید آورد ولی کوشش یکنفر با لشکر عظیمی چه سود دارد بالاخره بدرجه شهادت رسیده و جسد او را بردار کشیده و مانند پدرش مدتها بر بالای دار ماند تا ابومسلم خراسانی بساط حکومت اموی را برچید در آن موقع جسد را پائین آورده و هم در گریان دفن نمود. امروز قبر شریفش در حوالی گریان زیارتگاه عمومی است و نگارنده قصد دارد که صرفاً برای زیارت آن سلاله نبوت و ولایت بدان بقعه مقدسه مشرف شود.

از این تاریخ به بعد سادات و بزرگان زیدیه یکی پس از دیگری در حدود گریان و مازندران طلوع و بعنوان داعی و امامت زیدیه خروج کردند و بسا اینکه در تواریخ اسامی آنان مرکب از الفاظ عربی و فارسی قید شده باز درجه بندی و ترتیب آنان خالی از اشکال نیست ولی همینکه کشور ایران از دوره مأمون الرشید بعد تدریجاً استقلال داخلی و سیاسی خود را بدست آورده و روز بروز قوی تر شدند وائمه زیدیه در گریان و مازندران و گیلان بمنزله حکومتی در داخل حکومت بشمار میرفت همان اسپهبدان که در موقع تسلط عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس بهانه وجود ائمه زیدیه از خلفاء اطاعت نمیکردند وجود آنان را زاید دانسته و با نفوذ بلکه وجود آنان مخالفت ورزیدند و آوازه دعوت آنان بتدریج در ایران خاموش گردید.

مساعدت علماء با
فرقه زیدیه

علماء و رجال ذیل باتفاق حضرت زید بن علی خروج کرده اند و این اشخاص غیر از اشخاصی هستند که در جنگ نام آنان برده شده است.

۱ - منصور بن المعتمر گویند که این شخص با اینکه در دعوت زید پیشقدم بود

فصل چهارم

اما در موقع خروج غیبت کرد و بعد برای کفارهٔ اینکار یکسال روزه گرفت و سپس با عبدالله بن مغویه بن عبدالله بن جعفر طیار خروج کرد .

۲ - یزید بن ابی زیاد مولای بنی هاشم بود که برقه آمده و اهل آن دیار را بیاری یزید بن علی (ع) دعوت کرد و خلق زیادی با او بیعت کردند که از آن جمله عبده بن کثیر بوده است .

۳ - هلال بن جناب قاضی مدائن بوده است .

۴ - سالم بن ابی الجعد که بسفارت از طرف حضرت زید زید امامی رادعوت کرده است .

۵ - ابوحنیفه پیشوای یکی از مذاهب اهل سنت هم برای حضرت زید تبلیغ میکرده و فضائل او را در بین مردم بیان میکرده است گویند که روزی ابوحنیفه از فضل بن زبیر سؤال کرده که چه اشخاصی از فقهاء بازید بن علی در امر خروج بر بنی امیه بیعت کرده اند فضل جواب داده که سلمه بن کمیل و یزید بن ابی زیاد و هرون بن سعد و هاشم بن زید و ابو هاشم الرمانی و حجاج بن دینار و عده دیگر ابوحنیفه میگوید از طرف من بحضرت زید بگو که برای خروج تو در نزد من مالی است به جهت خرید اسلحه و مرا کب و وقت لزوم تأدیه خواهم کرد و این مال را بوسیله من بزید تقدیم کرد و حضرت زید هم قبول نمود .

۶ - حسن بن سعد فقیه با اتفاق عبده بن کثیر نمایندگان آن جناب در خراسان

بوده اند .

۷ - سفیان بن سعید ثوری

و عده نامعلوم دیگری در امر خروج بر بنی امیه با حضرت زید بن علی بیعت کرده بودند که از آن امر تخلف کرده و بدین جهت خود و اولادشان در بین مردم همیشه مطعون بودند گویند روزی اباحصین فقیه قیس بن ربیع را مخاطب قرار داد و قیس در جواب گفت لبیک اباحصین گفت لالبیک ولا سعیدیک با پسر رسول خدا بیعت کردی و او را تنها گذاردی تا بنی امیه با ذلت او را کشتند و جمع دیگر هم من جمله اعمش که از بزرگان فقهاء کوفه بود صلاح حضرت زید را بخروج نمیدانسته و بدین جهت موافقت نکرده است . علی بن ابراهیم نقل کرده که روزی در نزد اعمش با چند نفر دیگر نشسته بوده است که

شروع مذهب زیدیه و خروج یحیی

عثمان بن سُمیه و ابوالیقظان فقیه آمله و اعمش را بیاری حضرت زید دعوت نمودند اعمش جواب داد که از طرف من بزید بگوئید که پدر و مادرم فدای تو باد اگر من میدانستم که سیصد نفر از مردم راستگو و صمیمی با تو همراه هستند البته در این کار شرکت میگردم ولی تو را نصیحت میکنم که بدون جهة خود را بکشتن مده که قلوب مردم باشما نیست.

گویند که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر الصادق **علت خروج حضرت زید** (ع) اداره موقوفات حضرت امیر المؤمنین (ع) را بعده حضرت

زید گذارده بودند و نامبرده از این جهت با حکومت حجاز تماس داشت و از تعدیات مأمورین بهشام بن عبدالملک خلیفه غاصب اموی مکرر شکایت برد - ولی هشام بی اعتنائی زیادی درباره امری داشت اولاً آن ملعون ازل وابد تا چند روز او را بحضور خود نپذیرفت و بعد از ملاقات هم نسبت به برادرش حضرت امام محمد باقر (ع) جسارت کرد و با زبان بریده خود گفت که حال برادرت بقرة چگونداست زید گفت حضرت پیغمبر اسلام (ص) برادر مرا باقر العلوم خوانده و این جسارت شما رد قول پیغمبر است هشام برای خلط مبحث گفت شنیده ام هوای خلافت در سرداری و حال آنکه مادرت کنیز است حضرت زید میگوید نبوت از خلافت بالاتر است و حضرت اسماعیل جد ما که مادرش کنیز بوده به نبوت نائل آمد و امروز مایه افتخار ما و عرب است هشام که در قبال منطق قوی آنجناب مانند حمار در گل مانده بود غضبناک شده و امر کرد که حضرتش را از مجلس بیرون کردند . دفعه دیگر امیر مدینه او و چند نفر را به نگهداری اموال یکی از یانغان دولت اموی متهم کرده و مدتی در زندان نگاهداشتند تا برائت نمۀ آنان محرز و از زندان آزادشان کردند .

در همین سفر که با عده ئی از اهل حجاز و عراق همراه بود در سردوراهی بار فقای حجازی خود تودیع نموده و بکوفه رفت و مقدمات خروج خود را فراهم نمود .

فضائل حضرت زید - حضرت زید دارای فضائل و مناقب زیادی در اسلام است

و همیشه مورد تجلیل و تمجید برادر و برادر زاده خود حضرت محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام بوده است .

فصل چهارم

یکی از بزرگان رجال شیعه فضیل بن یسار افتخار داشته که در خدمت حضرت زید خدمات شایسته را انجام داده بود و در واقعه خروج بدست خود نه نفر از امویان را مقتول کرده است بعد از واقعه فجیعہ وقتی که فضیل فرصت یافته و خود را از کوفه بمدینہ رسانید و خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) شرفیاب شد شرم داشت از اینکه شرح فاجعه زید را معروض دارد .

حضرت صادق (ع) پرسید که آیا عمروی من کشته شد عرض کرد بلی و تفصیل برگردانیدن لهر آب و دفن در نهر و جریان آب را بر روی قبر معروض داشت و از بیان نبش قبر و صلب جسد شریف حضرت زید خودداری کرد حضرت سؤال کرد که آیا بدن عموی مرا بردار کرده اند عرض کرد بلی و مردم نسبت بآن سید جلیل بردو دسته اند دسته ثنی شماتت میکنند و دسته دیگر در حال اسف و بغض هستند میفرماید شماتت کنندگان در حکم قاتلین او هستند و گریه کنندگان در صف رفقاء و لشکر او قرار دارند .

سؤال فرمود که در موقع جنگ باعموی من شرکت کردی عرض کردم بلی و بدست خود نه نفر از امویان را بقتل رسانیده ام حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) دست های خود را بطرف آسمان برداشت و گفت بار خدایا مرا در خون این کشتگان با فضیل شریک گردان و بعد فرمود ای فضیل بخدا قسم که حضرت زید عموی من همان قسم شهید شد که جدم امیر المؤمنین (ع) بدرجه شهادت رسیده است و بر روان پاک آنسید جلیل رحمت فرستاد و تصریح کرد که اگر ظفر یافته بود بوعده وفا میکرد . گویند که هفت روز بعد از سوزانیدن جسد شریف حضرت زید که تقریباً متجاوز از سه سال در بالای دار مانده بود قحطیه سردار نامی ابو مسلم رئیس حزب عباسیان در خراسان سر تاسر ایران را فتح کرده و وارد عراق گردیده است و حضرت صادق (ع) قبل از وقوع امر مراتب را بدوستان خود اطلاع داده بود .

توضیح لازم - یکی از اعلام که بر مفاد این کتاب اطلاع حاصل کرد عقیده داشت خروج زید و صدمات وارده بر آنجناب که منتهی باین امر شده مصادف با دوره حضرت صادق بوده و با حضرت باقر (ع) ربطی ندارد - ولی بنظر نگارنده این نظر صحیح

شروع مذهب زیدیه و خروج یحیی

نیست زیرا قضیه ملاقات حضرت زید با هشام و جاسارت آن ملعون نسبت بحضرت باقر (ع) در تمام تواریخ وارد است - و بر فرض آنکه حبس حضرت زید در دوره حضرت صادق باشد باز تحمل آن از تحمل زخم زبان که حدت آن از برندگی شمشیر سخت تر میباشد ناگوارتر نبوده است .

پس میتوان جزم نمود که حضرت زید در اواخر حیات برادرش در مقام خروج بوده اگر چه اصل عمل بعد واقع شده است .

نهیضت عمومی سادات
در ایران

بطوریکه مورخین در تألیفات خود قید نموده اند فتوحات اولیه مسلمانان شامل مازندران و قسمتی از بلاد گیلان و گرگان (استرآباد) نشده و اسپهبدان قدیم که تقریباً میتوان آنان را حکام ثابت غیر مستقل که حکومت آنان ارثی بوده دانست بر آن حدود تسلط داشته اند . و بهمین جهت بعد از حکمفرما شدن رعب و وحشت عمومی در خانواده علویان در دوره منحوس حکومت عباسی که سادات و دوستان اهل بیت طهارت از بلاد عرب مانند حجاز و یمن و عراق و مصر متواری شدند جمع کثیری از آنان از خوف دشمنان بدین نقاط پناه برده و در کنج عزلت و اختفاء روزگار میگذرانیدند تا تدریجاً بعضی از آنان با امرای محلی (اسپهبدان) نزدیک شده و موفق شدند که آنان را بدین اسلام در آورند و بمرور زمان بوسیله مصاهرت که امرای دختران خود را از جهت ارادت بعقد سادات در میآوردند و یا بدامادی آنان مفتخر می شدند - این جهت و آشنائی مردم بفضایل و کمالات و جلالت قدر سادات عظام موجب شد که آنان بدعوت قیام نموده و مدتی در این بلاد با گستردن بساط عدل حکومت نمودند .

سادات مازندران
و گرگان و گیلان

آنچه مسلم و مقطوع است جمعی از سادات گرام بنام و نشان ذیل در حدود مازندران و گرگان و گیلان یکی بعد از دیگری ظهور و دعوت خود را بنام کتاب خدا و سنت رسول و امر بمعروف و نهی از منکر بسط داده اند که نگارنده بواسطه اختلاف تواریخ صحت ترتیب زمانی را نیز تعهد نمی نماید

۱ - الداعی الی الحق ابوالرضا حسین العلوی ۲ - الداعی ابوالقاسم جعفر بن حسن ۳ - الناصر بالله حسن بن علی حسنی مکنی بابو محمد الكبير ۴ - الناصر بالله اسمعیل بن ابی القاسم جعفر ۵ - اسمعیل بن حسن موسوم بحالب الحجارة ۶ - الداعی الكبير حسن بن زید بن اسمعیل بن خالب الحجارة الحسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام ۷ - قوام الدین سید اسدالله ۸ - سید کمال الدین ثانی ۹ - سید ابوالقاسم جمال الدین ۱۰ - حسن بن علی الاطروش الكبير ۱۱ - الداعی ابو محمد الناصر الكبير ۱۲ - سید حسین کیا امیر لاهیجان ۱۳ - سید حمزه بن سید غیاث الدین ۱۴ - الداعی الصغير الحسنی ۱۵ - الداعی الصغير الحسینی ۱۶ - سید رضی الدین بن کمال الدین ۱۷ - سید رکابزن کیا حاکم تنکابن ۱۸ - ابوالحسن زید بن اسمعیل ۱۹ - زید بن زین العابدین ۲۰ - زید بن محمد ۲۱ - سید طاهر بن عبدالله ۲۲ - طاهر بن ادريس ۲۳ - سید ظهیر الدین ۲۴ - سید علی بن سید افضل ۲۵ - سید قاسم بن حسن داعی ۲۶ - امیر سید علی کار کیا ۲۷ - ابو علی ناصر محمد بن احمد ۲۸ - سید محمد ساری بن سید مرتضی حاکم ساری ۲۹ - سید نصیر الدین آل هاشم ۳۰ - سید ناصر کیا.

این سی نفر سادات عظام در گیلان و مازندران و گرگان حکومت و امارت مستقل داشته و کلیه سادات که در این نقاط بوده و هستند اولاد و ذراری آنان میباشند انحصار اصل و پدران سادات را باین عده بخصوص هم نمیتوان محدوداً ضمانت نمود.

اما بعد از خاموش شدن دعوای پیشوائی زیدیه در ایران بتدریج ائمه زیدیه در یمن طلوع نمودند و همیشه در بلاد جبلیه متوقف و بانقیوت قبائل آن سامان بارشاد و هدایت مردم میپرداختند و اغلب جان شیرین خود را هم درس عقیده گذارده اند.

مخصوصاً بعد از تسلط عثمانیها بر یمن دیگر ائمه زیدیه نفوذی نداشته و همیشه در کوهها و صحراها زندگی میگردند ولی بمجرد مشاهده ضعف در حکومت با استعداد کامل بر عمال عثمانی تاخته و آنان را از یمن اخراج و قاضی اسلامبول را معزول مینمودند. **توصیف امام زیدیه** امام زیدیه باید شخصاً مجتهد و دارای قوه استنباط مسائل شرعیه فرعیه از اصول اسلام و قرآن مجید باشد و به پیروی از حضرت

شروع مذهب زیدیه و خروج سادات در گیلان و مازندران

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام امام باید شجاع و خطیب و فصیح و بلیغ باشد. قبل از جنگ بین الملل اول بین امام اخیر یمن اعلیحضرت مرحوم سلطان حمیدالدین ملقب بالمتوکل علی الله با سلطان عثمانی قراردادی شبیه به تفکیک امور روحانی از سیاست منعقد شده بود که تازمان تجزیه امپراطوری عثمانی طرفین بمقررات آن وفادار بودند - در این قرارداد امور قضائی بطور کلی و اداره موقوفات و تبلیغات دینی و امر بمعروف و نهی از منکر بعهده امام زیدیه گذارده شده بود. اما مالیات بصورت خمس و زکوة و گمرکات رادولت عثمانی بوسیله والی وصول میکرد و مبلغ هنگفتی هم برای اداره دستگاه امام تقدیم مینمود.

بعد از تجزیه امپراطوری عثمانی امام باستقلال تمام بسلطنت و امارت پرداخت و اخیراً بوسیله نیرنگ احمد وزیر امام و سه نفر پسرانش مورد سوء قصد واقع شده و کشته شدند و اینک امام احمد پسر بزرگ او بامامت زیدیه و سلطنت کشور یمن اشتغال دارد و هشتاد و هفتمین امام زیدیه بشمار میرود.

فصل پنجم ه - پنجمین کسی که از خاندان علوی در دوره بنی امیه طلوع کرده
ششمین نهضت
علویان و دعوی امارت نموده نهضت عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر طیار ابن ابیطالب بود که مدتی در کوفه مخفیانه برای خود تبلیغ و هنوز دعوت خود را تکمیل نهموده بود که عمال بنی امیه قصد او را کشف کرده و در مقام اسارت او برآمدند جمعی از رؤسای کوفه بطور مخفی با عبدالله ملاقات نموده و گفتند شهر کوفه بطرفداری خانواده علوی مکرر قتل عام و غارت شده بعدی که دیگر طاقت و تاب و توانی برای مردم نمانده است خوب است عبدالله مرکز عملیات خود را در ایران قرار دهد - عبدالله با این نظر موافقت نموده و باتفاق هفتاد نفر از دوستان و رفقاء صمیمی خود بطرف شرق حرکت کرد اما حاکم کوفه که بعبدالله بن عمر نامیده میشد سپاهی برداشته و او را تعقیب نمود گویند که ابن حمزة نامی را قلعياً بنام طرفداری از اهل بیت طهارت در ضمن هفتاد نفر رفقاء و اتباع عبدالله گنجانده بودند که بعد از تلاقی دو فرقه از جنگ فرار کرده و موجب شکست عبدالله بشود و همین قسم هم عملی شده و ناچار بفرار میشوند ولی عبدالله دعوت

خود را بین بصره و کوفه در بین طوایف نشر داده و تاحدی قوی میشود و با جنگ و گریز وارد ایران و در اصفهان متوقف و قسمت مهمی از بلاد ایران را تصرف مینماید و هاشمین از بلاد مختلفه دور او جمع و بنام خودش از مردم بیعت میگیرد و بحدی قوی میشود که احمد سقّاح و منصور برادران ابراهیم امام هم نزد او رفته و از عطایایش برخوردار میشوند و بعضی از سادات هاشمی را در بلاد ایران بعمل حکومتی و امیدارد تا اینکه مروان حمار بر دمشق تاخته و ابراهیم اموی را که بعد از یزید بن ولید بخلاف غاصبه پرداخته بود معزول و خود بر آریکه سلطنت جلوس نمود مروان آخرین امیر اموی برای اصلاح امور و بقای حکومت اموی کوشش هائی کرد منجمله لشگری تجهیز کرده و باصفهان برای جنگ با عبدالله فرستاد که چون اصفهانیان در جنگ با عبدالله همراهی نکرده و او را تنها گذاردند عبدالله بطرف خراسان رفت تا با بومسلم ملحق شود. ابو مسلم هم که جز ابراهیم امام برای خود مرجعی نمیشناخت به بهانه اینکه عبدالله از اولاد پیغمبر نیست او را از نزد خود راند و گویند تحریکاتی هم برای قتل او بعمل آورد - بهر حال عبدالله در خراسان مقتول گردید (نگارنده گوید: شاید عبدالله پسر معویه پسر عبدالله جعفر از نژاد زن دیگری غیر از علیا حضرت صدیقه صغری زینب کبری دختر امیر المؤمنین علیه السلام بوده که ابو مسلم او را اولاد پیغمبر ندانسته است) مقبره عبدالله در هرات امروز زیارتگاه عمومی است.

در این موقع که تصادف با سال ۱۳۵ هجری داشت بساط حکومت

**ظهور حکومت
بنی عباس**

بنی امیه بر چیده شد و بمساعی و کوشش ابو سلمه معروف بوزیر آل محمد (ص) و ابو مسلم خراسانی و سلیمان بن کثیر و جمعی از

بزرگان عرب و ایرانیان استقلال طلب حکومت بر ابو العباس احمد بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف مشهور بسقّاح قرار گرفت.

بنی عباس احتجاجشان در استحقاق خلافت چنین بوده که امارت واقعی مسلمانان

بعد از حضرت رسول بر علی و سپس بر حسن و حسین علیهم السلام قرار گرفته و بعد از شهادت امام سوم محمد بن علی مشهور به حنفیه پسر امیر المؤمنین پیشوای مسلمانان گردید

وسپس بابو هاشم پسر محمد رسیده و ابو هاشم چون عقیق بوده محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را جانشین خود قرار داده و سپس ابراهیم امام پسر بزرگتر محمد صاحب امر شده و قبل از تحصیل قدرت بدست مروانیان کشته شده و برادران او ابو عباس احمد سفاح و منصور دوانقی بترتیب جانشین ابراهیم هستند این رویه بی شباهت با احتجاج معاویه در استحقاق خلافت نیست که خدعه عمرو عاص و اغفال ابوموسی اشعری را مستمسک قرار داد و از آن روز مشغوم به بعد یعنی روز اعلام رأی ناصواب حکمیت خود را خلیفه نامید و حال آنکه این ترهات در پیشگاه مسلمانان ذرّه‌ئی ارزش واقعی ندارد دلیل قاطع خلافت غاصبه بنی امیه و بنی عباس خدعه و تزویر و رشوه و شمشیر بوده است و لا غیر .

بزرگترین فرقه اسلام را در بین فرق متفرقه دو دسته بنام عامه و خاصه تشکیل میدهند و هر یک برای استحقاق خلافت احتجاج قابل توجه و عقلانی و دنیا پسندی دارند که برای عنوان عامه و خاصه وجه اتخاذ آن تعبیرات مختلفی هم شده و نگارنده بشرح ذیل قناعت میورزد .

۱ - عامه معتقدند که حضرت رسول برای خود جانشین و خلیفه انتخاب نکرده بود و مسلمانان اعم از مهاجر و انصار حاضر در مرکز و پایتخت اسلام در هر جمعی که کسی را که مناسب اشغال مقام ریاست مسلمانان میدانستند بنام خلیفه برگزیدند و در واقع عقیده دارند که خلیفه باید با شور و تصویب کلیه مسلمانان اهل حل و عقد انتخاب شود و چنین شخصی هم در نظر آنان ابوبکر صدیق بوده است .

۲ - خاصه یعنی فرقه شیعه اثنی عشریه با تأیید عقیده برادران سنی مذهب خود (عامه) دأثر بر این که هر امر مهمی که در قرآن مجید و آثار و نصوص حضرت رسول (ص) تکلیفش بطور واضح معلوم نشده باشد باید با شور عمومی مسلمانان حل و فصل شود ولی امارت مؤمنین و اداره امور دین اسلام از مسائلی نیست که لا تکلیف مانده باشد بلکه در قرآن مجید بموجب آیات شریفه انما ولیکم الله ورسوله الی آخر .

و آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و آیه تطهیر و نصوص روز خیبر و سایر غزوات (فردا بیرق را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسول همیشه از او راضی

فصل پنجم

بوده و خواهند بود) و نص روز غدیر با آن تعبیر و نکات مخصوصه‌ئی که تا قیام قیامت عبارتی واضح تر و مشروح تر از آن متصور نیست بکار برده شود زیرا حضرت رسول (ص) که عالم بگذشته و آئیه بود و میدانستند که دوره‌ئی خواهد آمد که بعضی عالم نماهایان حضرتش را سوء تفسیر خواهند کرد لذا برای سد این باب خودش فرمایش خود را تشریح کرده است . بطوریکه مورخین و محدثین کلیه فرق اسلام اتفاق دارند که حضرت با جمع کردن قافله حج که کمتر از هیجده هزار نبوده و تا هفتاد و یکصد و بیست هزار نفر نقل کرده اند بمنبر جهازشتری صعود فرموده و بعد از خطبه غراء خود قبلاً از مردم سؤال فرموده اند که آیا من از شما به نفوس شما اولیتر نیستم (حضرت در این عبارت حد اعلی دقت را بکار برده چه امر دنیا منحصر به سه چیز است اموال - اعراض و نفوس و عزیزترین آنها قطعاً نفوس است زیرا باید نفسی وجود داشته باشد تا صاحب اموال و اعراض باشد - این است که فرموده الیست اولی بانفسکم منکم و نفرموده باعراضکم و یا باموالکم) همه حاضرین بطور مثبت با کلمه (بلی) تصدیق کرده اند یعنی بلی حضرت رسول در امر نفوس آنان و بطریق اولی در اموال و اعراض آنان از خود آنان اختیارات بیشتری دارد .

پس از احراز این مقدمه شروع باخذ نتیجه مینمایند و میفرمایند : من کنت مولیه فهذا علی مولیه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذ من اخذله حضرت ختمی مرتبت .

با قرینه مقالیه که حتی عبارت را از يك ماده لغوی استعمال کرده راه تردید را براهل عالم بسته است زیرا از مردم بالغت (اولی) اقرار گرفته و در معرفی حضرت علی (ع) هم کلمه مولی بکار برده است خلاصه معنی چنین میشود (حال که من در نفوس شما بیشتر از خود شما اختیار دارم پس هر کس من مولی او هستم علی مولای او است و اختیارات علی نازل منزله اختیارات من است) .

ذات اقدس نبوی باین رویه هم قناعت نکرده و نص صریح خود را با قرینه حالیه هم توأم فرموده چه امر کرده که خیمه مخصوصی برای اجرای تشریفات نصب امارت مؤمنان زده شده و مهاجر و انصار را به بیعت با امیر منصوب جدید واداشته است .

اولین بایع بخلافت عمر بن الخطاب ملقب به فاروق بود که بصرف بیعت علی اکتفا نکرده بلکه بیعت علی را با اقرار صریح قولی خود مؤکد نموده و گفته بخ یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مومنة.

فاروق نیز در استعمال کلمه (اصبحت) قصد خاص ادیبانه داشته بدلیل اینکه هم صیغه صریح انشائی بکار برده و هم از حیث ماده (اصبح) مترادف و مناسب با معنی انشائی است متعمد بوده که بحضرت علی امیر المؤمنین منصوب پیغمبر بگوید یا علی تصور نکنی که بعلت هاشمی بودن یا شجاعت یا داماد و یا پسر عموی پیغمبر بودن بر من فضیلت داشته ای بلکه بدلیل نص نصب بمقام اولویت مخصوص از طرف حضرت رسول الساعة مولای من و کلیه مؤمنین و مؤمنات شدی (هنا هو المطلب) (زیرا عرب آنروز متفاخر به خانواده و نژاد بوده اند) بعلاوه دین اسلام منحصر دینی نبوده که از طرف خداوند متعال مقرر شده است و پیغمبر هم منحصر به پیغمبر اسلام نیست.

آنچه توارینخ و قرآن مجید حکایت میکنند تمام پیغمبران اولوالعزم و مرسل جانشین منصوب داشته اند و هیچک از ازم سابقه بعد از وفات پیغمبرشان به نصب خلیفه اقدام نکرده اند تا مسلمین تابع آثار آنان باشند.

چنانکه عقل سلیم هم اجازه نمیدهد که بانی و مؤسس یک عمارت یا یک کارخانه در موقع غیبت تأسیس خود را بانتظار اینکه کارگران کارخانه خود مدیر کارخانه را تعیین خواهند کرد و اگذارند بلکه مهمترین و عالمتربین و علاقمندترین مهندسیں همان کارخانه را بجان نشینی خود منصوب و سائر مهندسیں و کارمندان را باطاعت او توصیه میکنند - آیا اسلام بقدر یک کارخانه نیست پس بعقیده شیعه نصب خلیفه با خدا و رسول و بعقیده عامه با اجتماع امت است و بمقتضای این دو عقیده متین چه نصب خلیفه با مردم (شورای حل و عقد) و چه با خدا و رسول باشد حکومت بنی امیه و بنی عباس مغضوبه میباشد زیرا با خدعه و تزویر و رشوه و شمشیر تأسیس شده بوده است بهر حال حکومت ظاهری بر بنی عباس قرار گرفت و بنام آل محمد کشورهای وسیعه اسلامی را تحت اوامر و نواهی خود گرفتند.

فصل ششم

در مدت قليل تصدی احمد سفاح که همتش مقصور بر قلع و قمع بنی امیه بود نسبت بسادات علوی مخصوصاً دوشعبه حسنی و حسینی احترامات زیاد کرده و اکثر آنان را بحکومت و امارت بلاد مختلفه اسلامی گماشتند و جز حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که اعتنائی بدستگاه خلافت نداشته و جمعیت کثیری از مسلمانان نژادهای مختلفه را دور خود جمع و مشغول درس و بحث و تجدید اصول فراموش شد اسلام بود بقیه سادات از خوان خلافت کذائی برخوردار و بهره مند شدند و بهمین جهة علویان که در اواخر حکومت بنی امیه در هر گوشه از کشورهای اسلامی غیایانی داشتند تاحدی ساکت شدند .

تا احمد سفاح رحلت نمود و منصور بحکومت رسید و اول کاری که کرد بزرگترین مانع نفوذ خود را که ابو مسلم مروزی بود از بین برداشت و عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام را که پدر محمد صاحب نفس زکیه و ابراهیم بود در زندان مغلول کرد .

تا اینموقع سادات علوی انتظار داشتند که خلافت بین هاشمیین اعم از علوی ها و عباسی ها بطریق شور و رعایت الاصلح فالاصح سیر نماید ساکت بودند اما همینکه نصب و قیام منصور دوانقی و تهیه زمینه قلدری و دیکتاتوری و معاویه مآبی را ملاحظه نمودند و یقین کردند که حکام بنی عباس هم تابع آثار بنی امیه هستند همان حالت حکومت اخیر بنی امیه حکمفرما گردید یعنی سادات علوی هر يك از گوشه و کنار کشورهای اسلامی طلوع و بنی عباس را غاصب حق خاندان علوی معرفی و خلافت را خاص خود دانستند و بهمین جهة حکام و امراء علوی هاشمی از اطاعت منصور سر باز زده و دعوی استقلال کردند .

فصل ششم قیام محمد النفس الزکیة بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن
یا هفتمین نهضت الحسن السبط بن علی امیر المؤمنین علیهم السلام

اولین کسی که بر حکومت جابرة بنی عباس خروج کرد محمد صاحب نفس زکیه بود - این محمد از حیث شباهت کاملاً قیافه حضرت رسول را داشت و با تطبیق بعضی

خروج محمد صاحب نفس زکیه

علائم صوری در آن زمان تصور شده بود که نامبرده مهدی آل محمد است و در اواخر دوره اموی که حزب هاشمیین تشکیلات محرمانه داشته و برای بدست آوردن خلافت کوشش داشتند تمام علویین باستثناء حضرت صادق علیه السلام و بنی عباس و طرفداران ایشان در بیعت نامبرده بودند ولی حضرت صادق (ع) مکرر با اعلام نموده بود که تو مهدی آل محمد نیستی و بی جهت خود را بکشتن مده که تشکیلات بنی عباس زودتر به نتیجه رسیده و خانواده علوی بخلافت نمی‌رسند که این قضیه خود جریان مخصوصی دارد بهر حال همینکه خلافت بر احمد سفاح قرار گرفت محمد و ابراهیم پسران عبدالله المحض که نیرگان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بودند از انظار مخفی گردیده و بدعوت خود ادامه دادند.

ابو عباس احمد سفاح چون مرد ملایمی بود پافشاری زیادی برای بدست آوردن و قلع و قمع آنان نکرد - زیرا اساساً خانواده عباس بنام آل محمد (ص) مقام خلافت را اشغال کرده بودند چگونه ممکن بود که در ابتدای کار آل حقیقی محمد را بتواند قتل عام نمایند - احمد سفاح با مهربانی زیاد که نسبت به عبدالله المحض بن الحسن المثنی مینمود مانع از اعتراض علویان مخصوصاً محمد و ابراهیم پسران عبدالله شد.

ولی همینکه منصور دوانقی بر مسند حکومت تکیه زد بعدی مغرور شد که اعتنائی باین امور نداشت و عده‌ئی از سادات را بقتل رسانید و عده‌ئی را هم در زندان مقید ساخت لذا محمد صاحب نفس زکیه در مدینه خروج نمود.

و تفصیل آن چنین بود که سادات و مشایخ علویان همیشه در مدینه مجتمع بوده و بعد از قتل عام مدینه که در دوره حکومت یزید بن معاویه بعمل آمد دیگر خلفاء اعم از بنی امیه و بنی عباس قدرت و جرئت حمله بمدینه را نداشتند زیرا واقعه حرّه برای امویان گران تمام شده و اساس حکومت آنان را متزلزل کرد.

ابو جعفر منصور هم نمیتوانست لشگری تجهیز و رسماً برای قلع و قمع سادات بمدینه بفرستد ولی به بهانه حج خود سفری بمکه رفته و در مراجعت بمدینه آمد و بنام اعطاء جوایز مردم مدینه را جمع کرد که شاید محمد و ابراهیم هم اغفال شده و حاضر شوند اما آنان در مدینه نبوده و در نقاط مستحکمی مخفی بودند منصور که در

فصل ششم

حیلۀ خود بمقصود نائل نشده بود از نهایت غضب امر کرد که عبدالله المحض پدر آنان را با هفت نفر دیگر از سادات عظام دستگیر و به نعل و زنجیر مقید ساختند .

عبدالله محض که زبانی از شمشیر برنده تر داشت بمنصور گفت من رویۀ یزید بن معاویه را در سلوک با آل محمد و علی باولاد عباس تبریک میگویم آخر اگر ما بزرگان بنی امیه را در روز بدر کشته بودیم و اولاد آنان در وقعه طف و سوق اسراء آل محمد و علی بکوفه و شام از ما انتقام می گرفتند ای اولاد و احفاد عباس ما که با سیر شما در روز بدر چنین سلوک نکردیم که دست و پای او را زنجیر بگذاریم تا شما حال معارضه بمثل کنییدای خلیفه پیغمبر آخر با ما بعدالت رفتار کن در اینجا عبدالله منتهی درجۀ فصاحت و مهارت را در سخن بکار برده است - زیرا در روز جنگ بدر عقبه و شیبۀ بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کشته شده و عباس و معاویه بن ابی سفیان بدست آنجناب اسیر شده بودند حضرت رسول چون عباس عموی خود را در صف اسراء بدر که بعد بازداشتگان نامیده شدند مشاهده کرد متأثر شده و امر نمود که دستهای او را باز کردند .

عبدالله نسبت بمنصور چندین تعریض در این عبارت بکار برده بود :

اول آنکه حکومت بنی عباس را بحکومت بنی امیه در سلوک با آل علی تشبیه کرده و تقریباً متذکر شده بود که تغییر خلافت بحال اهل بیت طهارت از حیث تحمل شاید فرقی نکرده است .

دوم آنکه بمنصور گفته بود که معاویه اولین غاصب خلافت و عباس جدا علای منصور هر دو از اسراء بدر هستند و اسیر کنندۀ هر دو آنها جدا علای عبدالله علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است .

سوم آنکه اعلام کرده که عمل حضرت رسول و حضرت امیر اجداد عبدالله با عباس جد منصور برخلاف عملی بود که با معاویه و سائر بن می شده - و حال آنکه عمل معاویه و اولادش با عمل بنی عباس نسبت بعلویان یک قسم است بر مطلعین از تواریخ پوشیده نیست که استعمال کلمۀ طلقاء در صدر اسلام بزرگترین طعن و تعریض بود چنانکه حضرت سید سجاد و علیا حضرت زینب کبری دختر امیر المؤمنین (ع) در شام نسبت به یزید بن معاویه

خروج محمد صاحب نفس زکیه

یابن الطلقاء خطاب کرده و هیمنه فرعونی یزید را با این خطاب درهم شکستند و فرق طلقاء یا آزاد شده آن است که طلقاء بدون فدیة و اسراء با فدیة آزاد میشدند و این کلمات بزرگترین اهانت بود بهر حال منصور که خود از ادباء و فصحاء عصر بوده و تمام نکات بیانات عبدالله مانند تیر زهر آلود در قلبش جا گرفت آتش گرفته و خواست ناسزائی بعبدالله گفته و در انتظار او را خفیف نماید تا بلکه ساکت شود لذا فریاد کشید ای پسر زن بد کار ساکت شو و یاوه سرائی مکن عبدالله ذره ئی ترس بخود راه نداده و جواب داد که ای قاذف کدام يك از مادران من بد کار بوده اند آیا فاطمه دختر حسین بن علی یا فاطمه دختر حضرت رسول یا خدیجه دختر خویلد بد کار بودند این عبدالله و امام محمد باقر علیه السلام در آن تاریخ دو نفر مرد منحصری بوده اند که پدر و مادر آنان اولاد سبطین و از دو طرف به پیغمبر اسلام و علی امیر المؤمنین منتهی میشده اند - منصور خجالت کشیده و سر خود را زیر انداخته و از مجلس خارج شد .

(در شرع اسلام قاذف کسی است که نسبتی از قبیل زنا و غیره بکسی بدهد و نتواند دعوی خود را ثابت نماید و شرعاً مستحق حدّ قذف است) بهر حال محمد بن عبدالله المحض ابن الحسن المثنی و سائل کار خود را فراهم کرده و در رجب سال ۱۴۵ هجری در مدینه خروج کرد و مالک بن انس که یکی از مجتهدین اربعه مذاهب سنی و بتقویت عباسیان در مقابل حضرت صادق علیه السلام برانگیخته شده بود چون بی حیائی منصور را خارج از اندازه مشاهده کرد بلزوم یاری محمد صاحب نفس زکیه فتوی داد و مردم اعم از قبائل صحرا نشین و اهل شهر با او همدستان شده و با لشکر منصور محاربه نمودند محمد از حیث پدر و اجداد اشرف سادات حسنی بود زیرا حسن مثنی جد محمد در وقعه طف حاضر بود و یکی از کسانی است که در موقع جنگ مغلوبه بمدافعه از خیام عم بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام قیام کرده و از جهت جراحت زیاد در بین کشتگان مدهوشاً افتاده بود .

که عبید زیاد نامبرده را بفزاری رئیس قبیله مادر او بخشیده و از کشتن او صرف نظر کرده است قسمت اعظم سادات حسنی از نژاد همین شخص میباشند .

حسن بن الحسن سیدی جلیل و بزرگوار است که بدامادی حضرت امام حسین عم گرامش مفتخر بود و عبدالله بن الحسن المثنی بعد از حضرت امام محمد باقر اشرف و ارفع کلیه سادات عصر خودش بشمار میرفته است احمد سفاح خلیفه اول عباسی ارادت زیادی نسبت باو داشت و در موقع تقسیم جوائز بیت المال هر مبلغی که عبدالله میخواست باو تأدیه میشد. گویند علت ارادت خلیفه اول عباسی با عبدالله قضیه ذیل بوده است درباریان خلافت که در هر عصری از روی تملق و چاپلوسی و دولتخواهی و شاه دوستی (امان از این شاه دوستی) مؤسس و مایه بدبختی ملل عالم بوده اند گاهی احمد سفاح را هم تحریک نموده و میگفتند که محمد و ابراهیم پسران عبدالله را از خودش بخواه تا در پیشگاه خلیفه حاضر نماید سفاح هر مرتبه که این سؤال را از عبدالله میکرد چند روزی آن سید جلیل را مضطرب مینمود تا اینکه بکلی از خلیفه رنجیده و از طرز سلوک او به برادرش حسن بن الحسن المثنی بن علی علیه السلام (حسن سوم) شکایت نمود حسن برادرش را وادار نمود که این دفعه در جواب احمد بگوید من از محل اختفاء پسرانم اطلاعی ندارم ولی حسن برادرم از محل آنان مطلع است و بهمین ترتیب عبدالله جواب خلیفه را داد احمد سفاح حسن سوم را احضار کرده و محل اختفاء برادرزادگان را استعلام نمود حسن با فصاحت و بلاغت هاشمی خود با احمد گفت که من محل برادرزادگان خود را بعمل خلیفه معرفی خواهم کرد بشرط آنکه دو سؤال من از طرف خلیفه جواب داده شود احمد این رویه را قبول نمود حسن سؤال کرد که ایها الخلیفه شما را بخدا قسم میدهم اگر در لوح محفوظ خداوند قادر متعال مقرر کرده باشد که خلافت و امارت مسلمین در شخص شما و سایر افراد خاندان عباسی سیر نماید باین فرض در صورتیکه اهل عالم بمخالفت قیام نمایند میتوانند این امر را از محور مقدر خود منحرف نمایند و یا در آن خدشه کنند؟ سفاح جواب داد بدیهی است که مخالفت کلیه اهل عالم با تقدیر حتمی مختصر تأثیری ندارد. حسن ثالث سؤال کرد در صورتیکه تقدیر الهی بعکس باشد یعنی خداوند مقرر کرده باشد که خلافت از خاندان عباسی بخاندان علوی منتقل و محمد و ابراهیم برادر زادگان من و عموزادگان شما متصدی این امر شوند آیا کسی میتواند

باتقدیر الهی معارضه نماید احمد سفاح که از این طرز بیان حکیمانه کاملاً تحت تأثیر واقع شده بود جواب داد بدیهی است که باز هم تبدیل تقدیر امکان ندارد .

حسن مانند سردار فاتحی که صفوف اول خصم را شکافته و شکسته باشد با شجاعت بیشتری بیانات عالیّه خود را بدین طریق تکمیل نموده و گفت خلیفه یکفرد از خاندان عبّاسی هاشمی است و بنام آل محمد (ص) بر کشورهای اسلامی مسلط شده است و طبق تعلیمات و روّیه سرمایه افتخار خاندان هاشم یعنی حضرت محمد بن عبدالله خاتم پیغمبران (ص) تربیت شده و معتقد است که با تقدیر خداوندی احدی قادر بمقاومت نخواهد بود پس چه موجب شده که هر روز این شیخ بزرگوار را که از طرف هر دو سبط بحضرت رسول میرسد در انظار بواسطه سؤالاتی مخالف طبعش ناراحت و رنجانده خاطر مینماید با اینکه در غیر این امر نهایت درجه مورد عنایت و الطاف خود قرارش میدهد - بین خاندان عبّاسی و علوی هیچ وقت بینونت و جدائی نبوده و در روز تقیفه عبّاس جد اعلای شما در عداد متخلفین از بیعت ابوبکر و با اتفاق جد ما علی بن ابیطالب مشغول امر تدفین حضرت رسول بود و در حین تفسیل مر تجلاً پیشنهاد کرد که با علی بیعت نموده و بواسطه شیخوختّ خاندان هاشمی راه اشغال خلافت را برای او هموار نماید حال که خداوند این موهبت را در اعقاب او قرار داده چه شده که باید خلیفه عبّاسی در قلع و قمع و یا ایداء خانواده علوی کوشش نماید .

گویند که احمد سفاح در تمام این مدت ساکت و عرق خجالت از جبین او جاری بود و سپس از جا برخاسته و پیشانی حسن ثالث را بوسیده و از حرکات خود معذرت خواست و تعهد نمود که دیگر راجع بمحمد صاحب نفس زکیه و ابراهیم بهیچوجه مزاحمتی بامحمد بن عبدالمحض و سایر بنی هاشم نداشته باشد و بوعده خود وفا کرد زیرا تا او زنده بود عبدالله معزز و محترم زیست کرده و سایر بزرگان بنی هاشم هم (شعبه علوی) در رفاه بودند .

اما تصدی منصور و تعرض بعلویان موجب تجدید اختلاف و معارضه گردید بهر حال پس از اسارت سادات مدینه بمحمد و ابراهیم بالباس مبدّل که شناخته نشوند نزد پدر

فصل ششم

خود آمده و اجازه خواستند که خود را بمنصور معرفی و مشایخ سادات را از بند و زنجیر آزاد نمایند. ولی عبدالله المحض پدر آنان از این عمل نهی کرده و فرمود پسران عزیزم در صورت دستگیری و قتل شما باز بنی عباس از علویان دست نمیکشند و مانع زندگانی شرافتمندانه ما هستند و با این حال بهتر آن است که شما دو نفر از افراد خانواده علوی شرافتمندانه بمیرید زیرا جباران که مانع زندگانی راحت و آسایش مردم هستند نمیتوانند مانع مردن شهیمانه آنان بشوند محمد و ابراهیم تکلیف خود را فهمیده و اولی در مدینه و دومی در بصره بمقدمات خروج خود پرداختند جنگ محمد در شهر مدینه باعمال حکومت عباسی بوقوع پیوست و بدون مقاومت شدیدی شهر و نواحی آن بدست صاحب نفس زکیه افتاده فوراً دستور داد در اذان جمله حی علی خیر العمل را که متر و کشته بود گفته شود.

این محمد امام سوم زیدیّه هم محسوب میشود و در این تاریخ مقرر حکومت عباسی شهر کوفه بوده و در مقام ایجاد شهر بغداد بوده اند.

روز ۲۸ جمادی الثانی ۱۴۵ هجری محمد بن عبدالله المخص
تفصیل اولین جنگ
 معروف بمهدی صاحب نفس زکیه بمسجد حضرت رسول
 آمده و بعد از زیارت قبر پیغمبر (ص) بمنبر صعود کرده و
 خطبه غرائی در حمد خدا و نعت پیغمبر قرائت کرده و سپس مختصری از فجایع بنی امیه
 که راه عدم را پیموده و بنی عباس که تابع آثار منحوس آنان بودند بیان نموده و لزوم
 معارضه با ظلم و جور را گوشزد و از مردم مدینه طبق کتاب خدا و سنت رسول و روئے
 اجداد گرامش تقاضای بیعت نمود.

مردم مدینه متفق الکلمه دعوت آنجناب را پذیرفته و با او بیعت نمودند - و روز بروز
 کار محمد زیاد تر تقویت میشد و مدت امارت این سید جلیل نود روز طول کشیده و
 مردم حجاز باشوق و شغف زیاد امارت علوی هاشمی را استقبال مینمودند و اغلب رجال
 و بزرگان بنی هاشم در سلك طرفداران محمد منسلک شدند عمال رانده شده عباسی خود را
 بكوفه رسانیده و خبر طلوع و خروج زیدیّه را بمنصور رسانیدند محمد عنوان جانشینی

خروج محمد صاحب نفس زکیه

یحیی پسر زید بن علی را داشته و بدین جهت او را امام سوم زیدیه میدانند منصور دو انقی لشکر جراری بسرداری عیسی بن موسی تجهیز نموده و امان نامه برای محمد و سایر اهالی مدینه فرستاد که دست از مخالفت بردارند عیسی لشکر عباسی را تا نزدیکی خندق حضرت رسول (ص) که در جنگ احزاب بدستور سلمان فارسی حفر شده بود پیش آورده و مبادله برید و سفراء بین عیسی و رجال و اشراف مدینه و رؤسای خانواده علوی شروع شد ولی هیچیک از اهالی مدینه بوعد و وعید عیسی فریفته نشده و از دور محمد متفرق نشدند و بالنتیجه کار بجنگ کشید روز ۱۵ رمضان ۱۴۵ هجری دو لشکر علوی و عباسی در برابر یکدیگر صف آرائی نمودند در این موقع چون قتل عدد و نداشتن وسایل جنگی محمد واضح شد بعضی از مشایخ مدینه از محمد درخواست نمودند که بمکه مسافرت کرده و بجنگ اقدام نکند اما آن سید جلیل از اینکار سر باز زده و فرمود اگر من چنین اقدامی نمایم مدینه دوچار واقعه ئی نظیر واقعه حرّه دوره یزید بن معاویه خواهد شد من بمقاومت خود ادامه میدهم که در صورت موفقیت مقصود حاصل و در صورت عدم موفقیت بحدی کوشش خواهم کرد تا شهید گردم - وبا فرض ثانی دیگر تعرضی باهالی نموده و مقصود آنان باقتل من حاصل خواهد شد و الحق نیز همین قسم جانبازی نمود.

روزهای ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ رمضان جنگ ادامه داشت و بدو شکست فاحشی بلشکر عباسی وارد آمد اما چون محمد صاحب نفس زکیه طبق رویه جد گرامیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دستور داده بود فراریان را تعقیب نکنند و مجروحین را صدمه نزنند و پناهندگان را پذیرفته و سخت گیری بر لشکر عباسی ننمایند. ولی رفتار عباسیان بر عکس علویان بوده و این دو دستور متضاد و متناقض اهل مدینه را تضعیف و لشکر کوفه را تقویت نموده تا بالاخره مردم مدینه فراری شدند و محمد صاحب نفس زکیه در میدان جنگ شهید گردید و عده زیادی از مشایخ سادات و قاریان قرآن و محدثین و عباد و زهاد که برای مخالفت با ظلم و جور قیام کرده بودند در این وقعه بشهادت رسیدند و نام منصور عباسی بعد از نام یزید بن معاویه در حمله و قتل اهالی مدینه الرسول ثبت شد و این بدنامی تا قیام قیامت در تاریخ اسلام برای آنان باقی ماند.

فصل هفتم
هشتمین نهضت
سادات علوی
یا دومین جنگ
بین سادات و
خلفای عباسی

همینکه خبر قتل محمد بن عبدالله صاحب نفس ز کیه در بصره بابراهم برادرش رسید گریه کرد و اشعاری در باب خروج و عدم تسلیم خود انشاء نمود و سپس لشگری از طرفداران خود ترتیب داد بقصد جنگ بامنصور عباسی حرکت کرد عیسی بن زید امیر میمنه و ابراهیم بن یزید یشگری را بر میسره سالار قرا داد و اتباع او با عقاید محکم در جنگ پایداری میکردند منصور دوانقی

نیز عیسی بن موسی حاکم مدینه را احضار و مأمور مقاتله با ابراهیم نمود که در قریه باخری محلی نزدیک کوفه تلاقی فریقین دست داده و قضایای مهمی از این جنگ در کتب تواریخ بیادگار مانده است - عیسی بن موسی همان کسی است که محمد را شهید کرده بود پس از صف آرائی دولشگر مردی بلند قد و کبود چشم بمیدان تاخته و فریاد کرد که من قاتل صاحب نفس ز کیه هستم هنوز ابراهیم دستور جنگ او را نداده بود که چند نفر مانند باز شکاری بر او تاخته و پاره پاره اش کردند - غریب این است که از لشکر منصور هم احدی او را یاری نکرد . ابراهیم بیرقی را با بوجزه نام داده و دستور داده بود که محل مخصوصی را محافظت نماید - جنگ خاتمه یافت و ابراهیم کشته شد و بوجزه محل را تخلیه نکرد و هر چه باو گفتند که مقاومت تو بیفائده است و صاحب داعیه کشته شده جواب داد من مأمور بحفاظت این نقطه و جنگ هستم و آنقدر مقاومت و جدال کرد تا کشته شد .

لشکر ابراهیم بحدی دلیرانه جنگ کردند که قوای عباسی را شکست دادند و منصور در پشت دروازه های کوفه عده زیادی مر کوب و دواب نگاهداشته بود که فرار نماید و دائماً فریاد میکرد که پس چه شد صحت قول صادق آل محمد - و مقصودش فرمایش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به عبدالله المحض بود که خبر کشته شدن پسران او را بدست منصور داده بود .

در اینحال که لشکر بصره سیل آسا بطرف کوفه رو آورده بودند از کمینگاه عباسیان تیری بابراهم تصادف کرده و او را از صدر زین بر زمین انداخت - بشیر رحال

خروج ابراهیم بن عبدالله المحض

فوراً ابراهیم را بسینه خود چسباند و نگاه داشت تا در آغوش او جان داد و خود او را هم در آن حال بقتل رساندند ابراهیم در رمضان و شوال و ذی القعدة ۱۴۶ هجری از بصره تا کوفه را تحت فرمان داشت ولی در ذی حجه سال مزبور شهید شد.

بعد از شهادت ابراهیم از طرف منصور ندای امان در داده و لشکر بصره دست از جنگ کشیدند ولی چون امان بنی عباس قابل اعتماد نبوده شیعیان و علماء و فقهاء لشکر را که مؤثر در تجهیز قوای ابراهیم میدانستند بهانه جوئی کرده یکن یکن بقتل میرسانیدند از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که بعد از قتل ابراهیم کلیه علویان را اعم از شعبه حسنی و حسینی از مدینه بکوفه بردند که جمعیت ما مشتمل بر تمام پیران سالخورده و اطفال همراهی بود واحدی را در مدینه نگذاشته بودند و علویان در کوفه انتظار قتل عام خود را داشتند تا اینکه روزی ربیع حاجب دو نفر از ما را که من و حسن بن زید بودیم نزد منصور برد - منصور بمن گفت تو آنکسی هستی که غیب میگوئی من گفتم غیر از خدا کسی غیب نمیداند گفت تو آنکسی هستی که مردم بتو خراج میدهند گفتم خراج بتو که امیر المؤمنین هستی میرسد - منصور گفت میدانی برای چه شما علویان را بکوفه جلب کرده ام گفتم نه گفت برای اینکه خانهای شما را خراب کنم و قلب های شما را مجروح کنم و نخل های شما را قطع کنم و بعد شما را در بیابان ها رها کنم و غدن کنم که کسی از اهل عراق و حجاز با شما معاشرت نکند گفتم ای امیر مسلمانان بسلیمان سلطنت دادند شکر کرد و بایوب بلاد اند صبر کرد و یوسف ظلم کردند بخشید آخر تو هم از این نسل و نژاد هستی فوراً تبسم کرده و گفت نزدیک بیا مرا نزد خود نشانیده و اکر ام کرده و گفت مثل تو کسی باید زعیم و رئیس قوم باشد تمام علویان و اهل بصره را که در قضیه ابراهیم دخالت داشتند بخشیدم - و فوراً علویان و سائر اسراء را آزاد کردند .

عده زیادی از علماء و فقهای آن عصر در جنگ با محمد و ابراهیم همراهی کرده و کشته شدند زیرا بعد از واقعه حرّه که بوسیله یزید بن معاویه صورت گرفت و منتهی بخروج اولاد زبیر و تسلط

بزرگان شهداء
در این دو جنگ

بر حجاز و تشکیل حزب هاشمی شد تمام هاشمیین جز حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام

فصل هفتم

در بیعت محمد بودند - و خود احمد سفاح که مشهور بابو عباس و منصور که معروف بابو جعفر و برادران ابراهیم امام بودند در بیعت شرکت کرده و هیچگونه جبر و عنفی در بیعت محمد صاحب نفس زکیه تصور نمیشد بنابراین فقهاء تابعین صحابه این بیعت را بیعت عامه تشخیص داده و بنی عباس را ناکثین بیعت دانسته و مانند طلحه و زبیر بشمار میآورند چون طبق عمل حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام جنگ با ناکثین بیعت واجب بود تا بجامعه برگشته و از خود سری دست بردارند لذا علماء زمان قتال بابنی عباس را واجب دانسته و در مدینه فتوی بر لزوم آن دادند و بدین جهت گرفتار مظالم عباسیان شدند. از جمله سادات عظامی که در خلال این دو سال دوچار صدمه شدید و بالاخره کشته شدند، به اسامی ذیل بودند.

قتل بزرگان سادات حسنی

۱- عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط بن علی بن ابیطالب علیهم السلام پدر محمد و ابراهیم صاحبان داعیه امامت ۲- حسن بن حسن المثنی بن الحسن السبط ۳- ابراهیم بن الحسن المثنی بن الحسن السبط ۴- علی بن الحسن بن الحسن المثنی بن الحسن السبط ۵- عبدالله بن الحسن بن الحسن المثنی بن الحسن السبط پسر عم محمد و ابراهیم ۶- عباس بن الحسن المثنی بن الحسن السبط ۷- اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب ۸- محمد بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن الحسن السبط ۹- علی بن محمد بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط و عدۀ یدشماری از قاریان قرآن و اهل علم و سادات شعب دیگر از اولاد علی و سایر بنی هاشم بلکه بعضی از افراد شعبه عباسی هم که مورد اعتماد منصور نبودند - بهانه های مختلف بقتل رسیدند.

الحاصل مظالم بنی عباس بواسطه امتداد دوره حکومتشان بمراتب زیاده تر از بنی امیه بود و علویان از فشار آنان مستأصل شده و به نقاط مختلف بلاد اسلامی مهاجرت نموده و در محل های جدید گاهی از شناساندن خود خود داری داشته و همین رویه خلاف عدل و انصاف موجب شد که بعضی از سلاسل سادات باغیر سادات خلط شده و در قرون اخیره باشک و شبهه شناخته میشدند.

(واقعات متفرقه) بعد از قتل ابراهیم عدّه کثیری از فقهاء و علماء که برای دفع شر منصور دوانقی که بمراتب بدتر از خلفاء بنی امیه بامسلمانان رفتار میکردند بمساعدت ابراهیم فتوی داده بودند از بلاد عراق متواری و یا به قتل رسیدند منصور در قطع رحم افراط کرده وعده بیشماری از علویان اعم از شعبه حسنی و یا حسینی و یا سایر احفاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که از اولاد دیگر او بودند بطرق مختلفه هلاک گردانید که ماسعی میکنیم نام و نشان سادات عظام از این شهدا را در این تاریخ معرفی نمائیم از جمله شهداء .

عبدالله الاشتر بن محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه است که بعد از قتل پدرش بکوفه مهاجرت و بواسطه کثرت اعداء از آنجا به بصره و از راه دریا به سند رفته و در شهری که بنام منصوره بود متوقف گردید اهل این شهر باجنابش بیعت کرده و مدتی به عزت گذرانید تاریخ و مدت حکومت عبدالله را صحیحاً بدست نیاوردم ولی قطعاً از سال ۱۴۵ تا ۱۶۰ خارج نبوده است و بامر منصور دوانقی هشام بن عمر بن بسطام ثعلبی بسند لشگر کشیده و آن سید جلیل را بقتل رسانید هشام سر عبدالله را برای منصور فرستاده و او نیز برای اثبات قدرت و اهمیت خود سر او را بمدینه فرستاد که از طرف بعضی دنیا طلبان در این باب مدیحه سرآئیهای مقل شده ولی در نظر فقهاء و متدینین اینگونه اعمال تقبیح میشود .

دیگر از سادات جلیل که ضمن خروج محمد و ابراهیم بدست منصور کشته شدند حسین بن زید بن علی بن حسین علیه السلام است که سیدی جلیل القدر و در خدمت پسر عم گرامش حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام به آموختن فقه اشتغال داشت .

سفاح و منصور نسبت باظهاراً اظهار عنادی نمیکردند زیرا اولین وسیله تبلیغ که بدست ابو مسلم خراسانی برای قلع و قمع بنی امیه افتاده بود - قتل زید بن علی پدر و یحیی بن زید بن علی برادر حسین بوده و برای حکام جواری که بنام خون خواهی پدر او بر کشورهای اسلامی مسلط شده بودند در انظار شایسته نبود که متعرض پسر شوند ولی در معنی چون میدانستند که هیچیک از اولاد علی تابع اولاد عباس نمیشود در قلع و قمع آنان سعی بودند بهر حال حسین با اتفاق برادرش عیسی و دو پسر عمش موسی و عبدالله - ۵۱ -

فصل هفتم

پسران حضرت امام جعفر الصادق (ع) در وقعه مدینه که لشکر منصور محمد واصحابش را محاصره کرده بودند تعصباً شرکت کرده و سه نفر آنها بدرجه رفیعہ شہادت رسیدہ اند ولی عیسی از این جنگ سلامت جسته و در جنگ بصرہ ہم شرکت داشت .

از جملہ سادات متواری موسی بن عبد اللہ برادر محمد و ابراہیم بود کہ بہ جنگ منصور افتادہ و تازیانہ زیادی بر او زدہ و در زندان محبوسش کردند - گویند موسی در زندان بودہ تا منصور از دنیا رفتہ و مہدی در زمان خلافت خود او را آزاد کردہ است و بعد از مدتی مجدداً او را جستجو می کردہ اند لذا از حجاز و عراق متواری شدہ و محلّ مضجع این سید جلیل معلوم نیست .

موسی در خم مردم عراق اشعار آبداری سرودہ کہ تا بحال در عرب ضرب المثل است . از جملہ سادات حسنی علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیہ السلام است کہ باتفاق پدرش در زندان منصور محبوس بود و در زیر زنجیر ظلم وفات کردہ است اما مہدی حسن بن زید را بعد از مرگ منصور آزاد کردہ و خود وقعہ مشہوری دارد کہ انشاء اللہ در جای خود درج خواهیم کرد دیگر حمزہ بن اسحق بن علی بن عبد اللہ بن جعفر بن ابیطالب است کہ او نیز در زندان منصور دار فانی را وداع کردہ است دیگر علی بن عباس بن حسن بن حسن بن علی است کہ متواریاً وفات کردہ و در تاریخ نام و نشانی ندارد .

واقعہ دلخراش از قضایای فوق العادہ دلخراش زندگانی عیسی بن زید است کہ با محمد صاحب نفس زکیہ خروج کرد و در لشکر او امیر میمنہ بود بعد از قتل محمد در مدینہ عیسی بہ بصرہ رفتہ و با ابراہیم برادر محمد ہمکاری کرد و در جنگ با خمری کہ لشکر ابراہیم سپاہ منصور را در ہم شکستند مانند جد گرامش حضرت امیر المؤمنین شجاعت ہا کرد اما افسوس کہ بواسطہ کشتہ شدن ابراہیم ہمراہان متفرق و این سید جلیل ناچار شد کہ متنگرا در یکی از قبایل کوفہ (بنی حنی) زندگانی نماید - زیرا فشار بنی عباس برای قطع نسل علی و فاطمہ سلام اللہ علیہما بمنتهی درجہ رسیدہ و از اطفال صغیر ہم دست بردار نبودند .

خروج ابراهیم و واقعه عیسی بن زید

گویند عیسی بسقایت گوسفندان و شتران قبیله اشتغال داشت و چون آثار جلالت از جبین او ظاهر بود رؤسای قبیله او را مانند فرزندان خود اکرام کرده و دختری بحباله نکاح او درآوردند خداوند دو دختر و دو پسر باو عطاء کرد بدون اینکه زن و فرزندان نسب پدر را بشناسند.

عیسی بخراسان هم مسافرت کرده و اشعار آبداری دائر بر مظلومیت خود بر دیوارهای عمارات عمومی یعنی کاروانسراها نوشته بوده است که مهدی عباسی بعد از فوت منصور آنها را دیده و فوق العاده متأثر شده است و بلافاصله در کلیه بلاد اسلامی بوسائل مقتضیه ندای امان در داده و عیسی را مورد لطف خود قرار داده ولی عیسی با کمال بی اعتنائی زندگانی منزویانه خود را ادامه داده و برای ملاقات با خلیفه عباسی حاضر نشده است اما چون میدانست که دیگر خطری برای اقارب خانواده او موجود نیست خود را بزین و فرزندان خود معرفی کرده است که آنان نیز بدانستن نسب پدر و شوهر خود مفتخر ولی بر حسب سفارش او تظاهر نکرده اند تا اینکه عیسی وفات یافته و اولاد صغار او در زحمت و مضیقۀ مالی افتاده اند یکی از دوستان صمیمی عیسی صباح زعفرانی خود را بمهدی عباسی رسانیده و او را هم بشارت و هم تعزیت بفوت عیسی گفته است مهدی که از موقعیت مهم عیسی دائماً نگران بود فوق العاده خوشوقت شد و عائله او را بدارالاماره منتقل و مثل عائله خود نگهداری کرد - گویند تا روز قتل امین الرشید عائله عیسی در دارالاماره ساکن بوده اند.

واقعات متفرقه از دردهای سوزناك این سید جلیل قبل از معرفی خود آن بوده که نمیتوانسته خود را معرفی نماید و بدین جهة بعضی از افراد عائله او در امور خانوادگی با او اختلاف حاصل میکرده اند.

چون در اواخر زندگانی خود دائماً در حال بغض و گریه بوده صباح زعفرانی دوست وفادارش از او سؤال میکند که شاید این گریه بعلت آن است که از روزاول خلافت بر جدت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار نگرفته است جواب میدهد خیر زیرا جدم در مقابل مهاجر و انصار علناً ایستادگی کرد و مردم فهمیده باحتجاج او گوش ندادند

و پس از مدتی هم حق و حقیقت ظاهر گردید .

عرض میکنند پس احتمال میدهم که این تأسف و گریه دائمی بعلت مظالمی باشد که از طرف بنی امیه برخاندان شما اعم از علی و حسین و زید شهید علیهم السلام رفته است .

جواب میدهد که تمام اجداد و پدر من همان حالت جدا اعلام حضرت امیر المؤمنین (ع) را دارند و مردم عناداً آنان را با اینکه قبلاً خود بقیام دعوت کرده بودند بدشمنان وا گذاردند و حق و حقیقت از مردم پوشیده نماند عرض میکنند پس قطعاً این تأثر شدید بعلت آنکه بنی عباس پسر عموهای شما بخاندان علوی خیانت کرده و خلافت را غصب و سادات فاطمی را قتل و غارت کردند خواهد بود جواب میدهد خلفاء عباسی برخلاف سیره اجداد خود که آنی از تابعیت جد من خود داری نداشتند دعوی بزرگی کردند و روزگار هم با آنان مساعدت کرد ولی عامه مسلمین آنان را در این کار ذی حق نمیدانند چنانکه خود آنان هم پیشنهاد تفکیک خلافت را بروحانی و سیاسی بجا کردند و ما تن در ندادیم و تاریخ قضایا را ثبت و ضبط خواهد کرد و با اینکه در تمام این امور بما ظلم و ستم شده و هریک از این امور قابل تأثر و تأسف عالم اسلام است تا چه رسد بمن که خود یکفرد علوی و فاطمی هستم و از کلیّه این امور جگرم خون است ولی این حالت حزن من سبب جانگداز کوچکتري دارد که دائماً مرا آزار میدهد و آن قضیه این است که من بعد از اشتغال بسقایت در قبیله بنی حنی زن گرفته و دارای دختری شدم که تدریجاً بسن بلوغ رسید و یکی از همسایگان من که بهمان شغل سقایت اشتغال داشت دختر مرا برای پسر خود خواستگاری نمود و حمیت هاشمی من مانع از موافقت بود و اینکار موجب تولید اختلاف بین من و عیالم شد زیرا او باین کار اصرار داشت و میگفت این شخص دارای وسائل زندگانی بهتر از ما و پسرش هم جوان شایسته و معقولی است و باید تقبول این ازدواج تن در داد من از خداوند خواستم که این محذور اخلاقی و خانوادگی را از من رفع نماید و پس از مدتی دخترم مریض شد و فوت کرد چون دخترم از عدم موافقت من در تعجب بود و نمیدانست که دختر پیغمبر است و با همین جهل به نسب خود هم از دنیا

خروج ابراهیم و واقعه عیسی بن زید

رفت لذا این حالت حزن دائمی بمن دست داده و نمیتوانم از این فکر خود را منصرف نمایم نگارنده گوید لعنت بر این دنیای دون و دنیا پرستان که با اولاد رسول چنین معاملاتی را روا داشته اند - گویند عیسی در مجلس بیعت محمد صاحب نفس زکیه که حضرت امام جعفر الصادق تخلف کرد نسبت بآن حضرت بی ادبی کرده بوده و شاید این مصائب مجازات آن سید جلیل بوده تا دیگر در عقبی باز خواستی نداشته باشد .

فصل هشتم نهمین نهضت قضیه فنج

نهمین نهضتی که سادات علوی برای مطالبه خلافت نمودند اصحاب فنج بودند که بر هبری حضرت حسین بن علی بن زید بن الحسین بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) بر ضد بنی عباس قیام نمودند فضائل زیادی در باره اصحاب فنج رسیده است من جمله آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر صحرای فنج گذشت و در آنجا دو رکعت نماز خوانده و فرموده یکی از اولاد من با اتفاق جمعی از صلحاء در این سرزمین شهید خواهد شد و برای هر شهیدی اجر و ثواب دو شهید در اسلام مقرر شده است .

و تفصیل این واقعه چنان است که بعد از قتل ابراهیم همیشه خلفاء بنی عباس نسبت بعلویان شدت داشتند و حکام مدینه را از دشمنان مسلم اهل بیت طهارت انتخاب مینمودند تا بر آنان شدت نمایند - سادات علوی هم باقتضاء نژاد و همت عالی خود هیچوقت نه از خلفاء بنی عباس و نه از حکام آنان امور ذلت آوری را تحمل نمیکردند و باینکه اغلب جان شیرین خود را بر سر این رویه گذارده بودند باز انصراف از این امر طبیعی محال بود در این تاریخ کسی که از سادات عظام برای معارضه با ظلم و جور قیام نمود حضرت حسین بن علی بن زید بن الحسین بن الحسن مثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که در محاسن اخلاق افراط کرده و بمدارج عالیه ارتقاء یافته بوده و در جلالت و شہامت شهره عصر و از بزرگترین عبّاد و زهاد عصر بشمار میرفت .

این شخص شریف در سال ۱۶۹ بعلت سخت گیری های بیجائی که از طرف حکام فاسق و فاجر عباسی نسبت بعلویان بعمل می آمد بستوه آمده و جان شیرین خود را برای حفظ شرافت خانوادگی و اصل متین عدالت فدا کرد .

فصل هشتم

و تفصیل امر چنان است که هادی عباسی حکومت مدینه را باسحاق بن عیسی بن علی حاکم مکه داده و او یکی از اولاد عمر بن الخطاب موسوم به عبدالعزیز بن عبدالله را قائم مقام خود قرار داد که این شخص دائماً در مقام ایذاء طالبین بود و همه روزه آنان را در مسجد موسوم به مقصوره احضار میکرد - و بآنان تکلیف مینمود که هر يك در مقابل حاکم مدینه کفیل و ضامن اعمال اقوام و اقارب خود بشوند - و بطور کلی حسین بن علی و یحیی بن عبدالله بن الحسن و حسن بن زید بن محمد بن عبدالله بن الحسن را ضامن یکدیگر و سائر بنی فاطمه قرار داده بود در این حال قافله حج از بلاد شرقی بمدینه آمد و هفتاد نفر از شیعه در دار ابن افلح که در بقیع واقع بود منزل کردند و از جهت ارادت خود باولاد علی و فاطمه علیهما السلام با حسین بن علی و سائر سادات عظام ملاقات نمودند که این امر مورد اعتراض حاکم عمری واقع شد - و قبل از این قضیه هم فرماندار عمری حسن بن زید بن محمد بن عبدالله و ابن جندب هذلی شاعر و غلام عمر خطاب را که در جمعی جمع بوده اند اسیر کرده و بنام اینکه این دو نفر شرب خمر کرده اند آنان را تازیانه زد که در این عمل افتراء و کذب هم باز از غرضائی دست نکشیده بود - زیرا بحسن هشتاد تازیانه و بابن جندب پانزده تازیانه زد - و آنان را در شهر مدینه بدین عنوان گردانید - که یکی از زنان هاشمی که در زمان محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه بصاحب بیرق سیاه معروف شده بود بحاکم عمری پیام فرستاد که از اینکار قبیح دست بردار و آنان را آزاد بگذار و الا شهر مدینه را بر تو خواهم شورانید و بدین جهت حسین و هذلی از قید اسارت خلاص شدند .

بهر حال عبدالعزیز بشیعه و سادات سخت گرفت و یکنفر شخصی پستی را که بابوبکر بن عیسی و جولاء معروف بود بر آل علی گماشت که بآنان سخت گیری کند .

ویک روز جمعه آنان را در مسجد مقصوره جمع و اجازه انصراف نداد تا ظهر شد و موقع ظهر هم فقط مجاز بودند که برای وضوء خارج شده و مجدداً بمسجد برگردند - و بعد از نماز باز از خروج آنان ممانعت بعمل آوردند - و در این جریان حسن بن زید که سابقاً ذکر او شد از مسجد خارج شده و دیگر مراجعت نکرده بود عمال حکومتی بقاعده ضمانت قبلی او را از حسین بن علی قائد فسخ مطالبه کردند حسین حاکم را استهزاء

خروج حسین بن علی قائد فتح

کرد و بحاکم عمری گفت یا اباحفص آیا ما را مغضوب خود کرده‌ای .

فرماندار از این جهت که حسین بن علی او را امیر نخوانده و مخصوصاً با ادای کلمه اباحفص بعناد تاریخی خاندان خطاب با خاندان علوی اشاره کرده بود فوق‌العاده غضبناک شده و فریاد کشید که چه شده مرا با کنیه میخوانی و حال آنکه اسم و سمت مرا بهتر میشناسی حسین گفت که این رویه اهانت نیست زیرا حضرت رسول را هم ابوالقاسم و خلیفه اول را ابوبکر مینامیدند و حال آنکه اسم آنان را هم مردم میدانستند و هیچ وقت شنیده نشده که آندو نفر از مورد خطاب واقع شدن با کنیه نحاشی داشته باشند عبدالعزیز گفت هیچ يك از افراد قبائل در سخنوری و بحث در مقابل علویان تاب مقاومت ندارند و در حدت لسان و اعمال کنایات آنان سرآمد عرب هستند حسین گفت شما اشتباه میکنید علویان در شجاعت و سخاوت و شهامت و کلیه صفات حسنه پیشرو عرب هستند نهایت دنیای دوز پرور بآنان مساعدت نکرده است فرماندار صلاح خود را درسکوت دیده و گفت شما که ادعای وفای بعهد را سحیه خود میدانید باید طبق تعهدی که سپرده‌ای حسن بن زید را تحویل عمال حکومتی بدهی حسین تصمیم خود را دائر بر خروج بر بنی عباس گرفته بود زیرا آنان وقاحت را از حد گذرانیده حتی اولاد و احفاد عمر بن خطاب را بر بنی اعمام خود که بنام آنان خلافت را اشغال کرده بودند ترجیح میدادند و پست‌ترین اشخاص را پیدا کرده و بر علویان و فاطمیان میگماشتند چنانکه در همین تاریخ شخص جولائی را از اهل یمن که ساکن مدینه بود یافته و مراقب بر سادات قرار داده بودند .

(شغل جولائی در میان عرب تنگ است و در تاریخ اسلام این امر سابقه داشت که وقتی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه مشغول خطبه و موعظه بود و از عدم مساعدت کوفیان که ذات اقدسش را مجبور بامضای حکم نامه ابوموسی اشعری کرده بودند گله میکرد اشعث بن قیس کندی که از منافقین و ظاهراً با حضرت امیر بیعت کرده و از رؤسای لشکرا و بشمار میرفت و یکی از اشخاصی است که از معاویه برای قبولاندن حکمیت باهل عراق رشوه گرفته بود از جا برخاسته و عرض کرد

فصل هشتم

که این مطلب بر علیه شما است و برفع شما نیست .

حضرت غضبناك شده و فرمود ای جولای پسر جولاء چگونه این مطلب بر ضرر من است آیا من شما را بقبول حکمیت دعوت کردم یا شما مرا مجبور کردید و شرحی دائر بر جمع شدن کوفیان با ششیر های برهنه و تکلیف باحضار مالک اشتر از میدان جنگ و امضای حکمنامه بیان فرمود و اشعث سر بریزر انداخته و سکوت کرد .

اشعث از قبایل یمن بود که خود را از خاندان سلاطین عرب یمن میدانست و خاندانش از دشمنان متعصب اهل بیت طهارت بوده اند چنانکه یکی از پسرانش محمد اشعث قاتل مسلم بن عقیل و اسحق بن اشعث پسر دیگرش از زمره قتل حضرت سیدالشهداء و دخترش اسماء زهر دهنده حضرت امام حسن مجتبی (ع) است بهر حال حسین که از سختگیرهای عباسیان به تشگک آمده بود در نظر داشت که در همین مجلس عبدالعزیز عمری فرماندار مدینه حمله کرده و کار او را بسازد ولی چون عمال او مسلح و حسین و کسانش اسلحه نداشتند بملایمت پرداخت و گفت اگر امشب را بمن مهلت دهید حسن بن زید را یافته و تحویل شما خواهم کرد .

عبدالعزیز که بی اختیار وارد معارضه حضوری با حسین بن علی قائد فتح شده و از شجاعت و جرئت و جلالت او اطلاع داشته و بیمناك بود موافقت با نقاضای حسین را فوزی عظیم دانسته و گفت مهلت میدهم بشرط اینکه این مساعه و ماطله بر جرئت علویان به مخالفت با اعمال خلیفه نیفزاید و آرامش این شهر را که محل مهاجرت حضرت رسول و اصحاب کبار بود برهم نزنند و طرفین موافقت کردند که فردای آن روز حسین بن علی حسن بن زید را تحویل نماید یکی از یاران سادات خود را بحسین رسانیده و عرض کرد که این چه تعهدی است که بها کم مدینه میسپاری و حال آنکه نه بحسن بن زید دست خواهی یافت و نه در صورت دست یافتن صلاح ماست که آن سید جلیل را تحویل این معاند نمایم زیرا فوراً بقتل او فرمان خواهد داد .

حسین فرمود ساکت باش که این تأخیر در معارضه فقط برای دست یافتن با سلاحه است و هیچ وقت من چنین نیتی که در جزو عمال حفید عمر خطاب باشم نداشته و ندارم

خروج حسین بن علی قائد فتح

چون جمعیت سادات در مسجد مقصوره حالتی شبیه به محبوس داشتند نگهبانان را اغفال کرده و جمعی از آنان بمنازل خود رفته و برای خود و سایرین اسلحه جنگ بمسجد آورده و علی الطلوع نگهبانان را خلع اسلحه و متفرق و مؤذن را مجبور نمودند که جمله حی علی خیر العمل را در اذان ذکر نماید .

کلیه سادات فاطمی که در اقطار عالم برای مطالبه خلافت دست بشمشیر زده اند اولین اقدام آنان اصلاح اذان بود و جمله الصلوة خیر من النوم را حذف و جمله حی علی خیر العمل را مقرر داشته اند و خود بنی عباس در ده ساله اول خلافت خود بتقلید از علویان این رویه را اتخاذ کرده بودند ولی بعد صرفه خود را در ترجیح مقررات دیگران بر اجتهاد اهل بیت طهارت دانسته و رویه عامه را متابعت کردند عبدالعزیز عمری فرماندار مدینه که از حالت غیر طبیعی حسین بن علی هنگام معارضه استنباط عدم اطاعت او را کرده بود تمام شب را در فکر بود که فردا با سادات چه معامله کند و تصادفاً صدای اذان از مسجد مقصوره ظن او را تبدیل بیقین کرد و فهمید که سادات با شمشیر قیام کرده اند فوراً اعمال خود را جمع آوری و رؤسای قبائل را برای تجهیز لشکر دعوت نمود اما مردم که قلباً طرفدار اهل بیت بودند چندان اعتنائی با او نکرده و عدهٔ خیلی بیشتری دور او جمع نشدند و آنان هم در مقابل علویان تاب مقاومت نیاورده و فقط بمحافظت قصر فرمانداری که بنای آن در زمان عثمان گذارده شده و مشتمل بر بیت المال بود پرداختند .

و از طرفی حضرت حسین بن علی بر منبر مسجد مقصوره رفته و مردم مدینه را بیاری اهل بیت طهارت و کتاب خدا و سنت رسول دعوت نمود . .

مردم مدینه که چند مرتبه مورد تعرض سخت خلفای جور عباسی واقع شده بودند کاملاً بمتابعت حسین قیام ننمودند سادات هم چون حال را بدین منوال دیدند با حسین بن علی بیعت کرده و چنین صلاح دیدند که از مدینه خارج و بطرف مکه عزیمت نمایند تا شاید در آنجا یاران بیشتری یافته و بمقصد نهائی خود که امر بمعروف و نهی از منکر بود توفیق یابند .

حسین بن علی از شهر مدینه خارج و بطرف مکه رفت و شهر مدینه را هم از دست نداده و تحت سلطه خود صورتاً نگهداری و دنانیز خزاعی را بعنوان فرماندار و خلیفه خود در مدینه مستقر نمود.

گویند حضرت حسین بعد از فرار عبدالعزیز حاکم عباسی با ۲۶ نفر از اولاد حضرت امیر المؤمنین (ع) از مسجد مقصوره بمسجد حضرت رسول (ص) آمده و در بالای منبر مشغول خطبه و گرفتن بیعت بود حماد بربری که رئیس قوای مسلحه شهر مدینه یا رئیس شهر بانی بود با عده‌ئی از اعوان خود بمسجد حمله کرد و در باب جبرئیل یکی از سادات بنام یحیی بن عبدالله با شمشیر برهنه جلو او را گرفت و بین آنان کار بضر و طعن رسید.

اما یحیی همینکه دید بازبان نمیتواند رئیس شرطه را از معارضه منصرف نماید شمشیری بر فرقش نواخته و سراو را بدو نیم کرد و سایر یاران او هم متفرق شدند. همینکه این خبر بحاکم عمری رسید فریاد کشید که قاطر مرا در درب حیاط نگاه دارید و ظرف های منزل را پر از آب کنید و بعد ها اولاد این شخص از جهت شمانت به حُجَّتِی ماء معروف شدند در همین حال میرک ترکی با جمعی از سپاهیان عباسی که تحت امر او بودند بقصد حج وارد مدینه شده و از قضا یا مستحضر شدند میرک که بسادات علوی و فاطمی معناً ارادت میورزید مخفیانه به حسین پیغام داد که جمعی را برای حمله باو بفرستند تا بدین بهانه نام برده شهر مدینه را ترك و بطرف مکه عزیمت نماید حسین نیز از این تبانی استفاده کرده و قوای میرک را با تهدید صوری از اطراف مدینه بطرف مکه راند.

تمام اهل مدینه صورتاً به بیعت حسین در آمدند جز حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که شخصاً بمسجد تشریف آورده و فرمودند که من از بنی اعمام گرام خود تقاضا دارم که مرا از بیعت معاف دارند و سادات نیز موافقت نمودند و آنحضرت در لشکر علوی شرکت نفرمود.

در مقام اظهار مفاخرت و شهادت حسین بعد از مسلط شدن بر اوضاع شهر مدینه

خروج حسین بن علی قائله فح*

در منبر فریاد کشید که من تعهد کرده بودم امروز حسن بن زید را تحویل حاکم مدینه نمایم و اینک حسن حاضر است و حاکم نیست که او را تحویل بگیرد بنا بر این زمه من از ضمانت بری است و دیگر حق مطالبه حسن را از من ندارد بهر حال حضرت حسین بن علی قائله معرکه فح امور شهر مدینه را تنظیم نموده و خود با جمعی از سادات عظام و مردمی که با کمال طوع و رغبت در لشکر او منسلک شده بودند بطرف شهر مکه عزیمت نمود.

بطوریکه متذکر شدیم میرک ترکی از مدینه با جنگ گریز بمکه رفته و موسی بن عیسی حاکم عباسی کل حجاز را از قضیه مستحضر نمود.

**جنگ سادات علوی
با اعمال عباسی
در صحرای فح**

موسی پس از ملامت و مؤاخذه از میرک ترك از جهت عدم معارضه با حسین به تجهیز لشکر پرداخته و با اینک اوائل ذی حجه و موسم حج بود لشکر را بطرف مدینه سوق داد.

زیرا بنی امیه و بنی عباس جز عده معدودی از آنان بعد از نیل بخلافت دیگر توجهی با اصول اسلام نداشتند ایام حج و غیر حج برای این دو دسته دنیا طلب فرقی نمیکرده و از طرف دیگر سادات هم میدانستند که حاکم حجاز آنان را راحت نخواهد گذارد سعی داشتند بلکه بتوانند قبل از وصول مدد از بغداد که مرکز خلافت عباسیان بود تمام خطه حجاز را بتصرف در آورند موسی بن عیسی که خانواده اش در قلع و قمع خانواده رسالت پناهی سعی کامل داشته و بهمین جهت از مقر بین دستگاه خلافت عباسی بودند زیرا پدر همین شخص در قتل محمد بن عبدالله صاحب نفس زکیه در مدینه و برادرش ابراهیم بن عبدالله در بصره و استحکام حکومت ظالمانه و جابرانه عباسیان سعی کامل کرده بود و خلفاء عباسی همیشه حجاز را باین خانواده شوم میسپردند.

بالجمله دو لشکر در روز ترویبه در محلی موسوم بفح تلاقی کرده و وقت نماز صبح طرفین مسلحاً در برابر یکدیگر قرار گرفتند.

قبل از وقوع جنگ موسی اعلام امان نموده و گفت بشرط تسلیم از سادات در

فصل هشتم

بهم زدن شهر مدینه بازخواستی نکرده و برای تعیین تکلیف آنان بدربار بغداد مراجعه خواهد کرد .

سادات جواب دادند که بامان بنی عباس اعتمادی نیست و هیچ وقت علویان زیر منت آنان نخواهند رفت موسی سپاه خود را صف آرائی و بجعفر و محمد پسران سلیمان عباسی و میرک ترکی سپرده و دستور داد که سادات را محاصره و کلاً اسیر یا قتل عام نمایند . حسین هم با اعوان و انصار خود مستعد مدافعه بود و جنگ سختی بین آنان در گرفت که از جهة کثرت لشکر عباسی تدریجاً سادات یکان یکان بدرجه رفیعہ شهادت رسیده و یا بدست آنان گرفتار شدند حسن بن زید که در این جنگ شجاعت های شایانی کرده بود بدرخواست موسی تسلیم شده ولی بدون توحه بامان فوراً آن سید جلیل را بقتل رسانیدند که این نقض قول موجب شد تا بقیه اتباع حسین بهیچ وجه خیال ترك مخاصمه را نکرده و در جنگ تا آخرین نفس کوشش نمایند و بهمین جهت عده زیادی از لشکر عباسی بقتل رسید تا تمام سادات متفرق شده و یا کشته شدند .

و حضرت حسین که مقام شامخی در زهد و تقوی و سخاوت و شجاعت و شهامت داشت تنها مانده و باز از مجاهدت در جنگ دست نکشید و هر چه باو امان عرضه داشتند جواب فرمود که من بامان شما احتیاج ندارم تا اینکه آنجناب نیز از کثرت جراحت وارد از مرکب بزمین غلطیده و روحش بشاخسار اعلی علین شافت .

در فضل شهداء فخر مطالبی در کتب تاریخ درج شده که آنانرا در ردیف شهداء بدر و احد و موته و کربلا در میآورد .

یکی از عباد آن عصر که نامش باختلاف ضبط شده میگوید که از مدینه بمکه میرفتم و در راه با عدهئی همراه بودم که عمال حکومت بنی عباس بودند سادات فخر بما حمله کرده و کلیه اموالمانرا بغارت بردند و بناله و استغاثه من که جزء آنان نبودم بجهت همراه بودن با آنان توجهی نکردند لذا بعد از رسیدن بمکه نزد موسی بن عیسی حاکم مکه رفته و قضایا را گفتم و نام برده را باخواندن اشعاری تحریص بدفع سادات کردم و همان شب در عالم رؤیا صحرای محشر را دیدم که علیا حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا

خروج حسین بن علی قائد فنج

سلام الله عليها دوستان خود را شفاعت مینمودند در حال اضطراب بآنحضرت عرض کردم که من از دوستان اهل بیت طهارت هستم چرا مرا شفاعت نمیفرمائید حضرت صدیقه فرمودند که چگونه دوست ماهستی که معاندین ما را بر قتل عام اولاد من تحریر میکنی از هول و دهشت از خواب بیدار شده و از شکایت نزد حاکم مکه نادم و پشیمان شده و بتوبه و انابه گزائیدم. صبح آن روز نزد موسی رفته و رؤیای خود را نقل کرده و نامبرده را از مخالفت با سادات فنج منع نمودم ولی بجای تأثیر حرف مرا تهدید نموده که دیگر این رؤیا را برای کسی نقل نکنم.

و شاعر شهیر اهل بیت عصمت و طهارت دعبل خزاعی رحمه الله علیه در قصیده رثائیه غراء خود ابیات ذیل را خطاب به علیا حضرت صدیقه کبرای فاطمه زهرا سلام الله عليها سروده است.

افاطم قومی یا بنه الخیر فاندبی نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبه و اخری بفتح نالها صلوات
و اخری بارض الجوزجان محلها و قبریبا خمری لدی الغربات الی آخر
ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین مردم و گریه وزاری کن بر ستارگانیکه در بیابانها متفرقند مقصود قبور اولاد آنحضرت است یکدسته از این قبور در کوفه است یعنی شهداء کربلا و زید شهید و دسته دیگر در مدینه است (مقصود محمد صاحب نفس زکیه و سایر سادات هستند که در جنگ بامنصور دوانقی شهید شدند) و یکدسته دیگر از این قبور در صحرای فنج است و دسته دیگر در زمین کرکان که بر قبر یحیی بن زید اطلاق میشود. و قبر دیگری در باخری است که مقصود قبر ابراهیم بن عبدالله میباشد که بخونخواهی برادرش محمد صاحب نفس زکیه قیام کرد و امام چهارم زیدیه بشمار میآید. و این فاجعه عظمی که از حیث اهمیت و عظمت جنایت مورد توجه بزرگان شیعه واقع شده و بزبان سخنگوی اهل بیت طهارت بعنوان حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله عليها در این قصیده غراء رثائیه ثبت و قید شده در زمان هادی عباسی چهارمین خلیفه از این سلسله غاصبه بوده است.

فاجعه یحیی بن عبدالله بن الحسن المثنی بن حسن بن علی بن
ابیطالب علیهم السلام در دوره منحوس هرون الرشید عباسی
بوده است یحیی هنگام شهادت برادران و زندانی شدن پدر
و اکثر رجال خانواده خود طفل صغیری بود که ایام بلوغ او

فصل نهم
دهمین نهضت سادات
هاشمی

مصادف با دوره مهدی و هادی عباسی بوده و تعرض باورنرسانیدند ولی در دوره هرون الرشید
بوسیله فضل بن ربیع جلب شده و محبوس گردید و تفصیل آن چنین است که یحیی سیدی
جلیل و عابد و زاهدی یگانه عصر خود بود و یکی از اوصیاء حضرت امام بحق فاطم جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام بوده است حضرت صادق برای تعمیه عباسیان یحیی بن عبدالله و مادر
امام موسی کاظم که ام ولد بود و حضرت امام موسی کاظم را وصی قرارداد و قضایای غربی
در تواریخ از یحیی نقل کرده اند این شخص همان کسی است که رئیس شرطه مدینه را در
موقع خروج سادات فح بقتل رسانید. یحیی با جمعی از دوستان خود بعد از واقعه فح فرار
کرده و شهر به شهر بطور مخفی گردش کرده و برای خود تبلیغ مینمود تا اینکه در دیلم
محل مناسبی یافته و در آنجا مستقر گردید و مردم آن سامان نامبرده را بامارت برگزیده
و تحت تعلیمات او امور دینی و مذهبی خود را هم انجام میدادند و عمال خلیفه عباسی
هم بسهولت باو دست رسی نداشتند. چون دربار هرون الرشید از موقعیت و شخصیت او
بگرازان بود بوسیله فضل بن یحیی حاکم خراسان باب مذاکره را با او باز کرده و با
ارسال رسل و اعزام برید و سفیر مقرر گردید که با اعطاء تأمین یحیی بدربار خلافت
برود اما امان نامه از حیث عبارات و شهود مورد قبول یحیی واقع نشد و فضل بن یحیی بن
خالد برمکی که در اینکار سعی بود مجدداً خواسته های یحیی بن عبدالله را تکمیل کرده
و بهر طریقی بود آن سید جلیل را از بین دوستان صمیمی و قلل جبال دیلم فرود آورده
و به بغداد بردند.

و چندی بین خلیفه و یحیی حسن روابط صوری برقرار بود تا بسعایت جمعی از
چاپلوسان بین آنان و حشمت تولید شد و بامر هرون الرشید یحیی در نزد فضل برمکی
محبوس گردید.

فضل که خود باعث تأمین و حسن روابط یحیی و رشید شده بود میل نداشت که

در خون او شریک شود لذا نیمه شبی او را با دو نفر معتمد بیکی از نواحی خارج بغداد فرستاد .

عیون وجواسیس رشید که مراقب کار فضل بودند هر سه نفر را اسیر نموده وبامر رشید محبوس نمودند . هرون فضل را طلبیده واز حال یحیی سؤال کرد فضل جواب داد که تحت نظر من محبوس است رشید گفت بزند گانی من قسم یاد کن که در این قول راستگو هستی فضل بفرست دریافت که خلیفه از عمل او مستحضر شده است لذا گفت بزند گانی خلیفه قسم که او را آزاد کرده ام زیرا بحق رحم پیغمبر مرا قسم داد و از خدا شرم کردم که او را اجابت نکنم . هرون در انظار درباریان گفت بسیار کار خوبی کردی و خودم خیال داشتم که او را آزاد کنم وبعد از خروج فضل گفت خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم - و این امر یکی از علل مهمه غضب و سخط هرون الرشید بر خانواده برامکه است بهر حال یحیی بن عبدالله تحت محاکمه قرار گرفت و یکی از ساعیان که موسوم بعبدالله بن مصعب زبیری و فوق العاده جسور بود حضوراً نسبت هائی به او داد یحیی خطاب بر رشید گفت بسعایت این شخص زبیری مغرور مشو که جدّ این شخص عبدالله زیر جدّ تو عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را از مکه اخراج کرد و انواع و اقسام توهین را درباره او روا داشت و حال آنکه آنان خانواده پست و موهونی در عرب داشته اند عبدالله میگوید آیا از پسر صیغه دختر عبدالمطلب توهین میکنی یحیی میگوید که بقاطر گفتند پدرت کی است جواب داد مادرم اسب است این شخص از طایفه و خاندانی است که تمام آنها بیک زن از خانواده ما افتخار میکنند و در ضمن اشعاری در ذم خلفاء عباسی که عبدالله سروده بود قرائت کرد چون حالت غضب بر رشید نسبت بعبدالله ظاهر شد نامبرده مضطرب شده و گفت بخداوند رحمن و رحیم قسم است که این اشعار متعلق باو نیست یحیی میگوید که دروغگویان در موقع قسم خداوند متعال را بصفت عفو و اغماض و رحم یاد میکنند که مورد سخط حضرتش واقع نشوند اگر خلیفه اجازه میدهد من او را قسم بدهم رشید موافقت کرد و یحیی بعبدالله تکلیف نمود که بگو از حول و قوه خداوند بزار و بحول و قوه خودم مستظهر و از خدا بی نیازم اگر این اشعار را

من سروده باشم وزیر بانهایتا کراه آن کلمات را بر زبان رانده و گفته اند که آثار جذام از همان ساعت در بشره اش ظاهر شد و بانهایت خفت و ذلت بدار البوار شتافت و وقتی که او را در قبر گذاردند دود سیاهی از قبر متصاعد گشته و دیگر جثه در قبر دیده نشد.

و بجای اینکه ابن کرامت که آثار فضل و جلالت آن سید جلیل بود در هرون الرشید تأثیر کند و او را از اعمال ناشایسته باز دارد، گویند که در زجر یحیی کوشش زیادتر کرده و علاوه بر شکنجه های سخت که قلم بعد از قرن ها از نوشتن آنها شرم دارد با کم کردن قرص های نان جو که هر هفته یکبار بزرندان او میبردند آن سلیل جلیل نبوت و ولایت را از پای در آوردند لعنة الله علیه و علی ابنه و ابیه و اجداده الخلفاء العباسیین و اسلافهم خلفاء الامویین.

زلمات و صدمات سادات علوی و فاطمی در دوره حکومت عباسیین بمراتب بیش از دوره حکومت بنی امیه بوده است.

رؤسای خاندان عباسی که خودشان در بیعت رؤسای خاندان علوی بوده و از ساعت اول رحلت حضرت رسول اکرم (ص) همیشه حامی آنان بودند و قتی که بر کشورهای اسلامی مسلط شدند قطع رحم کرده و چنان مظالمی مرتکب شدند که بعضی از علویان آرزوی بازگشت حکومت اموی را میکردند.

بنی عباس اجتهاد علمای اربعه سنت و جماعت را رسمیت داده و ترویج نمودند و از نشر فقه و معارف شیعه اثنی عشری که در دوره زرین این فرقه (ده سال اخیر اموی و ده سال اول عباسی) بوسیله امامین همایین باقرین در عالم اسلامی تبلیغ شده بود جداً جلوگیری نمودند.

از جمله علماء زمان که بایحیی خروج کرده و دوچار صدمات شدید شده اند یحیی بن مساور و محمد بن ابراهیم و سهل بن عامر بجلی و محمد بن عثمان و ابن علقمه و مخول بن ابراهیم بودند که بامر رشید دوازده سال در زندان گذرانیده اند.

یحیی بن محمد بن مخول قتل کرده است که ساق پاهای جد خود را دیدم که

فوق العاده ضعیف شده بود و معلوم شد که درائر زنجیر هرون بآن حال درآمده است .

فصل دهم یازدهمین کسیکه بر خلیفه غاصب عباسی خروج کرد ادریس بن عبدالله بن حسن المثنی بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بود که بعد از واقعه فح با اتفاق غلام خود که راشد نام داشت وارد قافله حاج مصر شده و بآنجا رفتند و بر حسب تصادف بر یکی از دوستان بنی عباس وارد شدند و آن شخص بقرینه دانسته که آنان از اهل حجاز و خائف هستند و پس از استعلام خبر و شناختن ادریس بن عبدالله آنان را احترام کرده و بطور مخفی بافریقا اعزام داشت .

ادریس بشهر فاس در آمد و مردم را بمتابعت خود دعوت کرد و امرش رونق گرفته و بلاد مجاور را یکی بعد از دیگری تحت فرمان و اطاعت خود درآورده و عمال خلیفه عباسی را از آن سامان مخذول و منکوب بخارج راند .

همینکه این خبر بهرون الرشید رسید در مقام چاره برآمد ولی بواسطه بعد راه و نشر مظالم بنی عباس در عالم اسلام بلشگر کشی بافریقا موفق نشد و به یحیی بن خالد متوسل شد که بطریق حیلہ دفع ادارسه را بنماید یحیی بن خالد که بعد حق خود و خانواده اش را بطور کامل از مظالم عباسی ها دریافت داشت و احدی از خاندانش در روزگار باقی نماند و از شیخ کبیر تاطفل صغیر بقتل رسیدند بدولتخواهی آنان سلیمان نامی را که از متکلمین زیدیه بود فریفته و بایک غالیه مشبک مسموم بمدینه فاس افریقا فرستاد .

سلیمان حرامزاده که شرکتش در فرقه زیدیه برای امر دنیوی و جلب ذخارف دنیا بود خود را بادریس معرفی و مدتی جزئ خطباء زیدیه مردم را بدان مذهب دعوت میکرد تا در موقع فرصت عطر دان را باو تقدیم نموده و آنرا از آن شهر فرار کرد .

ادریس بمجرد استشمام بوی خوش از آن غالیه بیهوش شده و در حال سکران اقتاد راشد غلام وفادار او بفراسط مطلب را فهمیده و فوراً بجستجوی سلیمان پرداخت تا او را در حال فرار یافته و به بدترین عقوبات بقتل رسانید . در این تاریخ زوجه ادریس حمل داشت که سپس طفلی از او متولد شده که اهالی فاس او را بنام ادریس ثانی نامیده و بر سریر امارت متمکن ساختند و عده ای از امراء آن بلاد از نسل همین ادریس هستند که

فصل یازدهم

مدنی مدید در افریقا حکومت و امارت داشته اند آری مردم بلاد دیگر خارج از حجاز و بلاد عرب بیشتر با اهل بیت طهارت ارادت میورزند چنانکه نمونه کامل آن در تاریخ ایران مشهود و سادات علوی نهایت درجه مورد احترام بوده و حال هم هستند .

فصل یازدهم ظهور محمد بن ابراهیم بن اسمعیل طباطبا بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است گویند نصر -

سادات علوی بن شیب که از رؤسای قبائل جزیره بود بمدینه رفت و از بقایای رجال اهل بیت طهارت سؤال کرد و در این تاریخ سه نفر درین رجال اهل بیت طهارت شاخصیت داشتند .

۱ - علی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام این شخص بطور کلی منزوی و در منزلش مشغول عبادت بود و احدی را نمی پذیرفت .

۲ - عبدالله بن موسی بن عبدالله المجتبی بن حسن المثنی بن الحسن بن علی علیهم السلام و این شخص در تحت تعقیب جدی بنی عباس بود و در خفا زندگی مینمود و کسی با او راه نداشت .

۳ - محمد بود که با مردم تماس میگرفت و برای خروج خود زمینه سازی میکرد نصر بن شیب با او ملاقات کرده و کشتارهای فجیع بنی عباس و غصب حقوق اهل بیت طهارت را تذکر داد و وعده داد که در صورت قیام با امر خلافت با او مساعدت نماید و برای اینکار او را بجزیره که در نواحی موصل است دعوت نمود . محمد جمعی از شیعیان و اقارب خود را جمع آوری کرده و از مدینه بجزیره رفت و مهمان بر نصر بن شیب شد . او نیز اهل و قبیله خود را جمع آوری کرده و مطلب را با آنان در میان گذارد جمعی موافق و جمع دیگر مخالف بودند بحدیکه بانعلین و عصا یکدیگر را مورد ضرب قرار داده و کلاً متفرق شدند جز بنی اعمام و خواص او که آنان هم مانع مساعدت نصر میشدند و می گفتند با کسی مساعدت میکنی که اگر موفق نشود عباسیان تو را و قبیله ات را مورد سخط و غضب خود قرار میدهند - و اگر موفق شود مانند پدران و اجدادش برای تو امتیازی قائل نخواهد شد لذا نصر از مساعدت محمد معذرت خواسته

و پنجهزار دینار برای مؤنه تقدیم و از کمک‌های دیگر خودداری کرد. محمد در حال غضب اشعاری سروده و عدم رضایت خود را از این حرکت ناجوانمردانه اظهار کرده و خواسته است که بحجاز مراجعت کند و درین راه با ابوالسرایا که یکی از سرهنگان مأمون الرشید بود و بواسطه کدورت و خصومت با حسن بن سهل والی بغداد در نواحی دور از آبادانی‌های عراق از ترس عمال دولتی با غلامان و کسان خود متواری بوده ملاقات مینماید و سه نفر از غلامان او بنام ابوالسؤل و بشار و ابوالهرماس مذهب تشیع داشته‌اند. محمد از موقع استفاده کرده و این ناراضیان خلافت عباسی را به بیعت خود دعوت کرده و آنان هم متابعت کرده و قرار گذاردند که در کوفه با همدیگر ملاقات و امر خود را ظاهر نمایند.

محمد در بین راه پیرزنی را دید که دنبال بارهای خرما سیر میکرد و آنچه از بارها بزمین می افتاد جمع میکرد محمد از حال او پرسید عرض کرد که دخترانی دارم و مطمئن نیستم که آنان را برای کار و یا کمک خود از خانه بیرون بیاورم لذا بهمین وسیله که مشاهده میفرمائید امر معاش آنان را میگذرانم محمد گریه کرد و گفت همین امور است که مرا واداشته تا خروج کرده و خون خود را در راه عدالت بریزم تا حق ذوی الحقوق را بآنان برسانم مردم کوفه در امر خروج باو استقبال کردند و ابوالسرایا هم برخلاف نصر بن شبیب بوعده وفا کرد و یاران طباطبا در عین التمر مجتمع شدند و باتفاق به نینوا آمده و زیارت قبر حضرت امام حسین (ع) فائز شدند و محمد خطبه غرائی در مصائب وارده بر اهل بیت طهارت انشاء کرده و مردم را بنصرت خود طبق کتاب خدا و سنت جدش دعوت نمود و از آنجا بکوفه تشریف آورده و بانتظار رسیدن اتباع ابوالسرایا در خارج کوفه متوقف شد تاخیل او هم بمحمد ملحق شدند ابوالسرایا بعرض رسانید که ای پسر رسول خدا بکوفه وارد شوید که کسی مانع شما نمیشود و بدون هیچگونه نزاعی محمد بن ابراهیم طباطبا وارد شهر شده و مردم را به بیعت آل محمد و کتاب خدا و سنت رسول و امر بمعروف و نهی از منکر و سیره که بحکم کتاب خدا و سنت پیدا شده بود دعوت نموده و مردم هم بر او اجتماع کرده و بیعت او را برای فرار از مظالم عباسیان استقبال کردند و این بیعت در قصر ضرتین واقع شد و جمعی نقل

کرده اند که حضرت امام محمد باقر و حضرت زید الشهید بن علی بن الحسین الشهید علیهم السلام هر دو از وقوع چنین بیعتی بایکی از اهل بیت طهارت در جمادی الاول سال ۱۹۹ خبر داده بودند که عیناً مطابق آمد، در این تاریخ فضل بن عباس سمت امارت کوفه را از طرف مأمون الرشید داشت و بعد از استقرار کار محمد در قلعه جنگی که متعلق بدولت عباسی بود سنگربندی کرد و غلامان خود را به تیراندازی واداشت. محمد بن ابراهیم طباطبا فضل را بمتابعت خود دعوت نمود ولی فضل قبول نکرد و بجنگ و جدال ادامه داد. محمد ابوالسرایا را مأمور جنگ او کرده و دستور داد که قبلاً او را بمتابعت دعوت نمائید و ابتداءً بجنگ نمائید - چون فضل اصرار ورزید و یکی از غلامان اتباع محمد را با تیرازی در آورد ابوالسرایا بفلامی که در تیراندازی نظیر نداشت دستور داد که تیری در میان پیشانی غلام فضل بن عباس زد و او را از بالای باروی قلعه بزمین سرنگون کرد. مقارن اینحال از هر طرف اتباع محمد بقلعه تاختند و فضل هم با کسان خود فرار کرده و دربغداد بحسن بن سهل ملحق گردید. حسن والی عراق لشگری بسرداری زهیر بن مسیب تجهیز کرده و بصوب کوفه جهت قلع و قمع طباطبا و یارانش فرستاد زهیر پسر خود را که از هر نام داشت با جمعی از لشگریان بطور مقدمه جلو فرستاد و خود در عقب او باتبختر تمام سیر میکرد.

از هر بطرف کوفه عزیمت کرده و در محلی موسوم بسوق الاسد رحل اقامت انداخته بود که جاسوسان این خبر را به محمد بن ابراهیم طباطبا در کوفه رسانیدند و آن سید جلیل در حال اغماء و بحران شدت مرض بود.

ابوالسرایا جمعی از افراد شجاع و صمیمی را همراه خود برداشته و نیمه شب بر آنان تاخت و لشکر خسته و کوفته و بیخبر را چنان بقتل و غارت گرفت که لشکر بغداد اساساً موفق بصف آرائی در مقابل او نگردیده و شکست فاحشی بر آنان وارد آمد.

ابوالسرایا بکوفه مراجعت و باستحکام شهر و معابر حمله لشکر مهاجم پرداخت. از طرف دیگر که زهیر خبر شکست پسر خود را شنید در حال غیظ و با کمال تعجیل لشکر خود را بطرف کوفه حرکت داد و در پشت قنطره (پل) کوفه لشکر گاه زد بطوریکه

صدای آنان باهل کوفه میرسید.

ابوالسرایا بکوفه مراجعت و باستحکام شهر پرداختند. حسن بن هذیل که صاحب ورفیق شفیق حسین بن علی قائد و شهید صحرای فح بود درین مردم ظاهر شده و به پند و نصیحت پرداخت و آنان را بحرب لشکر عباسی تحریر و ترغیب مینمود.

بعضی از لشکریان بغدادی بهتاکتی پرداخته و کلمات مستهجن نسبت باهل کوفه میگفتند. گویند یکنفر از اهل بغداد که نسبت بزنان کوفه جسارت میکرد و میگفت قریباً با زنان شما مقاربت خواهیم کرد هنوز از هتک فارغ نشده بود که شخصی از اهل قریه و از اهل کوفه خود را بشط انداخته و بهر طریق که بود خود را با شنا بآن طرف دجله رسانیده و بوسیله کلادیکه در جامه خود پنهان کرده بود شکم او را دریده و پایش را گرفته و بشط کشید و با شنا خود را بانعش او سمت کوفه رسانید و هیچیک از تیرهائی که لشکر بغداد انداختند با او تصادف نکرد و موقعیکه نعش هتاک را از شط به بیرون کشید صدای مردم کوفه به تکبیر و تسبیح بلند شد و دیگر کسی از بغدادی ها جرئت هتاکتی بکوفیان را نداشت.

سپس مردی از اولاد اشعث بن قیس که نوعاً مردم خوش نیتی بوده و همیشه با آل علی در عناد بودند بدون اجازه ابوالسرایا بجنگ بغدادی ها رفته و مبارز طلبید و چند نفر را هم بقتل رسانید ولی در موقع مراجعت مورد عتاب ابوالسرایا واقع گردید زیرا بناء جنگهائی که بین مسلمین بمتابعت اهل بیت طهارت واقع میشد همیشه بردفاع بود و هیچوقت پیش قدم در جنگ نبوده اند و بعد از مورد حمله واقع شدن بدفاع میپرداخته اند.

بهین جهت قائدین فرقه شیعه زیدیه به پیروی از جد گرامشان حضرت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل این رویه را سرمشق خود قرار داده بودند. بطوریکه سابقاً ذکر شده زید بن علی بن الحسین ابن علی علیهم السلام در جنگ بهر کسی ضربتی میزد از ضربت دوم خودداری میکرد و فراریان را تعقیب نمی نمود و کلاً از جلب اسراء بر قیت خودداری داشتند و اموال آنان را به غنیمت اخذ نمی کردند

و محمد بن عبدالله المحض صاحب نفس زکیّه نیز همین رویه را در موقع خروج در مدینه مجری داشت و گویند بهمین جهت از لشکر عباسی شکست خورد.

بهر حال مرد اشعثی تعرض کرده و شمشیر خود را در غلاف کرده و با سب خود تازیانه زده و بخانه خود رفت و دیگر تاخاتمه کار طباطبا در جنگها مداخله نکرد. ابوالسرایا سردار لشکر طباطبا که مردی شجاع و جنگ دیده و در تدابیر جنگی یگانه عصر خود بود مدتی طویل در روی قنطره ایستاد تا یکنفر بغدادی از لشکر جدا شده و بطرف کوفیان حمله کرد و بابوالسرایا ناسزا میگفت ابوالسرایا شخصاً باو حمله کرده و بقتلش رسانید و سپس بطرف لشکر زهیر حمله کرده و صفوف را بهم ریخت تا پشت لشکر بغداد آمده و باز از طرف دیگر صفوف را بهم زده و خود را به قنطره کوفه رسانید و بدینوسیله نقاط ضعف دشمن را تشخیص و بجمعی از شجاعان دستور داد که از طرق مخصوص خود را به پشت لشکر بغداد رسانیده و باشندین صدای تکبیر بآنان حمله نمایند و برای اغفال دشمن در بالای قنطره به نیزه تکیه داد و بحدّی توقف کرد که مردم کوفه تصور کردند که سردارشان بخواب رفته و در مقابل صدای طبل و بوق و های و هوی بغدادیان تکبیر و تسبیح را بصوت بلند میگویند تا بدینوسیله او را از خواب بیدار کنند ولی آنمرد شجاع اعتنائی نمی نمود. این رویه لشکر دشمن را تشجیع نمود که بطرف قنطره حمله نمایند.

در این موقع ابوالسرایا تبسمی بطرف کوفیان کرده و دستور حمله داد صدای تکبیر بگوش اشخاصی که در کمینگاه بودند رسیده و یکمرتبه از چند طرف بلشکر بغداد تاختند ابوالسرایا به بشار غلام شجاع خود دستور داده بود که در جنگ مغلوبه علم بغدادیان را سرنگون کنند که او نیز بخوبی از عهده اینکار برآمد و تزلزل در لشکر بغداد افتاده و بفرار گذاردند.

در این حال از طرف سردار طباطبا ندا در دادند که هر کسی از اسب پیاده شود و اسلحه خود را بر زمین گذارد در امان است. جمعی از بغدادیان برای استخلاص خود از قتل بدین امر تن در دادند و سردار شجاع کوفه لشکر زهیر را تعاقب نمود و بقتل و اسرآنان پرداخت.

خروج محمد بن ابراهیم بن اسمعیل طباطبا

زهیر که تن بذلت فرار داده و باز از تعقیب کوفیان در صدمه بود فریاد کشید ما که فرار میکنیم دیگر از جان ما چه میخواهید. ابوالسرایا فرمان مراجعت داد و مردم کوفه به نهب و غارت اموال و اسلحه زیادی از لشکر عباسی نایل آمدند.

و بسبب این فتح کارامارت محمد بن ابراهیم طباطبا بالا گرفت و مردم قبایل از هر طرف بدو متمایل شدند و زمام کارهای حکومت بطور کلی در دست ابوالسرایا بود. اما زهیر بعد از شکست به بغداد آمده و خود را تا مدتی از نظر والی عراق که حسن بن سهل بود پنهان میداشت تا اعمال والی او را یافته بنزدش بر دند.

حسن عمودی بر چشم زهیر زد که مجروح گردید و امر کرد که او را بقتلش رسانند ولی بواسطه شفاعت جمعی از رؤساء بغداد از خون او در گذشت سپس عبدوس بن عبدالصمد را که از سرداران بزرگ عباسی بود با هزار سوار و سه هزار پیاده برای دفع لشکر طباطبا و فتح کوفه اعزام داشت و امر نمود که از راه سابق که زهیر رفته بود نرود تا لشکرش آثار قتل و شکست دفعه سابق را ندیده و دل شکسته نشوند. عبدوس از راهی که طریق جامع نام داشت (جامع اسم قریه ایست در کنار فرات) بصوب کوفه عزیمت کرده و در هیچ جا توقف نکرد تا خود را خود را بقریه جامع رسانیده و در آنجا استراحت نمود.

اما جاسوسان کوفه خبر حرکت عبدوس را مخفیانه بابوالسرایا رسانیده بودند و او با خواص خود این امر را در میان نهاده و تصمیم اتخاذ کردند که با شبیخون در عرض راه لشکر عباسی را متفرق کرده و نگذارند که آنان بکوفه برسند و مدتی شهر و مردم را در محاصره نگاهدارند و از خوف مخالفت محمد طباطبا بطور پنهانی شیعیان مردم را تجهیز کرده و شبانه قریه جامع را محاصره کرده و از سه طرف خشکی فریاد یافاطمی یا منصور امت برداشته و بر لشکر عبدوس حمله نمودند لشکر بغداد از خواب بیدار شده و از ترس شمشیر غالباً خود را بفرات انداخته و غرق و یا بزحمت زیاد فرار کردند و خود عبدوس هم گرفتار پنجه قهر ابوالسرایا شده و بطرز فجیعی بقتل رسید.

لشکر کوفه و اهالی قریه جامع لشکر گاه بغدادیان را غارت کردند و با غنائم زیاد غانم و فاتح بکوفه مراجعت کرده و خبر فتح خود را بعرض طباطبا رساندند. آن

فصل یازدهم

سید جلیل در حال مرض بود ولی با حال غضبناک از جابر خاسته و ضجه کشید که خداوند را بشهادت میطلبم که من از اینکارهای ابوالسرایا بیزارم. اهل بیت طهارت و خاندان نبوت و ولایت هیچوقت به شبیخون متوسل نشده اند و این جنگ مشروع نبوده و بایستی قبلاً آنانرا بمتابعت کتاب و سنت حضرت رسول (ص) دعوت کرده باشید ابوالسرایا التماس و اصرار کرد که تقصیر او را عفو فرموده و در بین مردم رسوایش ننماید زیرا مدعی بود که از نهایت حرص به تقویت آل رسول باینکار دست زده است و تعهد مینماید که دیگر بچنین عملی دست نزنند محمد طباطبا از نهایت حیا و شرم ساکت مانده است.

محمد چون آثار مرگ در خود مشاهده میکرد وصیت کرد که بعد از او علی بن عبدالله علوی بامر امارت مسلمین قیام نماید.

صاحب روضة الصفا مدعی است که ابوالسرایا آن سید جلیل را مسموم کرده است زیرا مخالفت طباطبا با جنگ های غیله (شبیخون) بر لشکر های عباسی که مسلمان بوده اند در بین مردم فاش شد و ابوالسرایا مورد ملامت عموم واقع گردید.

بهر حال رؤسای زیدیه فوت طباطبا را مکتوم داشته و شبانه جسد شریفش را به نجف که غری معروف بود برده و دفن کردند و روز بعد ابوالسرایا مردم کوفه را در مسجد جمع کرده و فوت محمد و لزوم بیعت به علی بن عبدالله را ب مردم اعلام نمود. ولی علی با این امر همدستان نبود و در قبول این امر تردید داشت محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام در مجلس حاضر بود برخاسته و شرحی بر تحریر و تشجیع علی بن عبدالله برای قبول امارت شیعه اظهار داشت علی بن عبدالله از جای برخاسته و بعد از حمد خدا و نعت رسول گفت که محمد طباطبا رحمة الله علیه امارت را قبول کرد و تقیه را برای نفس خود رعایت ننمود و در احقاق حقوق الهی کوتاهی نکرد و من وصیت او را از جهت سستی و نکول رد نمیکنم ولی در نظر من کس دیگری که از من صلاحیت بیشتری برای اینکار دارد در میان هست و آن محمد بن محمد بن زید است و ما ریاست خودمان را باو وا میگذاریم که جوانی شجاع و پر شور است ابوالسرایا و مردم کوفه هم رضا داده و به محمد بیعت کردند.

ظهور محمد بن محمد بن زید الشهد

بعد از اتمام بیعت کار محمد بالا گرفت و عمال خود را در نواحی مختلفه عراق متفرق نموده و کلیه آن بلاد را تحت حکومت خود گرفت .

۱ - اسماعیل بن علی بن اسمعیل بن جعفر (ع) را در کوفه خلیفه خود کرد .

۲ - روح بن حجاج را بریاست شهر بانی شهر کوفه برگزید .

۳ - احمد بن السری الانصاری را بریاست دفتر خلافت نصب کرد .

۴ - عاصم بن عامر را قاضی کوفه قرار داد .

۵ - نصر بن مزاحم را رئیس بازار نمود .

۶ - ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) را بحکومت ولایت یمن انتخاب کرد .

۷ - زید بن موسی بن جعفر (ع) را بحکومت اهواز فرستاد .

۸ - عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را

والی بصره قرار داد .

۹ - حسن بن الحسن الافطس را امارت مکه عطا کرد .

۱۰ - جعفر بن محمد بن زید بن علی (ع) و حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی (ع) را

مشترکاً برای اداره امور واسط اعزام داشت و کلیه آنان بمشاغل خود قیام نمودند .

اما افطس بدون هیچگونه مانع و رادعی در مکه پذیرفته شد و حج سال ۱۹۹ را بریاست خود اقامه کرد اینکه صاحب نسخ التواریخ اصل خروج محمد طباطبا را در سال ۲۷۹ هجری دانسته اشتباه است و شاید مربوط بچاپ و یا ترجمه باشد .

اما ابراهیم بن موسی (ع) هم با مختصر مقاومتی در حکومت یمن مستقر گردید .

اما حاکم واسط که نصر بجلی بود مقاومت شدید کرده و در نتیجه مغلوب شد و

سادات معظم جعفر و حسن وارد واسط شده و با مردم برفق و مدارا بعمل حکومت پرداختند

اما عباس جعفری هم با مساعدت علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (ع) شهر

بصره را بتصرف درآورد .

اما زید بن موسی بن جعفر (ع) در حین رفتن باهواز با حسن بن علی مأمونی که

از سرداران عباسی بود تلافی کرد و جنگ کرده او را شکست داد و سپس زید بن

موسی خانه های نسی عباس را در بصره آتش زد و در تاریخ بزید النار معروف شده است .

فصل یازدهم

در اثر این وقایع سیل مکاتبات و ارسال رسل از تمام این بلاد بطرف کوفه بنام فتحنامه در جریان آمد و اهل شام و جزیره هم استدعا کردند که خلیفه علوی پرتو عنایت بر آنها انداخته و حکام عادلانی بدان بلاد اعزام دارد و عموم مسلمانان از تسلط و فتوح سادات اولاد حضرت رسول (ص) خوشوقت بودند.

همینکه این اخبار بسمع حسن بن سهل رسید نامه به طاهر بن الحسین فاتح بغداد نوشته و او را برای جنگ با علوبان بعراق دعوت کرد طاهر جواب رد داده و ضمناً او را تنذیر نمود که از طرفیت با اولاد فاطمه دست بردارد زیرا مردم باری و مساعدت آنان را عبادت و عمل بمقررات دین میدانند و معارضه با چنین قومی خذلان دنیا و آخرت را در پی دارد.

حسن بن سهل هرثمه بن آعین و سندی بن شاهرک را بمساعدت خود خواند و از خوف اینکه هرثمه اجابت نکند سندی را حامل نامه قرار داد.

هرثمه قبلاً از قبول امر سر باز زد ولی بعد که نامه منصور بن مهدی عباسی بار رسید جنگ سادات را که مایه خذلان دنیا و آخرت او شد قبول کرده و از حلوان به بغداد مراجعت کرد و همینکه به شهر روان رسید اهل بغداد و بنی عباس از او استقبال کرده و با تجلیل زیادی او را وارد بغداد کردند.

حسن بن سهل کلیه دیوانهای لشکرها را با کلید خزانه باختیار او گذارد. هرثمه سی هزار نفر از شجاعان جنگ دیده را تجهیز کرده و بعزم کوفه در خارج بغداد لشکرگاه زد.

هشتمین عدی میگوید بر هرثمه وارد شده و با او مزاح کردم و گفتم اگر خضاب کرده بودی دشمن از منظره شما بهتر لذت میبرد جواب داد که اگر سر برای من باقی ماند خضاب میکنم در این موقع ابوالسرایا در قصر توقف داشت و لشگری بسرداری محمد بن اسمعیل بن محمد بن عبدالله الارقط بن علی بن الحسین (ع) بمداین فرستاد که با جنگ ابوالبسط حاکم عباسی را از آن شهر رانده و در مداین مستقر شدند. بهر حال هر دو لشکر از بغداد و کوفه روی یکدیگر آورده و در قریه (صرصر) تلاقی دست

داد. در این موقع حسن بن سهل حماد ترك و علی بن سعید را با لشکر زیادی بمدائن فرستاد و با اینکه محمد بن اسمعیل مقاومت شدید کرده باز در نتیجه بغدادیان بر مدائن مسلط شدند ولی سردار کوفه ابوالسرایا از این امر مستحضر نبود و بتصور اینکه مدائن در دست طرفداران او است از جسر صرصر گذشته و بطرف مدائن رو آورد و در بین راه با اصحاب شکست خورده خود مواجه گردید و معلوم شد ابوالهرماس غلام شجاع او در جنگ کشته شده است ناچار خواست که بطرف قصر لشکر گاه سابق مراجعت نماید که لشکر هرثمه سر راه را بر او گرفتند جنگ بزرگی واقع شد و در جنگ برادر ابوالسرایا بقتل رسید و لشکر کوفه در میدان جنگ متفرق شده و فرار کردند و خود او با جمعی بقریه ماریه رفت هرثمه کوفیان را تعقیب نمود و برای کثرت اضرار آنان امر کرد که نهر کوفه را از فرات قطع و سد کرده و آب را بروی مردم بست. اینکار در نظر مردم بزرگ آمد و ترسیدند که مدتی قطع آب بطول انجامد و برای راه چاره دورهم جمع شدند و هر يك نظری را ابراز مینمودند که یکمرتبه فرات طغیان کرده و سدی که در جلونهر کوفه بود درهم شکست و نهر کوفه کما فی السابق جریان یافت و مردم این امر را از میمنت مساعدت با سادات علوی دانسته و در معارضه با عباسیان جدی تر شدند هرثمه نیز از این حرکت خجل شده و دیگر اصراری در سد نهر ننمود ولی لشکر جرار خود را بصوب کوفه حرکت داده و در رصافه لشکر گاه زد.

ابوالسرایا نیز در مقابل او قرار گرفت و چند روز بازار جنگ گرم بود و در تمام این ایام ابتکار و فتح با لشکر کوفه و بغدادیان در حال شکست و فرار بودند و حتی یکروز غلام سیاهی خود هرثمه را اسیر نموده بود که تصادفاً جمعی از لشکر بغداد باو برخورد و غلام را بقتل رسانیده و هرثمه را آزاد کردند. ابوالسرایا علی بن محمد بن جعفر (ع) معروف به بصری را که از شجعان روزگار بود با جمعی در کمینگاه قرارداد بود که از پشت سر بلشکر هرثمه بتازند در این موقع هرثمه دست بحیله زد و فریاد کرد که ای اهل کوفه برای چه مسلمانان باید یکدیگر را بدون جهت بقتل برسانند اگر بخلافت منصور بن مهدی توافق دارید ما هم باین امر راضی هستیم بیائید تا مشترکاً باو

فصل یازدهم

بیعت کنیم و اگر عقیده دارید که خلافت باید تغییر مسیر داده و از خاندان عباس بخاندان علی (ع) انتقال یابد پیشوای خود را حاضر کنید تا روز دوشنبه بشورپرداخته و اینکار را سرانجام دهیم. اهل کوفه که بیوفائی عادت قدیمی آنها بود در جنگ سست شده و از حمله خودداری کردند. ابوالسرایا فریاد کشید که گول این عجمی ها را نخورید که در گفته های خود دروغگو و حيله بازند (مقصود از عجمی اترک هستند زیرا تمام ایرانیها و اترک و تاتار را عرب رو بهمرفته عجم می نامد و الا ایرانیها هیچوقت اولاد عباس را بر اولاد علی و اهل بیت طهارت ترجیح نداده اند) بهر حال کسی از اهل کوفه به فریاد او توجه نکرد، ابوالسرایا فریاد کشید که ای اهل کوفه وای کشندگان علی و حسین و زید من بشما مغرور شدم و شما بمن خیانت کردید و زود باشد که نتیجه خیانت به شما واصل گردد و باتفاق محمد بن محمد بن زید و جمعی از دوستان صمیمی از کوفه بیرون آمد و در قادیسیه توقف نمود و سه روز در آنجا ماند تا اتباعش از خستگی در آمدند و سپس راه صحرا را در پیش گرفت در خلال این احوال اشعث بن عبدالرحمن اشعثی مردم کوفه را بصلح با هرثمه دعوت کرد و آن تا مردان نیز پذیرفته و دسته دسته بیرون رفته و از منصور بن مهدی و هرثمه امان گرفتند و بعد از چند روز توقف لشکر بغداد منصور و هرثمه حاکمی بر کوفه بنام عنان بن فرج گماشته و خودشان به بغداد مراجعت کردند اما محمد و ابوالسرایا بطرف بصره رفتند و در بین راه فهمیدند که لشکر حسن بن سهل بر بصره تسلط پیدا کرده و عمال علوی را از شهر اخراج کرده اند لذا راه را بطرف واسط گردانده و معلوم شد که سر نوشت واسط هم مانند بصره است.

محمد و طرفدارانش متحیر ماندند که بکجا بروند و چنین صلاح دیدند که از دجله عبور و در سواحل شرقی آن فرود آیند تا هم از اکراد ایرانی و هم از اعراب عراق بتوان استفاده کرد. لشکر علوی بسر داری ابوالسرایا از تمام بلاد سواحل غربی و شرقی خراج گرفته و غلات آنان را هم خریداری کرده و در حوالی اهواز متمرکز گردند. و از آنجا هم بشوش رفت ولی اهالی درب هارا بسته و آنها را راه ندادند با غلبه و تهدید اهالی را مرعوب کرده و وارد شهر شد و از طرف دیگر حسین بن علی مأمونی

حاکم اهواز بمقاومت پرداخته و باو اعلام کرد که میل جنگ با محمد بن محمد بن زید علوی را ندارد ولی ناچار باید از قلمرو حکومت او بجای دیگر بروند ابوالسرایا قبول نکرده و جنگ سختی درین آنان در گرفت و اهالی شوش هم از پشت سر بآنان حمله کردند جماعت زیدیه در رکاب محمد پایداری کرده و عده زیادی از آنان بقتل رسید و بعد از این شکست محمد و ابوالسرایا در بلاد ایران متواری شدند تا عبور آنان به برغان افتاد حماد کندی که از طرف مأمون الرشید حاکم این ناحیه بود آنان را تأمین داده و با گرفتن ده هزار درهم از حسن بن سهل والی بغداد آنان را تحویل نامبرده نمود.

حسن بن سهل خواست که هر دو نفر را بقتل رساند ولی اطرافیان مانع قتل محمد بن محمد بن زید علوی شدند و گفتند وقتی که هرون الرشید میخواست خانواده برمک را قتل عام نماید بر آنها احتجاج کرد که ابن افطس علوی را بقتل رسانیده اند ابن افطس عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن علی بن الحسین السبط الشهید بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بود اما ابوالسرایا را بهرون بن خالد داد که بقصاص قتل برادرش عبدوس بقتل رساند و جسد و سر او را در قسمت شرقی و غربی بغداد بدار آویخت - و محمد را بخراسان نزد مأمون فرستاد - فضل بن سهل سعی در کشتن او داشت اما مأمون ظاهراً اقدامی نکرده و تحت الحفظ او را در خانه‌ئی نگه داشت و پس از مدتی بوسیله نوشانیدن شربت مسموم و بقتلش رسانید گویند محمد را سن سه بیست نرسیده بود و مأمون از شهادت آن جوان علوی در تعجب بود و مطابق دیوان های ثبت لشکر ۲۰۰ هزار نفر در این امر یعنی از تاریخ خروج طباطبا تا زمان گرفتاری محمد از مردم طرفین بقتل رسیده بودند - اما هر ثمة که موجب شکست و برهم زدن دستگاه علویان شد بواسطه کدورت که حسن بن سهل با او داشت توقف در بغداد را صلاح خود ندانسته و بخراسان رو آورد حسن نیز برادر خود را از جریان مطلع کرده و او هم در نزد مأمون بحدی از هر ثمة سعایت کرد که بالاخره بامر مأمون در حال زندانی بودن بقتل رسید و جزای بهم زدن دستگاه سادات را در کوفه که حکومت نسبتاً معتدلی تشکیل داده بودند در دنیا دید و حال منتظر است که در روز میعاد نیز بجزای خود برسد.

فصل دوازدهم

مقتولین در این واقعه عده زیادی از سادات و عبّاد و زهاد کوفه بودند که فقط برای نیل به ثواب اخروی و دفع ظلم بنی عباس دخالت در امر نموده بودند.

سیزدهمین کسی که از سادات علوی خروج کرد و خود را امیر المؤمنین نامید محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است - این محمد شخصی فاضل و محترم بود گویند

فصل دوازدهم فیهضت سیزدهم

وقتی مأمون در خراسان امر کرد که سادات علوی در خیل مخصوصی سوار شده و بمحلی بروند اولاد ابوطالب ابا کردند که بسر خیلی دیگری غیر از محمد بن جعفر بدین کار مبادرت ورزند محمد از پدر خود حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نقل اخبار میکرده وعده می از روّات اسناد خود را باو میرسانند - ابو الفرج نقل کرده که محمد تمام روزها را روزه میگرفت و تمام شب ها را بنماز میگذرانید - و سبب خروج این سید جلیل آن بود که شخصی در ایام خروج سادات در کوفه کتابی نوشت و در آن کتاب بنی فاطمه را بطور کلی مورد سب قرار داد و تمام احفاد و ذراری حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها که در مدینه حاضر بودند دور هم جمع شده و با اتفاق بقیه اولاد ابوطالب از غیر حضرت فاطمه علیها السلام بدرخانه او رفته و آن کتاب را برای آنحضرت قرائت کردند محمد همیشه تا این تاریخ در حال انزوا بود - اما بعد از شنیدن مفاد کتاب بدون این که جوابی بدهد داخل خانه خود شده زره به تن پوشید و شمشیر خود را حایل کرد و از خانه خارج شد و مردم را دعوت کرد که بخلافت با او بیعت کنند.

مردم مدینه که بعد از حضرت حسین بن علی قائد فحّ با دیگری بیعت نکرده بودند بجنابش اقبال کردند و بدون مقاومت شدید بر مدینه مسلط شد و بساط عدل گسترانید و سپس لشگری جمع کرده و بطرف مکه عزیمت نمود و باهرون بن مسیب حاکم مکه جنگ شدیدی کرد و از بزرگان سادات حسین بن حسن الافطس و محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن الحسن السبط و محمد بن الحسن السلیق و علی بن الحسین بن علی بن زید و علی بن الحسین بن زید و علی بن جعفر بن محمد از اجله علویان با او همراه بودند و قبلاً هرون را شکست دادند حاکم عباسی بحضرت علی بن الموسی الرضا (ع) برای اصلاح متوسل شد ولی محمد

نهضت محمد بن جعفر الصادق (ع)

قبول نکرد لذا هرون لشکر زیادی جمع کرده و سادات را محاصره نمود و بواسطه نرسیدن آذوقه لشکر مدینه تدریجاً متفرق شدند و محمد ناچار شد که خود با جمعی از سادات بامان هرون بن مسیب بن دردهد و بدین جهت تحت الحفظ آنان را بخراسان فرستادند درین راه قبیله صحرانیشینی بر عمال هرون تاخته و سادات را از دست آنان گرفتند ولی آنان خودشان نزد حسن بن سهل والی بغداد رفته و محترمانه بخراسان مسافرت کردند محمد بن جعفر در خراسان وفات کرد و خود مأمون در زیر نعرش آنجناب حرکت میکرد و میگفت این رحم من است و سی هزار دینار قرض او را پرداخت.

نهضت چهارم

چهاردهم کسیکه بر حکومت جور عباسی خروج کرد عبدالله بن جعفر بن ابراهیم بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام است که در ایام مأمون الرشید در نواحی فارس حکومت داشته و قومی از خوارج در همان حدود او را شهید کرده اند که بشرح آن تا بحال دست نیافته ام.

نهضت پانزدهم

خروج محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که در زهد و تقوی اعجوبه روزگار بوده و در طالقان چهل فرسنگی خراسان اقامت داشته و بعد از نشر بیعت خود و جمع آوری لشکر و ترصد حمله بخراسان که تحت حکومت عبدالله بن طاهر از طرف معتصم عباسی بود بواسطه اعمال اتباعش از تعقیب امر دست کشیده است.

بدین تفصیل که با لشکر مجهزی بصوب خراسان حرکت و در منزلگاهی فرود آمده بود و نیمه شب صدای گریه و زاری مردی در مقابل دیگری او را از خواب بیدار میکند که ابراهیم نام محل اطمینان خود را برای تحقیق امر میفرستد ابراهیم با بررسی اطراف و جوانب بمحل گریه و زاری نزدیک شده و میفهمد که یکی از اهل بیعت محمد نمده و اشیاء دیگری را بجبر و عنف گرفته و آن شخص با تضرع اشیاء خود را میطلبد ابراهیم از آن شخص تابع خودشان که به محمد برای یاری دین بیعت کرده بود سؤال میکند که این چه حرکت فجیعی است که از تو سر زده میگوید ما در بیعت شما وارد نشده ایم مگر برای آنکه آنچه لازم داریم از مردم بر باییم و نفع حاصل کنیم - بهر حال ابراهیم

فصل سیزدهم

نمد را از آنشخص جابر گرفته و بصاحبش ردّ میکند و گزارش امر را بصاحب بیعت محمد بن قاسم معروض میدارد .

محمد گریه کرده و میگوید اینانند مردمیکه ماباید بوسیله آنان حق خود رامطالبه کرده و امر بمعروف و نهی از منکر کنیم و سپس بیعت خود را از مردم برداشته و مخفیانه بقریه نساء فرود آمده و باتفاق دوست صمیمی خود ابو تراب بعبادت و انزواء اشتغال میورزد ولی عبدالله طاهر دست از سر آن سید جلیل برنداشته و بحیله های خاصی او را یافته و تحت الحفظ به بغداد نزد معتصم میفرستد .

گویند در عرض راه بواسطه اینکه اغلب مردم ایران طرفدار خانواده علویان بودند هیچوقت محافظین در روز بمسافرت ادامه نداده و همیشه شب راه رفته اند تا به بغداد رسیده اند .

معتصم مدتی مدید آن سید جلیل را در حبس نگه داشت ولی یاران او باحیله خصوصی از زندان خارجش کردند و نگارنده به بقیه زندگانی او دست نیافته است .

فصل سیزدهم در ایام خلافت مستعین عباسی ابوالحسین یحیی بن عمر بن یحیی
نهضت شانزدهم بن سعید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که بواسطه شدت بنی عباس از عراق بخراسان رفت و عبدالله طاهر او را گرفته و مجدداً به بغداد فرستاد و مدتها بامر متوکل در زندان فتح بن خاقان و عمر بن الفرج بود تا اینکه بوسائلی از حبس خلاص شد و فوراً بکوفه آمد و مردم را به بیعت آل محمد دعوت کرد و جمع کثیری از او متابعت کردند و به قادسیه و نواحی کوفه مسلط گردید . از قضایای غریب آن است که مردم بغداد بطور کلی طرفدار او بودند و حال آنکه با تمام علویان که یکی بعد از دیگری بر اولاد عباس خروج کرده بودند مخالفت شدید داشتند یحیی بیت المال کوفه را ضبط کرده و بر اتباع خود تقسیم نمود و در این حال عبدالله بن محمود با لشگری از عباسیها در نواحی کوفه متوقف بود برای معارضه بکوفه رو آورد و بعضی از اعراب بطور توهین آمیز با یحیی صحبت کردند ولی آن ساله نبوت و ولایت بمدافعه قیام کرد و خود شخصاً بطرف عبدالله بن محمود تاخته و

پشت شمشیر بر صورتش زد و گفت اگر میخواستیم ترا بقتل میرساندم - عبدالله و لشگرش از کوفه منهزم شده و به بغداد رفتند محمد بن عبدالله طاهر والی بغداد حسین بن اسمعیل پسر عم خود را با لشگر مجهزی بحرب یحیی فرستاد و در این لشکر سرداران نامی مانند خالد بن عمران و ابوالنساء غنوی و عبدالله بن نصر و سعد ضبابی شرکت داشتند و در چند محاربه کوچک یحیی فاتح شده و قصبه قسین را بتصرف در آورد اما حسین بن اسمعیل با لشکر زیادی رسیده و در قریه شاهی توقف نمود یحیی برای اینکه در کوفه محاصره نشود با اتفاق هیض بن علاء و اهل و عشیره و یاران خود بشاهی رفت و در اولین جنگ هیض که امیدواری همه مردم باو بود فرار کرد و احتمال دادند که با سردار لشکر عباسی در اینکار تباخی داشته است بهر حال حمیت هاشمی یحیی تحریک شده و بقدری در جنگ کوشید تا بدرجه شهادت رسید اسمعیل سر او را بکوفه فرستاد مردم کوفه غلام حامل سر را بقتل رسانیدند سپس سر یحیی را به بغداد حمل کردند مردم بغداد بآنان فحاشی کرده و بضجه و گریه از خانه ها صدا بلند شد بعضی از مردم متملق بهاکم بغداد تبریک و تهنیت گفتند ولی ابو هاشم علوی بر محمد بن عبدالله والی بغداد وارد شده و گفت من ترا تهنیت میگویم بکشتن کسی که اگر حضرت خاتم النبیین (ص) حیات داشت بایستی بحضورش تسلیم و تعزیت گفت سپس محمد بن عبدالله طاهر خانواده یحیی و سرها را بخراسان فرستاد گویند این سرها در عرض راه وارد بر هیچ خانه نشد مگر آنکه عزت و احترام و ثروت از آن خانواده سلب شد.

برای اسرای علویان هیچوقت در بغداد اظهار تأسفی نشده بود مگر اسیران لشکر یحیی که بعدی در بغداد مورد تأسف واقع گردید که ناچار خلیفه عباسی امر کرد که آنان را آزاد کردند قصائد و مرثیاتی مفصل و غرائی برای این سید جلیل در کتب تواریخ ضبط است که از سیاق مطالب این ذریعه خارج است.

نهضت حسین بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که در کوفه بعد از یحیی خروج کرد ولی مستعین لشگری برای جنگ او فرستاد حسین فراراً از کوفه

خروج یحیی و حسین حسینی و محمد حسنی

بسامره رفت و با خلیفه عباسی بیعت کرده بکوفه برگشت و اراده خروج ثانوی نمود که او را گرفته و مدتی در حبس نگاه داشتند تا معتمد بخلافت رسیده و او را آزاد کرد و برای مرتبه سوم بازخروج کرد این دفعه بامر موفق عباسی او را اسیر و درواستط زندانی کردند تا دار فانی را وداع نمود.

خروج محمد بن جعفر بن حسین بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است که بعنوان نیابت حسین خروج کرد و بنام اعطاء حکومت کوفه ابن طاهر مغرورش کرده و سپس او را دستگیر و در زندان نگه داشت تا جان شیرین را از دست داد.

خاتمه

بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که عده سادات شهید و مقول و محبوس در دوره منحوس حکومت مغضوبه عباسی منحصر بصاحبان داعیه نبوده بلکه بعنوان آنان بر هر که دست یافته اند آنچه توانسته اند از قتل و زجر خودداری نکرده اند - باستثناء احمد سفاح مکنی بابو عباس که فرصت اینکار را نیافت و با سیاستش اقتضاء نمیکرد و از طرفی هنوز در دوره او کسی از سادات علوی با شمشیر با او معارضه نکرده بود و فقط از بیعت و ملاقات او گریزان بودند.

ابو عباس با عبدالله پدر محمد و ابراهیم صاحبان داعیه خلافت نهایت درجه مهربانی مینمود که بدینوسیله به پسران او دست یابد.

و از طرفی بلاد اسلامی را بین هاشمیین اعم از علوی و عباسی تقسیم نموده بود که بعضی از مورخین حمل بر حسن نیت او کرده ولی دسته دیگر این عمل را بیسخر خدعه برای استقرار کامل حکومت عباسی دانسته اند - زیرا سفاح و منصور در مقابل محمد بن عبدالله المحض معروف بصاحب نفس زکیه کاملاً مغلوب و در بیعت او بوده اند بهر حال همینکه حکومت عباسی در دوره منصور دوانقی باوج اقتدار رسید و محمد و ابراهیم را بقتل رسانیدند و اتباع آنان را متفرق کردند بر سر رویه امویین رفته و از ظلم و بیداد درباره آل علی کوتاهی نکردند.

۱- یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی ۲- عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسن بن علی ۳- محمد بن یحیی بن حسن بن حسن بن علی ۴- حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ۵- عباس بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی ۶- اسحاق بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام ظلماً وبدون موجب شهید شده اند.

دوره امین الرشید
امین عباسی دست خود را در مدت کوتاه حکومت خود بخون آل رسول نیالوده ولی افسوس که تاریخ ظالم این شخص را جبون وبدون لیاقت ضبط کرده است و حال آنکه چنین نبوده و این بیچاره در مسیر سیل شدید ایرانیان استقلال طلب واقع شده و از بین رفته است.

دوره مأمون الرشید
در دوره مأمون الرشید علاوه بر حضرت علی بن موسی الرضا امام هشتم سادات ذیل بعنوانین مختلفه شهید شده اند ۱- حسن بن حسن بن زید بن علی بن حسین بن علی ۲- حسین بن اسحاق بن حسین بن زید بن علی بن الحسن ۳- محمد بن حسین بن حسن بن علی بن الحسن ۴- علی بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ۵- محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسن بن علی علیهم السلام ۶- محمد بن محمد بن زید علوی این دسته ساداتی هستند که در بغداد و مدینه و مکه و مرو بشهادت رسیده اند ولی شهادت سادات شهید در ایران را در دوره مأمون ملعون جدا گانه خواهیم نگاشت.

ایام معتصم عباسی
در دوره معتصم علاوه بر حضرت امام محمد تقی علیه السلام عبدالله بن حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار بامر آن مطرود شهید شده است.

ایام واثق
در دوره واثق عباس بن علی بن عیسی بن زید بن علی بن الحسن بن علی (ع) شربت شهادت چشید.

دوره متوکل عباسی
علاوه بر مسموم کردن حضرت امام علی النقی (ع) ابو عبدالله محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی بن عبدالله المحض الحسن بن الحسن السبط

خانمه در فهرست شهداء

و محمد بن محمد بن جعفر و قاسم بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین السبط و احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین السبط و عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن السبط بعنوان اینکه داعیه خلافت دارند کشته شده اند .

دوره مستعین در دوره مستعین عباسی یحیی از سادات نامی شهید شده که شرح آن گذشت .

دوره معتز عباسی در دوره حکومت مغضوبه معتز اسمعیل بن یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عون بن عبدالله المعض بن حسن بن حسن السبط قبلاً محبوس و سپس شهید شده است .

دوره معتمد عباسی دوره معتمد تصادف با سال ۲۶۰ هجری داشته که حضرت امام حسن عسکری (ع) را مسموم نموده و از آن تاریخ به بعد دیگر بشهداء سادات دست نیافته ام و بر مطالعه کنندگان پوشیده نیست که تمام اسامی خلفاء عباسی با کلمه جلاله با حروف رابطه به کلمه (الله) توأم بوده است ولی چون نگارنده هیچ تناسبی در رویه و اعمال آنان با خدا ندیده شرم کرده است که کلمه جلاله را مرادف اسامی بدون مسمی آنان ذکر کند .

فصل چهاردهم در اینجا فعالیت سادات علوی که معاصر با ائمه طاهرین بوده و برخلاف جور و ظلم اموی و عباسی خروج کرده اند خاتمه می یابد . و بر مطلعین تاریخ اسلام پوشیده نیست که عدۀ مدعیان امر خلافت از افراد این خانواده جلیل منحصر باین عده نبوده جم غفیری در همان زمان یا زمانهای بعد ظهور کرده و گرفتار یأس و شدت امراء وقت شده و صدایشان زود خاموش گردیده است .

توضیح مقال را جمع به نگارنده گوید این بود سلوک قوم عرب و معتقداتشان به خاندان حضرت ختمی مرتبت که غالباً هم از بنی اعمام آنان بوده و مکرر از خوان نعمت اجناد عترت طاهره برخوردار شده بودند . اینک شرح نمۀ از مذهب اثنی عشری و مجذوبیت و ارادت ایرانیان و خدمتانی که نسبت باهل بیت عصمت و طهارت بتقدیم رسانیده اند برشته تحریر در میآوریم تا مورد مقایسه قرار گیرد .

بطوریکه از تواریخ استنباط میشود سلاطین اخیر ساسانی دائماً
 در پی عیش و نوش بوده و بکشور داری توجهی نداشته‌اند و بهمین
 جهت هم توده مردم و هم بزرگان ایران از پادشاهان خود ناراضی
 و در مقام پیدا کردن مقری بوده‌اند یکی از فضلا معاصر ظهور و تقویت مزدک را بهمین
 دلیل میدانند و عقیده دارد که چون ایرانیان برای رهایی از چنگال سلاطین مستبد
 ساسانی بمزدک متوسل شده و در پیروی مذهب ساختگی آنمرد متقلب بعواقب وخیمی
 گرفتار شدند لذا از رویه خود پشیمان شده و مجدداً به تقویت سلطنت ساسانی کوشیدند
 که نتیجه آن ظهور انوشیروان عادل بود و بخرابیهای دوره پدرش قباد سروسو رونی داد
 اما بعد از مردن کسری باز حالت عمومی مردم ایران مضطرب گردید و مجدداً ملعبه
 دست مردان و زنان خانواده ساسانیان شدند.

در این موقع آوازه طلوع کوكب درخشان و نورانی اسلام در عالم نشر شده و
 در درجه اول بایرانیان تأثیر کرد و بوسائلی بطور غیر مستقیم سرداران اسلام را بفتح
 ایران دعوت کردند.

و این عمل دلیل تاریخی قابل اعتمادی دارد که در ناسخ التواریخ هم نقل شده
 بدین شرح که بعد از فتح مداین دختران یزدجرد و جمعی از اسراء ایران را در مسجد
 مدینه برای فروش عرضه کردند و حضرت شاه ولایت علی امیر المؤمنین (ع) اعتراض کرد
 و فرمود هؤلاء قوم دعونا الی انفسهم - یعنی این اسراء از قومی هستند که ما را بکشور
 خودشان دعوت کردند (و از این عبارت میتوان استفاده کرد که مقصود حضرت بلا اختیار
 بودن ایرانیان در جنگ با مسلمین بوده است) و با اینحال باید با اسراء آنان خوش
 سلوکی کرد.

و باز بقرآن نقل تاریخ بلاد ری چهار هزار نفر از لشکر شاهنشاه بدون جنگ تحت
 قرارداد خاصی که به پیشنهاد سعد وقاص سردار لشکر عرب و امضاء خلیفه دوم بایرانیان
 منعقد شد با تمام تجهیزات و اسلحه و دواب خود بلشکر اسلام ملحق شده و در فتح
 ایران با مسلمانان همکاری کردند و الا فتح ایران برای مسلمین بدین سهولت امکان پذیر

توضیح مقال راجع بملهدب شيعه

بود جماعت ايراني در كوفه سكوت اختيار كرده و بقبيله حمراء ناميده شدند كه شرح آن خواهد آمد بديهي است كه اين مجاهدت براي نيل بعدالت و تشكيل حكومت فاضله بوده و خيانت بكشور محسوب نيست .

تا اينكه بعد از فتح ايران تدريجاً بتحرريك بعضي مفسدين و برحسب تمايل خليفه دوم برخلاف معاهده مقرر^ه كه شرط اول آن تساوي حقوق بين ايراني و عرب بود اقوام عرب نسبت بايرانيان وساير مسلمانان غير عرب با نظر تحقير نگرسته و براي خود امتيازاتي قائل شدند .

ايرانيان جوياي عدالت و مساوات كه براي فرار از شر امتيازات طبقاتي دوره ساساني باسلام ملتجى شده بودند از اين اعمال بي قاعده و خلاف شرع مطهر اسلام كاملاً مكدر شدند .

اما دفاع حضرت امير المؤمنين (ع) از اسراء ايران و هم چنين پيشنهاد تقاص از عبيدالله بن عمر كه بدون محاكمه و ثبوت تقصير هر ميزان شاهزاده ايراني را بتوهم شركت در قتل پدرش كشته بود تاحدي ايرانيان را بيافتن خواسته خود اميدوار كرد و منتظر شدند تا بعد از قتل عثمان و قيام حضرت امير بخلافت آرزوي آنان برآمد .

خاصه كه مقرر خلافت حقه اعليه حضرتش در كوفه قرار گرفت و هسته مهم مسلمانان ايراني كه همان چهار هزار نفر لشگر شاهنشاه و اعقاب آنان و كسانيكه از اقوامشان بعد بدانجا مهاجرت كرده بودند از حد اعلاي عدالت و مساوات موعود دين اسلام بهره مند گرديدند لذا از دل و جان محب اهل بيت عصمت و طهارت شده و حقيقت اسلام را (كما هو الحق) در پيروي از اين خانواده جليله دانستند بحدي كه در زمانهاي بعد هم هر چه مخالفين اهل بيت عصمت و طهارت بايرانيان فشار آوردند در محبت و ارادت نسبت بآنان عميق تر شدند .

چنانكه در زمان حكومت شوم معاويه دستور مؤگدي از دربار خلافت مفضوبه بر تركوب و خذلان ايرانيان صادر ميشود كه مستند برويه عمر خطاب بوده است و در اثر همين حكم زياد بن عبيد حاكم كوفه ايرانيان متوطن در آن شهر را بسه دسته تقسيم

کرد عده کمی را در کوفه نگاهداشت و یکدسته را بشام تبعید کرد و دسته دیگر را به بصره که داخل ایران محسوب میشد گسیل داشت و این ترتیب برخلاف معاهده اولیه بود که بین خلیفه ثانی و ایرانیان منعقد شده و از طرف خلیفه سوم عثمان بن عفان و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و امام حسن مجتبی علیهما السلام هم تأیید شده بود. بعقیده نگارنده جمعیت شیعه جبل عامل در شام نژاد ایرانی داشته و دارند چنانکه فعلاً در و احی بیروت عده ای از اعراب شیعه تابع دولت علیه ایران هستند - بنده با بعض از آنان مذاکره کردم که منشاء ایرانیت آنان را بدانم دیدم که خود آنان هم نمیدانند که بچه جهت جنسیت ایرانی دارند و میگویند پدرانمان تابع ایران بوده اند ما هم تغییر تبعیت نداده ایم. مظلون است که اینان از نژاد همان ایرانیان تبعید شده دوره حکومت معاویه ابن ابیسیفیان باشند که تدریجاً مستعرب شده اند ولی در اغلب نوا ریخ مذهب شیعه جبل عامل را نتیجه مجاهدت ابوذر غفاری رضوان الله علیه میدانند که ما هم تأیید کرده ولی مانعة الجمع نمیدانیم. بالجمله ایرانیان مقیم کوفه در هر نهضت که بنفع علویان می شده فوراً شرکت می نموده اند - و بالاینکه شیعه امامیه بوده اند از مساعدت با فرقه کیسانیه و زیدیه هم بنام اینکه اهل بیت رسول هستند خوداری نداشته اند .

ایجاد حکومت بنی عباس که اساساً بدست ایرانیان عملی شده و اکنش همان عناد دیرین بنی امیه نسبت بآنان است .

اما ایرانیان بعد از قلع و قمع حکومت اموی باز باغفال شدن خودشان پی برده و در مقام جبران برآمدند که نتیجه آن ولایتعهد حضرت رضا علیه السلام در دوره حکومت مأمون الرشید است اما افسوس که این امر هم اغفال بعد از اغفال بوده و ثمره مفید و مثبتی نداشت اینکه بعضی مغرضین و یا جهال مذهب تشیع را از مبتدعات سلاطین صفویه قلمداد کرده اند سفسطه بیش نیست .

تشیع که عبارت از پیروی اهل بیت طهارت در دین اسلام است از دوره حیات

حضرت خاتم الانبیاء (ص) بواسطه واقعات اخوت (۱) و مباهله (۲) و نزول (۳) آیه ولایت بواسطه اعطاء انگشتی بسائل در حال رکوع که از طرف حضرت امیر علیه السلام انجام شده بود و آیه شریفه تطهیر (۴) و احادیث شریفه ثقلین (۵) و ثقلین (۶) سرچشمه

(۱) بین چهل و شش نفر از مهاجرین با چهل و شش نفر از انصار عقد اخوت بسته شده که در این واقعه حضرت رسول (ص) حضرت امیر المؤمنین را برادر خود قرار داده و بزرگترین افتخار را باو بخشیده است. بشهادت پنجاه نفر از رجال عامه - الغدير جزء سوم صفحات ۱۰۵ - ۱۱۶

(۲) نصاری نجران نمایندگانی بشهر مدینه فرستادند که با پیغمبر اسلام در باب دین مذاکره کنند و جریان مذاکرات مفصل است و بدین جا ختم شده که طرفین مباهله کرده یعنی هر يك دیگری را نفرین نمایند تا بسبب استعجابت فوری و عاقبت آن طرف معلوم شود و علمای نصاری در این باب قصد امتحان داشتند که ببینند حضرت رسول با دستگاه امارت و سلطنت برای مباهله از شهر خارج میشود تا او را سلطان دانسته و بعدم اطاعت خود ادامه دهند یا مظلومانه و بدون تشریفات بیرون میآید تا او را پیغمبر بدانند و از او امرش اطاعت کنند - حضرت رسول بحکم آیه قرآن باتفاق حضرات علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم بطور ساده و بدون آرایش از مدینه بیرون آمده و در مقابل نصاری قرار گرفتند که خود این عمل ریشه براندام آبان انداخته و فهمیدند که حضرتش در دعوی نبوت صادق است و سر تسلیم بر خاک مذلت نهاده و متقبل اداء جزیه شدند - در این واقعه حضرت امیر به نفس پیغمبر تعبیر شده و هیچ فقیه مسلمانی در عالم اعم از شیعه و سنی یافت نمیشود که این وقعه را انکار نماید - نگارنده - ای خاک بر سر آن مردمی که نفس پیغمبر را خانه نشین و بکسان دیگر بیعت نمودند آیه شریفه قل تعالو ندع ابناءنا و ابنائکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل و نجمل لعنة الله علی الکاذبین .

(۳) موقعیکه آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کمون نازل شد حضرت رسول از فرد فرد اصحاب که در مسجد مدینه جمع بودند سؤال نمود که چه کسی در آن ساعت صدقه داده است و در نتیجه معلوم شد که حضرت امیر المؤمنین عامل این عمل نیک بوده و بحکم خدا ولی کلیه مسلمانان بعد از خدا و رسول قرار داده شده است آیا کسانی که تحت ولایتش بودند باید بر او مقدم شوند؟ بشهادت ۶۵ نفر از علمای سنی مذهب - الغدير جزء سوم صفحات ۱۴۲ - ۱۴۷

(۴) حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین سه روز روزه گرفته و هر روز غذای خود را بمسکین و اسیر و یتیم داده و با آب افطار نمودند که در اثر این عمل آیه شریفه تطهیر شرف نزول یافت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً . بشهادت ۳۱ نفر از بزرگان سنی - الغدير جزء سوم صفحات ۱۰۰ - ۱۰۴

(۵) انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الخ من اذ بین شما میروم و دو چیز را در بین شما میگذارم که کتاب خدا و عترت من هستند و اگر امت باین دو متوسل و متصل باشند گمراه نمی شوند تا در عالم باقی بمن واصل شوند صحت این حدیث شریف مورد قبول عامه و خاصه است .

(۶) ضربة علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین حدیثی است که در روز جنگ فرموده اند و آن هنگام قتل عمرو بن عبدود بوده که تمام اسلام و تمام کفر در این مبارزه در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند و اگر علی در این جنگ کشته شده بود اثری از اسلام باقی نمانده بود و برعکس با کشته شدن عمرو اسلام ترویج گردید .

گرفته و در واقعه غدیر رسمیت^(۱) یافت و از روز اجتماع سقیفه بنی ساعده آن عده که در بیعت ابوبکر شرکت نکرده و بعد بدان امر اجبار شدند متقلد این عقیده بودند و روز بروز بر شرکاء آنان افزوده میشد.

نهایت چون نسبت بعائمه در اقلیت بودند با تقیه و مدارا سلوک میکردند و اهل جماعت هم دیگر در مقام ایذاء این دسته از مسلمانان بعد از اجبار به بیعت نبودند تا پس از مرگ خلفاء ثلثه که حکومت ظاهری و خلافت حقه اسلامی بدست این فرقه افتاد عقائد حقه اسلامی را طبق مذهب خود در دنیای اسلام نشر دادند - و بسا تصدی امویان آزار و اذیت دوستان اهل بیت طهارت معمول گردید - و عباسیان هم که بشقلب متصدی امر خطیر خلافت شدند بواسطه دور کردن علویان از نیل بخلافت مذاهب جماعت

(۱) در این روز باحضور یکصد و بیست هزار نفر حضرت رسول علی را بمقام ولایت یعنی امارت مؤمنان منصوب نمود. که این واقعه را یکصد و ده نفر صحابی و هشتاد و چهار نفر از تابعین و سیصد و شصت نفر از علماء معروف اهل سنت و جماعت در کتب تالیفه خود متذکر و صحت آن را تأیید نموده اند که مشخصات تمام آنان در الغدیر قید شده است از جمله اسامی بیست و یک نفر مورخ و ۲۵ نفر محدث و هفت نفر مفسر و شش نفر متکلم و نام کتب آنان و عدد صفحات مشتمل بر حدیث شریف و تاریخ وفات مؤلفین در صفحه ۶ و ۷ و ۸ و تمام روآة که جمعا ۵۵۵ نفر میباشند از صفحه ۱۴ تا ۱۵۱ جزء اول الغدیر مندرج است. کتاب مستطاب الغدیر متعلق به علامه شهیر و مجاهد بی نظیر حضرت آیت الله امینی زاده الله فی توفیقاته میباشد که در شانزده جلد با سرمایه عمر عزیز تألیف (آری عمر عزیز است اگر بچنین کاری صرف شود). فرموده و یا مجاهدت شخص خود تا بحال موفق شده که نه جلد آن را بچاپ رسانیده و در تمام اقطار اسلامی منتشر نموده است.

الغدیر کتابی است که مصنف معظم آن واقعه غدیر را مشعر بر اعلام ولایت مطلقه حضرت علی بن ابیطالب ع بر مسلمانان مانند ولایت خدا و رسول ص از مجاری عامه با ذکر سلسله اسناد و طرق روایات مؤیداً بکتاب الله جمع آوری نموده بحدی که تمام طرق طفره و انکار را بر قوی ترین منکرین و مخالفین سد نموده است.

در موقع حصول افتخار تشرّف نگارنده به حضور مصنف جلیل معظم له افاضه فرمودند که کتاب خود را تألیف و در نظر گرفتم بطوری بچاپ برسانم که از مقام منیع و عزّت حضرت امیر المؤمنین ع چیزی مایه نگذارم یعنی دست توسل و استمداد بطرف هیچکس دراز نکنم والحمد الله بهمین طرز هم توفیق رفیق شده است فشکراً له ثم شکراً له

انتشار این کتاب مستطاب که بزرگترین مایه افتخار شیعه امامیه است تا بحال جمعی از علماء و فضلاء اهل سنت و جماعت را در بلاد سنی نشین بدرک حقایق خلافت اسلام موفق کرده و باظهار تشیع و تعریض از کتاب و تجلیل از مقام بزرگ مصنف مبادرت کرده اند.

اللهم اشركنا فی مساعیه العظیمه علی اکبر تشید.

آئین تشیع در ایران

و سنت را رسمیت داده و مردم را به پیروی از علماء اربعه واداشتند .

اخیراً دولت عثمانی هم که از رسمیت یافتن مذهب شیعه نه تأسیس مذهب در ایران بوسیله صفویان غضبناك شده بود تحریکاتی کاملاً وحشیانه نسبت بشیعه در بغداد و اسلامبول و سائر شهرهای بزرگ ترکیه بعمل آورده عده زیاد از اهل ایمان و پیرو اهل بیت طهارت قربانی این سیاست شوم شدند .

فداکاری ایرانیان ایرانیان مقیم کوفه و مدائن در جنگهای جمل و صفین و نهروان در صف اول لشکر حضرت امیرالمؤمنین (ع) منسلک بودند و بحدی در دستگاه خلافت تقرب داشته‌اند که محسود رجال عرب واقع شده‌اند و تفصیل آن خواهد آمد .

و همچنین نسبت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی درجه فدائی و صمیمی بوده‌اند که بعد از تفرق لشکر آن حضرت بتحریک معاویه بن ابی سفیان و یأس کامل از عرب مسافرت حضرت امام حسن (ع) بمدائن پایتخت قدیم ایران واکنش همان اتصال و ارتباط معنوی بوده است .

دستور مؤکد معاویه بر ایداء فارسی زبانان بهمین جهت بوده و دستور خلیفه نائی را بهانه کرده بوده است .

محاصره طرق و شوارع کوفه در واقعه طف مورخ ۶۱ هجری برای آن بوده که حضرت امام حسین علیه السلام بایرانیان دست نیابد - و با اینکه جمعیت ایرانی بدست زیاد بن عبید از کوفه متفرق شده بوده‌اند باز بهترین یاران مختار ثقفی و ابراهیم اشتر در امارت هیجده ماهه شیعه و انتقام از قتل حضرت امام حسین (ع) بودند .

اینک واقعات تاریخی که میان و مؤید مذهب شیعه و متابعت صمیمانه ایرانیان است ضمن فصول آتیه بقدر وسع و تمیع نگارنده تدوین و تحریر خواهد شد و تلخیص مقالاتی است که سابقاً در مجله ارمغان منتشر شده است .

۱ - ابو عمرو ایرانی رئیس شهربانی مختار بود و اغلب قتل امام حسین (ع) بدست این مرد کشته شده‌اند بطوریکه برای هر خانه که خراب و غارت و صاحبش کشته شده باشد در عرب مثل شده ادخلها ابو عمرو .

فصل پانزدهم

مذهب تشیع در ایران

شروع به تبلیغ اصول مذهب تشیع در ایران فعلا مورد تشکیک

عده دوست جاهل و یا دشمن مغرض واقع شده است - بعضی از

اشخاص غیر آشنا بتاریخ یا مغرض ظهور سلاطین صفویه را در

ایران با تأسیس و ایجاد مذهب تشیع مقارن دانسته اند و میگویند که جنت مکان شاه

اسمعیل صفوی بعد از ارتقاء بمقام سلطنت و قلع و قمع مدعیان خود که ملوک الطوائف

ایران بودند در شهر تبریز کفن بگردن انداخته و با شمشیر برهنه در کوچه و بازار

گردش میکرد و فریاد میکشید من سلطنتی را که بر روی رسمیت قطعی مذهب شیعه

استوار نباشد نمیخواهم و مخالفین را مخدول و منکوب خواهم کرد لذا مردم مرعوب

شده و تظاهر بشیعه بودن کردند و عدهائی از مخالفین را هم عقاب نمود و یا از کشور

طریشان کرد و از طرفی چون سلطنت ایران مدت مدیدی در این خانواده باقی بود و

تمام اعقاب آنان پیرو این عقیده بودند رفتہ رفتہ کلیه مردم این مذهب را اختیار کردند

بعلاوه سلاطین نامبرده خود را مرشد کامل نامیده و عده زیادی در اویش بسرای مدح

حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و سایر اهل بیت طهارت تربیت نموده و از ذکر فضائل

خلفاء ثلاثه اولیه جلوگیری نمودند تا کاملاً آئین تشیع در بلاد ایران ترویج و شایع

گردید . بعقیده نگارنده این ادعا خلاف واقع و از مفتریات مجعوله مغرضین است زیرا

سیاسیون قرون اخیر متفق القولند که شاه اسمعیل صفوی این رویه را طبق مقتضیات

سیاست اتخاذ کرد یعنی چون تمایل مردم ایران را به پیروی از مذهب شیعه تشخیص

داده بود در مقابل ترکهای عثمانی این طریقه را اتخاذ کرد تا مردم با صمیمیت کامل

از او پشتیبانی کنند چه اگر مردم ایران تمایل بمذاهب اربعه داشتند با حامی بزرگی

در مجاورت کشورشان مانند سلطان قادر قاهر و متعصب عثمانی از پیروی صفویه سرباز

میزدند و شاه اسمعیل صفوی نمیتوانست در آن واحد هم مذهب جدید اقتراح کرده

و هم سلطنت خود را در داخل کشور بر مردم تحمیل و هم در خارج و داخل کشور

حریف قوی پنجه و پرزوریکه دنیا را مضطرب کرده و سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا

را تهدید به تسخیر مینمود از کشور ایران براند پس معلوم میشود قبل از طلوع سلسله

آئین تشیع در ایران

جلیله صفویه مذهب شیعه در ایران رواج داشته و مردم هم معتقد بآن بوده ولی باسلطین سابق که غالباً سنی مذهب بوده اند در حال تقیه میگذرانیده اند و با تأسیس سلطنت صفویه عقاید باطنی خود را اظهار داشته اند چنانکه در روضه الصفا قید شده چهارصد سال قبل از طلوع صفویه بین ترکان خاتون و خواجه نظام الملک مخالفت شدید بوده و هر دو نفر برای یکدیگر در نزد سلطان سعایت میکردند یکمرتبه ترکان خاتون بشاه نوشته بود که خواجه دوازده پسر خود را مانند ائمه اثنی عشر در بین مردم عزیز کرده است - چون این مشاجره در ایران بود قطعاً در آن تاریخ مذهب شیعه شیوع داشته که عزت ائمه اثنی عشر مورد تمثیل بوده است پس آنچه صفویه کرده اند رسمیت مذهب شیعه در ایران است نه ایجاد آن .

دسته دیگر معتقدند که آئین تشیع از دوره چهارم هجری یعنی از زمان تسلط سلاطین آل بویه^(۱) بر ایران و عراق عرب سرچشمه گرفته و تدریجاً تکمیل شده تا در دوره صفویه مذهب رسمی و عمومی شده است و برای اینکار عزاداری آل بویه را در بغداد که برای اولین بار خودشان رسماً شرکت و تعطیل عمومی را در نهم و دهم محرم الحرام معمول داشته اند دلیل میآورند .

نسب و نژاد آل بویه
بویه مردی ماهیگیر بود که پسراش بسطنت رسیده و از شاهان خوب و شیعی مذهب ایران بودند که آثار مهمه آنان از قبیل بارگاه حضرت امیر (ع) و سدّی که در خوزستان ساخته اند هنوز باقی است . آل بویه در ایران قوت گرفته و سپس ببغداد تاختند هم آنان بوده اند که در نظر داشتند تا خلافت را فقط جنبه روحانی داده و از خانواده عباسیان هم بخانواده علویان منتقل نمایند و در درجه اول ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی و بعد سید مرتضی مورد توجه آل بویه بودند اما یکی از وزراء آنان بنام ابو جعفر حمیری این رویه را تصویب نکرده و صلاح دولت دینامی ندانست و احتجاجش این بود که شیعیان و ایرانیان که حامیان دولت آل بویه هستند اعتقاد دارند که تصدی عباسی ها در خلافت غصب است و بدین جهت همیشه با پادشاهان

(۱) ناسخ التواریخ و روضه الصفا

دیلمی در مخالفت با خلیفه عباسی همدستان هستند ولی اگر خلافت در خانواده علوی مستقر شود ممکن است خلیفه روحانی علوی از مردم ایران استفاده کرده ولدی الاقضاء بساط سلطنت دیالمر را برچیند بدین جهات آل بویه از تصمیم خود منصرف و بسید مرتضی و محمد بن یحیی زیدی که کاندید مقام خلافت روحانی منظور بودند روی خوش نشان ندادند. بنظر نگارنده عقیده این دسته هم صحیح نیست چه همین خوف سلاطین دیلمی از تبانی خلیفه فرضی علوی با ایرانیان دلیل قاطعی است بر اینکه دوستی و محبت اهل بیت طهارت قبل از سلطنت آل بویه در ایرانیان حکمفرما بود که خود آنان هم از جمله مردم ایران بوده اند و پیدا شدن این فکر در مغز آنان بهمین جهت بوده و این امر در تمام تواریخ با عباراتی متشابه نقل شده است .

پس باید برای طلوع و شیوع مذهب شیعه در ایران تاریخ دیگری را قبل از قرن چهارم جستجو کرد . بعقیده نگارنده این عمل در قرن اول هجری مخصوصاً در حدود سنوات خلافت حضرت مولی المتقین امیر المؤمنین علی علیه السلام صورت گرفته و مقدماتی دارد که میتوان آنرا بدو دوره تقسیم نمود .

دوره اول - زمان خلافت خلیفه ثانی است که حضرت امیر (ع) از فروش دختران یزدجرد بن شهریار پادشاه ایران بطور عمومی و معمولی شبیه به حراج جلوگیری کرد و فرمود فروش دختران سلاطین امری ناشایسته و درخور نجابت و بزرگواری نیست و بهخلیفه وقت پیشنهاد نمود که دختران یزدجرد را آزاد بگذارند تا با هر يك از مسلمین که خواسته باشند از دواج نمایند و بدون تقویم و فروش معمولی بطرزی محترمانه آن دختر سهم غنیمت شوهر دختر محسوب شود . و آنان نیز مشخص ترین افراد جوان آن روز حسین بن علی (ع) و محمد بن ابی بکر را انتخاب نمودند (محمد بن ابی بکر در خانه حضرت امیر تربیت شده و از بزرگان اولیه شیعه محسوب میشود) و همچنین همیشه ذات اقدسش در حمایت شاهزادگان ایرانی مانند هر زمان و سایر بزرگان ایران که اسلام آورده بودند کوشا بود . زیرا معامله تساوی اسلامی در زمان خلافت سه خلیفه اولیه بین اقوامی که اسلام آورده بودند حکمفرما نبوده و نژاد عرب بر سایر نژادها مانند ایرانی و ترك و تاتار و قبط و غیره برای خود

آئین تشیع در ایران

مزیت قائل بودند و آنجناب این رویه را تخطئه مینمود و لازم میدانست که تساوی کامل بین عموم مسلمین از هر طبقه و نژاد حکمفرما گردد ولی قهراً نظریه آنجناب مجری نمیشد. اما با قتل عمر بن الخطاب خلیفه دوم این عناد و کینه جوئی از طرفی و حمایت که مطالبه اجرای حکم شرع اسلام بوده رسماً از طرف حضرت امیر (ع) علنی گردید. زیرا بمجرد فوت عمر در اثر ضربیه یکنفر ایرانی که فرار اختیار کرده بود عبیدالله فرزند عمر بخانه هرمزان (۱) شاهزاده ایرانی حمله برده و آن بیچاره بی تقصیر را بقتلاً بقتل رسانید (این عبیدالله غیر از عبدالله بن عمر است که از زهاد و عباد عصر خود بشمار میرفت) سپس همینکه با اجرای مقررات شوری عثمان خلیفه سوم اعلام شد حضرت امیر پیشنهاد کرد که باید عبیدالله بقصاص قتل هرمزان کشته شود عثمان با اینکه جواب شرعی در قبال نداشت بمساححه گذرانید و جواب میداد که چون عمر تازه کشته شده پسر خلیفه مقتول را برای قتل یکنفر ایرانی نمیتوان کشت و اینکار موجب شورش عرب میشود و دیه کامل قتل را بورئه هرمزان تأدیه کرد اما حضرت امیر همیشه در مجالس میفرمود که اول ساعت که قدرت پیدا کردم عبیدالله را بقصاص قتل هرمزان خواهم کشت.

و بهمین جهت همینکه خلافت بحضرت امیر رسید عبیدالله از مدینه فرار و خود را بشام رسانید و تحت حمایت معاویه قرار گرفت و در جنگ صفین بدست یکی از اتباع حضرت امیر بنام هاشم مرقال کشته شد و حضرت امیر خداوند را شکر کرد که توانسته قصاص یکنفر مظلوم را از ظالم بعد از سالها بگیرد.

دوره دوم اقبال ایرانیان با اهل بیت عصمت و طهارت حکومت ظاهری خود حضرت امیر بوده است که تساوی کامل را بین کلیه مسلمانان بدون استثناء اجرا نمود. و از این دوره مساوات و برادری در درجه اول ایرانیان بواسطه قرب جوار استفاده نمودند

(۱) هرمزان فرماندار خوزستان بوده و حق داشته که در دولت ساسانی تاج بر سر گذارد و مباحثه او با عمر خطاب معروف است که عاز داشت برای فرار از قتل اسلام پیآورد و با تدبیری که خواستن آب و قسم دادن عمر بعدم قتل او قبل از شرب آب و بزمین ریختن آب بوده از کشتن مجروس گردید و سپس با کمال میل اسلام آورده و در مدینه ساکن گردیده بود.

و از عدالتی که قبل از فتح ایران از طرف مسلمین بآنان وعده داده شده بود برخوردار شدند و همین رویه سبب شد که فدائی حضرتش گردیدند.

موقعیکه لشکر اسلام هنوز بطور کامل بر عراق عرب، مسلط نشده و در مکانی بنام حیره متوقف بود چهار هزار نفر از ارتش ایران طبق قرارداد مخصوص بلشکر اسلام ملحق گردیدند و بعداً

**شاهد تاریخی
از تاریخ بلادری**

نژاد و اعقاب آنان بطایفه حمراء نامیده شد که بعد از مورخین اتخاذ این اسم را بعلمت لباس سرخ آنان در موقع الحاق دانسته اند.

اما عده دیگر از مورخین متذکر شده اند که موقع حمله قریش و غطفان و کلیه اعراب جزیره العرب و یهود بمدینه که بجنگ احزاب نامیده شد و بر اهنمائی و پیش نهاد سلمان فارسی و تصویب حضرت رسول (ص) در اطراف مدینه مشغول گشتن خندق شدند، از زیر زمین سنگی ظاهر شد که مانع حفر خندق گردید و خود پیغمبر در آن مکان حاضر شده با ذکر کلمه الله اکبر کلنگ بر سنگ زد همینکه اولین ضربه بر سنگ وارد آمد نور زرد فوق العاده زیادی از سنگ جستن نمود که چشمهای مردم طاقت نگاه کردن بر آنرا نداشتند حضرت رسول باز فرمود الله اکبر قصور شام و کشور روم بتصرف امت من درآمد و نیمی از سنگ خورد شد و از زدن کلنگ دوم نور سرخی بهمان ترتیب ظاهر گردید که حضرت باز فرمود الله اکبر قصور کسری و کشور ایران بتصرف امت من درآمد. و تمام سنگ از هم پاشید حاضرین علت ظهور این دو نور و فرمایشات آنجناب را سؤال نمودند حضرت در جواب فرمود که در روشنی زرد اوّل قصور شام و مردم آنکشور و در روشنی سرخ قصور کسری و مردم ایران را دیدم و با الهام الهی فهمیدم که این دو کشور بتصرف امت من در خواهد آمد، لذا مورخین حمراء معروف شدن ایرانیان را در کوفه که مقر خلافت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بود بدین جهت میدانند.

بهر حال قبیله حمراء یا ایرانیان ساکن کوفه در زمان خلافت حضرت امیر (ع)

اعوان و انصار حکومت حقه علوی بوده و از تمام طوایف مختلفه عرب زیاده تر محل اطمینان

آئین تشیع در ایران

بودند و این موضوع موجب حسادت رؤسای اعراب شده و اشعث بن قیس کندی که از خانواده سلاطین قدیم یمن بود بر حضرت امیر اعراض نمود و عرض کرد یا امیر المؤمنین قبیله حمراء بین صورت تو و طوایف عرب سدی ایجاد کرده‌اند - یعنی همیشه با آنان مذاکره و مشاوره داری آنجناب فرمود اسلام فرقی بین عرب و سایر نژادها نگذاشته هر کس بیشتر به اسلام خدمت کند و یا زیاده‌تر تقوی داشته باشد در نظر من مقرب‌تر است و نژاد بعدی همین قبیله حمراء که یکی از طبقات هفت گانه پایتخت اسلامی کوفه بودند در قضیه انتقام حضرت امام حسین (ع) پیشقدم شدند صاحب تاریخ طبری در کتاب عربی خود میگوید وقتی که لشکر مختار بن ابی عبیده ثقفی از مصعب زیبر در خارج کوفه شکست خوردند یکمرتبه بفارسی فریاد کردند که وعده فتح مختار این بار دروغ شد و باز گویند در لشکری که با اتفاق ابراهیم بن مالک اشتر شهر موصل را فتح کرده و عبیدالله زیاده حصین بن نمیر را بالشکر شام قتل‌عام کردند زبان عربی فهمیده نمیشده و کلیه آنان ایرانی بوده‌اند.

در اینجا لازم میدانم اتخاذ سندی از قول دو نفر از بزرگان صدر اسلام که در صف مخالفین شیعه هستند برای بهترین مسلمان بودن ایرانیان بنمایم.

در سال ۶۷ هجری بعد از قتل عام قتل‌عام امام حسین علیه السلام و کشته شدن عبیدالله زیاده و لشکر شام در موصل مختار بن ابی عبیده ثقفی امیر کوفه و قائد شیعه در قبال حمله مصعب زیبر امیر بصره مغلوب شد و بقتل رسید در این واقعه شش هزار نفر ایرانی از مصعب امان خواسته و با شرایط خاصی تسلیم شدند ولی مصعب بعهد خود وفا ننموده و بتحریرك عبدالرحمن بن محمد اشعث تمام آنان را صبراً بقتل رسانید، و مدتی بعد که مصعب بمدینه رفت و خواست از عبدالله بن عمر که هردی زاهد بود ملاقاتی کند عبدالله او را نپذیرفت و گفت تو آنچنان کسی هستی که شش هزار نفر از بهترین اهل قبله و نماز را با دادن امان بقتل رسانیدی و با تو نمیتوان معامله مسلمان کرد.

مصعب بن زیبر جواب میدهد که اگر برادر تو عبیدالله هر زمان شاهزاده ایرانی را با دعای واهی شرکت در قتل پدرت عمر بقتل نرسانیده بود طایفه حمراء این اندازه

فصل شانزدهم

در مخالفت با عرب پا فشاری نمیکردند که در این موقع من با فشار عرب ناچار بچنین کار فجیعی شوم .

عبدالله جواب میدهد که من هم از کار برادرم و هم از عمل تو بیزارم و خدا او را بجزای خود رسانید و همان سر نوشت در انتظار تو است الفضل ما شهدت به الاعداء در این جا دوفتر از بزرگان غیرشیعه به بهترین مسلمان بودن ایرانیان شهادت داده اند مصعب از ملاقات با عبدالله بن عمر مایوس شده و کوفه بازگشت و مواجه با عبدالملک بن مروان اموی شد که بالشگری از اندازه بیرون آمد دمشق تا موصل را مستخر کرده بود و با کوشش زیاد یکمکه مصعب در جنگ نمود باز کشته شد و سراو را در قصر کوفه نزد عبدالملک آوردند که یکی از حضار بعدالملك گفت این قصر قصر عجمی است که سر حضرت امام حسین (ع) را در همین مکان نزد ابن زیاد آوردند و سر ابن زیاد را نزد مختار و سر مختار را نزد مصعب زیر و اینک سر مصعب را در نزد تومیینم عبدالملك فوراً از قصر خارج شده و امر کرد که آن عمارت را با خاک یکسان نمودند . از موضوع بتناسب ارتباط مطالب متفرقه خارج شدیم حال بر میگرددیم سراصل مقصد .

بهر حال با این مقدمات مسلم گردید که تاریخ شیوع تشیع در ایران نه از زمان آل بویه بوده و نه از زمان سلاطین صفویه بلکه از صدر اسلام یعنی از دوره خلافت خلیفه دوم تدریجاً شروع و در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صورت رسمی بخود گرفته است .

اما يك حادثه تاریخی نیز که در حدود سال ۷۳ هجری واقع شده مرکز رسمی این مذهب را در قلب کشور ایران جایگزین کرده است چنانکه بطریق ذیل در فصل آتی تشریح میشود .

ایرانیان قدیم مثل سایر ملل عالم تعدد در آلهه قائل و موحد صرف نبوده اند دین زردشت در نظر علماء اسلام دینی مشکوک معرفی شده و یکتاپرستی آنان تصدیق نشده است .

فصل شانزدهم
نظری بتاریخ وقایع
قرن اول اسلام :

و توحید بدون غل و غش از مختصات دین اسلام میباشد و بس . توضیح مقال آنکه مقصود نگارنده آن نیست که سایر انبیاء نعوذ بالله بغیر توحید

تمرکز شیعه در ایران

دعوت میکرده اند ولی آنچه مسلم و مقطوع است توحید در ادیان دیگر صورت خارجی پیدا نکرده و تبلیغات انبیاء را چهار یا مغرضین با تهرانی مخلوط و بنیان ادیان را از حقیقت خود خارج و بمجموعه‌لانی اکتفا کرده‌اند و ایران باستان هم از این موهومات بی بهره نبوده و ارباب انواع برای عناصر مختلفه و ملکات انسانی و کوه و دشت و دریا و غیره قائل بوده‌اند.

معروف است که در این دورهٔ ظلمانی و تاریک اهالی شهرستان ساوه آب پرست بودند و چنانکه بطور تواتر در احادیث و اخبار و تواریخ خشک شدن دریاچه ساوه موقع تولد حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) وارد شده است.

هنگام طلوع اسلام اساس تشکیلات حکومت ایران بر ملوک الطوائفی مستقر و اتفاق کامل در بین آنها نبوده است و بهمین دلیل بسرعت برق مغلوب قشون تازه نفس مسلمین واقع و خواهی نخواهی اصول ظاهری اسلام را پذیرفته‌اند.

میتوان گفت که در زمان خلافت خلفاء اربعه و اوائل حکومت بنی‌امیه تمام خاک ایران کما هو حقه در تصرف مسلمین نبوده و بفرستادن امیر و گرفتن خراج قناعت میشده و مخصوصاً هر ج و مرج بسیار در نقاط کوچک مثل قم و ساوه و کاشان حکمفرما بوده است چنانکه کتاب تاریخ قم غارت دیلمان را در موقع ورود احوص و عبدالله بقم کاملاً تشریح کرده است (دیالمه قومی بوده‌اند که بین قزوین و گیلان مقرر آنان بوده و وحشی ترین اقوام صدر اسلام شناخته شده‌اند) و تفصیل آن واقعه چنین است بعد از قضیه حکمیت که خلاصه آن نقل میشود:

ابوموسی اشعری (اشعری نام قبیله است با اشعری و اشاعره مقابل معتزله اشتباه نشود) مقتون عمرو عاص واقع شده و در منبر علی (ع) و معاویه را از خلافت خلع نمود و عمرو عاص با خلع علی (ع) موافقت و مخصوصاً معاویه را خلیفه مسلمین اعلام کرد و این خلط مبحث را معاویه دست آویز خود قرارداد و از آن تاریخ به بعد خود را خلیفه مسلمین نامید و بدینجهت فتنه عظیم در بین مسلمین برپاخواست و ابوموسی که ابداً در این کار جز حماقت سوء نظر نداشت و مقصودش دفع شر و بهانهٔ شامیان بود

و یقین داشت که مجدداً حضرت امیر بخلافت انتخاب میشود ناچار موهوناً بخانه خود رفته و دیگر در رتق و فتق امور عامه دخالت نمینمود و قبلاً هم این شخص از کج سلیقگی مردم کوفه را از پیوستن بقشون حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام تشریف فرمائی بطرف بصره برای جنگ باطلحه وزبیر وعایشه ام المؤمنین منع کرده بود و حضرت امام بحق حسن بن علی (ع) باتفاق مالک اشتر در مسجد کوفه نسبت باو اهانت کرده بودند از مجموع این عوامل وقضایا در بین مسلمین چنین انعکاس یافت که ابوموسی و قبیله اشعریین بطریق مخفی بابنی امیه راه داشته اند و اشعریین که خود را از آزاد مردان عالم اسلام و مخالف ظلم و جور معرفی میکردند دیگر باز از زهدشان رونقی نداشت و مسلمین ذلت عمده خود را در زمان خلافت معاویه و پیش آمدهای بعدی را بسبب خیانت ابوموسی میدانستند، لذا رؤسای قبیله اشعری که قسمتی از آنان طرفدار خاندان حضرت ولایت مآب نبی و قسمت دیگر از روی تعصب و فرار از تنگ انهام به خیانت و همدستی با بنی امیه در مخالفت با آنها اصرار میورزیدند و بطرفداری اهل بیت طهارت با مختار و ابراهیم و با عبدالرحمن بن محمد اشعث که مقصد معلومی نداشت بابنی امیه جنگ کرده و قافیه حکومت را بر حجاج بن یوسف ثقفی که از طرف عبدالملک بن مروان حاکم عراقین بود تنگ نمودند و بالجمله از هر جا علم مخالفتی بابنی امیه افراشته میشد اشعریین فوراً دریای علم صف آرائی میکردند و بهمین جهت همیشه رؤسای آنان در زندان حجاج^۱

۱ - حجاج بن یوسف ثقفی شقی ترین فرد مردم روزگار خود بود که گویند تا یکی از زندانیان را در حضور او بقتل نمیرسانند صرف غذا نمی نمود این شخص قبلاً در دستگاه یکی از امرای اموی بوده است و جهت ارتقاء منصب او این است روزی که قرار بوده عبدالملک مروان خلیفه اموی در موکب رسمی با تشریفات سلطنتی بخارج دمشق برود و ریاست انتظامات برعهده مخدوم حجاج گذارده شده و او نیز حجاج را مأمور انتظامات کرده و برای محل خیمه های امراء و اشراف دمشق مأمورین انتظامی حدی معین کرده بوده اند که مخدوم حجاج بمناسبت اطمینانیکه از اوداشته خیمه خود را مقدم بر سایرین زده اما حجاج باو اعتنائی نکرده و خیمه او را آتش زده است صاحب خیمه بخلیفه شکایت و مجلس محاکمه تشکیل میشود حجاج در مقام دفاع ارتکاب خود را صریحاً اقرار و خلیفه را مکلف بجران خسارت مخدوم خود میداند و چنین توضیح میدهد که خلیفه انتظامات موکب را باو رجوع و دستور مخصوصی بقیه حاشیه در صفحه بعد

تمرکز شیعه در ایران

مقید و مغلول بوده‌اند تا اینکه محمد بن سائب اشعری بدست حجاج بقتل رسید چون نامبرده رئیس قبیله اشعری بشمار میرفت قبیله مزبور به بیکبار از کوفه اعراض و بطرف

بقیه حاشیه از صفحه قبل

در جزئیات حدود و معبر و موقف رجال و امراء نمیدهد لذا اوهم بموجب نظر خود که مستند باختیارات اعطائی از طرف مقام خلافت بوده این رویه را اتخاذ و قبلاً بتمام امراء ابلاغ و متخلف راهم مجازات کرده است حکام محکمه در قبال این دفاع متعیر و مبهوت مانده و مراتب را بعرض خلیفه می‌رسانند عبدالملک شخصاً مسئولیت را قبول و غرامت حریق را تأدیه مینماید و بلافاصله حجاج را احضار و خلعت فاخری باو اعطاء و منشور ایالت عراق عرب و عجم را بنامش صادر مینماید و تصفیه امر حجاز و قتل و دفع عبدالله زبیر را نیز که در مکه لوای خلافت برافراشته بود باو واگذار و باحضور کلیه رجال بنی امیه اظهار میدارد که این مأمور وظیفه شناس دولت متزلزل اموی را مستحکم و پایدار خواهد کرد بر تمام مطلعین از تاریخ پوشیده نیست که حدس و فراست عبدالملک ملعون نسبت بمقاصد دنیوی آنها مصاب بود و چه عملیات فجیحی که برای اموی ها از این جنایتکار بمنعمه ظهور و بروز رسید ، حجاج هنگام تولد سوراخ ممدش از گوشت و پوست پوشیده بود و باخنجر سوراخ کرده‌اند تا مدتی مجروح بود و با همین وصف در قبیله خود معروف شده‌است و هنگام حکومت خود سعی داشته که در بسط ید باسلاطین قدیم ایران رقابت نماید و مهمانی های مفصل ترتیب میداده که مردم او را سخی الطبع بشناسند و علاقه مخصوصی نسبت بزنان جمیله داشت قضیه او بازنش هند که در حسن و جمال نظیر نداشته معروف است . حجاج از حیث آب و اجداد از خانواده پستی بود و برعکس هند از خاندان یکی از بزرگان عرب که بشرافت فامیلی ضرب المثل بوده اند میباشد یگروز این زن نامدار در مقابل آینه ایستاده و خود را آرایش میکرده و اشعاری بربری میخوانده که مفادش این است : هند علاوه بر حسن و جمال ظاهری از خانواده بزرگی و شرافت است اما افسوس که شوهر او مردی پست و از طایفه بی شرافت و موهونی است مثل کره اسب ماده نجیب عربی که در زیر قاطری بوده باشد - حجاج که افسح و ابلغ زمان خود بوده شخصاً سر رسید ولی هند اهمیتی نداده و تمهید معذرتی ننموده است حجاج فوراً او را مطلقه و دوست هزار درهم صداق او را بوسیله یکی از نساء خود تأدیه نمود ولی هند تمام آنوجه را بهمان ندیم بمزدگانی طلاقش بخشید و از خانه حجاج نزد کسان خود رفت شرح این قضیه بمبدالملک رسید و از علو همت هند متعجب شده و فوراً در مقام خواستگاری او برآمده هند بشرط آنکه حجاج پیاده در جلو ناقه حامل محمل او از منزلش تا خانه خلیفه راه برود ازدواج با او را پذیرفت و حجاج ناچار قبول نمود و بعد از طی طریق هند هنگام پیاده شدن از محمل پول طلائی را عمداً بزمین انداخت و بحجاج گفت پول نقره مرا که بزمین افتاده بدهید حجاج لیره را برداشته و بدو گفت این پول طلاست هند جواب داد شکر خدا را که پول نقره مرا به طلا تبدیل کرد . حجاج ناچار آخرین تیر زهرناک زن سابقش را هم در قلب خود جای داد .

اصفهان و نقاط دیگر کوچ نمودند رؤسای این مهاجرین دو نفر بنام عبدالله و احوص بودند. عبدالله مرد حلیم و ملایمی بود و بهمین جهت حجاج نسبت باو احترام زیاد مینمود و همیشه در مجالس رسمی بر خود مقدمش میداشت ولی احوص از شیجاعان روزگار و مرد شمشیر زن و لشگر کشی معرفی شده بود که هنگام قتل محمد بن سائب اشعری در زندان حجاج مقید بود چون بواسطه قتل محمد قبیله اشعری در مقام اعتراض برآمدند حجاج برای دلجوئی و اسکات آنان احوص را آزاد نمود احوص بعد از آزادی برای ملاقات برادر خود عبدالله بخانه او رفت اما بدستور عبدالله دربان او را نداده و ابلاغ نمود که فوراً از کوفه خارج و در نقطه مخصوصی اقارب متفرق خود را جمع آوری و انتظار الحاق عبدالله را داشته باشد زیرا عبدالله که مرد جهان دیده و مدبری بود میدانست که حجاج بزودی از رها نمودن احوص پشیمان شده و در مقام دستگیری او بر می آید بهر حال احوص با عدهئی از غلامان و کسان خود از کوفه خارج و تا شش منزل بطرف ایران راند و در یک وادی دور از آبادانی متوقف و برادرش را نیز از موقف خود مطلع نمود از آن طرف همینکه آزادی احوص باطلاع مردم رسید عدهئی از سرای بنی امیه بر حجاج نقفی حاکم کوفه اعتراض کرده او را از عاقبت وخیم این عمل ترسانیدند - آن نابکار هم خواست بطریق مکر و حيله مجدداً احوص را بچنگ آورده و محبوس نماید لذا عبدالله را احضار و شرح مفصلی از ایام حبس احوص عذر خواهی نمود و تقاضا کرد که عبدالله احوص را نزد او بیاورد تا خلعت گرانبهائی باو داده و بامارت یکی از بلاد مهمه هم گماشته شود عبدالله در جواب قسم یاد کرد که از روز خلاصی احوص با او ملاقاتی ننموده است و از حالش بدون اطلاع است حجاج در کار خود متحیر مانده و عبدالله را مرخص نمود تا بعد تدبیر لازم را اتخاذ نماید عبدالله هم بلافاصله از کوفه خارج و برادر خود ملحق و با قسمتی از طائفه اشعری بطرف اصفهان رهسپار شدند و پس از طی منازل در اراضی حوالی رودخانه قم موقتاً فرود آمده و دو سه روزی به آسایش پرداختند، یکروز مشاهده نمودند که اهالی بومی قراء و دهات اطراف مواشی خود را بداخل قلعه های بلند رانده و مشغول بستن دروازه ها هستند اعراب از آنان

اولین تمرکز شیعه در ایران

سبب این اقدام را پرسیده و معلوم داشتند که همه ساله دیالمه بمحل آنان هجوم و احشام و اغنام و زنان و اطفال را بغارت میبرند و اینک بچند میلی آنجا رسیده اند احوص کسان و غلامان خود را مسلح نموده و مترصد حمله ناگهانی بردیالمه گردید تا بدین وسیله هم خود و عائله اش که حصار و قلعه نداشتند محفوظ مانده و هم خدمتی باهالی کرده باشد، دیالمه که تا این تاریخ بمقاومتی بر نخورده بودند غفلتاً دچار حمله شدیدی از طرف اعراب شده و تمام افراد لشکر مهاجم مقتول یا اسیر و یا فراری گردیدند که در نتیجه از آن سال بعد اهالی بومی از تهاجم آنها بکلی آسوده خاطر گردیدند خوربنداد و یزدان فازار که از رؤسا و بزرگان اهالی بومی بودند با عبدالله و احوص ملاقات نموده و هدیه های نفیسی بین آنان مبادله گردید و سپس بومیان تقاضا نمودند که مهاجرین اشعری در همان محل مانده و از مراتع و مزارع آنان برای امرار معاش خود استفاده نمایند اعراب هم این پیشنهاد را قبول نموده و در آن اراضی که امروز بشهر قم نامیده میشود مسکن گزیدند، و تا زمانی که خوربنداد و یزدان فازار در قید حیات بودند حسن روابط بین بومیان و اعراب اشعری حکمفرما بود ولی بعد از فوت آنان اختلاف شدیدی در سر املاک و مراتع بین آنان حادث گردید که منجر بنزاع شدیدی شد و اهالی هفتاد قریه مسلحاً اجتماع و اعراب را محاصره و حرکت فوری آنان را از آن محل خواستار گردیدند، گرچه در آن تاریخ عده اعراب هم که دسته دسته بعبدالله و احوص پیوسته بودند زیاد بودند و شاید میتوانستند با بومیان مقاومت نمایند ولی بدستور احوص مهاجرین اشعری ملایمت نموده و سه روز مهلت خواستند که اموال و مواشی خود را جمع آوری کرده از آنجا بروند، و بدینوسیله جمعیت متشکل اهالی بومی را متفرق نموده و بتدبیر کار خود پرداختند، گویند در اعراب هفتاد نفر غلام بود که در شب دوم مهلت بشرط آزادی و اعطاء اشیاء مخصوص هریک مأمور قتل رئیس یا کدخدای یکی از قراء اطراف شده و تماماً یا اکثراً در مأموریت خود موفقیت حاصل کرده و سرهای آنان را نزد احوص آوردند و دیگر کسی در آن حدود نتوانست در مقام معارضه

با اعراب بر آید لذا اشعرین در اراضی ساحل رودخانه مستقر و شهرستان قم را بنیاد کرده و مذهب شیعه را ترویج نمودند.

ابن بطوطه شافعی متعصب که در حدود سال ۷۰۰ هجری ممالک اسلامی را سیر نموده و کتابی از مشاهدات خود بنام سیاحت نامه تنظیم و بچاپ هم رسیده در وصف مسجد حضرت علی (ع) در بصره مینویسد: (همینکه در بصره شناخته شدم که مردی جهانگرد و سیاح میباشم یکنفر رافضی مرا بتمشای مسجد حضرت علی (ع) دعوت نمود و این مسجد بطوری ساخته شده که صومعه آن در روی ستون بزرگ و عظیمی قرار گرفته و بفاصله دو ذراع ارتفاع از زمین یکدسته چوبی در ستون نصب کرده اند، آن شخص رافضی دسته چوبی را گرفت و گفت بحق رأس علی (ع) خلیفه رسول الله تحرکی تحرك المقبض و هزئت الصومعة و بلافاصله ستون و صومعه بلرزه در آمد و مدتی بدان حال بود. من فهمیدم که آنشخص رافضی عمداً بر مذهب من طعنه زده است فوق العاده غضبناك شده و منهم بنام ابو بکر همان عبارت را تکرار نمودم و همان حالت در مسجد ظاهر گردید و در نزد او خجل نشدم البته در شهر بصره که اکثر اهل جماعت بودند معارضه من بارافضی ها خوفی نداشت بلکه موجب خوشوقتی اهالی آبجا شد ولی اگر اسامی خلفای ثلاثه اولیه ابوبکر و عمر و عثمان در شهر قم و یا کاشان و یا ساوه و یا آوه با احترام برده شود تحقیقاً شخص متکلم کشته خواهد شد) ما در صدق و کذب گفته این سیاح متعصب که کذب محض است نظری اتخاذ ننموده و بنظر قارئین محترم واگذار میکنیم. ولی از مفاد بیان او استفاده و اتخاذ سند مینمائیم که اصول شیعه در سال ۷۰۰ هجری در شهرهای فوق کاملاً مجری بود و بقول او غلو در عداوت ابو بکر و عمر و عثمان هم داشته اند و ربطی بسلاطین صفویه که از قرن دهم طلوع کرده اند ندارد پس ادعای بعضی از بیسوادان یا مغرضین که ملبس بلباس اهل علم هستند مشعربراینکه سلاطین صفویه شیعه گری را در ایران ابداع کرده اند کذب محض و افتراء است و عقاید شیعه امامیه عیناً همان رویه معموله مسلمین صدر اسلام است.

فصل هفدهم
تجلیات حقایق مذهب
شیعه در دوره های
تاریک و ظلمانی

شیعه یعنی پیرو قرآن و تابع آندسته از اقوال و اعمال حضرت رسول (ص) که بوسیله حضرت علی و حسنین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد صلوات الله علیهم و طرفداران و تابعین آنان رسیده است و هیچ يك از اهل سنت صلاحیت و امانت این روایت را تردید ننموده اند و معروفیت مذهب شیعه بجعفری

بدین دلیل است که در زمان امامت آنحضرت قواعد تحریف شده دین و مذهب بتصدی آنحضرت تدریس و تحریر و تدوین شده است چه اقوال و اعمال حضرت رسول (ص) در صدر اسلام برای مردم احتیاج به تبلیغ نداشته و بدون اختلاف مطاع و متبع بوده است راز زمان معاویه جعل اخبار بدسائس بنی امیه شروع شد اما آنان بحدی از فهم و دانش دین بیگانه بودند که جرئت تصرف در اصول عالییه اسلام را نداشته و خود را محتاج بآن نیز نمیدیدند چه فقط مقصود آنان غصب خلافت و یا تصدی سلطنت و امارت بود که نائل شده بودند و شعاع عمل و تبلیغات مجعوله آنان در اطراف نفی خلافت خاصه از خانواده هاشمی و قتل و بزرگی خاندان امیه دور میزد و از رشاء و حق السکوت به بزرگان عرب هم خودداری نداشتند چنانکه قضیه نخود طلا در غذای معاویه و بذل و بخشش های فوق العاده او در تواریخ ثبت است .

معاویه برای اسكات یکنفر قاصد حضرت امیر علیه السلام که حامل نامه آنجناب جهة معاویه بود بنام عدی بن حاتم طائی مبلغ کثیری از بیت المال مصرف کرد و در جواب اعتراض درباریانش که نسبت زیاده روی و ضعف نفس باو دادند گفت من چنین تصوّر کردم که زبان این اعرابی بمنزله يك لشکر مجهّز خانواده مرا محاصره و در مقام قتل عام من و کسانم برآمده است و با چنین فرضی اگر تمام بیت المال را هم مصرف کرده بودم ملامتی نداشتم و از طرفی بنی امیه اساساً قواعد دین را هم محترم نمیشمردند و برای ازدیاد افراد خانواده خود با اینکه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین علی و صلح با حضرت حسن علیهما السلام و تصدی خلافت دیگر احتیاجی بدان دسایس نداشتند باز برسم زمان جاهلیت اعمال مضحک و مسخره آمیزی را مرتکب میشدند . ولی هر دفعه

با مقاومت شدید اهل بیت طهارت مواجه و نتیجه‌ئی جز اقتضاح عایدشان نمیشد . چنانکه قضیه الحاق زیاده بن عبید بابوسفیان توسط معاویه عالم اسلام را لگه‌دار نمود به‌حدیکه اهل جزیه یعنی ملل متنوعه کلیمی و مسیحی در بین خود از انتقاد اعمال مسلمین خود داری نداشتند و تفصیل آن چنین است که در زمان خلافت عمر بن الخطاب زیاد که جوانی زیرک و با هوش بود تمایل خلیفه را در موضوعی حس کرده و بطوری در گفتار خود بنام ادای شهادت^(۱) به هارت بخرج داد که مقصود بعمل آمد بدون آنکه مطلب بزبان آمده باشد و در عین حال دروغ هم نگفته بود که این خود داستان مفصلی دارد .

عمر که این فطانت را از زیاد دید فوق‌العاده طرف لطفش قرارداد و گفت اگر این جوان نسبت بقریش میرسانید عرب را مانند گوسفند بهر طرف که میل داشت سوق میداد ابوسفیان در مجلس حاضر بود و یکسانیکه در اطرافش بودند مخفیانه اظهار داشت که این جوان فرزند من است و نسبش بصنادید قریش متصل میشود ولی از ترس اجرای حدّ زنا جرئت علنی کردن مطلب را ندارم . من در موقعیکه بسفر طائف رفته بودم با سُمیه مادر زیاد زنا کردم و این جوان بوجود آمده است .

باینکه این مطلب بخودی خود کذبش ثابت است . چه ابوسفیان باینگونه اعمال در زمان جاهلیت مشهور بوده و مطابق قواعد اسلام نیز از مسلمانان نسبت باعمال دورّه جاهلیت بازخواستی نمی نمودند تا ابوسفیان از اقامه حدّ زنا خوف داشته باشد با تمام این مراتب معاویه زیاده بن عبید را بدست آوریز گزافه گوئی پدرش برادر خود خوانده و زیاده بن ابی سفیان خطاب کرد آئرد پست فطرت هم خطاب ننگین استلحاق را مایه افتخار خود دانسته و در نامه هایش خود را زیاده بن ابی سفیان قلمداد کرد این قضیه که بظاهر از ترس معاویه مورد اعتراض احدی واقع نگردید بلکه بعضی از چایپاوسان مانند متملقین عصر خودمان در این باب بمعاویه و زیاده تبریک گفتند زبان زد عموم مسلمین گردید و مرده منتظر

(۱) موضوع زنا حاکم بهره بود که سه نفر شهادت شرعی دادند و این ولد الزنا عبارت شهادت خود را تحریف کرد و بجای اقامه حد بر مرتکب زنا حدقذف بر شهود بیچاره جاری شد .

شدند که عمل اهل بیت طهارت و عصمت را در امضاء و ردّ این عمل ناهنجار مشاهده نمایند - و زیاد از تزلزل و خوفی که در قبول ورد عامه مسلمانان داشت خواست بدست آویزی نظر حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام را در امضاء و ولدان زائی مایه افتخارش جلب کند لذا مطلبی را بهانه کرده و نامه با آنجناب عرض کرده و در نامه خود را زیاد بن ابی سفیان خوانده و نام خود را هم بر نام آنجناب مقدم نوشته بود حضرت امام حسن (ع) جواب نامه را بطوریکه مقتضی بود داده و ضمناً متذکر شد که مطابق شرع مبین اسلام زیاد نمیتواند فرزند ابوسفیان باشد زیرا حضرت رسول اکرم (ص) فرموده الولد للفراش وللعاهر الحجر فرزند متعلق به فراش است و زنا کار جز سنگ بهرۀ فی ندارد لذا زیاد فرزند عبید است که شوهر رسمی سُمیه بود نه ابوسفیان با فرض اینکه زنا واقع شده باشد. و ضمناً نامه را جهت بی ادبی زیاد برای معاویه فرستاد معاویه شرم کرده و از آن حرکت شنیع زیاد را منع و ملامت نمود این نامه محکم و متین و مبین حکم شرع اسلام تار و پود رشته های معاویه و زیاد را از هم گسیخت و افکار عمومی باریکتر بطرف حقانیت خانواده طهارت و عصمت در اشغال مقام خلافت متوجه گردید و مردم فهمیدند که قوه و ملکه امامت است که در مقابل تصمیم مستبدانه معاویه نهر اسیده و از امر بمعروف و نهی از منکر خود داری نمیفرماید - معاویه که خود به بی اساسی و غلط بودن اقدام خود واقف بود ناچار بسکوت گردید .

مقصود از این بیان آن بود که در صدر اسلام و اوایل دوره بنی امیه کسی نمیتوانست بسهولت اصلی از اصول اسلام را زیر پا بگذارد و بدلیخواه خود حکم و قاعده وضع کند زیرا توجه خاص مردم بخافدان طهارت و عصمت بود و بایبان عقیده آنان هر عمل معمول و مزوری از بین میرفت .

اما این رویه باقی نماند و دوره تمتد حکومت غاصبه معاویه و شهادت حضرت امام حسن (ع) اوضاع عالم اسلام را دگرگون کرده و مردم بمقتضیات و اعمال ناشایسته مبادرت کردند و این رویه غلط در اعماق افکار مردم جاهل و دنیا پرست ریشه دوانید و در موقع شهادت حضرت امام حسین علیه السلام یعنی سال ۶۱ هجری مردم در ادنی

مرحله قواعد انسانیت بوده و گرفتار خود خواهی و غرور امویان و در اعمال خارج از اسلام غوطه‌ور بودند. گرچه شهادت آنحضرت و اعمال تنگین بنی‌امیه تا حدی مردم را بطرف حقیقت سوق داد ولی چون شیوع مفاسد به منتهی درجه رسیده بود و استفاده چیان تا حدی چنین بازار آشفته‌ای را طالب بودند تأثیر زیادی نکرد.

از طرفی حماقت یزید و غرور و غلوش بجائی رسیده بود که در مقابل خود هیچگونه قوه و قدرتی را نمیشناخت اگرچه قوه مقررات دین اسلام باشد لذا بازار مفاسد را بعد از وقعه کربلا بقتل عام اهل مدینه که یزید را تفسیق و تکفیر کرده بودند رونق داد و مقصودش آن بود که یکباره اهل حدیث و قرآن را در دل خاک جای داده و از کارشکنی آنان راحت شود.

اما اجل مهلتش نداده و بعد از خرابی و قتل عام مدینه و انواع بی ادبی نسبت بمسجد پیغمبر (ص) در موقع محاصره مکه معظمه که بوسیله حصین بن نمیر کنندی بعمل آورده بود بمرض صعب‌العلاجی مبتلا شده فوت کرد. یابنا بروایت جرجی زیدان بوسیله دختر عمرو بن حمق یکی از اشراف شیعه که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام با معاویه جنگ کرده و بعد بوسیله معاویه مقتول شده بود مسموم گردید و بدار مکافات و مجازات شتافت اما مرگ یزید نیز باعث اصلاح امور نشد زیرا مردم بچندین دسته تقسیم شدند که آن دسته ها هر يك دین را دست‌آویز قرار داده و توجه واقعی و حقیقی باسلام نداشتند.

تا اینکه بعد از ده سال تقریبی کشمکش مجدداً حکومت در شام تمرکز یافته و عبدالملك بر کلیه بلاد اسلام تسلط یافت.

دردوره عبدالملك و چهار نفر پسرانش هم ولید - سلیمان - یزید - هشام بهیچوجه اصول اسلام مورد توجه نبود و مانند قیصره و جبیره هر يك قائم مقامی برای بعد از خود تعیین مینمودند نهایت عمر بن عبدالعزیز در این اواسط بر حسب وصیت سلیمان بخلافت رسید و آنچه توانست با مظالم اسلاف خود معارضه کرد.

فدك را باولاد علیا حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها رد کرد. ولعن حضرت امیر

وحسین علیهم السلام را که در قنوت نماز از زمان معاویه معمول داشته بودند متروک کرد. این دو عمل اصول تشیع را در عالم اسلام پایدار کرد. زیرا عمر بن عبدالعزیز نواده خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و شخصیتش هم نماینده خلفای راشدین و هم امرای امویان بود و رد فدی که اعتراض صریح بر عمل شیخین محسوب میشد افکار را یکمرتبه منقلب نمود چه هیچکس باطلاً اعمال اجداد خود را بدون يك جهة حقیقی و واقعی و يك عمل وجدائی فوق العاده قوی انکار نمیکنند ولی در عین حال رویه عمر بن عبدالعزیز بر مردم پرورده دوره امویان گران آمده و در مقام اعتراض بر آمده و در پیشگاه خلافت معروض داشتند که حضرت خلیفه بواسطه شخصیت مشترکی که بین دو نژاد خلفای راشدین و خلفای اموی دارند باموری دست زده اند که بطلان هر دو دسته اجداد خود و حقانیت خانواده علوی و تابعین آنان را ثابت مینماید عمر بن عبدالعزیز جواب میدهد: اما لعن حضرت علی بن ابیطالب (ع) که سبقت و خدماتش در اسلام محل تردید احدی از مسلمانان نیست امری ناشایسته و از روی لجاج و عناد معمول شده و در اسلام عملی ننگین بود و هیچ شخص عاقل و بیغرضی نمیتواند خود را راضی کند که نسبت بداماد و پسر عم و اولین تابع حضرت رسول (ص) که اسلام با مجاهدت او نشر و ترویج شده جسارت نماید. و اینگونه اعمال را که منشأ دینی و عقلی ندارد و از طرفی مورد استفاده یهود واقع شده و بر دین مابدین وسیله طعنه میزنند نمیتوان ابقاء کرد زیرا ابقاء اینگونه بدعتها با نحو اسلام توأم است.

گویند یکنفر یهودی که خدمتی با اسلام کرده بود و عمر بن عبدالعزیز میخواست درباره اش عنایتی کند دختر خلیفه را برای ازدواج با خود باوصف یهودی بودن درخواست کرد. خلیفه جواب میدهد آخر شما مسلمان نیستید و نمیتوان دختر مسلمه را با یهودی ازدواج کرد. یهودی میگوید پس چرا پیغمبر اسلام (ص) دختر خود را بعلی بن ابیطالب داده است. خلیفه میگوید علی فرد کامل اسلام و دارای فضائلی است که احدی را در اسلام با جنابش یارای مقاومت و همسری نیست چگونه بخود جرئت دادی که حضرتش را کافر قلمداد کنی؟ یهودی میگوید اگر چنین است. بچه دلیل تمام مسلمین او را

در نماز لعن میکنند و حال آنکه بعقیده شما لعن غیر کافر جایز نیست . بهر حال عمر بمعترضین جواب میدهد که این جریان موجب شد که من این بدعت ننگین را از دامن اسلام پاک کنم . اما راجع برّد فدک من خود را امروز در بین دورویه مختلف دیده و مدتی در ترجیح یکی بر دیگری متحیر بودم . یکی عمل شیخین در اخذ فدک از عمال و رعایای حضرت فاطمه (ع) و دیگری مطالبه شدید حضرت فاطمه (ع) و عدم قبول شیخین اخذ فدک از طرف صدیق و فاروق باستناد خبر نحن معاشر الانبیاء لا نورث و کما تر کناه صدقه بوده است و حضرت فاطمه زهراء (ع) این خبر را بطور علمی با حضور مهاجر و انصار رد نموده و جوابی وافق و کافی داده است . زیرا آنحضرت فرموده بچه دلیل ابوبکر و عمر از پدرشان ارث ببرند و فاطمه (ع) از پدرش ارث نبرد این عمل مخالف عدل الهی است بعلاوه مفاد این خبر مخالف صریح قرآن مجید است آیه شریفه وورث سلیمان داود میرساند که چنین فرمایشی حضرت رسول (ص) فرموده اند چه آنحضرت مسلماً فرموده اند که هر چه از او نقل شود و مطابق قرآن نباشد کذب محض است آیا باستناد خبر معارض با قرآن میتوان ملک را از دست متصرف انتزاع کرد بهر حال شیخین تکلیفی داشتند و عمل کرده اند ولی من نمیتوانم برخلاف احتجاج غیر قابل جواب حضرت فاطمه سلام الله علیها مسئولیت فدک را قبول نمایم و تا زمان بقاء اقتدار خود یا غستانهای فدک را باولاد حضرت فاطمه (ع) واگذار خواهم کرد مگر آنکه اهل حل و عقد مسلمانان مرا از خلافت خلع نمایند مردم متفقاً رویه مرضیه عمر بن عبدالعزیز را تأیید کرده و دستور او را متابعت کردند و همین رویه مرضیه بود که نام نیک عمر بن عبدالعزیز را در تاریخ عالم برای همیشه ثبت کرده است لذا اساس تشیع که بعد از جنگ صفین با فشار و زور تدریجاً متزلزل شده بود در مدت دو سال و کسری حکومت عمر بن عبدالعزیز مستحکم گردید و مردم بیطرف و جوانان را که بعد از حضرت امیر المؤمنین (ع) تربیت کرده بودند بحقیقت امر واقف گردانید ولی بعد از فوت یا مسموم کردن عمر بن عبدالعزیز بازواضع عمومی کشور های اسلامی بحال ظلم و جور برگشت . و دردوره خلفای بعدی مانند یزید و هشام و ولید بن یزید هم مسلمانان

تحت فشار بودند یعنی برای امور دینی خود امنیت نداشتند که باهل بیت طهارت رجوع کنند. اما فضائل اهل بیت طهارت و عصمت و رویه شیعه امامیه مطلبی نبود که پوشیده بماند و تمامی امت از طبقات مختلفه مخصوصاً شعرا و نویسندگان که همیشه پیشرو عامه مردم در اصلاحات و اجتماعات عمومی بوده اند توجه مخصوصی بخاندان بزرگ علوی هاشمی داشته اند و کراراً دیده شده که در موقع نهایت درجه فشار باینکه خوف قتل و شکنجه و زجر در کار بوده اشخاص باشهامت و صاحب عقیده و عزم راسخ از همه چیز دنیا و بلکه جان خود صرف نظر کرده و حق سخن را درباره حقانیت اهل بیت طهارت در خلافت ادا کرده اند چنانکه قضیه فصل آئی بین فرزدق شاعر درباری اموی و هشام بن عبدالملک اموی جریان یافته است.

فصل هیجدهم
(شهامت شاعر یا قوت ایمان)
در دوره خلافت یزید بن عبدالملک موقعیکه ولایت عهد خلافت مغضوبه اموی بر هشام بن عبدالملک بن مروان شقی ترین مردم روزگار قرار گرفته بود یکی از سالها در موسم حج ظاهراً بنام ادای مناسک حج اسلام واقعاً و معنأً برای استحضار از حالت مردم کشورهای مختلف اسلامی بمکه معظمه عزیمت نمود و در روز هشتم ذیحجه خواست کعبه را طواف نماید ولی از جهت کثرت جمعیت حجاج که از بلاد و اقالیم مختلفه در مسجد الحرام ازدحام نموده بودند موفق نگردید و معمول هم نبود که در موسم حج برای طواف خلفاء و امراء تشریفات خاصی اجرا گردد لذا ناچار شد که با انتظار کم شدن جمعیت بارجال درباری خود در گوشه از مسجد الحرام بحالت احرام جلوس و منظره طواف عمومی را نگران باشد در این حال حضرت سید سجاد علیه الصلوات والسلام از باب السدر وارد و بدون توقف برای طواف بطرف کعبه شتافت جمعیت مسلمانان بمجرده مشاهده آنجناب بطرز احترام آمیزی کوچه داده و راه طواف را برای آن سرور باز نمودند و بعد از فراغت از طواف و نماز مردم برای بوسیدن دست و تقدیم احترامات حضرتش تا خروج از مسجد الحرام بر یکدیگر سبقت جسته و آنجناب را مشایعت نمودند. هشام که بجلالت قدر و شخصیت آنحضرت آشنائی کامل داشت تجاهر کرده و از حاضرین پرسید این شخص کیست که مردم نسبت باو

بیشتر از خاندان خلافت احترام مینمایند . عرق حمیت فرزدق شاعر که در سلک درباریان انتظام داشت از خدعه و تجاھل هشام تحریک شده فوراً از جا برخاسته و گفت من این شخص را میشناسم اگر ولیعهد خلیفه اجازه فرماید معرفی نمایم هشام هم خواه ناخواه تسلیم گردید . سپس فرزدق قصیدهٔ غرائی بزبان عربی بمقاد اشعار ذیل بالبداهه انشاء و قرائت نمود که برای بهره‌مند شدن فارسی زبانان عیناً ترجمه و بنظم درآورده‌ام امید است که این هدیهٔ ناچیز در پیشگاه آن امام همام مورد قبول واقع گردد . در این اشعار هر بیت فارسی معنای یک بیت عربی است .

اینک اصل قصیده

گر بپرسد سائلی از منبع جود و کرم	نزد من علمی است کائرا فاش سازم بالانم
این بود شخصی که بطحا میشناسد منشأش	هم چنین بیت‌الله و اطراف از حل و حرم
بهترین خلق عالم هست این شه را پدر	از علوم و زهد و تقوی در همه امت علم
این بود آنکس که جدش احمد مختار بود	بس درود از جانب حقش رقم شد از قلم
گر بداند رکن کو آمد برای طوف آن	منحنی میکشت تا بوسد جنباش را قدم
این بود ناهش علی جدش رسول کرد کار	نور ایمان را نموده پخش در بین اعم
این بود آنکس که عمش جعفر طیار بود	عم دیگر حمزه آن شیر که حبش شد قسم
مادرش خیر النساء بنت رسول هاشمی	باب نامیش وصی آن شیر مرد منتقم
گر شود نزدیک بار کن الحطیم از بهر لمس	بی تأمل رکن گردد مقدمش را مستلم
گر توشناسی ورا از بغض یا از روی مکر	حضرتش معروف باشد در عرب هم در عجم
گر ببینش عارف انساب فامیل قریش	بی مهابا گویدش ختم است بر ذات کرم
گر شماری اهل تقوی جلگی را او امام	یا به پرسی خیر خلق الله را گویند هم
این بود زهرای اطهر را پسر گر جاهلی	خاتم پیغمبرانش جد و الطافش اعم
چشم خود پوشیده دارد از حیا و زصولتش	کس نیارد نطق تا وقتی که گردد مبتسم
از جبین عزّتش منشق بود نور هدی	همچو خورشیدی که از تابیدنش گم شد ظلم
از رسول الله مشتق است چون رودی ز بحر	عنصرش پالک است و هم پا کیزه از حیث شیم

از ازل ثبت است این اجلال در لوح و قلم
 همچنین از امت او پست گردیده ام
 بلکه باشد ریزه خوارش کوه و صحرای ظلم
 نفع ریزد بر عموم از کس نباشد مفترم
 پیشوای خلق باشد در علوم و در کرم
 مرگ راحت تر بود بر خصم گر آرد هجم
 در خردمندیش نبود جای شک این محشم
 بغضشان کفر است لیکن قرب حصن معتصم
 در عقب ماندند از این دسته بس اهل کرم
 همچو شیران زمین غران بطرزی محتدم
 هست یکسان بودن اموال یا صرف عدم
 لیک کفش عطر آسافر شد از گل در شمم
 از همه ارزاق و نعمتها بهر کوی اصم
 میدهد زینت ز اعمالش بالفاظ و کلم
 گر نمیبودی تشهد بودی آن لا هم نعم
 بر تمام مسلمین دهر حتم است این رقم
 بنده احباب او باشند احسان و نعم
 چونکه دین از خانه او در رسیده بر اهم
 در قبایل از قدیم العهد قاضی و حکم
 باب او باشد علی صاحب علوم و هم علم
 در دو جنگ خندق و بطنحا که شد فتح الاثم
 هر سه شاهد بر جوانمردی این صاحب هم
 گرچه کتمان گشته اما من نیم اهل کتم
 خوشه چین خرمش باشد تشید بیش و کم

حضرت پرورد گارش داده تفضیل و شرف
 این بود شخصی که جدش بر تر است از انبیاء
 داده است از بهر احسان بر خلائق بارعام
 هر دو دست او بود مظلوم را فریاد رس
 خلق نیکو دارد و هر گز نگردد در غضب
 شیر گردد سست در میدان او هنگام جنگ
 خلف عهدش نیست در افناء دشمن حین بغض
 هست از قومیکه حبش دین حق را شرط یک
 هیچ حاتم نیست قادر در نوال جودشان
 جمله شیرانند هنگام عزیمت در امور
 دست تنگی منع نماید کفش را از سخا
 در کف او خیزران خوشبوست چون مشک ختن
 حمل اندر کتف خود سازد در هر نیمه شب
 گر بگوید مطلبی جامع بود هر حسن را
 در کلامش لا نباشد جز بهنگام نماز
 بعد ذکر حق تعالی هست واجب ذکرشان
 دفع گردد ضر و بلوی در قبال حبشان
 هر که بشناسد خدا را میشناسد این جناب
 روشنائی قریش باستان زاین خاندان
 جد او باشد محمد رأس و سر خیل قریش
 بدر باشد شاهد این مدعا و هم احد
 جنگ خیبر با حنین و وقعه روز قریض
 بود سردار صحابه در تمام واقعات
 گر فرزدق برده دریای سعادت زین بیان

هشام در غضب شده و فرزدق را مدتی در یکی از قراء بین مدینه و مکه محبوس نمود حضرت سید سجاد علیه السلام دوازده هزار درهم جهت او عطیه فرستاد فرزدق از قبول آن امتناع و در جواب عرض کرد که این اقدام من صرفاً برای خدا بوده است و دوست دارم که برای روز قیامت من ذخیره گردد و در قبال آن جائزه قبول نخواهم کرد حضرت امام زین العابدین پیام فرمودند که ماعطای خود را پس نخواهیم گرفت و عمل تو نیز در درگاه جلال حضرت احدیت مورد قبول واقع شد.

گویند بعد از فوت فرزدق دوستانش او را در خواب دیدند و گفته است که با تمام فسق و فجورهای شاعرانه‌ای که داشتم بسبب انشاء این قصیده رستگار شدم جامی معروف بعد از نقل این قصیه در بیانات خود میگوید که اقتضاء داشت جهت انشاء این قصیده کلیه گناهکاران عالم آمرزیده و رستگار شوند (بنده نگارنده نیز که خود از گناهکارانم با مرحوم جامی هم عقیده هستم . علی اکبر تشید)

مؤلفین شیعه در گرچه مقصود ما نوشتن تاریخ تشیع در ایران است ولی برای **صدر اسلام** رد ادعای کذب و افتراء عمدی بعضی از نویسندگان غیر شیعه یا شیعه جاهل بتاریخ که اساساً مذهب تشیع را اقتراح کرده ایرانیان میدانند ناچار شدیم که مختصری از تلوؤ مذهب شیعه را در قرن اول حکومت زور و قلدری امویان متذکر شویم و اینک نیز برای تأیید مراتب بمؤلفین مذهب شیعه در چهل سال اول هجری اجمالاً برای روشن شدن افهان برادران سنی مذهب اشاره و بعد مقصد خود را تعقیب خواهیم نمود.

اقتباس از کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعة : اولین و بزرگترین مؤلف در مذهب شیعه امامیه خود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که باجماع تمام امت کاتب وحی بود و جمیع آیات قرآن را بخط مبارک خود جمع آوری فرموده است و هم چنین تحریر کننده فرمایشات حضرت رسول (ص) و مصحف حضرت فاطمه علیها السلام میباشد و از خود آنجناب فرمایشات و نوشتجاتی در علوم مختلفه و سیاست و مواعظ و عهود امروز در دست ما است که اتباع و پیروان آنحضرت از متقدمین شیعه وسید شریف رضی طاب ثراه

جمع آوری نموده و کلیه این فرمایشات و مکاتیب و اعمال امروز در نزد متخصصین آن علوم محفوظ و مضبوط و مورد احترام و استفاده و اقتباس شیعه و سنی بلکه فسیحان اروپا و امریکاست و هم چنین است خطب و مکاتیب و ادعیه ماثوره از سائر ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله المملک الا کبر .

بهر حال آثار ائمه معصومین آنچه امروز در دست رس است از کثرت قابل احصاء نیست و بنده نه لایق و درخور توصیف آنها و نه در این مقام هستم بلکه مقصود احصاء یکدسته از مؤلفین شیعه در صدر اسلام است . نا مخالفین را با اتصال مذهب شیعه برویه حضرت رسول (ص) متذکر نمایم .

شیعیان معاصر حضرت امیر المؤمنین (ع) به پیروی از آن حضرت بتألیف احادیث و احکام و فرائض و قضایا و اخبار و تراجم احوال اشخاص و شرح جنگها پرداخته و طبقه اول از نویسندگان شیعه را تشکیل دادند .

۱ - اول نویسنده شیعی ابو رافع غلام حضرت رسول (ص) و خزانه دار زمان خلافت علوی (ع) کتاب سنت های حضرت رسول و احکام و قضایای حضرت امیر (ع) یعنی کارهای قضائی حل شده در محضر آن امام همام را تألیف نمود .

۲ - عبیدالله بن ابی رافع منشی حضرت امیر (ع) کتابی در زندگانی آن دسته از اصحاب حضرت رسول (ص) که در جنگهای جمل و صفین و نهروان در رکاب حضرت امیر بدون شك و شبهه شرکت کردند نوشته است .

۳ - علی بن ابی رافع کتابی در فقه مشتمل بر وضوء و نماز و باب های دیگر تصنیف کرد .

۴ - ربیع بن سمیع کتاب زکوة حیوانات را از مسموعات خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) نوشت .

۵ - ابوصادق سلیم بن قیس هلالی ندیم حضرت امیر المؤمنین هم کتابی در حدیث نوشته که حضرت امام جعفر الصادق (ع) آنرا بجدا لشیعه نامیده است .

۶ - اصبع بن بناته نویسنده کتاب عهد حضرت امیر المؤمنین (ع) برای مالک اشتر نخعی و وصیت آنحضرت بمحمد حنفیه است . این شخص از رجال نامی شیعه و صاحب شرطه دستگاه خلافت حقه و ندیم حضرت بوده است .

فصل نوزدهم

۷ - ابو عبد الله سلمان فارسی است که شیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب در اوّل معالم العلماء او را از متقدمین مصنفین شیعه دانسته و کتاب خبر جائلیق از آثار او است .

۸ - ابوذر غفاری رضی الله عنه است که ابن شهر آشوب بعد از سلمان او را ذکر نموده و کتاب وصایای حضرت رسول (ص) از تألیفات اوست . علامه مجلسی رحمه الله علیه این کتاب را بفارسی مفصلاً ترجمه و شرح نموده و بعین الحیاة نامیده است که امروزه مورد استفاده عموم مسلمین است .

۹ - ابوالاسود دؤلی است که باتفاق تمام علماء اسلام قواعد علم نحو را بدستور و هدایت و تعلیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تدوین نموده و ثاعرب و ادب و تحریر و سخن در دنیا باقی است مورد افاده و افاضه است .

۱۰ - زید بن وهب جهنی کوفی است که کتاب خطب امیر المؤمنین را در منابر در موسم اعیاد و غیره جمع نموده است .

فصل نوزدهم - اتصال
مقررات شیعه به صدر
اسلام و رویه حضرت
رسول (ص)
مذهب شیعه که عبارت از متابعت اهل بیت طهارت باشد از صدر اسلام شروع و بزرگان و معتمدین از صحابه معتقد و پیرو و مرجع آن بوده اند و اساساً در چهل سال اولیه محال بود که کسی یافت شود و در اقوال حضرت امیر (ع) تردید کند البته

اشخاص دیگری هم در خانواده حضرت رسول (ص) مانند عایشه ام المؤمنین و انس بن مالک در باش بوده اند که چیزهایی از آنحضرت نقل کرده اند و سائر صحابه که در دوره خلفای چهار گانه زنده و در مدینه جمع بوده اند هر کدام خبرهایی از حضرت روایت نموده اند و مسلمین التزامی بر قبول بعض و رد بعض دیگر نداشته اند و هر کس در امر دین خود دوچار شبهه میشده با استعلام از یکی از صحابه بدون رعایت دسته طرفدار علی یا ابوبکر اشکال خود را مرتفع میکرده است و عنوان شیعه و سنی هم وجود نداشته و کلاً مسلمان نامیده میشدند .

منازعه در خلافت

چون در اصل مسئله خلافت که آیا امری دینی است و باید خلیفه را در کتاب الله و اقوال و وصایای حضرت رسول جستجو کرد و یا امارتی خلقی است و باید صاحب آن را تمایل مردم تشخیص دهد اختلاف حاصل گردید و مهاجر و انصار بدو دسته تقسیم شدند قهرأ دسته طرفدار اجماع که ابوبکر را بخلافت نصب کردند چون درین خود ناقل اخبار و سنت و کتاب و حتی زیاد داشتند دیگر مراجعائی بطرفداران ولایت خاصه نداشته و خود بخود روات شیعه یعنی طرفداران اهل بیت طهارت از آنان جدا شدند. ولی در عین حال در آن زمان یک نفر یافت نمیشده که در صحت اقوال حضرت امیر (ع) و عباس و عبدالله بن عباس و حضرت فاطمه سلام الله علیها و حدیقه الیمان و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و مقداد بن اسود و بقیه بزرگان و صحابه معتقد بخلافت بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و سائر کسانی که از بیعت سقیفه تخلف ورزیده بودند تردید کند بلکه در امور کلی عالم اسلامی مانند لشکر کشی بشام و ایران و مصر و مسائل اتفاقیه غامضه ناچار خلفاء منصوب عامه و تمام صحابه هر دو دسته اعم از مهاجر و انصار بذیل عنایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه منصوص شارع اسلام متوسل شده و آن مشکل را حل می نمودند. خبر اقاله ابوبکر صدیق (اقیلونی اقیلونی و علی فیکم) و خبر هلاکت عمر فاروق (لولا علی لهلك عمر) در همین موارد بوده - که هیچ یک از فرق سنی این دو خبر را انکار ندارند و دلیل انصاف شیخین ابوبکر و عمر محسوب میدارند.

مبنای ایجاد اختلاف

پس این اختلاف و تفرق چگونه در اسلام حاصل شده است حال به بیان آن میپردازیم: بطوریکه عرض شد خلافت بر خلاف میل دسته طرفدار اهل بیت بر ابوبکر و بعد هم بر عمر قرار گرفت و در زمان این دو خلیفه بواسطه قرب زمان با حیات حضرت رسول (ص) که تمام مردم احکام را میدانستند نهایت بعضی ها تتبع بیشتر داشتند و البته وجود تمام مهاجر و انصار در همان مرکز توسعه اسلام در صحت جریان امور تأثیرات کامل داشته و خلافت عثمان هم تاحدی پیرو همان آثار بود ولی رفته رفته مهاجرین و انصار چه قوت شده و چه در بلاد اسلامی که بعد از حضرت

رسول بتصرف مسلمین درآمده بود متفرق شدند تا حدی میدان تعدی و تخلف از مقررات اسلامی برای بعضی از افراد فامیل و خانواده عثمان یعنی بنی امیه باز شد. و با دخالتهای بیمورد خود مسلمانان مدینه را رنجانده و تدریجاً این عدم رضایت مرکزی توأم با شکایت اهالی بعضی از ایالت های اسلامی مانند کشورهای مصر و عراق گردیده و عدّه زیادی بعنوان شکایت در پایتخت بزرگ اسلام جمع شدند و قضیه بقتل عثمان منتهی گردید. در این مدت پیروی عامه مردم از خلفاء و آندسته از مصاحبینشان که نافی ولایت خاصه بودند ریشه گرفته بود و در مقررات دین خودشان بدان عمل میکردند.

اما همینکه خلافت بطریق بیعت عامه یعنی بهمان طریق که بر ابوبکر قرار گرفته بود بر حضرت امیر (ع) هم قرار گرفت و مدت خلافت قلیل آنجناب کلاً صرف جنگهای داخلی و رفع اختلافاتی گردید که بوسیله بنی امیه توطئه چینی شده بود. و لسی قهراً در این مدت مرجع حل و فصل مسائل شرعیه آندسته از اصحاب شدند که طرفدار ولایت خاصه بودند بنابراین عقیده خواص اهل بیت هم در بین عموم مردم کشورهای اسلامی انتشار یافت. بعد حضرت امیر (ع) شهید شد و هنوز اسمی از شیعه و سنی تاریخ ثبت نکرده بود. خلافت بعد از ششماه تصدی حضرت امام حسن (ع) بمعایه منتقل گردید و مرکز اسلام از مدینه و کوفه تبدیل بشام شد. اصحاب حضرت رسول دارفانی را وداع کردند در این حال جعل اخبار بر طبق میل امیر قاهر و قلندر وقت شروع شد، خانواده رسالت پناهی حالت انزوا اختیار کرده و جز در مورد اقوام و اقارب و بعضی از خواص شیعه طرف مراجعه عمومی نبودند لذا مقررات اسلام در دوره تصدی معاویه دربین اخبار مجعوله و بی اساس لوٹ گردید و در دوره یزید و مروان و عبدالملک و ولید و سلیمان (دو سال و ششماه دوره تصدی عمر بن عبدالعزیز مستثنی است) و یزید و هشام و ولید بن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم و مروان اموی حال به همان منوال بود.

اما خلفای اخیر اموی مانند یزید و ابراهیم و مروان بواسطه ضعف دیگر وقت تعقیب اینگونه امور را نداشته و فقط همشان مصروف بر دفاع از مدعیان خلافت بود زیرا در این تواریخ که تصادف با ایّام بعد از شهادت زید بن علی بن حسین علیهم السلام داشت و

دولت اموی بمنتهی درجه ضعف و سستی رسیده بود در این موقع (یعنی ده سال اخیر حکومت بنی امیه) حضرت امام محمد بن علی (ع) ملقب به باقر (ع) از موقع استفاده کرده اخبار و آثار اهل بیت طهارت و عصمت را برای دوستان تقریر نمود و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) هم در ظرف ده سال اول حکومت عباسی بیانات پدر بزرگوارش را تکمیل فرمود - کتابها و مجموعه‌ها و طومارها از فرمایشات این دو امام همام که باچند واسطه عین فرمایشات حضرت رسول (ص) و سنت و اعمال او بود تنظیم گردید. و این دسته از روایات که تحقیقاً عدّه آنان از چهار هزار نفر در مدت ۲۰ سال کمتر بوده و تا ۲۰ هزار نفر هم مورخین نوشته‌اند به روایات جعفری معروف شدند و پیروان و عقیدین این دسته را شیعه امامیه نامیدند. این بیست سال را مورخین شیعه مذهب دوره زرین اسلام نامیده‌اند.

در این موقع یعنی در حدود سال ۱۴۵ قمری هجری حکومت غاصبه عباسی باوج اقتدار رسید و از حیث مقررات دین هم در مقام سر و صورت دادن بخلاف خود برآمدند. خاندان عباسی را باتفاق کلیه فرق اسلام حتی خوارج حقی در خلافت ادعای عباسیان
در امر خلافت نبوده زیرا در موقع رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) عباس عموی آنجناب و جداعلا و مایه افتخار عباسیان در قید حیات بود و ابداً چنین

ادعائی نکرده بلکه در منازعات راجع بخلافت جداً طرفدار حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده که محاورات و فرمایشات او را تاریخ کاملاً ضبط نموده است چه شد که اولادش دعوی خلافت نمودند؟ گویند پس از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام جمعی از مردم محمد بن علی مشهور بخنیه را امام می دانستند و محمد در مکه اقامت داشت چون حجاز و یمن بعد از فوت یزید بن معاویه تحت تسلط اولاد زبیر در آمد عبدالله زبیر محمد را به بیعت خود دعوت نمود ولی مورد قبول واقع نشد لذا در مقام ایذاء او برآمد علی بن عبدالله بن عباس بواسطه قرابت در مقام حمایت محمد برآمد و در مسجد الحرام عبدالله زبیر را در ادعای خودش مورد شامت قرار داد و گفت کار بنی هاشم بجائی رسیده که اولاد زبیر هم بر آنان برتری میفرشند عبدالله گفت که مگر زبیر پسر صفیه دختر عبدالمطلب

تیمست که شما ما را غیر از بنی هاشم میدادید علی جواب داد از قاطر پرسیدند که پدرت کیست گفت مادرم اسب است و بنی هاشم بودن شما هم شبیه به نسب قاطر است و از طرفی چون مختار و ابراهیم و شیعه عراق بنام اجازه محمد بن علی در کوفه خروج و عمال عبدالله زیر را از آن دیار رانده بودند و بهانه جوئی عبدالله هم بعد از قتل مختار و تصرف کوفه بدان جهت بود ناچار محمد بن علی و علی بن عبدالله عباس از مکه خارج و در محلی بین حجاز و شام با انتظار خاتمه منازعه مدعیان خلافت متوقف شدند قضا را هم علی بن عبدالله و هم محمد بن علی یکی بعد از دیگری در همان محل بعد از قتل عبدالله زیر بوسیله حجاج بن یوسف ثقفی وفات کردند که حسب الوصیه اجساد آنان بمدینه نقل و در قبرستان بقیع مدفون شده اند و دعوی امامت از محمد حنفیه بعد از محاکمه معروف حنجر الاسود کسی نشنیده است .

ابو هاشم پسر محمد حنفیه هم بلا عقب بوده و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ادعا کرد که پسر محمد حنفیه هنگام وفات او را وصی خود قرار داده و این ادعا با قدرت و قوت حکومت اموی آن روز ارزشی نداشت ولی تدریجاً این فکر در مغز محمد قوت گرفت و محرمانه شروع به تبلیغ کرد اما قبل از موقعی که محیط برای پیشرفت ادعای او مساعد بشود بدار باقی شتافت ابراهیم بن محمد معروف بامام داعیه پدر خود را تعقیب و از ضعف حکومت اموی استفاده کرده مبلغین و داعیان خود را بنام دعوت آل محمد (ص) به بلاد اسلامی مخصوصاً خراسان گسیل داشت و پس از خروج ابو مسلم خراسانی و فتح قسمت مهمی از ایران مروان حمار آخرین خلیفه اموی ابراهیم امام را گرفته و با انواع عقوبات بقتل رسانید . پس از ابراهیم قبلاً احمد بن محمد مکنی به ابو عباس مشهور بسفاح و سپس ابو جعفر منصور دوانقی برادران ابراهیم امام هر يك خود را خلیفه میدانستند . قحطیه سردار نامی ابو مسلم عمال حکومت را از قاطر ایران رانده و وارد عراق گردید و کوفه را نیز فتح کرد در این موقع ابو سلمه که بنام وزیر آل محمد بسرداران ابو مسلم دستور میداد خواست از موقع استفاده کرده و خلافت را بحضرت امام جعفر الصادق (ع) واگذار و ولی آنحضرت چنین خلافتی را که با قتل عام مردم از خراسان تا شام تهیه شده

بود لایق و سزاوار همان تبلیغ کنندگان آن دانست و بالاخره بدون اجازه و تصویب ابوسلمه احمد سفاح سرداران لشکر فاتح معرفی و بخلافت پذیرفته شد. سفاح بواسطه خدمات زیاد ابوسلمه در راه قلع و قمع بنی امیه باینکه میدانست قلبش در گرو محبت خانواده علویان است باز متعرض او نشد و در شغل وزارت خود او را نگاهداشت و باندبیر همین ابوسلمه بود که یکمرتبه باقیمانده خانواده امویان قتل عام و نامدتی نام و نشان از آنان باقی نماند.

قتل عام امویان پس از شکست مروان حمار و متواری شدن لشکر او بنی امیه در اقطار کشورهای اسلامی متفرق شده و شروع بدسیسه و اخلاص کردند چه آنان در حدود هشتاد و پنج سال از پستان خلافت و امارت سیراب شده بودند و کسانی نبودند که بتوانند از زورگوئی و قلدری و استفاده از بیت المال براحتی دست بکشند.

و این ترتیب مانع نضج گرفتن حکومت عباسی بود لذا ابوسلمه و سفاح نقشه کشیده و نامه هائی دائر به استمالت آنان نوشته و با وعده های خوب آنان را امیدوار کرده و در کوفه جمع نمودند ابوعباس سفاح بتمام بزرگان بنی امیه بدین طرز نامه نوشت که بنی امیه و بنی هاشم از يك سلسله و نژاد هستند آنچه مسلم است حکومت اسلامی از بین آنان خارج نخواهد شد و اینکه در تعارض با یکدیگر افراط و تفریط هائی بین آنان واقع شده مانع صلح و قاطع قرابت نشده و باز یکدیگر را بدیگران نمیفروشند باید هر چه زودتر دور هم گرد آمده و از خوان خلافت مشترکاً بهره مند شوند نهایت خلیفه که تابع حال اموی بوده اینك هاشمی خواهد بود. رؤسای بنی امیه باستثنای عبدالرحمن بن ولید بن هشام که باندلس فرار کرده و در آنجا نقشه حکومت جدیدی را طرح کرده بود از بلاد مختلفه کشورهای اسلامی خاطر جمع شده و يك يك در کوفه جمع شدند مقارن همین حال سدیف غلام ابراهیم امام که شاهد چگونگی قتل ابراهیم بدست مروانیان بود و از دست آنان فرار کرده و در حدود شام مخفی و متواری بود خود را بکوفه رسانید و در دستگاه خلافت مقرب گردید.

این سدید شخصی مطلع بانساب و تاریخ و زبانی فصیح و اطلاعاتی وسیع از مظالم بنی امیه نسبت بخاندان علویان و عباسیان داشت و خودش نیز از آنان صدمه زیاد دیده بود - پیدا شدن سدید در دستگاه خلافت رؤساء و اعیان بنی امیه را که در مرکز خلافت جمع شده بودند مضطرب کرد و انجمن مخفیانه ای تشکیل داده و چنین تصمیم گرفتند که بواسطه وجود سدید در دربار خلیفه که آنان را همه روزه مورد اهانت قرار میدهد در زحمت هستند خوب است با اجازه سفاح متفرق شده و شهرهای دیگر بروند چون قبل از آمدن سدید بموجب دستور ابوسلمه وزیر بحدی درباریان تازه کار خلافت نسبت بامویان احترام میکردند که بکلی سابقه عناد درین بنی امیه و بنی عباس فراموش شده بود ولی در جواب آنان خلیفه وعده داد که از حرکات ناهنجار سدید نسبت به آنان جلوگیری نماید احمد سفاح و ابوسلمه بسدید بطور مخفی دستور دادند که از توهین بامویان موقتاً خودداری نماید و بظاهر هم قدری با او خشونت کردند امویان تحمیق شده و روز بروز جمعیت آنان در دربار عباسی بیشتر شد. تا اینکه ابوسلمه موقع را مقتضی دید که یکباره مدعیان احتمالی خاندان عباسی را ریشه کن نماید.

برای این منظور يك بار عامی ترتیب داده شد که قرار بود خانواده های بنی علی و بنی عباس و بنی امیه در آن پذیرائی و برای اولین بار عطایای آنان از طرف مقام خلافت مقرر و اعطاء

تشکیل
مجلس رسمی

شود. ولی بعد از تشکیل مجلس احدی غیر از بنی امیه حاضر نشد و يك عده از غلامان ترك و شجاع را در کمینگاه گذارده و دستور داده بودند وقتی که خلیفه احمد سفاح عمامه خود را بر زمین زد از کمینگاه خارج شده و تمام امویان را از دم تیغ آبدار بگذرانند. در صدر مجلس تختی برای خلیفه گذاردند و یکی از غلامان حاضرین را اعلام میکرد که بیایند و عطایای خود را دریافت دارند. این اعلام قبلاً از بزرگان بنی فاطمه شروع و عده ای از آنان را نام بردند که هیچیک حاضر نبودند و سدید سرگذشت آنانرا از شهادت یافوت جواب میداد سپس به بنی عباس شروع شد و نام یکی از اقرباء یعنی برادر خلیفه برده شد سدید ترتیب قتل او را بدست مروانیان که

قتل عام امویان

حالی‌ه در مجلس خلیفه حضور دارند بعرض رسانید و بحدی در بیان زجر و عقوبات نسبت بمقتول نکات دقیقه و فصاحت بکاربرد که احمد سفاح بی‌طاقت شده و عمامه خود را بر زمین زد و پیراهن بر تن دریده و شروع بگریه نمود. در این حال درب‌های دارالخلافه بسته و کمینگاه‌ها گشوده شد و جوانان مسلح ترك تمام بنی‌امیه بدون سلاح را با طرز فجیعی بقتل رسانیده و زمینه حکومت عباسی را برای پانصد سال صاف و هموار نمودند و از غرائب آن است که بعد ها خلفاء بنی‌عباس می‌گفتند که این قتل عام برای خوش آمد علویان از بنی‌هاشم بعمل آمده است.

گویند در ایجاد حکومت و خلافت عباسی عدّه زیادی از مردم را بقتل رسانیدند و اولین خلیفه هم احمد بود لذا این سفاکی را **چرا احمد را سفاح می‌گویند** کسه در بلاد ایران و عراق بعمل آمد باو نسبت داده و به

سفاح یعنی بیباک از خونریزی ناامیده شد و حال آنکه احمد سفاح شخص خونخوار و شروری نبوده و در دو سال و نیم زمان خلافت خود نسبت به اهل بیت طهارت و شیعیان آنان منتهی درجه مهربانی را داشت و همیشه آنان را بر خود مقدم میداشت قتل عام خاندان اموی که مدت هشتاد سال بر نفوس و اعراض و نوامیس مسلمین مسلط بوده و بر هیچکس رحم نمی‌کردند و همچنین بر هم زدن قبور خلفاء اموی که در زمان همین احمد سفاح (مشهور بابوعباس) بعمل آمد آنروز مطلوب عموم مسلمین بود.

بعد از فوت احمد سفاح و جلوس منصور دوانقی اوضاع دگرگون شد ابو سلمه وزیر آل محمد و سلیمان بن کثیر بجرم اینکه **فصل بیستم** شروع قساوت عباسیان میخواستند اند خلافت را در خاندان علوی مقرر نمایند بقتل

رسیدند و ابو مسلم که مؤسس خلافت عباسی بوده و چندان اعتنائی بمنصور نداشت بدست منصور بطور اغفال کشته شد و سلطنت عباسی باوج اقتدار رسید حال نوبت بنی‌فاطمه است زیرا بیست سال است که امامین همایین باقرین زمینه را برای ترویج مذهب امامیه مساعد دیده و بدون دقیقه‌ای غفلت مشغول کار شده‌اند و محمد و ابراهیم

پسران عبدالله بن حسن المثنی بن الامام حسن (ع) در کوفه و بصره متوقف و تسلیم خلافت عباسی نیستند و باصطلاح تاحدی آزادی حکمفرماست و بقلندری و زورگوئی دست زده نشده است .

عصر زرین و مشعشع برای شیعه امامیه همین بیست سال است که ده سال آخر بنی امیه و ده سال اول بنی عباس باشد در این مدت تمام قواعد فراموش شده اسلام که در مدت هشتاد و پنج سال حکومت اموی تعطیل شده بود تجدید گردید . و مجالس درس و تألیف و تصنیف اخبار و آثار اسلامی از طریق نقل و روایت حضرت امیر و فاطمه و امامین همایین حسن و حسین و امام زین العابدین به بیان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام به منتهی درجه تشریح و تدوین گردید ، کسانی که از محضر مقدس این دو امام همام استفاده کرده عده کثیری بودند که از اقطار اسلامی آمده و کتب تألیفیه آنان در عالم اسلام اشتهار یافت که مجموعه این اخبار را کتب استبصار و من لایحضره الفقیه و تهذیب و کافی حکایت دارد .

منصور عباسی که نامدنی مزاحمتی با امام جعفر صادق (ع) نداشت .
توجه منصور به مذهب بلکه ظاهراً احترامات زیادی هم از آن حضرت مینموده زیرا آنجناب به پسران عبدالله بن حسن المثنی بن الحسن السبط علیه السلام فرموده بوده که بیهوده خود را بکشتن ندهید که نه خلافت بشما میرسد و نه شما را در خلافت حقی است عبدالله المحض دو پسر داشت بنام محمد و ابراهیم که محمد شباهت تامی به حضرت رسول داشت و در بین مسلمانان آن دوره بصاحب نفس زکیه معروف شده و تصور شده که مهدی آل محمد است .

کلیه بنی عباس و بنی هاشم باستثنای حضرت امام جعفر صادق (ع) در اواخر دوره اموی محرمانه باو بیعت کرده بودند و خود منصور خلیفه دوم عباسی هم از آن جمله است که در بیعت محمد بود و برای تکمیل امر محمد مجلسی تنظیم کرده بودند که حضرت صادق را هم به بیعت او وادارند ، ولی حضرت امام جعفر صادق از بیعت خودداری و بمحمد توصیه کرد که گرد این افکار نگردد ، زیرا خلافت واقعی الهی باید در خاندان

شروع قساوت عباسیان

حضرت امام حسین (ع) سیر نباید به اولاد امام حسن (ع) و خلافت ظاهری هم که عبارت از حکومت و امارت باشد از خاندان اموی بخاندان عباسی منتقل خواهد شد و بطرف منصور با دست اشاره و فرمودند که شخص صاحب قبای زرد متصدی حکومت خواهد شد. عبدالله غضبناك شده در جواب تعرض سختی بآن حضرت نموده و گفت بخل و حسد تو را به تلیف این کلمات واداشته و بیهوده از غیب خبر میدهی. حضرت در کمال وقار و احترام فرمود پسر عم گرامم اگر خلافت باید بواسطه قرابت با حضرت رسول (ص) بر محمد پسر تو قرار گیرد چرا نباید بخودت برسد تو که به حضرت رسول نزدیک تر از پسر هستی بیهوده این جوانان را مغرور نکرده و بکشتن ندهید که امارت بنی امیه بر بنی عباس قرار خواهد گرفت و از مجلس خارج گردید.

منصور که تمام این جریان را خود شاهد بود قطع حاصل کرد که خلافت باو میرسد چنانکه صدق گفتار حضرت پس از چندی ثابت گردید و محمد و ابراهیم هر دو بدست منصور کشته شدند و عبدالله در زندان منصور بدرد حیات کرد.

اما منصور باسلطه بی پایان خود زیاده از حد مغرور شده و مذاکرات این مجلس را هم در خاطر داشت روزی حضرت صادق را احضار کرده و عرض کرد که خاندان عباسی حاضرند که جنبه روحانیت خلافت را از سیاست تفکیک نمایند تا در خاندان حضرت امیر المؤمنین علی (ع) قرار گیرد. بدین طریق که يك نفر خلیفه سیاسی همیشه از خاندان عباس و يك خلیفه روحانی از خاندان علی (ع) کشور های اسلامی را اداره نمایند حضرت صادق (ع) جواب داد که جد شما عباس چنین ادعائی را در مقابل جد ما علی (ع) نداشته که حال شما دارید خلافت قابل تفکیک نیست اگر تو خود را لایق و محق در امر میدانی که هر دو قسمت را در دست دارید و اگر هم بیطلان دعوی خود معترفید خود را از خلافت خلع کن تا حق بصاحب حق واصل گردد.

منصور در پیشنهاد خود پا فشاری زیاد کرد و مدتی برای قبولاندن آن اصرار و التماس کرد ولی در تصمیم حضرت صادق (ع) تغییری حاصل نگردید و سپس غضبناك شده و درمنظر عده زیادی از مسلمانان گفت حال دماغ خود و تو را در مقابل شیخ تیم.

فصل بیستم

وعدی بزمن میمالم یعنی آنان را بر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ترجیح داده و آثار واحکام اسلام را که از مجاری غیر از اهل بیت طهارت رسیده ترویج خواهم کرد و مقدمه کلیه علویان را که از بدو تشکیل حکومت عباسی در بلاد اسلامی بامارت و سمت های دولتی برگزیده بودند معزول نمود اما عده ای از آنان دعوی استقلال کرده و برای خود حکومت های خاصی تشکیل دادند که صاحب مزار شریف افغانستان نمونه از آنان و یا از اعقاب همین امراء مستقل بوده است .

یکی از ولایات مهم افغانستان موسوم بمزار شریف است و در **مزار شریف** مرکز آن گنبد و بارگاه تاریخی عظیم و مفصلی سر بفلک کشیده که معروف است بمرقد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) همه ساله مردم از تمام زوایا و اطراف کشور فعلی افغانستان بلکه هندوستان بآنجا رو آورده و زیارت و تقدیم نذورات مبادرت میورزند .

دولت افغانستان هم برای اداره این دستگاه متولی مخصوص تعیین و نهایت اهتمام را در تعمیر و حفاظت آن بعمل آورده و شاید این دستگاه مهمترین وسیله اتحاد و اتفاق فرق مختلف باشد که دست آویز دولت واقع شده و در جمع و ارتباط قبایل و عشایر صحرایی سرکش تأثیر تمام دارد دو زیارتگاه دیگر هم در افغانستان (هرات) وجود دارد که سابقه تاریخی هر دو کاملاً روشن و مبرهن است و ابداً شایعه ساختگی ندارد .

۱ - مقبره عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار است که ذکر او گذشت و در حدود هرات بقتل رسیده و در همانجا که شهر اول خراسان در آن تاریخ محسوب میشده دفن شده است .

۲ - مقبره حضرت قاسم بن امام جعفر صادق علیه السلام است که از طرف پدر بزرگوار خود مأموریت تبلیغی مذهبی در هرات داشته و در آن شهر تاریخی وفات و مدفون شده است .

در دوره نورانی شیعه یعنی ده سال اخیر حکومت اموی و ده سال اول حکومت عباسی سفراء و نمایندگان مذهبی امامین همانین باقرین علیه السلام در کلیه بلاد اسلامی

شروع قساوت عباسیان

آزادانه به تبلیغ مذهب شیعه دست زده بودند .

تاریخ نویسان قدیم و جدید اسلامی صحت نسب و اعمال تاریخی این دو نفر را تأیید نموده اند .

ولی راجع بمزار شریف که میگویند قبر حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام است افسانه بنظر میرسد .

درالسنه اهالی آن ولایت چنین اشتها دارد که بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) در کوفه حضرت امام حسن علیه السلام برای خوف از دشمنان چندین نعش ساختگی ترتیب داد و بحجاز و فارس و خراسان فرستاد و جسد شریف حقیقی دربین این نعشها شناخته شد و احتمالاً یکی از نعشها که باین سرزمین رسیده و دفن شده شاید جسد حقیقی حضرت امیرالمؤمنین (ع) باشد .

این مقدمه و نتیجه بکلی بی اساس و جنازه حضرت امیر علیه السلام بتصدی حضرات حسنین و سایر اولاد آنحضرت در نجف اشرف که در آن تاریخ بنام قریه غری خارج از شهر کوفه بود محرمانه دفن و محل قبر بطور سر خانوادگی دربین تمام افراد خانواده معلوم بود . ولی چون دنیای دون بحدی به بنی امیه میدان داد که موجود و مروج و مبلغ اول اسلام را درمنابر لمن مینمودند از خوف جسارت بقبر این سر را پوشیده میداشتند تا در دوره امارت هرون الرشید که آهوئی را در دشت کوفه تعقیب مینمود و آهو بتل خاکی در نزدیکی قریه غری پناه برد و سگهای شکاری در پای تل ایستاده و ابدأ تعرضی به آهو نمودند و از این عمل غیرعادی هرون الرشید مات و متحیر گردید و جمعی از اهالی قریه غری را احضار و جهت این امر را سؤال کرد . یکی از پیرمردان محلی با گرفتن امان اظهار کرد ما از پدران خود شنیده ایم که در این محل مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زیر خاک پوشیده است .

هرون پیاده شد و در آن مکان شریف با کمال خضوع و خشوع دو رکعت نماز گذارد و سپس امر کرد که خاکهای تل را متفرق و مرقد مطهر را ظاهر نمودند لذا شایعه ساختن جنازه های غیر حقیقی و فرستادن بنقاط مختلف اساس ندارد . و قبل از این واقعه

فصل بیستم

نیز مکرر مردم حضرت صادق (ع) را در آن محل بحال نماز دیده بودند که معلوم میشود برای زیارت قبر جدش بدینجا تردد داشته است .

پس این مرقد واقع در ولایت مزار شریف متعلق بچه کسی تحقیق در هویت است؟ آیا کسی بدین نام وجود داشته است؟ در روی سنگ قبر صاحب مزار شریف عبارت مفصلی حک شده که سطر اول آن چنین است هذا قبر امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابیطالب و عبارات دیگری در دنباله آن بوده که قادر بخواندن نبوده اند و یا از جهة افراط در حسن نیت همینکه نام و نام پدر و کنیه و لقب را صحیحاً میخوانده اند بحدی مجذوب میشده اند که دیگر بآخر عبارت توجهی نمیکرده اند و این رویه باعث چنین اشتباه بزرگی شده است . (استفاده از کتاب الذریعه صفحه ۳۷۵ و ۳۷۶ که نقل از صفحه ۳۱۱ کتاب عمدة الطالب چاپ لکناهور نموده است) صاحب دو کتاب انساب آل ابیطالب و عمدة الطالب که یکی را بفارسی و دیگری را بعربی نگاشته پرده از روی این راز برداشته و حقیقت را در انظار عالمیان ظاهر و جلوه گر ساخته است . و این شخص خود هاشمی و نسب خود را چنین شرح داده .

سید جمال الدین احمد بن علی بن مهنی بن عتبة الاصغر بن عتبة بن محمد بن داود بن موسی الثانی بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط بن علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام از این سلسله داود که بابن الرومية معروف بود مدتی در مدینه امارت داشته و محمد پسر داود بعلت رقبائی که در مدینه بسبب امارت پدرش پیدا کرده بود توانسته در حجاز بماند و بعراق مسافرت کرده است .

و شاید کتاب انساب آل ابیطالب ترجمه فارسی کتاب عمدة الطالب باشد که بوسیله خود مؤلف بعمل آمده است و نسخه این کتاب نفیس را جناب آقای آقا شیخ آقا بزرگ مؤلف الذریعه در کتابخانه مرحوم شیخ نوری مشاهده نموده بوده و حال معلوم نیست که این در گرانها در تصرف کی است ولی معظم له احتمال داده که شاید تحفه جالیه اقتباس از همان کتاب باشد .

سید جمال الدین موصوف در هر دو کتاب خود متذکر شده که در بلخ وارد مزار شریف معروف شدم و با خواندن عبارت سنگ روی قبر که در زیر صندوق نفیس پنهان بوده مردم آنسامان را از شبهه خارج کردم زیرا تمام عبارت چنین است .

هذا قبر امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابیطالب بن عبدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسن السبط علیه السلام ومعلوم داشتیم که صاحب قبر از احفاد حضرت امام حسن است که این نقاط را در تصرف داشته و اشتراك در اسم و لقب و نام پدر موجب چنین اشتباه بزرگی شده است .

چه در اوائل تصدی امارت بنی عباس کلیه نقاط کشور های اسلامی را منحصرأ از هاشمیین دو شعبه علوی و عباسی تعیین مینمودند و بعد هم که منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی از سازش با حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام مأیوس شد یعنی حضرت صادق تفکیک جنبه روحانیت خلافت را از سیاست غیر مشروع دانستند و امراء عباسی هم لجاجاً بقلع و قمع و طرد علویین پرداختند بعضی از علویان در گوشه و کنار کشورهای اسلامی تمکین نکرده و دعوی استقلال کردند زیرا در آن تاریخ بین علماء عامه این مسئله مسلم و اشتهار داشت که هر يك از افراد خاندان علوی فاطمی باشمشیر مطالبه خلافت را از غیر این خاندان کند متابعتش لازم و واجب است از این قرائن و امارات استنباط میشود که این شخص صاحب مرقد از اولاد امام حسن علیه السلام در بلخ امارت مستقل داشته و بعد از فوتش این عبارت را بهمان مناسبت روی سنگ حك کرده اند .

حال این مراتب بر اولیای امور دولت اسلامی افغانستان پوشیده و مجهول است یا بحقیقت امر پی برده ولی صرفه سیاسی خود را در نشر واقع امر نمیداند خدا دانا است .

اما در نتیجه این تحقیق روشن خواهد گردید که مزار شریف افغانستان نه فقط در خور برابری با نجف اشرف نیست بلکه ظاهراً امامزاده تابع امام هم نیست زیرا خود را امیر المؤمنین می نامیده که بعقیده ما هیچ امامزاده و غیر امامزاده ای نمیتواند

فصل بیستم

امیرالمؤمنین (۱) باشد مگر همان شخص معهود بخصوص که در اذهان متمرکز و در کتب اسلامی مشخصات او قید شده است یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و بس - هر کس نرود بمکه از راه نجف حجتش به نماز بیوضو میماند.

بهر حال منصور پس از یأس از سازش منظور خود از آزادی مراجعه دوستان اهل بیت بحضرت صادق (ع) جلوگیری کرد و ابوحنیفه را که از شاگردان خود آنجناب بود و هم چنین مالک فقیه را مرجع قرارداد و سپس در دوره های خلفاء بعدی محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل نیز تدویناً مرجعیت یافته اند و چون در فتاوی این چهار نفر با علماء دیگر که از غیر مبائی اهل بیت طهارت اتخاذ شده بود تدویناً اختلافاتی حاصل گردید بنا بامر قادر عباسی غنغن گردید که دیگر کسی حق اجتهاد ندارد و در واقع بحکم حکومت وقت اجتهاد در علم فقه منحصر به همان چهار نفر و سبب (۲) اجتهاد گردید و کلیه مسلمانان عالم خواه نخواه مکلف شدند که اعمال دینی خود را طبق فتاوی این چهار نفر مجتهد رسمی دولت عباسی انجام دهند چنانکه تا بحال هم ادامه دارد و باز بحکم حکام و امرای عباسی اجتهاد حضرت امام جعفر صادق (ع) غیر رسمی تشخیص گردید و تا بعین و مقلدین مذهب جعفری را تحت فشار قرار داده و رافضی نامیدند و مقصودشان آن بود که اینها از مذاهب اربعه رسمی مقرر در دولت عباسی که مذاهب حقه است صرف نظر کرده اند و بدین طرز مذاهب پنجگانه از یکدیگر در يك دین امتیاز گرفت. زیرا مقررات مذهب شیعه کلاً از قرآن و آثار حضرت رسول (ص) با بیان اهل بیت عصمت و طهارت تدوین شده است ولی مقررات مذاهب چهارگانه از قرآن و آثار حضرت رسول (ص) با بیان عایشه ام المؤمنین و انس بن مالک و سایر صحابه غیر از اهل بیت است. خلفای راشدین هم مانند عمر فاروق خلیفه دوم مقرراتی

(۱) یکی از شیعیان حضرت صادق (ع) را امیرالمؤمنین خطاب کرد حضرت فرمود لقب امیرالمؤمنین مخصوص بحضرت علی بن ابیطالب جد من است و بهیچ يك از ائمه اطلاق نمیشود. القدير جزء سوم (۲) مرحوم عرب باغی در قواعد الاسلام آقای انصاری در شیعه میگوید نوشته اند که قادر عباسی برای اینکه از رؤسای عامه پول زیادی گرفت ولی شیعه از دادن پول ابا کردند و مرحوم سید مرتضی صد هزار اشرفی یعنی تمام دارائی خود را بخلیفه واگذازد که مذهب جعفری هم رسمی شود ولی قادر عباسی مغرض قبول نکرد

گذارده که در نزد فرق چهار گانه محترم و قابل اجرا است که چون نگارنده در مقام مجادله نیست صرفاً بموضوع اشاره و از شرح آن خودداری میکند متعتان محللتان فی عهد رسول الله و انی احزهما و اعاقب علیهما اما شیعه امامیه چنین حقی را نه برای علی علیه السلام و نه برای سایر خلفاء راشدین هیچکدام قائل نیستند و عقیده دارند که خلیفه صرفاً مروج و حافظ شرع نبوی است و خودشان حق قانونگذاری ندارند بناءً علیهذا مابدون اینکه تعریضی بر غیر شیعه داشته باشیم محقق و مدلل کردیم که دین شیعه دین پیغمبر اسلام است که از طرق نقل اهل بیت طهارت بما رسیده و ابداً بسلاطین صفویه و بغزنیان و به سلاطین آل بویه ربطی ندارد اینکه اخیراً شیخ محمد مردوخ سنی در ندای اتحاد خود مدعی شده که غزنویان هم در تبلیغ مذهب شیعه در ایران کوشش کرده اند این ادعا از آن جهة که مکذب ادعای دیگر او دائر بر اینکه سلاطین صفویه مذهب شیعه را در قرن نهم هجری ابداع کرده اند میباشد مورد اتخاذ سند ما است ولی در مرّ واقع بی اساس است زیرا سلاطین غزنوی اکثر بلاد هندوستان را از زیر سم اسب گذرانیده و بضرب شمشیر و سر نیزه بر آن سامان تسلط یافتند - اگر آنان شیعه و مبلغ اصول تشیع بودند باید کلیّه بلاد مفتوحه آنان مذهب شیعه اختیار کرده باشند و حال آنکه خلاف آن ظاهر است و اکثریت تام مسلمانان هندوستان سنی مذهب هستند و عدّه قلیلی شیعه دارد که شاید زیاده از صدی سی و پنج کلیه مسلمین آن بلاد نباشد (پس ادعای آقای مردوخ در این باب قابل توجه نیست) و مختصر فاصله بین معتقدات و رویه شیعه امامیه با پیغمبر اسلام وجود ندارد البته از طرق اهل بیت و این مثل در دنیا مخالف ندارد که اهل البیت ادری بمافی البیت - اهل هر خانه بهتر میدانند که در آن خانه چیست .

فصل بیست و یکم بطوریکه در فصل شانزدهم اشاره شد قبیلہ اشعریین تدریجاً از سال ۷۳ تا ۸۳ جمعیت کثیری در سواحل رودخانه شهر قم جمع شده و شهر قم را بناء گذارند و از چند طرف میدان اعاشه خود را توسعه دادند .

فصل بیست و یکم

دسته‌ای از آنان بطرف کاشان رفته و در آن حدود سکونت اختیار کردند و دسته دیگر آوه را مقر اعاشه خود قرار داده و جماعت دیگر از آنان در قراء بین قم و اصفهان مکان گرفتند و جماعتی هم بطور انفرادی در تمام نقاط ایران متفرق شدند.

شهرستان قم که بنیانش منسوب بطایفه بنی سعد اشعری است و وصف شهر قم
از اواخر قرن اول هجری یعنی سال ۸۳ به بعد رو به عمران گذارده یکی از شهرهای مقدسه اسلامی است و اخبار زیادی در مدح قم و قمیین در کتب قدیمه دیده میشود.

حوزه علمیه قم بواسطه مرکز تشیع واقع شدن در ایران از تاریخ بنیانش همیشه دایر و مباحثات علمیه در این شهر رونق کامل داشته و دائماً سادات گرام و شیعیان خاص از اطراف و اکناف کشورهای حجاز و عراق از فشار خلفاء جور فرار کرده و این بلده مقدسه را مأمن خود قرار می‌داده‌اند.

ساختن دو مسجد عظیم بنام حضرت امام حسن عسگری در شهر قم و مسجد حضرت صاحب الزمان علیهما السلام بتفصیلی که در کتاب جنت المأوی تألیف شیخ نوری مندرج است بامر امام عصر عجل الله تعالی فرجه در جگر آن شش کیلو متری شهر و صدها قرائن دیگر مؤید همین معنی است اصول عقاید مذهب شیعه و آثار اهل بیت طهارت در قم مانند اصول اسلام در مدینه طیبه در صدر اسلام شیوع داشته است ولی این شهر در هیچیک از ازمینه سابقه تاریخی اسلامی مرکز حکومت مستقل و محل توجه مردان سیاست و رجال دولت نبوده است و گاهی سیاستمداران برای پشتیبانی خود افراد برجسته روحانیت قم را بمرکز خود میکشانیده‌اند و بدین جهت همیشه رجال درجه اول سیاست و علم و روحانیت را که از قم برخاسته‌اند در جاهای دیگر می‌یابیم مانند تاج الملك رقیب نظام الملك در اصفهان سعد الملك رقیب خواجه رشید الدین در محمول بغداد ابن بابویه در شهر ری. بنابراین دلائل و قرائن از اواخر قرن اول هجری اسلام مذهب تشیع هم در ایران شایع شده و هم مرکزیت یافته است بحدی که تحت عنوان شیعه و سنی بخصوص جنگهائی در بعضی نقاط واقع شده و شعراء معروف در این باب قصائد و اشعاری سروده‌اند

یا قوت حموی در معجم البلدان متذکر شده که بعد از تمرکز اقوام مختلفه بنی سعد در حوالی رودخانه و بنای شهر قم و متفرق شدن در کاشان و آوه بواسطه اختلاف مذهبی بین اهل آوه و ساوه جنگی بوقوع پیوست ولی طولی نکشید که ساوه نیز پیرو طریقهٔ جعفری گردید.

(ساوه مسقط الرأس نگارنده است که خانواده ام ایل ولی یاری قدر متیقن از سال ۱۰۲۰ هجری در دولت آباد ساوه که فعلاً مخروبه شده ساکن بوده و شناخته می شده اند و این ایل دو تیره داشته که در نواحی اردوباد و شیروان مرتع و بیلاق و قشلاق داشته اند و بعد از ظهور صفویه تیرهٔ ولی یاری بواسطه ارتباط با امرای آق قویونلو که خالوهای سلاطین صفویه بوده اند مورد سوءظن جنت مکان شاه اسمعیل صفوی واقع شده و از آذربایجان بعراق عجم کوچانیده شده و تا سال ۱۰۲۰ هجری هیچگونه اطلاعی از حالات آنان نداریم ولی در این سال که حاتم بیگ اردوبادی برای دفع امیرخان برادوست و اکراد طاعی بآذربایجان لشکر کشیده است الله یارخان جد ششم نگارنده دولت آباد را مرکز خود قرارداد و تمام چاپارخانه های بین اصفهان و تبریز تحت سرپرستی او اداره می شده و سپس فولادخان پسر او هم همین سمت را داشته است باز ولی یارخان پسر فولاد خان هم تازمان سلطنت نادرشاه افشار در همین محل و بهمین شغل منصوب بوده و با نادر شاه که بطور غیر رسمی از مغان باصفهان میرفته شناخته معارضه نموده و بامر نادر شاه او را دستگیر و باصفهان برده اند ولی مورد عفو واقع شده و بشغل سابق خود برگشته و تا اواخر سلطنت کریم خان زند در سر کار بوده است اما محمدرضا جد سوم و محمدعلی جد دوم و عباس جد اول نگارنده باشند از کارهای دولتی دست کشیده و بشغل گله داری و فلاحت قدیمی خود پرداخته و دولت آباد را هم ترك و در موسی آباد مسکن گرفته اند که حالیه تبدیل به احمدآباد و باغشیر شده است .

محمد اسمعیل پدر بنده هم همین حال را داشته ولی نگارنده در سن ۲۳ سالگی برای تحصیل بقم و سپس بطهران آمده و دیگر بمحل مراجعت نکرده ام اما اقوام و اقارب ما در همان نواحی متفرق و مشغول امور فلاحتی هستند و اکثر آنان زندگانی

خیلی بهتر از من که رتبه عالی دولتی دارم دارند با اینکه سرمایه‌های زیادی هم ندارند؛ گویند سنبسی شاعر معروف سنی مذهب در موقعیکه اظهار عداوت بشیعیان میکرده و نسبت‌های بیجائی باهل آوه میداده شدیداً مورد اعتراض واقع شده و در جواب اعتراض عبری اشعاری دارد که یاقوت حموی ضبط کرده و عیناً درج میشود.

و قائله انبغضُ اهلُ آبه و هم آعلامُ نظم والکتابه
و قلت الیک عنی ان مثلی یعادى کل من عادى الصحابه

خلاصه معنی اشعار این است که بسا گوینده که بمن میگوید که آیا اهل آبه را دشمن میداری و حال آنکه آنان مردمان عالم و فاضل و بزرگان نظم و نویسندگان هستند. من باو گفتم مثل من کسی با هر کسی که دشمن صحابه باشد دشمن خواهد بود و اشعار عربی فوق‌العاده حزن‌آوری هم در باب خرابی و قتل عام کلیه اهالی آسامان در وقعه تهاجم مغول و تاتار در این کتاب مضبوط است که از موضوع بحث ما خارج خواهد بود. بین اهل قم و سبزوار با حکام سنی مذهب اختلافات سخت و جدی. اتفاق می‌افتاده که گاهی بصورت هزل خاتمه یافته و گاهی بجنگ.

واقعات تاریخی

و جدال کشیده است که نسبت بسبزوار در مثنوی مولوی و نسبت بقم در تاریخ موسوم با نوار المشعشعین و نسبت بهردو محل در مجالس المؤمنین مرحوم قاضی نورالله شوشتری مراتب قید شده و هر دو محل استعداد وقوع اینگونه قضایا را دارد گویند اهالی قم از دربار خلافت همیشه خواستار بودند که حکام شیعی مذهب به این شهر بفرستند بعضی از خلفاء عباسی که اخلاقاً ملایم و در عین حال که سیاستاً مروج مذاهب عامه بودند باز تنفر زیادی از شیعه امامیه نداشتند و معنأً از ارادت و اخلاص بدون غل و غش مردم نسبت بعلویان که بنی اعمام ایشان بودند خوشوقت میشدند خاصه از نقل اخبار و احادیث شیعه از عبدالله عباس جد آنان که مورد اعتماد محدثین و علماء این فرقه ناجیه می باشد اطلاع کامل داشته و مورد پسند آنها بود و در واقع بحقانیت مذهب شیعه عقیده مند بودند.

ولی برخلاف عقیده و اجتهاد جدّ اعلای خودشان پیرو مذاهب عامه شده بودند که از سال ۱۴۵ هجری به تقویت خود آنان ترویج شده بود. اما بعضی خلفاء سختگیر

عناداً حاکم قم و مراکز شیعه نشین را از سنیان متعصب انتخاب کرده و به ابناء مردم آن سامان میپرداختند. من جمله یکی از حاکم قم مردم را جمع کرده و گفت چه شده که تمام مردان این ولایت علی و حسن و حسین و جعفر و موسی نام دارند که اسامی ائمه رافضی ها است و هیچکس بنام سه نفر خلفاء اولیه نامیده نشده است و اخطار نمود که تا سه روز اگر شخصی را بنام ابوبکر و یا عمر و یا عثمان نزد من بیاورید که از سکنه قم باشد فساد عقیده و الحاد و زندقه شما را به خلیفه گزارش و فرمان قتل عام و غارت شهر قم را صادر خواهم کرد. مردم شهر بتکاپو افتاده و هر چه سعی کردند کسی را بنام های فوق نیافتند تا اینکه در یکی از زوایای شهر مردی را یافتند که ابوبکر نام داشت و از حیث قیافه کریه و شاید اعضایش هم فلج بود ویرا نزد حاکم آوردند که خود این اقدام بیشتر موجب غضب او گردید فریاد کشید که شما تمام جوانان رعنا و خوش قیافه و خوب صورت را علی نامیده و این شخص ناقص و زشت را ابوبکر نامیده اید این هم از عناد شما نسبت بصدیق است یکی از اهالی میگوید که چنین نیست بلکه آب و هوای این ولایت کسی را که علی نام داشته باشد خوب پرورش میدهد و هر کس را که ابوبکر نام داشته باشد باینصورت در می آورد حال هر کار که میخواهید بکنید حاکم را از این لطیفه خنده دست داد و مردم را بحال خودشان وا گذارد.

اهالی قم که غالباً از طوایف اشعری و شعب بنی هاشم میباشند مردمانی قوی البنیة و اهل جنگ و جدال بوده و گاهی اساساً حکام سنی مذهب را بشهر راه نمیدادند و اگر هم با قوه قهریه وارد شهر میشده اند اهالی تا حد امکان بنا فرمائی میکوشیده اند تا بالاخره خلفاء و امراء وقت ناچار بتغییر آنان میشده اند ولی برعکس اگر حاکم شیعی مذهب انتخاب میشد در اطاعت فرامین خلافت کوشش داشته و تحف و هدایای زیاده تری هم بدر بار خلیفه میفرستاده اند چنانکه در موقع عزیمت ناصرالدوله شیعی مذهب آل همدان بقم اهالی استقبال شایانی کرده و منال دولت را اعم از وجیهه اراضی و زکوة مواشی و غلات بدون تأمل تقدیم داشتند.

احکام شیعه در اروپا (نقل از کتاب یکی از د کترهای معروف ایران) بقرار
مسموع نامبرده در موقعی که در اروپا مشغول تحصیل بوده به

فصل بیست و یکم

انجمن های تحقیقی مختلفه آنسامان راه یافته ولدی الاقتضاء وارد بحث و جدال هم در امور تاریخی و دینی و مذهبی میشده و گاهی هم که از عهدۀ حل مسائل غامضۀ فقهی بر نمی آمده از طرح کنندگان مسائل استمهال و قضیه را برای مرحوم شیخ محمدحسین یزدی کتباً مینوشته و آقای یزدی هم مسائل را در مجمعی از فضلاء و فقهاء طرح میکرده و جواب های کافی تهیه و برای او میفرستاده ایشان هم بعد از وصول جواب شبهۀ ایراد کنندگان را مرتفع مینموده اند.

ظاهراً آنچه از مقررات دین اسلام در قاره اروپا و آمریکا انتشار یافته از کتب فرق چهارگانه عامه بوده و از مؤلفات کتب فقهی تابع و پیرو اهل بیت طهارت علیهم السلام یعنی فرقه ناجیه شیعه امامیه اثنی عشریه در آن دیار اثری نبوده و نیست و مسئله فوق العاده غامض در نظر متجددین و محققین عصر حاضر که پایه اطلاعات خود را بتحقیق در اطراف کرات دیگر کشانیده و منظومۀ شمسی را محسم میکرده اند تعبد و عدم توجه بحسن و قبح مورد امر و نهی بوده - و این عبارت که حسن و قبح تابع امر مولی است و بنده را در آن چون و چرایی نیست در انظار آنان استهزائی بیش نبوده است.

انفاقاً همین ایراد را بر محصل متجدد ما کرده اند که پیغمبر شما حکیمی بیش نبوده و در بعضی امور عقاید و مقررات خوبی داشته ولی این عقیده یعنی حسن و قبح را تابع امر مولی دانستن بحدی سخیف و جاهلانه است که وضع سایر مقررات او را هم باید حمل بر تضاد کرد و نمیتوان استفاده از منبع قدس دانست.

محصل متجدد ما جواب داده است که این عقیده مربوط بفرق عامۀ است ما شیعه امامیه علاوه بر اینکه چنین قاعده واصلی نداریم مدارك احکام ما چهار چیز است کتاب - سنت - عقل - اجماع اروپائیان گفته اند اولاً ما اسمی از شیعه امامیه نشنیده ایم و ثانیاً احتمال میدهیم که مدرکیت عقل را شما که فرنگی مآب هستید خودتان اختراع کرده باشید تا دینتان دنیا پسند باشد ایشان جواب میدهند که چنین نیست ممکن است از مأمورین خود که در کشورهای اسلامی دارید مراتب را تحقیق نمائید.

انجمن علم و ادب بمأمورین خود در هندوستان و افریقا مخصوصاً مصر و ترکیه

و ایران و افغانستان دستور تحقیق میدهند پس از مدتی جواب میرسد که چنین فرقه که بعد از اهل جماعت و سنت در بین تمام فرق اسلامی اکثریت داشته و قوی تر از تمام فرق هستند در اسلام وجود دارد و عقل هم یکی از مدارك معتقدات آنان هست - افراد انجمن از محصل پر حرارت ایرانی معذرت خواسته و حکم میکنند که مقررات دین اسلام واقعی همان است که این فرقه یعنی شیعه امامیه اثنی عشریه پیروی میکنند .

اولین تمرکز شیعه در ایران در بلاد غور بوده ولی بواسطه اینکه
فصل بیست و دوم
مرکز شیعیان غیور
یا مسلمین غور
 غور آنروز حالیه بطور کامل خاك ایران محسوب نمیشود باینکه از حیث تاریخ تقدم داشته زیرا بین سنوات ۳۵ تا ۴۰ هجری ایجاد شده بود بعلاوه مرکز ایران نبوده ما نیز آنرا در ذکر وقایع اتفاقیه در درجه دوم قرار دادیم و آنچه از غور آنروز که حالیه در تصرف ایران است سیستان و بلوچستان نامیده میشود و شرح آن چنین است که در زمان خلافت مولی - المتقین امیر المؤمنین علی علیه السلام جعد بن هبیره المخزومی پسر ام هانی دختر ابوطالب و خواهر زاده حضرت شاه ولایت بحکومت خراسان و ماوراء النهر منصوب شد - آنروز پاکستان و افغانستانی وجود نداشته و سراسر افغانستان و قسمتی از پاکستان ایران محسوب بوده است .

بر حسب دستور حضرت امیر المؤمنین حاکم جدید مأموریت یافت که بلاد غیر مفتوحه حوزه حکومت خود را بگشاید زیرا ولایات ایران تا اواخر قرن دوم (هنگام حکومت مأمون عباسی) کاملاً تسخیر نشده بود و تدریجاً بدین مبین اسلام مشرف میشدند چه لشکرهای بزرگ اسلامی که برای جنگ با ایرانیان تجهیز میشد نقاط سهیلیه یعنی الکهجات را با سرعت برق آسائی پیموده و با فتح یا انعقاد قرارداد صلح در سلك کشور های اسلام منسلک می ساختند ولی حوصله محاصره مراکز جبلیه یعنی کوهپایه ها را نداشتند و بتصور آنکه اهالی کوهپایه ها نمیتوانند در واسط حکومت های اسلامی زندگانی کرده و بالاخره فشار اقتصادی قطع رابطه بلاد سهیلیه و جبلیه آنان را مجبور به تسلیم خواهد کرد وقت خود را تضییع نکرده و آن بآن به پیشرفت خود بطرف شرق ادامه میدادند .

گرچه این تصوّر در کوهپایه های کوچک فوق العاده بجا و بموقع و کاملاً با نتیجه بود زیرا اهالی کوهپایه ها چنانکه در زمان خود ما هم چنین است بدون استفاده از محصولات الکه جات و گرمسیرهای مجاور نمیتوانستند زندگی کنند و همیشه باید با فروش تهاباری محصولات سرد سیری خود غلات و مواد اولیه دیگر را که برای زندگی خودشان و حیوانات اهلی لازم داشتند از نقاط مجاور الکه جات تهیه کنند و بمجرد فرود آمدن از قلل جبال و دره های عمیق مسکن خودشان چون مال و جانشان در بلاد مفتوحه اسلامی در امان نبوده ناچار بقبول اسلام یا تعهد و تقبل جزیه بوده اند و این تصمیم فوق العاده عملی و سریع النتائج بوده است.

اما استثنائاتی هم داشته است مانند مازندران و غور که هم مواقع مستحکم و غیر قابل لشکر کشی داشته و هم از حیت وسائل و حوائج زندگی از خارج بی نیاز بوده اند.

ما در تاریخ وقایع و تحوّل ایران که نظر میکنیم می بینیم که این نقاط همیشه از تعرض لشکرهای مهاجمین و فاتحین بزرگ مانند اسکندر و اسلام و مغول تاحدی در امان بوده و بسهولت تسلیم آنان نگردیده اند.

تواریخ اسپهبدان و سادات و داعیان زیدیه در مازندران و گرگان و طبرستان و آبان با امرای اموی و عباسی شاهد این مدعا است.

معروف است که تا زمان تأمین استقلال تام ایران حکمی از امویان و عباسیان در گرگان و مازندران مجری نبوده و حکومت محلی را همان اسپهبدان بقایای امراء دوره ساسانیان اداره مینمودند و بهمین جهت برای استفاده از مقررات عادلانه اسلام که در آن تاریخ گوش جهانیان را پر کرده بود دست سادات علوی را نیز بعنوان داعیان دین باز گذارده بودند و فتح کامل این نقاط و قلع و قمع اسپهبدان و راندن داعیان علوی زیدی بعد از تأمین استقلال ظاهری ایران که بدست طاهریان شروع و بوسیله صفاریان کامل شده بعمل آمده است بدین معنی که وقتی حکومت بدست خود ایرانیان افتاد تمام زوایای مملکت را گشوده و تحت حکومت امرای ایرانی اسلامی درآورده و وحدت کشور را تأمین نمودند.

مرکز شیعیان فیور یا مسلمین غور

با توجه باین مقدمه جعده بن هبیره المخزومی پسر ام هانی خواهر حضرت امیرالمؤمنین(ع) در خراسان متمکن و لشکرهاى كوچك كوچك بنقاط فتح نشده اعزام داشت زیرا در موقع اعزام حكام دستور مؤكد بآنان برای پاك كردن حوزه هاى خود از غیر مسلمین و افراد غیر متعهد باصول ذمه در درجه اول قرار داشت . بدیهی است که لشکر اعزامی دوره خلافت علوی باهمان اصول که خود حضرتش بامر خلافت قیام مینمود پیدش میروود یعنی قبلاً بطرزی کاملاً ملایم و استدلالی و منطقی باحجت و بیّنه شروع بیکار میکند .

امرای غور که وضع را کاملاً عقلائی و طبق اصول انسانیت می یابند بدون جنگ سر بر خط فرمان جعده بن هبیره والی خراسان گذارده و بدین مبین اسلام مشرف میشوند و به پیشنهاد جعده فرمانفرمای کل خطه خراسان از پیشگاه عالی خلافت حقه مولی المتقین امیرالمؤمنین علی علیه السلام بافتخار امیر غور فرمائی با خط مبارکش صادر میشود که قرنها در آن خانواده محفوظ و مایه افتخار و مباهات آنان محسوب میشده است . پس از شهادت حضرت امیر و کناره گیری حضرت امام حسن علیهما السلام که خلافت مغموبه بر معاویه بن ابیسفیان قرار گرفت آن مطرود طلیق بکلیه بلاد اسلام دستور سخیفی مشعر بر لعن حضرت امیر و حسنین علیهم السلام صادر کرد که باقوه قهریه و تطمیغ استفاده چیان و جهالت مردم اجرا گردید اما امراء غور بهیچوجه این حکم مشئوم را اطاعت نکرده و در هیچ يك از نقاط آن ایالت بموقع اجرا گذارده نشد و این بزرگترین افتخار را تاریخ بنام آنان ثبت نمود چنانکه فضلا و نویسندگان آن عصر مراتب را در تألیفات خود قید کرده اند .

معرفی بلاد غور بلاد غور که واقع است بین افغانستان و پاکستان و ایران مشتمل بر پنج کوه است و مجموع آن را مندیش که مخفف میاندیش است می نامند که مطابق هندرجات کتاب مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری رضوان الله علیه سیستان و بلوچستان است که با کمال تأسف قسمتی از بلوچ آن امروز در تصرف کشور ما نیست .

۱ - زامرغ که دارالملک پادشاهان بوده است ۲ - سرخضر که بلاد تبخراست
 ۳ - اشك است که موسوم به بلاد ثمران میباشد ۴ - کوه وزنی است که بلاد داور و
 قصر کجوران در شعاب و اطراف آن است ۵ - کوه فنج است که مرتفع ترین کوههای
 عالم محسوب است و گویند در قلعه آن کوه قصر کوچکی از چوب آبنوس یافته اند که
 تاریخ ساختن آن معلوم نشده است - بدیهی است که بمرور زمان این اسامی تغییر یافته
 و در عین حال این نقاط در محل شناخته میشود .

نسب سلاطین غور
 پادشاهان غور از نژاد ضحاک نازی هستند که بعد از تسلط فریدون
 بر بلاد ایران دو نفر پسران ضحاک فرار و در نهاوند برای خود
 حکومتی تشکیل دادند یکی از آنان که موسوم به سوز بود شاه شد و دیگری موسوم به سام
 و سپهسالار شد . شاه دختری داشت که قرار گذارده بود به پسر برادرش موسوم به بسطام
 بدهد ولی چون سام سپهسالار پدر بسطام فوت کرد سوز شاه از این قرارداد سرباز زد و
 در نظر داشت که دختر را بیک از شاهان اطراف بدهد اما چون دختر در این تصمیم پادشاه
 همدستان نبود با پسر عم خود فرار کرده و به بلاد غور رفتند که در آنجا دیگر نه اندیشه
 از فریدون شاهنشاه ایران داشتند و نه از سوز شاه نهاوند در هراس بودند و به همین جهت
 آن نقطه نیندیش نامیده شده و بمرور زمان مندیش شده و پس از تنظیم و تشکیل سلطنت
 بسطام هدایا و تحفی نزد فریدون شاهنشاه ایران فرستاده و بطور کلی ملوک الطوایفی
 غور مانند سایر ایالات رسماً امضاء و شناخته شد و سلاطین شنسبانی معروف شدند .

نقل از طبقات ناصری صفحه ۳۳ - همینکه حکومت بسطام در کشور غور مسلم
 شد اتباع و قبائل که متصلان خانواده ضحاک بودند از اطراف روی بجهال غور نهادند و
 در آن مملکت سکونت ساختند و عدد آن قبائل بسیار شد و چون حقتعالی خواسته بود
 که از آن اصل پادشاهان دیندار و ملوک کامکار در رسند بر آن قبائل برکت کرد تا
 عهد اسلام دریافتند و از معدن صلب ایشان جواهر سلطنت در سلك جهاندارى انتظام یافت
 و اندو هزار منبر و محراب بعوض بتکده های قدیم وضع شد - باز نقل از صفحه ۲۹ کتاب
 مزبور - و ایشان را شنسبان خوانند به نسبت پدری که بعد از نقل فرزندان ضحاک در

بلاذ غور بزرگ شد و به شهم و قوی رسید و نام گرفت و غالب ظن آن است هم او بود که در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه ایمان آورد و از وی عهدی و لوائی گرفته و هر که از خاندان او به تخت نشست آن عهد را که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نوشته بود بدو دادندی و او قبول کردی آنگاه پادشاه شدی و ایشان از جمله موالیان علی بودند کرم الله وجهه و محبت ائمه و اهل بیت مصلحتی صلی الله علیه و آله و سلم در اعتقاد ایشان راسخ بودی رحمهم الله پابان عبارات طبقات ناصری .

مدیحه این سلاطین معظم که بآن اختصاص دارند و هیچ يك از امراء و دول عالم در این افتخار نمیتوانند شریك آنان باشند رد فرمان مششوم معاویه بن ابیسیفیان در لعن علی علیه السلام و هتك احترام خاندان عصمت و طهارت بوده است - زیرا تمام حکام و امراء اسلامی از روی تملق و چاپلوسی و یا از ترس و طمع این حکم خلاف شرع اسلام را خواهی نخواهی اجرا کردند و لسی امراء غور فرستاده معاویه را مخذول و منکوب برگردانیدند و جواب دادند که ما برخلاف قرآن مجید و سنت حضرت رسول (ص) اقدام نخواهیم کرد - معاویه هم صرفه خود را در مسامحه دید زیرا موقعیت محلی سلاطین و امراء غور ممکن بود به قلوب ایرانیان دوستدار اهل بیت توأم شده و ابومسلم خراسانی هشتاد سال زودتر طلوع کند یکی از شعرای معروف فریدالدین مبارکشاه مروزی تاریخ غوریان را به نظم کشیده که ابیات ذیل بطور نمونه از آن درج میشود .

با سلام در هیچ منبر نمافد	که بروی خطیبی همی خطبه خواند
که بر آل یاسین بلفظی قبیح	نکردند لعنت بوجهی صریح
دیار بلندش از آن بُد مصون	که از دست آن ناکسان بُد برون
ازین جنس هرگز در آن کس نگفت	نه در آشکارا نه اندر نهفت
رفت اندر آن لعنت خاندان	از این بر همه عالمش فخر دان
همین پادشاهان با دین و داد	بدین فخر دارند بر هر نژاد

نام و نشان این قوم از زمان فریدون تادوره هرون الرشید امتداد داشته و سلاطین آنان کمتر از ۲۳ نفر نبوده اند - در دوره عباسیان که بنام آل محمد بر کشورهای اسلامی

فصل بیست و سوم

فرمانروائی داشتند غوریان هم تاحدی از آنان متابعت کردند و قرار دادند که سلطان آنان باید همیشه به بغداد رفته و از دست خلیفه بیرق کشورداری را اخذ نماید. در زمان هارون الرشید بین دو برادر در سرتاج و تخت غور معارضه شد بزرگان قوم هر دو نفر را بدربار خلافت گسیل داشتند تا با امر خلیفه اختلاف فیصله یابد هارون الرشید یکی از دو برادر را که بآداب و رسوم امراء آشنا دید بسلطنت و دیگری را بسپهسالاری لشکر انتخاب کرد و این دو منصب درخاندان آنان باقی بود تا دوره سلطنت غزنیان که بکلی کشور غور را فتح کرده و جزو قلمرو حکومت خود قرار دادند گویند یکنفر شخص یهودی بشرط اجازه اقامت ده هزار یهودی در کشور غور یکی از دو برادر را برسوم دربار خلافت تربیت کرده بود ولی برادر دیگر با همان لباس غوری که شاید مثل لباس بربری های خراسان بوده بحضور خلیفه میروید و خلیفه هر يك را طبق هیئت ظاهری بسلطنت و سپهسالاری برمیگزیند.

نوبخت یکی از منجمین ایرانی است که در اواخر حکومت
فصل بیست و سوم بنی امیه طلوع کرده و در علوم غریبه و نجوم و پیش گوئی کوی
خاندان نوبختی ها سبقت را از کلیه منجمین عصر ربوده بود و در عصر حکومت عباسی
پایکدسته دیگر از مورد توجه منصور دوانقی واقع شده و از تدماخ خاص خلیفه
شیعیان ایرانی منتقدین بشمار میرفت چون از نهایت کهولت قادر بحضور در دربار نبود
پسر خود را که بابوسهل نامیده میشد بجای خود گماشت.

ابو سهل دارای ده پسر بود که هر يك دارای علوم و فنون مخصوص بودند و روز
بروز عدّه آنان تزاید گرفت و تمام این خاندان طرفدار جدی اهل بیت طهارت و عصمت
بودند و در زمان منصور و مهدی و هادی عباسی قوس ترقی صعودی را پیموده و در عصر
هارون الرشید یکی از پسران ابوسهل متصدی کتابخانه خلافتی گردید و خود شخصاً
دارای تألیفات زیادی بوده است. ابونواس شاعر اغلب این خاندان را مدح کرده و بعضی
را نیز قدح کرده که فعلاً هم در کتب قدیمه مخصوصاً شرح دیوان ابونواس که بوسیله
حمزه اصفهانی مورخ معروف تألیف شده خود نمائی میکند.

این خاندان در داخل دستگاه خلافت عباسی که خود ظاهراً دشمن علویان بودند به تبلیغ تشیع اشتغال داشته و خدمات گرانبهائی هم مانند خاندان برامکه بدوستان و طرفداران اهل بیت حضرت رسول (ص) مینمودند و از بعضی قرائن برمی آید که خلفاء عباسی از عقاید و اعمال آنان اطلاع داشته و مؤاخذه نمی نموده اند گویند نوبخت بعلم معتقدات شیعی و یا افکار ابرایت و استقلال طلبی در زندان اهواز در دوره امویان محبوس بود و احمد سفاح و منصور دو برادر برای الحاق بمعبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب در اصفهان از بصره باهواز آمده اند - این عبدالله در اواخر دوره اموی در کوفه خروج و فراراً باصفهان آمد و در اصفهان مردم بنام آل محمد (ص) باو بیعت کردند و بحدی اسم او بلند شد که بعضی از نقاط ایران بتصرف او درآمد این دونفر که بعد خلفای اولیه عباسی شدند در آن تاریخ بطمع جائزه و استفاده از حجاز باصفهان آمده اند .

قضیه عبدالله نواده عبدالله جعفر خود شرح مفصل و جداگانه دارد که سابقاً ذکر شد - صرف متابعت مردم از نامبرده بنام یکفرد هاشمی دلیل قاطعی است که در اوایل قرن دوم هجری مردم طرفدار و دوستدار اهل بیت طهارت بوده اند .

بهر حال همینکه منصور وارد اهواز میشود عمال حکومت اموی نامبرده را نیز اسیر کرده و بزندان اهواز میبرند که نوبخت هم در آنجا زندانی بوده است .

گویند نوبخت بمجرد مشاهده وفار و متانت منصور نزد او رفته و احوال پرسید تا معلوم داشت که نامبرده يك تن از بنی هاشم و از افراد شعبه عباسی آن خاندان است لذا نهایت درجه تجلیل و تکریم را درباره منصور مرعی داشته و اظهار داشت که قریباً بر سریر خلافت اسلامی تکیه زده و چندین کشور را مستخر خواهد کرد منصور به تصور استهزاء و توهی باظهاراتش نمود نوبخت خود را معرفی و گفته خود را با قسم های غلاظ و شداد مؤکد نمود و دلائل و قرائن نجومی خود را اظهار و تقاضا نمود که در موقع ارتقاء به تخت امارت و حکومت او و خانواده اش را فراموش نکند .

از این وقعه چند سال نگذشته بود که خلافت قبلاً بر سفاح و بعد بر منصور قرار گرفت نوبخت در سال ۱۴۵ هجری از ایران بعراق رفت و در موقع طراحى بناء بغداد خود را بمنصور معرفی نمود .

منصور که در نهایت بخل و لئامت بود در مورد نوبخت از هیچگونه بذل و بخشش خود داری نداشت و احترامات و تجلیل زیادی از او مینمود و مقدمه مقدار زیادی اراضی در نواحی بغداد بطور اقطاع بنحواده نوبختی اختصاص داد که مورخین محل اقامت همه آنان را بعد از کثرت جمعیت در همان اراضی قید کرده اند و از این خاندان که اعقاب منجمی پیش نبودند علماء و امراء بزرگی در صفحه تاریخ عالم خود نمائی میکنند بعضی از مورخین نوشته اند که نوبخت زردشتی بوده و بدست منصور دوانقی اسلام آورده و مقرب درگاه او شد ولی بنظر نگارنده این مطلب صحیح نیست زیرا اگر نوبخت بدست منصور اسلام می آورد بایستی پیرو مذاهب عامه باشد چه خود منصور مؤسس و مرجع آن مذهب بوده و کلیه اتباع و حواری خلافت از او متابعت میکردند باینحال امکان ندارد که بکنفر شخص بی اطلاع از اسلام که در درجه اول مورد عنایت خلیفه بوده و برای خاطر او از دین آباء و اجدادی خود دست میکشیده در صف مخالفانش قرار گیرد - از مجموع اوضاع و احوال استفاده میشود که نوبخت قبلاً بدین اسلام مشرف شده بود و مانند سایر ایرانیان از دوستان اهل بیت طهارت بوده است و در دستگاه خلافت که وارد شده کسی مزاحم مذهب او نبوده چه خود عباسیان هم قبلاً به تشیع ظاهر مینمودند و بعد از یأس از سازش با حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که منصور و سایر خلفای بنی عباس از تشیع روگردان شدند باز به محترمین درباری خود که سوابق خدمت داشتند تعرض نکردند چنانکه وجود همین خانواده و خاندان برامکه و علی بن یقطین در دربار خلافت عباسی شاهد همین مدعا است نهایت چون نفوذ طایفه جلیله برامکه قدرت خلافت را تحت الشعاع قرار داد و بنی عباس از خوف معارضه در امر خلافت بهانه ای ساخته و آن خاندان عظیم ایرانی را بکلی نابود کردند .

خاندان نوبختی در دوره عباسیان توسعه یافت و در کلیه شئون دربار خلافت اعم از فرهنگ و سیاست دخالت داشتند - کتابخانه خلافت عباسی و ترجمه از کتب خارجیان خصوصاً از یونان و هندوستان بمساعدت و تحریص و ترغیب آنان باعلی درجه ترقی کرد و اغلب افراد این خاندان بحکومت و قضاء برگزیده میشدند و تمام آنان پیرو ائمه

معصومین بودند و در باطن دستورات خود را از آنان می گرفتند و ضمن انجام وظایف دولتی خود وظایف مذهبی را نیز انجام میدادند یعنی مروج و مبلغ مذهب حقه جعفری بودند و گاهی اوقات هم جان و مال خود را در این راه از دست داده اند شاید قضیه ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام از آن موارد باشد و سفیر سوم حضرت صاحب الامر (ع) ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی در صفحه ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ جلد سیزدهم بحار از این خاندان معرفی شده و همچنین مشخصات جمعی از رجال نوبختی در این صفحات مندرج است که معاصر حسین بن روح بوده اند. بیهقی در تاریخ خود متذکر شده که حسن بن سهل ذوالریاستین سعی وافیه در تقریر ولایت عهد حضرت رضا علیه السلام داشت و باز همین شخص متهم است که در قتل حضرت رضا شریک بوده است و جهتش آن است که حسن برادر خود را بایالت بغداد فرستاد و در آنجا موجب هرج و مرج شده بود و هیچیک از درباریان جرئت اظهار مطلب را به مأمون نداشتند ولی حضرت رضا (ع) مطلب را بمأمون اظهار کرد و موجب تحدید قدرت بی پایان حسن بن سهل شد و بدین جهت او هم بقتل حضرت اقدام نمود. ولی بعضی مورخین اخیر مانند آقای اقبال حسن بن سهل را از خاندان نوبختی نمیدانند والله اعلم بحقایق الامور.

یکی از دوستان سنی مذهب که مقدمه کتاب را راجع بعصبیت
فصل بیست و چهارم
خوند میر مؤلف روضه الصفا مطالعه کرده بود اظهار کرد که شاید
توضیح راجع بمقدمه

سهو قلمی از خوند میر در این مورد بظهور رسیده و بایک لغزش قلم
نمیتوان او را حامی بنی امیه دانست این است که اینک چند مورد دیگر هم تذکر داده
میشود تا دوست سنی ما که مطابق مذهبش هیچ وقت معویه را در مقابل علی (ع) نمیگذارد
اطمینان حاصل نماید که مطالب این کتاب بدون مطالعه و دقت کامل نوشته نشده است.

در اصل واقعه شوری که سعد و قاس رأی خود را بعثمان وزیر
رأی خود را بحضرت امیر المؤمنین (ع) و طلحه رأی خود را
بعبدالرحمن بن عوف داده و از شوری خارج شدند و او هم خود را از خلافت محروم نمود
تا قاضی حل مشکل باشد وقتی که بحضرت علی اظهار کرد که بتو بیعت میکنم بشرط

قضیه اول

فصل بیست و چهارم

آنکه بکتاب خدا و سنت رسول و رویه شیخین با اقامت سلوک کنی خوند میر مینویسد که علی جواب داد بقدر وسع و طاقت ولی عثمان بدون قید و شرط آن رویه را قبول نمود. این مطلب کذب محض است و چنین معنی میدهد که مثل حضرت علی کسی که خداوند او را ولی خود خوانده و پیغمبر او را بولایت بر مردم نصب نموده از عمل بکتاب خدا و سنت رسول و رویه شیخین عاجز بوده باشد و حال آنکه خوند میر در جواب تحریف کرده زیرا حضرت مولی امیر المؤمنین (ع) رویه شیخین را مورد اعتناء قرار نداده و چنین جواب داده که بیعت مسلمانان را بشرط عمل بکتاب خدا و سنت رسول و اجتهاد خودم می پذیرم و با سه مرتبه تکرار سؤال و جواب از رویه متخذه خود عدول نفرموده است - و مقصود حضرت آن بوده که رویه شیخین آنچه خارج از کتاب و سنت بوده قابل متابعت نیست اما خوند میر چنین توجیه کرده که حضرت امیر رویه شیخین را فوق العاده بزرگ میدانسته و تحمل آنوظیفه سنگین را مقید بقدر وسع و طاقت کرده است ولی عثمان خود را قادر بانجام رویه شیخین می دیده لذا بدون قید و شرط متقبل شده است و این طریقه جز طرفداری عثمان رأس و رئیس بنی امیه معنی دیگری ندارد .

قضیه دوم واقعه تبعید ابوزر غفاری است که در کمال ذلت و اهانت بعمل آمد اعزام ابوزر از شام بمدینه با مأمورین غلاظ و شداد و زجر و شکنجه بوسیله معاویه بوده - و تعرض شدید و زجر و شکنجه در مدینه هم بوسیله عمال عثمان ادامه داشته تا بالاخره اجبار و الزام بمسافرت بر بنده شده است که فوت دلخراش ابن شخص شخیص و زن و فرزندانش از گرسنگی و مرض در نقطهائی که هیچ کس برای دفنش وجود نداشته و منحصر دختر صغیره اش با کمال زحمت جنازه را بسر راه آورده و بوسیله کاروان حج که مالک اشتر رئیس آنان بود قیام بتدفین او شده از مسائلی است که مورد شبهه و تردید هیچیک از مورخین نیست .

ولی خوند میر بطرزی این مطلب را در لفافه پیچیده که حقیقت آن را از بین برده و مدعی شده که در موقع نصیحت ابوزر نسبت بعثمان که زکوة را نباید فقط باقوام و اقارب داد و کعب الاحبار مدعی شد که با پرداخت زکوة بهر حال حق خدا پرداخته شده محسوب است و ابوزر سر او را با عصا شکست عثمان از کعب الاحبار تقاضا کرد

که از جریمه ابوزر در گذرد و خیلی از او ممنون شد که موافقت کرد و بعد بابو زر گفت که اگر نمی توانی با مسلمانان مدارا و مواسا کنی در گوشه خلوتی مسکن گزین و در وقت احتیاج بیا و دو شتر و چند گوسفند هم باو داد علاوه بر اینکه این مطالب صحیح نیست خود خوند میر هم بلافاصله مطالبی نقل کرده که کذب نوشته او را ثابت مینماید چه میگوید که عثمان غدقن کرد کسی از ابوزر در موقع عزیمت مشایعت نکند و حضرت امیر المؤمنین و عمار یاسر تخلف نموده و از آنجناب مشایعت نمودند بهمین جهت بین آنان با مروان بن حکم مشاجرانی واقع شده است الخ.

بدیهی است هر منصفی که در مجموع این عبارت دقت کند میفهمد که عثمان ابوزر را مجبور بمسافرت به ربنده کرده بود و الا مشایعت مسلمانان از یک نفر برادر دینی که خود باختیار مسافرت میکند و خلیفه وقت بقول خوند میر شتر و گوسفند باو بخشیده چرا باید ممنوع و غدقن باشد.

و هم چنین میگوید که ابوزر عثمان میگفت که زکوة را نباید فقط باقرباء داد این عبارت ظهور در این دارد که عثمان زکوة مال خودش را بکسانش میداده و ابوزر معترض بوده است و هم چنین نزاع ابوزر و معویه را در سر لفظ بیت المال با بیت مال الله دانسته و حال آنکه موضوع در هر دو قضیه تعرض ابوزر غفاری تقسیم بیت المال مسلمین بین بنی امیه و محرومیت ذوی الحقوق واقعی بوده و همین رویه بود که آخر بقتل عثمان منتهی گردید.

خوند میر در قضیه صلح حضرت امام حسن چنین وانمود کرده
قضیه سوم که از ساعت اول بیعت گرفتن آنجناب میل بصلح با معویه داشته و بعد از خروج از کوفه باز مردم خود را بصلح دعوت کرده و بدین جهت خوارج باو حمله کرده اند در حالیکه این مطالب کلاً کذب است و حضرت امام حسن (ع) در مقام محاربه با معویه بود نهایت چون رؤسای قبائل کوفه متمایل بمعویه و با او تباہی داشته و یکان یکان بطرف آن مطرود میگریختند و جز قیس بن سعد بن عباد از انصار و برادران و اقارب هاشمی مردم دیگر با او همراه نبودند ناچار از جنگ دست کشیده و بمداین رو آورد و مصالحه وقتی انجام شده که مدائن در محاصره لشکر شوم معویه

بوده و بیعت حضرت امام حسن بمعاویه کاملاً با اجبار و ناچاری و از جهة نداشتن یاران صمیمی انجام شده است و بس .

دوست سنی ما وقتی که بر این جریان واقف شد باز از میدان در گرفته و اعتراض کرد که بر فرض آنکه مورخ شهر خوند میر در مورد بنی امیه خالی از تعصب نبوده چنانکه بعضی از مورخین و محدثین سنی دیگر نیز از این رویه تجافی نداشته اند بچه جهت شما فقط مطالب او را مورد انتقاد قرار داده و نامی از سائرین نبرده اید جواب گفتم برای آنکه کتاب او فارسی و در ایران زیاد انتشار داشته و در دست رس توده مردم است و ممکن است در افکار مردم ساده لوح تأثیر داشته باشد اما کتاب های تواریخ دیگر که بزبان عربی است و در ایران انتشار زیاد ندارد مورد ابتلاء نیست زیرا آنها مورد مطالعه اشخاصی است که خودشان میتوانند صحت و سقم مطالب را تشخیص دهند - (پایان مبحث)

توضیحات مربوط
حسن نیت حضرت زید بن علی الشهید مورد تردید احدی از بزرگان و علماء شیعه نبوده چنانکه در فصل سوم شرح داده شده و **بفصل سوم و چهارم**

رجال مامقانی هم که از کتب معتبره است همان مراتب را تأیید کرده است ولی راجع بحضرت یحیی بن زید که فعلاً مرقدش در گرگان زیارتگاه عمومی است لازم است توضیحی داده شود. که آیا پیرو عقیده پدر بزرگوار خود بوده است و یا استقلال عقیده داشته است برای فهم و حتم در این مطلب چیزی که مبین امر باشد بنظر نرسیده ولی یکی از مشایخ معمر که عمر خود را در فن حدیث و تاریخ و وعظ گذرانیده به بنده میفرمود که یحیی سیدی جلیل القدر است زیرا بر حسب تصادف در دوره ناصرالدین شاه قاجار قبرش شکافته و مشاهده شده است که بدن بدون سر مجروح و خون آلود تازه مانده مثل اینکه تازه بقتل رسیده و هیچگونه آثار اندراس در هزار و دو بیست سال تاریخ بر بدن شریف او وارد نیامده است - و آیه الله امینی در کتاب الغدير جزء سوم متذکر شده که یحیی بن زید از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است و غل و زنجیری که او را مقید کرده بودند شیعه به بیست هزار درهم خریداری میکرده اند و فروشنده این مبلغ را از تمام خریداران گرفته و غل را قطعه قطعه کرده و در بین آنها تقسیم نموده است .

عقیده نگارنده مخالف عقیده خریداران قید است زیرا این قید بسیار مشوم بود

که بدست وپای اولاد حضرت رسول (ص) گذارده شده بود - برای شیعه قید و زنجیری میمون و متبرک است که معاندین و غاصبین حقوق اهل بیت مانند معویه و یزید و سایر معاندین عترت طاهره از بنی امیه و بنی عباس در آن مرده باشند نه اینکه اولاد حضرت رسول (ص) و ذریه حضرت علی و فاطمه سلام الله علیهما و سائر عترت طاهره در آن مغلول شده باشند و چنین زنجیری نحس ترین اشیاء عالم است . (علی اکبر نشید)

موقعیکه محمد صاحب نفس زکیه و ابراهیم پسران عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط (ع) در مقام خروج بودند از طرف حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) نهی شده اند و صریحاً

توضیح مربوط
بفصل ۶ و ۷

بپدر آنان فرمودند که محمد پسر تو مهدی آل محمد نیست و بدون جهة اورا بکشتن ندهید . اما عبدالله و سائر بنی هاشم مانند عیسی بن زید قبول نموده و جواب خشونت آمیزی به حضرت دادند که تفصیل آن را منتهی الآمال نقل نموده است .

عیسی بن زید معروف بموتم الاشبال که از شهادت پدر خود حضرت زید شهید غضبناک بوده هر محال و تمنعی را از شوق گرفتن انتقام پدر ممکن می شمرده گویند در خارج مدینه شیر ماده‌ئی یافت شده بود که چند بچه داشت و مدت‌ها مزاحم عابریین و مواشی مردم می شد و بر حسب تصادف روزی با عیسی تصادف کرده و باو حمله نمود و آن حفید رشید شاه ولایت با قوه و قدرت موروثی خود کویال شیر را درهم شکسته و اورا بقتل رسانید و بدین جهة به یتیم کننده بچه‌های شیر مشهور گردید .

بهر حال باید دید که مطابق اصول متقن مذهب شیعه اشخاصی که با نهی امام خود مبادرت بخروج و جنگ کرده اند عمل آنان ممدوح و خودشان مصائبند یا استحقاق قدح و انتقاد دارند .

اما عیسی موتم الاشبال بطوریکه سابقاً متذکر شدیم به بلیات صعبی گرفتار شده و امکان توبه و قبول آن در باره اش می‌رود و میتوان گفت که همان بلیات صعب مجازات مخالفت و خشونت با فرموده امام عصر بوده است .

اما در تشخیص رویه عبدالله المحض و پسرانش مدرک قاطعی در دست نیست جز آنکه در نور الانوار و رجال مامقانی و بعضی کتب دیگر اشعار دارد که بعد از دستگیر

کردن سادات حسنی و نقل آنان از مدینه بکوفه حضرت امام جعفر الصادق مدت مدیدی گریان بوده و اظهار تأسف و تأثر مینموده است بعلاوه دعبل خزاعی که خطاب بحضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها در حضور حضرت امام رضا (ع) قصیده رثائیة خود را در وصف قبور آنان قرائت کرده از طرف حضرت رضا با سکوت امضاء شده زیرا اگر آنان بناحق شهید نشده بودند لازم بود که حضرت امام رضا (ع) فرموده باشد که این سادات برخلاف حکم خدا و وصیت رسول (ص) خروج کرده اند و حضرت صدیقه بعمل آنان راضی نیست و بعکس فرمودند که بر این قصیده يك بیت بیفزای که آنهم قبر خودش در طوس بوده است . - باین قرائن میتوان عمل سادات حسنی را مدوح دانست و صاحب کتاب الغدیر هم تمام این مراتب را تأیید کرده است .

بطوریکه در صفحه ۵۱ اقتباس از مقال الطالین متذکر شدیم حسین وعیسی پسران حضرت زید شهید با محمد صاحب نفس زکیه در خروج همراه بوده و حسین در مدینه شهید شده است و حال آنکه **ایضاً توضیح راجع
بواقعات متفرقه از
فصل هفتم** مرحوم شیخ نوری اعلی الله مقامه وفات حسین را در سال ۱۳۵ ده سال قبل از خروج صاحب نفس زکیه دانسته و مرقد او را در حله میداند که حضرت صاحب الامر (ع) برای او فاتحه میخوانده است و حیف است که ما از بیان اصل قضیه که راحت روح شیعه است صرف نظر نمائیم .

اقتباس از صفحه ۲۷۵ جلد ۱۳ بحار قسمت جنة المأوی

مرحوم سید مهدی طباطبائی برادرزاده سید محمد باقر قزوینی که از خواص مرحوم سید مهدی بحر العلوم بوده است واقعه ذیل را برای پسران خود سید محمد و سید صالح نقل فرموده که آنان هر دو نفر بخط خودشان واقعه را برای شیخ نوری نوشته اند - اینک اصل واقعه - در حله شخصی بنام حاج علی تاجر دوچار ضرر مالی شده بوده ولی ورشکستگی خود را از مردم می پوشیده است یکروز اول آفتاب بقصد زیارت سید مهدی که دارای ریاست عظیمی در حله و اطراف بوده و بقدر تقوی و اعلیت اشتها داشته از منزل خود خارج میشود و در خیابان مصادف با شخص غریب و فوق العاده خوش روئی میشود که در مقابل شبکه مقبره ذی الدمه

واقعات متفرقه

ایستاده و مشغول خواندن فاتحه است حاج علی میگوید نزد نفس خود خجل شدم و گفتم که این شخص غریب برای ذی الدعوه فاتحه میخواند و من که اهل بلدم تا بحال چنین کاری نکرده ام لذا ایستادم و مشغول خواندن فاتحه شدم و بعد از اتمام بآن شخص سلام کردم جواب داد و پرسید که آیا شما بمنزل سید مهدی میروید عرض کردم بلی فرمود که منم باشما خواهیم آمد و باتفاق براه افتادیم.

در بین راه بمن گفت حاج علی غصه نخور مال را خدا عوض میدهد زود باشد که خسارات شما جبران شود زیرا وجوه الهیه را میبرد اختی و امتحان خوبی داده من نزد خود فکر کردم که معلوم میشود ورشکستگی من در بین مردم مشهور شده که حتی غرباء هم آن را فهمیده اند گفتم در هر حال خدا را شکر میکنم باز فرمود که مطمئن باش بزودی قروض خود را خواهی پرداخت و بدرب خانه سید مهدی رسیدیم من باو تعارف کردم که بفرمائید زیرامن از اهل خانه هستم فرمود شما بفرمائید که من صاحب خانه هستم و دست مرا گرفت و وارد کرد بعد هر دو نفر باطاق بزرگی رفتیم که عده زیادی طلاب علوم دینیه نشسته و منتظر بودند که سید از اندرون خارج شود و فقط يك جای خالی در صدر مجلس بود که آن شخص بهمان محل رفته و در جای سید نشست و کتابی که در آنجا نهاده بودند باز کرده و جزوات خطی کتاب مواهب الافهام تألیف سید را از جوف کتاب برداشته و شروع کرد بخواندن و تعریف کردن در این حال سید وارد مجلس شده و آن شخص خواست که از محل سید برخیزد ولی سید او را در همان جا نشانید و با خوش روئی و گرمی پرسش کرد و حیا کرد که از نام و موطن او سؤال نماید و بلافاصله شروع بدرس کرد و آن شخص در مباحثه شرکت کرده و بطوری در مطلب دقیق شده بود که سید میگوید کلماتش مانند در شاهوار بود یکی از طلاب با خشونت باو گفت ساکت باش شما حد ورود در این مطلب را ندارید کسه تبسمی فرموده و ساکت شد تا درس خاتمه یافت و تمام اهل مجلس مبهوت و متوجه او بودند من پرسیدم که شما اهل کجاست و کی بجله آمده اید فرمود که من از اهل سلیمانیه هستم و دیروز از آنجا بیرون آمدم و در همان ساعت نجیب پاشا با شمشیر آن شهر را

فتح نمود: و احمد پاشا را که دعوی استقلال داشت اسیر کرد و عبدالله پاشا برادر احمد پاشا را والی سلیمانیه قرارداد سید نزد خود فکر میکند که چه شده خبر این فتح تا بحال بحلّه نرسیده است آن شخص آب میطلبد مستخدم ظرفی را میخواهد از طغار آب پر کند آن شخص میگوید در این طغار حیوانی مرده و بعد از بررسی معلوم میشود که سام ابرص مرده در طغار است از محل دیگر آب میآورد و آن شخص غریب آب را آشامیده و بر میخیزد که برود سید و اهل مجلس برخاسته و از او احترام میکنند و بمجرد خروج آن شخص خوش منظر اهل مجلس بخود آمده و میگویند که بین سلیمانیه و حلّه ده روز راه است چرا ما اعراض نکردیم که چگونه این شخص یکروزه بحلّه رسیده است حاج علی مذاکرات بین راه را برای سید نقل میکند سید مهدی امر میکند که فوراً این شخص را جستجو کنید که قطعاً حضرت صاحب الزمان (ع) بوده است و تمام حاضرین بجستجو پرداخته و اثری از آنجناب نمی یابند.

اما خبر فتح سلیمانیه را یاد داشت میکنند بعد از ده روز خبر فتح بحلّه میرسد و با انداختن توپ و تفنگ جشن گرفته میشود.

شیخ نور میفرماید که نام ذی الدمه همان حسین بن زید الشهید است که دست پرورده حضرت صادق علیه السلام بوده و فوتش سال ۱۳۵ و بابو عاتقه معروف بوده و دخترش را بعد مهدی عباسی بحاله نکاح در آورده و دارای نسل کثیری است. اما سید صالح نام ذی الدمه را محمد دانسته و این لقب هم بواسطه گریه او در تهجدش بوده است.

ما از موقع استفاده کرده و این واقعه دلپذیر را بمناسبت مخالفتی که با یکفرض با شهید شدن حسین بن زید در سال ۱۴۵ در مدینه داشت متذکر شدیم.

خروج و طلوع حضرت حسین بن علی قائد معرکه فخر مدوح و عملش مورد امضاء قبلی حضرت رسول واقع شده بود و هم چنین حضرت صدیقه طاهره بنقل شخصی از عباد حمایت خود را از سادات

توضیح راجع

بفصل یازدهم

شهید فتح اعلام فرموده چنانکه گذشت زیرا این آزاد مردان تربیت شده مکتب ائمه طاهربن از عرض و شرافت خانواده و افراد فامیل خود دفاع نموده اند و چنین اشخاصی صرف نظر از علوی و فاطمی بودن طبق مفاد اخبار و احادیث شهید و مصاب و مأجور خواهند

بود زیرا مکرر در اخبار وارد شده که هر کسی برای حفظ عرض و مال و شرافتش کشته شود شهید محسوب است .

علاوه بر مراتب در رویه بعضی از سادات نکات و دقایق دیده میشود که عیناً عمل حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما است - مثل اینکه جنگ غیله و شبیخون را مشروع نمیدانسته اند و مردم دنیا داری یکدیگر میگفتند که با سادات همراهی نکنید زیرا اگر موفق شوند یاران خود را با دیگران در تقسیم غنیمت فرقی نمیکذارند - و همچنین است حال راجع بسائر سادات قیام کننده بر امراء ظلم و جور که با اصول اسلامی توجهی نداشته اند - و نیز علماء و بزرگان که بواسطه اقتضاء محیط از اظهار عقیده باطنی خود خودداری میکردند که شرفاء مکه و بعضی از علماء بلاد سنی نشین را میتوان از این دسته محسوب داشت .

زیرا این قضیه مسلم است که شرفاء سابق مکه در موقع احتضار عقیده باطنی خود را که مشعر بر خلافت بلا فصل حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین بوده اظهار میکردند و خواص خانواده آنان در حضور اشخاص خارج از خانواده که در آن موقع تصادفاً حاضر بوده اند سیاست میگفته اند که شریف بواسطه شدت مرض هذیان میگوید .

و این رویه را بوسیله اشخاص موثق معاصر مگر رشنیده ام مخصوصاً یکی از مخبرین قدیمی جراید که اخیراً از بعضی از افراد خانواده شریف حسین مرحوم مانند ملک عبدالله مرحوم و دیگران که در خال حیات هستند در این باب سؤالاتی کرده بود با اینکه کاملاً موافق بوده اند تقاضا کرده بودند که از قول آنان چیزی نقل نشود - زیرا ممکن است در محیط سلطنت آنان موجب تولید اختلاف گردد والله يعلم بحقایق الامور .

توضیح لازم توضیح دیگری که لازم است تذکر داده شود آن است که در صفحه ۱۸ قید شده که در مذهب شیعه جز برای اموری من جمله امر بمعروف و نهی از منکر کشتن کسی جایز نیست یکی از علماء پس از اطلاع بر آن شفاهاً فرمودند که کشتن کسی برای امر بمعروف هم جائز نیست با اینکه مطابق

فصل بیست و پنجم

توضیحاتیکه که خودشان شفاهاً فرمودند بعضی از مرتکبین جرائم با اجرای سه مرتبه حد در دفعه چهارم کشته میشوند ولی در عین حال مقصود نگارنده هم از امر بمعروف و معارضه با ظلم و جور حکام غاصبه بوده است که خود معظم له هم با ما هم عقیده هستند.

مثل اینکه سادات علوی با داشتن یاوران بر حکام اموی و عباسی خروج کرده و خلع آنان و نصب اشخاص صالح هدفشان بوده است بنابراین اختلاف عقیده در بین نیست.

طایفه برامکه مردمانی جوانمرد و بذال و منتهی درجه با فتوت و از ایرانیان اصیل بوده اند و اکثر مؤرخین آنان را شیعه امامیه قلمداد کرده اند.

فصل بیست و پنجم خاندان برامکه

اما نگارنده عقیده قطعی و جزمی در این باب ندارد گرچه از اعمال منصفانه و سخنیانه خالد و احفاد او متون تاریخ اسلام مشحون است و عملی که خلاف معتقدات مذهب تشیع باشد هم از آنان نقل نشده مگر از یحیی پسر خالد که ثا حدی متهم بقتل امام هفتم حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام است و برخلاف یحیی پسرش جعفر که از قتل و حبس یحیی بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط علیه السلام خودداری و بدون اجازه خلیفه او را رها کرد و علت اولیه غضب هرون الرشید بر برامکه همین قضیه بوده است ولی آن عمل هم چندان امر مهمی نبوده زیرا برادر جعفر فضل در حکومت خراسان یحیی را که در قلل جبال دیالمه قرار داشته و دارای اتباع و یاورانی زیاد بوده امان داده و به بغداد آورده بود و هر آزاد مرد بافتوئی ذمه دار حمایت از امان داده خانواده خود می باشد اگرچه عقاید مذهبی آنان هم متغایر باشد و همین جعفر هم باز متهم بقتل عبدالله حسنی است بهر حال بیاس ایرانیّت برامکه و فتوت و سخاوت آنان اجمالی از خاندان آنان تذکر داده میشود.

اولین کسی که در دستگاه حکومت عباسی از این خاندان بوزارت خالد بن برمک و ندامت خلیفه رسید خالد بود که قبلاً بشرکت سلیمان بن کثیر و ابو سلمه خلال تحت ریاست ابو مسلم مروزی به تبلیغات دامن داری برای عباسی ها دست زده بودند.

خاندان برامکه ایرانی

در دوره احمد یا عبدالله سفاح بحدی ابوسلمه در دستگاه خلافت نفوذ داشت که خلیفه وقت اسمی بیش نبوده - و برای قتل ابوسلمه سفاح خلیفه منصور برادر خود را بخراسان فرستاد و با گرفتن اجازه از ابومسلم ابوسلمه را غفلةً بقتل رسانیده و شهرت دادند که خوارج او را گشته‌اند و سپس دستور قتل سلیمان بن کثیر را با ابومسلم دادند و او هم بدون تفکر پایه دوم قدرت خود را با کشتن سلیمان متزلزل کرد.

و این دو نفر جز اینکه شیعی مذهب بوده و میخواستند بعد از حصول توفیق به تشکیل دولت خلیفه را از خاندان علوی انتخاب کنند هیچ قسم تقصیری نداشتند اما بر عکس خالد برمکی که بعد از قتل ابومسلم اولین شخص ایرانی در دستگاه خلیفه عباسی بود روز بروز در دربار عباسیان ترقی کرد و منصور و مهدی عباسی را در مهم امور با رأی صائب و افکار بلند خود تقویت مینمود.

در اواخر دوره مهدی عباسی خالد وفات یافته و یحیی پسرش صاحب اعتبار شد چنانکه در دوره خلافت کوتاه هادی عباسی و هفده سال و چند ماه از امارت هرون الرشید هم در وزارت باقی بود.

در دوره هرون الرشید چهار نفر پسران یحیی محمد و موسی و فضل و جعفر بر تمام کشورهای اسلامی تسلط کامل داشته و هرون بازیچه آنها بوده است.

قضایای بزرگوار و سخایای این خاندان در وزراء و رجال اسلامی سابقه نداشته و نام نیک آنان در این اعمال محیر القول تأقیام قیامت در تاریخ ضرب المثل است.

مخصوصاً جعفر که در لطف حدیث و طلاق لسان و بشاشت منظر بطوری هرون را بخود جلب کرده بود که خلیفه نمیتوانست آبی بدون مجالست جعفر زندگانی نماید و همین علقه را نیز نسبت بخواهر خود عباسه داشت و از طرفی خواهر مأمون هم نهایت درجه علاقه را بهرون برادرش و همچنین نسبت بجعفر داشت و هرون او را بشرط عدم مواصلت واقعی برای جعفر عقد بسته بود که به بهانه اینکه جعفر برخلاف امر خلیفه رفتار کرده و از عباسه دارای اولاد شده و طفل را درمکه نگهداری کرده اند بر برامکه غضب نموده و خاندان آنان را باشمشیر و سم و ضیق در زندان قلع و قمع کرد اما واقع امر

آن بود که هرون از زوال ملك خود خوف داشت والا برای اینکه مردی با خواهر او که زن خودش بوده جماع کرده و تحريك و تحريص و حيله هم از طرف خواهرش بوده هیچ احمقی بچنين جنایاتی دست نمیزند.

بعد از قتل عام برامکه از طرف دربار خلافت قدغن شد که کسی
هذا ایضاً من برکة البرامکه
 به نیکی نام برامکه را بر زبان نیاورد روزی بخلیفه گزارش رسید
 که مردی شامی هر روز در ملاء عام ایستاده و اخلاق و کردار
 پسندیده برامکه را بازبانی فصیح بیان میکند بحدی که مردم دور او جمع شده و بصدای
 بلند برای برامکه ضجه و زاری میکنند - بامر خلیفه او را جلب و در مقام بازخواست علت
 این حرکت را سؤال کردند جواب میدهد که حقشناسی مرا باین عمل واداشته و
 شرح حال خود را چنین گفت - که در دمشق تاجر صاحب اعتباری بودم و بواسطه
 ورشکستگی و ذلت اهل و عیال خود را برداشته و در نهایت زحمت خود را به بغداد
 رسانیدم - عیال و اطفال خود را در خرابه متوقف کرده و برای پیدا کردن قوی جهت
 آنان به تکاپو افتادم - جمعی را دیدم که بیک عمارت عالی وارد میشوند فهمیدم که در
 آنجا ضیافتی است خود را داخل آنان کرده و بمجلس جشن برامکه وارد شدم و بعد از
 پذیرائی مفصل و اعطاء جایزه حاضرین متفرق شدند و منکه خواستم بروم خادم گفت
 که صاحب خانه باشما کار دارد من تصور کردم که میخواهند از من انتقام این عمل زشت
 را که بدون دعوت خود را داخل اعیان و اشراف کرده ام بگیرند.

اما بعد از خلوت شدن مجلس جعفر و فضل برمکی شرح حال مرا پرسیدند و منهم
 تمام قضایا را برای آنان نقل کردم - مجدداً مبلغ زیادی وجوه طلا و نقره بمن داده و بخادم
 امر نمودند که مرا بمنزل برساند و هر چه سعی کردم که خادم مرا رها کند قبول نکرده
 و مرا بجای خرابه بیک عمارت عالی دعوت کرد گفتم منزل کسان من خرابه فلان است
 و اینجا نیست خادم گفت ما تمام کسان شما را باینجا آورده ایم و این عمارت و هر چه در
 آن است بتو تعلق دارد - سپس عیال و اطفال خود را در جامه های نو ملاقات کردم و فردای
 آنروز قبالة املاکی را برای من فرستادند که تا بحال خود و عائله ام از فوائد آن

خاندان برامکه ایرانی

زندگانی کرده و در رفاه بوده ایم آنروز تمام مردم نسبت به برامکه برای وزارت خلیفه مدّاح بودند و تشکر از آنان و سیله تکثیر عطایا بود اما شنیدم که هر کس حالیه نام آنان را بازبان احترام آمیز ذکر کند بامر خلیفه کشته خواهد شد و خواستم قنوت و جوانمردی آنان را با قدرشناسی جواب داده و امروز خون خود را فدای آنان کنم تا در تاریخ هر دو قضیه توأماً برای ابد ثبت شود - هرون بگریه افتاد و امر کرد خلعت گرا بپاهای و مقدار زیادی درهم و دنانیر بآن شخص داده و مریخصش کنند - بلافاصله مرد شامی میگوید هذا ایضاً من برکة البرامکه یعنی این عطای امروز خلیفه باز از برکت برامکه است گویند هرون الرشید از این روز بعد از قتل عام برامکه نادم و پشیمان گردید و فهمید که مردم نام او را به نیکی یاد نخواهند کرد .

برامکه در حکومت خود کاملاً با عدالت رفتار کرده و در قلمرو فرمانروائی آنان احدی قادر نبود که بدیگری تعدی و ظلم و جور نماید .

گویند هرون الرشید ایالت وسیع خراسان را بفضل بن یحیی اعطاء کرده بود و انتظار داشت که او اموال زیادی از آن سامان بخلیفه عاید دارد ولی فضل جز آنچه عادی بود چیز زیادتری نفرستاده هرون فضل را عزل کرده و شخص دیگری را بدانجا فرستاد و حاکم دوم تحف و هدایای زیادی از اسب و شتر و سایر دواب با قمشه نفیس و سیم وزر فراوان در مدت خیلی بدربار هرون اهداء نمود - هرون با حضور یحیی پدر فضل هدایا را بازدید کرد و باو گفت که این هدایا در دوره حکومت فضل کجا بود یحیی جواب داد در نزد صاحبانش هرون گفت نه چنین است بلکه صرف تبذیرات و بخشش های بدون جهة خصوصی فضل پسر تو میشده است .

ولی صدق گفته یحیی بزودی بر خلیفه محرز شده و مجدداً فضل را بحکومت خراسان اعزام داشت .

جوانمردی برامکه گویند شخصی که با حاکم بصره و اهواز کاری داشت سفارشتنامه از قول یحیی وزیر جعل (۱) نمود و بحاکم مزبور داد - حاکم

خداوند را شکر میکنم که این عمل را دونفر در طهران بنام بنده مرتکب شدند و هیچکدام از آنان را مفتضح نکردم (تشبیه)

فصل بیست و ششم

تعجب نمود زیرا بین حاکم بصره و برامکه روابط خوشی وجود نداشت و برای امتحان حاکم بصره سفارشنامه را نزد یحیی فرستاد و سؤال نمود که آیا نامه خط او است یا جعل شده است یحیی بدون اینکه جاعل نامه را بشناسد صدور نامه را از طرف خود تأیید نمود که در اثر این عمل هم کدورت یحیی بن خالد با حاکم بصره زائل و هم صاحب حاجت به تقاضای خود نائل گردید.

فصل بیست و ششم بطوریکه در شهرهای مختلفه کشور ایران مشاهده میشود مشاهده (سادات و امامزادگان) و مزارهای زیادی در کشور فعلاً موجود است که کلاً معروف در ایران) بامامزاده و دارای اسم خاصی هم هستند بعضی از مردم عقیده دارند که اغلب اینگونه قبور و مزارها اصل و حقیقتی نداشته و بدسایس استفاده چیان بدین صورت در آمده است.

عده دیگر طبق شهرت های محلی آن مشاهده را مقابر امامزادگان مسلم دانسته و در نهایت احترام بدین امکنه مینگرد و ما از حقیقت و واقع امر اطلاعی نداریم ولی قدر متیقن عده زیادی از سادات عظام در ایام قلیل ولایت عهد حضرت امام رضا علیه السلام از حجاز و سائر بلاد عرب مانند عراق و حجاز و یمن بعزم خراسان حرکت فرمودند اما هنوز غالب آنان بمقصد نرسیده بودند که واقعه حائله شهادت حضرت ثامن الائمه پیش آمد و از طرف خلیفه بناحق مأمون عباسی بتمام حکام و امراء بلاد عرض راه دستور داده شد که کلیه سادات را دستگیر و یا بقتل برسانند و مهمترین کاروان سادات که بطور دسته جمعی و با هیمنه عظیم در حرکت بودند دو قسمتند.

اول جماعتی که با حضرت فاطمه ملقب بمعصومه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام همراه بودند و در حدود ساوه مورد تعرض لشکر مأمون الرشید واقع شده و بطور کلی آنان را مقتول و یا اسیر و یا متفرق کرده اند که عده آنان در بحر الانساب ۲۲ نفر قید شده است.

و حالیه مشاهده و مقابر شهداء آنان زیارتگاه عمومی است مشاهده سادات و

امامزادگان در شهرستان قم از جا های دیگر ایران زیادتر است زیرا این شهر از قدیم الایام اختصاص بدوستان اهل بیت عصمت و طهارت داشته و محل توقف و آسایش جمع کثیری از سادات و بزرگان شیعه امامیه بوده است .

نزول اجلال سادات و شیعیان اهل بیت طهارت باین بلده طیبه ازدوره حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بسال ۷۳ هجری شروع و تا اواخر دوره قدرت خلفاء عباسی (۶۵۰) ادامه داشته است .

چون نگارنده آشنائی و روابط زیاد با یکی از مشاهد شریفه این امامزاده ها در بین راه قم و ساوه دارد مناسب دید که شرح مختصری بیاس حقوق پدر و مادر خود که در جوار رحمت آن امامزاده رحل اقامت ابدی انداخته و رجائاً بخاندان جلیل و عظیم حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام ملتجی هستند در این کتاب تذکر دهد .

امامزاده سید هرون در ده کیلومتری شهرستان ساوه مزارعی موجود است که بنام امامزاده سید هرون بن موسی الکاظم علیه السلام نامیده میشود و درالسنه مردم بسلاً بعد نسل از زمان قدیم گفته میشود که این سیدجلیل بعد از تفرقه سادات بوسیله سپاه عباسیان باجراحات زیادی در داخل زراعات قریه ورزنه بزمین افتاده و در حال ضعف و اغماء بوده است (در نزدیکی این مرقد شریف حالیه تپهئی بنام ورزنه موجود است که با حفاری بعضی آثار تاریخی از آن استخراج میکنند)

در این حال شخص زارعی در حین سرکشی بزراعات خود آنجناب را دیده و با پرسش حال مجروح بمنزل خود رهسپار میگردد که غذا و دوائی برای پذیرائی و معالجه جراحاتش بیاورد و در بین راه بمآل مأمون ملعون که آنحضرت را جستجو میکردند برخورد و برای گرفتن جایزه بجاى اقدام به اطعام و مداواى زیادى دشمن مسلح را بر سر آنحضرت میآورد که فوراً بقتلش مبادرت مینمایند و حالیه هم زائرین در موقع زیارت بر آبیار ورزنه لعنت میفرستند - باز معروف است که آبیار اهل قریه ورزنه با انگشت کوچک خود محل اختفاء سید هرون را بمآل مأمون نشان داده و امامزاده هم

اورا نفرین کرده که خود و اعقابش تا قیام قیامت نشاندار باشند و علامتی شبیه بانگشت از پهلوی انگشتان دست ها و پاهای او ظاهر شده و خانواده آن شخص بشش انگشتی معروف شده اند و الحال هم در آن حدود خانواده هستند که در دست ها و پاها ۲۴ انگشت دارند - از غرائب این است که خانواده های دیگر هم وقتی از آن نژاد دختر میگیرند و یا بآنها دختر میدهند باز این اثر در اولاد آنان ظاهر میشود **والله اعلم بحقایق الامور**

مسقط الرأس نگارنده محلی است که درشش کیلومتری شهرستان **علاقه نگارنده**
ساوه واقع است و خانواده ام يك شعبه از ایل ولی یاری است که در **باین مشهد شریف**
دوره سلاطین صفویه آنان را از ایران و شیروان وارد و باد بعراق
عجم (شعاع بین ساره و قم و اراك) آورده و تخته قاپو کرده اند این قسمت جریان مخصوصی
دارد که در تاریخ ساوه متذکر شده ام و اجمال آن در صفحه ۱۳۵ مندرج است .
نگارنده تا سال ۱۳۳۲ قمری در همان محل سکونت داشت و ولی در سال ۳۳ از آن
محل که زمان قدیم موسی آباد و فعلاً احمد آباد و باغشیر نامدارد بعزم تحصیل علوم
قدیمه بقم رفته و مشغول تحصیل شدم .

در زمان توقف در قم يك جریان تاریخی مهمی بواسطه جنگ بین الملل اول در
کشور حکمفرما بود که اجمالش شرح آتی است .
در محرم سال ۱۳۳۴ مهاجرت واقع شد و عنوانش این بود که رجال سیاسی ایران
دودسته شده یکمده طرفدار تغییر پایتخت کشور باصفهان و دسته طرفدار مهاجرت بودند -
مهاجرین یعنی طرفدار متحدین آلمان و عثمانی و اطیش عقیده داشتند که باید به
متفقین (انگلیس و فرانسه و روسیه) اعلان جنگ داد تا در صورت موفقیت متحدین ایران
طعمه دولت عثمانی شود مهاجرین که نابغه ملی ایران سید حسن مدرس و نظام السلطنه
مافی و سلیمان میرزا و میرزا سلیمان خان میکده و سید یعقوب شیرازی و جمع کثیری
دیگر از رجال نامی و و کلاء مجلس بودند که مجلس دوره سوم را تعطیل کرده و بقم
آمده و بنام کمیته دفاع ملی ستادی از ژاندارمری تحت ریاست کلنل محمد تقی خان و نایب
حسین و ماشاء الله خان کاشی و اتباع آنان و خلع قم و ساوه و شاهسونند تشکیل داده

مختصری از زندگانی مؤلف

و برای جلوگیری از روسها که از قزوین عازم قم بودند اعزام داشتند. این قوای مختلط بواسطه نداشتن استعداد کافی و همچنین عدم هماهنگی تاب مقاومت نیاورده و بمجرد مواجهه به صفوف منظم سالدات روس تزاری با مختصر زد و خوردی شکست خورده و در قراء بین ساوه و قم متفرق شدند - جمعی از افسران ژاندارمری در حین عقب نشینی با حمدآباد و باغشیر که شش کیلومتر در زیر دست ساوه بطرف قم واقع است وارد شده و پخانه پدر بنده مرحوم محمد اسمعیل که افتخاراً این کتاب بنام گرامی ایشان نامیده شده بصورت مهمان وارد میشوند فقید سعید از نامبردگان پذیرائی گرمی نموده و سپس بوسیله راهنما آنان را از راه کویر که عرابه رو نیست بقم میرساند.

اما در همان شب که آنان در خانه ما بسر میبردند پدرم قاصدی حیدر نام که مرد چابک و کوه پیمایی بود برای اطلاع رؤسای مهاجرین بقم فرستاده و بنده را که در مدرسه جانی خان مشغول تحصیل بودم از این جریان مطلع و مأور نموده بود که مراتب را با اطلاع رجال کمیته دفاع ملی برسانم. نگارنده باتفاق مرحوم سید بشیر که از طلاب مدرسه و رفیق و همولایتی بود خدمت مرحوم مدرس رفته و با ذکر نشانی و غلامی که افسران مهمان داده بودند خبر شکست قوای ملی را بایشان رسانیدیم و همین امر موجب شد که مرحوم معظم نسبت به بنده بعدها لطف پیدا کرده و این دوستی تا سال ۱۳۴۷ قمری که ایشان آزاد بودند جریان داشت و بهمین جهت در موقع دستگیری آن سید جلیل که مردم طهران بکلی او را ترك نموده بودند و نگارنده افتخاراً بر روابط خود ادامه داد مورد بغض و عناد عمال حکومت بیست ساله مخصوصاً در گاهی و نوائی که مردمی بیوجدان و بی عقیده دینی بودند واقع شده و هفت ماه و بیست و هشت روز از بهترین ایام شباب خود را در زندان سیاسی گذرانیدم در زندان بمرض رماتیسم گرفتار شده و اینک بعد از گذشتن ۲۴ سال باز آثار آن مرض باقی است.

و این شدت یأس شهربانی در گاهی بواسطه اظهار اطمینان زیاد مرحوم مدرس نسبت به بنده بود - زیرا آن مرد بزرگوار در ایام اخیر آزادی بعضی قضایای خانوادگی خود را که جنبه ناموسی داشت به بنده محول فرموده بود که بحمدالله والمنه با تحمل شدائد در زندان موفق شدم وظیفه وجدانی و تکلیف دینی خود را بحد اکمل اجرا

فصل بیست و ششم

نمایم - شرح مخصوص قضیه در کتابی که بنام چکونه بزندان سیاسی جلب شدم تألیف کرده ام مندرج است و پس از مدتی از قم بوطن خود مراجعت و از آنجا بطهران آمده و در مدرسه مشیریه به تحصیل ادامه دادم تا اینکه در سال ۱۳۳۶ بر حسب امر مطاع پدر و مادر بوطن خود مراجعت کردم . مقصود از این مراجعت ازدواج با دختری از عموزادگان بود ولی افسوس که ده ماه بعد از عروسی مرض مسمشه شیوع پیدا کرد که سینه و گلوی مرضی مانند صدای قلیان صدا میکرد و هیچ معالجه هم مؤثر واقع نمیشد و بفاصله دوسه روز فوت میشدند - این مرض در اغلب نقاط ایران کشتار زیادی نموده و شنیدم که بدو در اثر وزیدن باد زردی بروز کرده بود و در افواه مردم مشهور گردید که مخزن گاز خفه کننده تر کیده و یا عمداً آن را در ایران منفجر کرده اند - در این تاریخ هنوز قوای انگلستان و روسیه در نقاط مختلفه ایران متوقف بودند

بهر حال این مرض خانمانسوز بخانواده نگارنده راه یافت و در روز ۸ محرم الحرام ۱۳۳۸ قبل از ظهر مادرم بنام صغری بیگم که اهل یزد و از طرف مادر سید و با آیه الله مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی اعلی الله مقامه قرابت داشت و مرا از جان خود زیاد تر دوست میداشت بر حمت خداوند کریم و رحیم شتافت و در همان روز هنوز از تجهیز و تدفین مادر عزیز فراغت حاصل نشده بود که خواهر بزرگترم بنام مرضیه خانم جان بجهان آفرین تسلیم و بخلد برین خرامید - و هنوز ایام فائحه این دورنر نگذشته بود در روز چهاردهم محرم عیالم که آنهم بنام صغری خانم و هنوز یکسال کامل از عروسی او نگذشته و خداوند دختری هم مرحمت فرموده و نام او را رقیه گذارده بودیم با طفل خود در گذشت و روز ۱۸ محرم ۳۸ خواهر دیگرم بنام ربابه خانم بدار بقاء شتافت که امیدوارم هر چهار نفر باخاون خود علیاحضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها در قصور جنان معشور و محشور باشند .

نگارنده باقی ماندم و یک پدر پیر ۶۵ ساله زیرا برادر و خواهر دیگری نداشتیم حالت حیرت و بهتی به نگارنده دست داده بود که از نهایت تأثر قادر بگریه هم نبودم - پدر سالخورده و گرم و سرد روزگار چشیده که برای دفعه دوم بچنین بلیه گرفتار شده .

بود بتسلیمت پرداخت و بایند و اندرزهای پدرانه و مشفقانه خود نوازشم مینمود - تازه بعد از چندی راه گریه باز شد و در بیت الاحزان خود نشسته و چندی اشتغال به زاری داشتم در این مدت معاندین و بعضی از کسان واقوام که تدریجاً باینده اختلاف پیدا کرده بودند عمال و رآث مرحوم عضدالملک را که از زمان قدیم باما اختلاف ملکی داشته و این مأمورین سمت نظامی هم داشتند بایذائم و ادا داشتند که بانهایت مشقت تحمل و مدافعه نموده و ساعیان را بخدا واگذاردم .

چه بد کردی مشو ایمن ز آفات که بد را بد بود آخر مکافات
هزار مرتبه شکر خدا را که قدرت نمائیش حق عدالت را ادا نمود و ساعیان و نمامان را مخصوصاً در منظر بنده بمجازاتهای شدیدی مبتلا کرد بطوریکه بیچاره شده و احتیاج مفرط بمساعدت نگارنده پیدا کردند و اگر شخصاً جدیت و فعالیت نمیکردم جنازه یکی از آنان قابل دفن نبود و بحکم بهداری میبایستی سوزانده شود چون مبتلا بامراضی شده بود که اساساً اطباء هم از نزدیکی باو خوف داشتند و دیگری مدتی گرسنه بالباسی بدتر از لباس گداهان بدرب خانه ام میآمد و او را راه نمیدادم تا بالاخره از بس مستأصل و بیچاره بود متأثرم کرد و عقل خود را بر نفس غلبه داده و دست او را گرفته بیازار لباس دوزها برده و یکدست لباس خریده و بدنش را پوشانیدم و قیمت این لباس را بعدها از او نگرفتم که همیشه در نزد من خجل باشد و بضامات و معرفی خود شغلی برایش تهیه کردم که حال هم امرار معاش مینماید - و همچنین بشکرانه موهبت آلهی و حصول قدرت و توانائی از مساعدت بادسته دیگر که در پشت سر آن دونه فر باعث ایذاء و اضرام بودند دریغ نداشته و ندارم.

بهر حال پس از چهار ماه که حالت حزن و تأثر قدری تخفیف حاصل کرد پدر و کسانم چنین صلاح دیدند که مجدداً بطهران عزیمت نموده و مدتی به تفرج و گردش مشغول شده و سپس بوطن مألوف برگردم همین سفر بود که بطهران آمده و ترك همه چیز خود را از مال و منال کرده و دیگر راضی نشدم که بآنجا برای اقامت دائمی مراجعت کنم .

ولی گاهی برای چند روزی جهت ملاقات پدر پیر خود به آن محل میرفتم و تا

فصل بیست و ششم

ده سال بعد (سال ۱۳۴۷) پدرم در حال حیات و سالی یکمربنه او هم بطهران میآمد و چند روزی در نزد ما میماند و باز بمحل علاقه خود مراجعت میکرد تا اینکه در روز ۲۱ رجب المرجب همین سال داعی حق را درس ۷۵ سالگی لبیک اجابت گفت رضوان الله علیه و رحمته الواسعه.

این پنج نفر که تمام اقربای درجه اول و دوم نگارنده بودند در جوار رحمت آن امامزاده عظیم الشان سید هرون بن موسی الکاظم علیه السلام رحل اقامت ابدی انداخته و بدین وسیله باهل بیت عصمت و طهارت التجاء نموده و از حساب و عقاب و حول و هراس قبر و قیامت مصون و مأمن شده اند (انشاء الله الغفور الودود الرؤوف العطوف الرحیم الکریم). بعضی از مردان سالخورده کرامات زیادی هم از بقعه شریف امامزاده سید هرون نقل مینمایند - در حوالی بقعه مبارکه امامزاده نگارنده عمارتی مشتمل بر هفت اتاق ساخته و بصورت وقف برای استفاده زوار و عابرین اختصاص داده ام و در ظرف سال حداقل چهار مرتبه برای تشریف بمقرده امامزاده و زیارت تربت پدر و مادر و خواهران و سایر اقارب خود بدان محل مسافرت کرده و اگر فرصتی باشد یک شب هم در آن مکان بیتوته میکنم والا بعد از زیارت و قرائت چند سوره قرآن برای خود ادامه میدهم. اینک بقیه اصل مطلب تعمیر ساختمان گنبد مخروطی امامزاده که جنبه تاریخی و گچبری و کاشیهای مهم دارد در زمان سلطنت مرحوم شاه سلطان حسین صفوی بعمل آمده ولی تاریخ صحیح بنای آن معلوم نیست در داخل بقعه طاقچه کوچکی بود که بنده در بی آن نصب کرده و داخل آن را تخته کوبی و تعدادی کتب فارسی ساده و دو جلد قرآن و یک جلد کتاب دعاء در آن بصورت وقف گذارده ام تا از این مورد استفاده قرار دهند ولی در مدت خیلی بواسطه کهنگی بناء موریانه درب و تخته ها را فاسد و متلاشی کرد - حال متولی امامزاده کتابها را در اطاق مسکونی خود نگاهداری میکند - امیدوارم که خداوند توفیق بدهد تا بتوانم یادگار دیگری هم در آن محل تهیه نمایم.

سایر امامزادگان در شهر ساوه مشاهد شریفه امامزاده سید اسحق و امامزاده سید ابورضا و امامزاده سید علی اصغر و امامزاده های دیگری معروف

وصف شهرستان قم

ومزار عمومی است و دردهات اطراف هم مقابر و مزارهای زیادی موجود است که حدس زده میشود تمام آنان جزو همان دسته همراهان حضرت معصومه بوده اند.

وباز معروف است که عمال مأمون الرشید عباسی باقتل و اسر امامزاده های مرد هیچگونه تعرضی بحضرت معصومه ننموده و آن سیده منجلله با خدمه و کنیزان خود بشهر قم نزول اجلال فرموده و بتفصیل مندرج در تاریخ قم مریض وداعی حق را لبیک اجابت و در همان جا مدفون میگردد که امروز علاوه بر اینکه مزار عموم مسلمانان است به برکت وجود شریف آن سیده مظلومه جلیله شهرستان قم مرکز وحوزه علمی مهمی شده که معروفیت جهانی دارد.

اینک بیاس ارادت و اخلاص نسبت باین سیده منجلله مجدداً مختصری از تاریخ شهر قم را متذکر میشود.

شهرستان شیعه نشین قم از زمان خیلی قدیم (قرن اول هجری) قسم که دوستان و طرفداران اهل بیت طهارت در فشار حکومت جباره حجاج بن یوسف ثقفی در عراق بوده و بنقاط مختلفه عالم متواری می شدند بناء شده و بحدی اصول شیعه و آثار اهل بیت طهارت در قم شیوع داشته که چشم مخالفین این مذهب را خیره نموده و در دوره بنی عباس ضرب المثل بوده است.

ابن بتونه شافعی اهالی چهارشهر قم و کائنات و ساوه و آره را دشمن سرسخت شیخین و عثمان و متعصب در محبت اهل بیت طهارت دانسته که بحث در اطراف آن از موضوع این ذریعه خارج است گویند در بغداد اهالی با تجار قم معامله کرده و سپس از تأدیه اموال آنان خود داری میکردند و تجار قم جرئت مراجعه بحکومت جور عباسی را برای احقاق حق خود نداشته و ناچار از مال خود صرف نظر میکردند.

بهر حال شهرستان قم که از زمان قدیم اختصاص بشیعه داشته و دارد اخیراً از تاریخ ورود آیه الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه بآن شهر تجدید حیات علمی کرده و ترقیات روزافزونش شروع بنور افشانی نمود - و این تلولو بواسطه وجود عدّه زیادی از اعلام محفوظ مانده است تا اینکه نزول اجلال حضرت حجة الاسلام

والمسلمین آید الله فی الارضین آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی متع الله المسلمین بطول عمره بقم بعمل آمد و مصداق آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم واقع شد و بذرافشائی سابق بشمر آمد و امروز شهر قم اولین مرکز علمی عالم اسلامی محسوب میشود . حجج اسلام دیگری هم غیر از حضرت معظم له که مراجع تقلید بوده و هستند مانند حضرت آیه الله سید (۱) محمد حجة و حضرت آیه الله خوانساری و حضرت آیه الله سید صدرالدین اصفهانی و حضرت آیه الله آقای سید کاظم شریعتمداری تبریزی و عده زیادی از علماء اعلام که در این شهر تشریف دارند و چشم عالم اسلام بوجود مبارکشان روشن و بوستان دین محمدی (ص) و مذهب جعفری از اعمال و اخلاق و مجاهدت آنان سر سبز و خرم است کثر الله امثالهم وزاد الله فی توفیقاتهم .

مشهور است که حضرت فاطمه بنت حضرت امام موسی کاظم را در ساوه مسموم کرده اند و با حالت مرض بقم رفته و در آنجا رحلت نموده است نگارنده در جزئیات واقعه موفق به تحقیق نشده ولی قدر مسلم اگر چنین واقعه فجیعی واقع شده باشد مربوط باهالی بومی ساوه نبوده و بدست همان عمال و مأمورین حکومت عباسی واقع شده است . تصور نشود که در انتخاب و ترجیح این نظر نگارنده از ولایت و وطن خود دفاع میکند زیرا بطوریکه سابقاً ذکر شد خانواده ما بعد از قرن دهم هجری در حدود ساوه متوطن شده اند و این عمل ننگین اگر واقع شده باشد در اواخر قرن دوم هجری بوده است ولی قدر متیقن اصول شیعه در اواخر قرن اول هجری در قم و کاشان و ساوه و آوه نشر و ترویج شده و مردم بومی این چهار شهر که قبل از آن تاریخ اساساً مسلمان نبوده و با خدعه نظاهر باسلام و یا ذمی بوده اند مسلمان شیعه شده و غیر از مقررات مذهب شیعه با اصول مذاهب فرق عامه بهیچوجه آشنائی نداشته اند - قطعاً چنین مردمی بقتل سیده جلیله حضرت معصومه دختر و خواهر و عمه ائمه خود مبادرت نمینمایند .

۱ - با کمال تأسف در این تاریخ که این صفحه تصحیح میشود آقایان حجة و خوانساری بر حمت ایزدی پیوسته اند رضوان الله علیهما - .

فصل بیست و هفتم
دسته دوم سادات
در ایران نقل از کتاب
بحر الانساب
تألیف حبیب پوردکنی

دومین دسته از سادات عظام که با هیمنه خاصی از حجاز وارد ایران شدند اتباع و همراهان حضرت امامزاده احمد بن موسی - الکاظم (ع) معروف بشاه چراغ هستند که عده آنان دوازده هزار نفر بوده و بدستور مأمون عباسی قتلح حاکم فارس آنان را در شیراز محاصره کرده و بطور کلی سادات معظم را مقتول و یا متفرق کرده اند که امامزاده احمد با ابراز شجاعت های فوق العاده باز شهید شده و مرقد شریف آن حضرت مدتها از انظار پوشیده مانده تا اینکه در دوره سلاطین دیالمه که تا حدی طرفداران اهل بیت طهارت از حالت تقیه بیرون آمدند صلحاء و عبّاد شیراز در مقام یافتن مرقد مطهر آن شاهزاده عظیم الشان برآمدند.

گویند مادر آنحضرت موسوم بام احمد از مخدرات متشخصه و محترم ترین زنان حضرت امام موسی کاظم (ع) وزاهده و عابده آن عصر بشمار میرفته است و حضرت امام موسی کاظم (ع) در موقعیکه بامر هرون عباسی به بغداد جلب شد و همان سفری بود که دیگر بمدینه مراجعت نکرد و دایع امامت را که عبارت از اشیاء موروثی از پیغمبر بود بآن مجمله سپرده و وصیت فرمود که هر وقت یکی از اولاد من این اشیاء را از شما مطالبه کرد بدان که من بدرود حیات کردم و آن شخص مطالبه کننده امام عصر و خلیفه مسلمین و حجة بالغه خداوند قادر متعال است ام احمد تصور مینمود که این دولت نصیب فرزند او امامزاده احمد خواهد شد و پس از مدتها طول زمان (چهار سال یا هفت سال و بیشتر) قبل از نشر خبر شهادت امام هفتم در مدینه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نزد زن پدر خود رفته و دایع امامت را مطالبه نمود - آن مخدره محترم فوراً بحضرت امام موسی کاظم (ع) رحمت فرستاد و حضرت رضا (ع) را بشهادت پدر تسلیت عرض کرد و به نیل بمقام عالی امامت و خلافت مسلمین هم تبریک گفت و آنّا تمام اشیاء خاصه را تقدیم نمود - و سپس پسر خود امامزاده احمد را که عده زیادی در حال حیات پدرش باو بیعت کرده بودند بمتابعت برادر گرامی خود وادار نمود.

حضرت امام رضا (ع) مادر و پسر را بدعای خیر یاد کرد و فرمود خدمت بزرگی انجام

دادید که بگمراهی مردم نکوشیدید .

معروفیت امامزاده
احمد بشاه چراغ

در تاریخی که صلحاء شیراز و عبّاد و زهاد آن دیار در مقام یافتن مرقد مطهر آن شاهزاده و الاثبار بودند پیرزن صالحه نزد عضدالدوله دیلمی سلطان فارس آمد و عرض کرد در حوالی منزل من تپه ایست که در روی آن نیمه شبها چراغی روشن میشود که مانند مشعل پر نوری میدرخشد و همینکه بمحلّ روشنائی میروم چیزی دیده نمی شود شاه از رجال و درباریان خود و بعضی از علماء و شیوخ شیراز در این باب تحقیقاتی کرد و چیزی دستگیرش نشد و گفتند که چون گوینده پیرزن فقیری است شاید در نظر گرفته که بدین وسیله استفاده بنماید .

شاه متقاعد نشده و فرمود که من از بیانات این زن بوی حقیقت میشنوم و تصمیم اتخاذ کرد که خود شخصاً باین قضیه رسیدگی کند تا صحت و سقم مطلب را کشف نماید و یک شب مخفیانه بمنزل پیرزن رفته و در آنجا استراحت کرد .

عضدالدوله مقارن نیمه شب بخواب رفت و آن زن صالحه مترصد روشن شدن چراغ گردید و همینکه بطریق شب های گذشته نور چراغ ظاهر شد بیالین شاه دوید و سه مرتبه عرض کرد که شاه - چراغ - شاه - چراغ - شاه - چراغ - یعنی ایشاه چراغ روشن شده است .

عضدالدوله پادشاه دین دار از خواب جسته و صدق اظهار آن زن صالحه را مشاهده نمود و برخاست بمحل چراغ دوید و با کمال تعجب دید که روشنائی بکلی محو گردید و با ترك آن نقطه باز چراغ روشن گردید - هفت مرتبه روشن شدن چراغ و رفتن شاه بدان نقطه تکرار شد تا اینکه مقارن طلوع صبح صادق دیگر چراغی دیده نشد .

آن پادشاه عالیمقدار محل را علامت گذارده و روز بعد دستور داد که تپه را بشکافند تا از آن سرمکتوم پرده برداشته شود و در نتیجه سرداب عظیمی کشف گردید که جسدی در روی تختی در داخل آن گذارده شده بود - و هیچکس جرئت وارد شدن بسرداب و بررسی امر را نداشت .

شاه تحقیق امر را از شیخ عقیف الدین که مردی زاهد و عابد و تارك دنیا بود

خواستار شد - زاهد نامبرده آن شب در عالم رؤیا دیده بود که زیارت حضرت امامزاده احمد بن موسی الکاظم علیه السلام موفق شده است و حتم کرد که سرداب کشف شده مرقد مظهر آن امامزاده است لذا وضوء گرفته و لباس های پاکیزه پوشیده و وارد سرداب شد و از لوحی که در نزد جسد بود و انگشتی آنحضرت معلوم گردید که مشاهدات او در خواب از رؤیاهای صادق بوده است عضدالدوله از این موفقیت فوق العاده مسرور گردید شاه دیلمی امر نمود که آن روز را تعطیل عمومی نموده و برای این موفقیت جشن عظیمی برپا کرده و تا سه روز نقاره خانه سلطنتی را نواختند - و اولین بارگاه حضرت شاه چراغ بدست این سلطان خدا پرست براهنمائی شیخ عقیف الدین برپا گردید .

گویند انگشت امامزاده را مدتی در خزانه سلطنتی نگاه داشتند و پس از مدتی مفقود شد که فوق العاده اسباب اضطراب شاه گردید ولی شیخ عقیف الدین در عالم رؤیا دید که تاجی از مو بجای انگشت از طرف امامزاده بعضدالدوله اهداء شده است که آن تاج نیز بوسیله عقیف الدین در داخل سرداب یافت شد و طالبین برای مطالعه بیشتر در این موضوع را بمطالعه کتاب بحر الانساب تألیف حبیب پور دکنی دعوت مینمایم . در شیراز نامه و آثار المعجم این قضیه بطریق دیگر نقل شده و کشف قبر را در عمارت یکی از وزراء ابوبکر سعدالدین که مقارن با سال ۷۰۰ هجری بوده دانسته اند و با محتویات کتاب بحر الانساب کاملاً مخالفت دارد - اما بنظر نگارنده میتوان بین هر دو نقل وفق داد زیرا سلاطین نامدار آل بویه در قرن چهارم طلوع کرده و ابوبکر سعدالدین در سال ۷۰۰ بعد از فتنه مغول بر شیراز تسلط داشته است و ممکن است در فتنه هلاکو که تمام ایران قتل عام و شهرها ویرانه و خراب گردید بنای شاه دیلمی موضوع نقل کتاب بحر الانساب هم از بین رفته باشد و مجدداً بطریق نقل کتاب شیراز نامه و آثار المعجم در دوره سعدالدین کشف شده باشد - گرچه بعضی از فضلاء نظر نگارنده را تحقیق کامل موضوع و نتیجه را صحیح دانستند ولی خودم این قضیه را بدین جمله ختم مینمایم - والله يعلم بحقایق الامور .

و دیگر از امامزاده های مسلم و مقطوع در شیراز حضرت کلثوم بن اسحق بن

زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام است که مزار و ملجاء عموم شیعیان و دوستان است و بشرح زندگانی این مجلله بطور کامل دست نیافتیم - همین قدر در بحر الانساب قید شده که این مجلله از مازندران خائفاً بشیر از آمده و در کلبه از شر اعداء بطور مخفیانه زندگانی می نمود و دشمنان کلبه را بر سر او خراب نمودند . لعنة الله علیهم .

و دیگر از اولاد حضرت ابوالفضل العباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام جعفر بن حسن بن عبدالله بن عباس است که ملقب بتاج الدین و معروف بسید حاجی غریب و سکو نش در شیراز و مردی فاضل و فقیه و متبحر و ادیبی بی نظیر و مورد احترام کلیه مردم فارس بوده است قبر شریفش در محله دروازه کازرون میباشد و معروف است که هر کس در مقبره او قسم دروغ یاد کند در آن سال فوت خواهد کرد و بقیه اولاد حضرت ابوالفضل در بغداد و مصر و مدینه و بلاد ایران مانند مازندران و ثمرقند از حد احصاء زیادتر است .

و آثار جلالت و شجاعت و سخاوت از تمام افراد این خانواده ظاهر و هویدا بوده است گویند در حکومت بنی عباس اول کسی که بامارت حرمین گماشته شده عبدالله بن حسن بن عبدالله بن عباس است و بیاس بزرگترین فداکاری حضرت ابوالفضل نسبت بحضرت امام حسین (ع) همیشه اولاد آن جناب مورد احترام خاص ائمه طاهریین صلوات الله علیهم اجمعین بوده اند چنانکه از قضیه ذیل اجمال آن فهمیده میشود .

بمناسبت ذکر اولاد حضرت ابوالفضل یکنفر دیگر از اولاد آن حضرت را که از بزرگان رجال و علماء شیعه امامیه است و بطرز اعجاز آمیزی شناخته شده و مزارش مطاف مسلمانان واقع شده است باینکه در ایران فعلی نیست برای تیمن و تبرک متذکر میشویم . این شخص ابوعلی حمزه بن القاسم بن علی بن حمزه بن الحسن بن عبدالله بن العباس است که قبرش در قریه از نواحی حله میباشد و بر خلاف واقع بقبر حمزه بن کاظم (ع) معروف شده بوده است مرحوم سید مهدی حلی موقعیکه برای تبلیغ تشیع در قراء و ایالات بنی زبید گردش میکرده (این قبیله متجاوز از ده هزار نفر بوده اند و به برکت مرحوم سید مهدی مذهب تسنن را ترک و شیعه امامیه شده اند) اتفاق افتاده که یکشب در قریه حمزه توقف کرده و مردم آن قریه انتظار داشته اند که سید مقبره حمزه را زیارت نماید ولی سید جواب

داده که قبر حضرت امام زاده حمزه بن موسی الکاظم (ع) در شهر ری است و منسکه صاحب این قبر را نمی شناسم هیچوقت او را زیارت نمیکنم و بواسطه معروفیت مرحوم سید مهدی و توجه زیادی که مردم بتقدس و تقوای او داشته اند از زیارت مقبره حمزه اعراض کرده اند سید مهدی میفرماید از قریه حمزه حرکت کرده و بقریه مزیدیّه رفتم و نیمه شب برای تهجد برخاستم و بعد از فراغ از نماز شب در طلوع صبح صادق برای ادای فریضه صبح دوچار شک شده و منتظر شدم تا یقین بظهور فجر حاصل شود در این حال سیدی از اهل این قریه که بقدرس و تقوی معروف بود وارد شد و بعد از سلام بطوریکه تشدد از لحن بیانش ظاهر بود گفت سیدنا در قریه حمزه بچه مناسبت از زیارت حضرت حمزه امتناع کردی گفتم برای اینکه مردم میگفتند که این امامزاده حضرت حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است و در نزد من بصحت پیوسته که قبر حضرت امامزاده حمزه بن موسی در شهر ری است سید وارد که تصور می شده از اهل قریه است میگوید رب من شهرة لا اصل لها این مقبره مضجع حمزه بن موسی الکاظم (ع) نیست بلکه مرقد ابویعلی حمزه بن القاسم بن علی بن حمزه بن الحسن بن عبدالله بن العباس بن علی علیه السلام است که از علماء بزرگ و رجال حدیث است کتب رجال در نزد شما هست مراجعه نمائید در این موقع من برای تشخیص وقت متوجه بآسمان برای ادای فریضه شدم و سید مزبور از نزد من بیرون رفت پس از ادای نماز صبح نزد خود فکر کردم که این سید عوام است و اهل علم نیست خوب بود از او می پرسیدم که این مطلب را از که شنیده است ولی بهر حال این برخورد مرا از توجه بکارهای دیگر باز داشته و مشغول مطالعه کتب رجال که در این سفر همراه داشتم شدم و با کمال تعجب مشاهده کردم که آنچه سید گفته در کمال صحت است و بر من معلوم و واضح گردید که صاحب قبر ابویعلی است در اینحال آفتاب طلوع کرده و مردم ورود مرا بقریه مزیدیّه شنیده بودند لذا دسته جمعی برای دیدن من آمدند - و همان سید هم در جزو آنان بود او را نزد خود طلبیده و سؤال کردم که شما از که شنیده اید مقبره قریه حمزه متعلق به ابویعلی حمزه بن القاسم است نه حمزه ابن الکاظم که مقارن طلوع فجر نزد من آمده و بمن اظهار کردید سید تعجب

فصل بیست و هفتم

کرد و گفت من در این سفر تا این ساعت شما را ندیده‌ام و در خارج قریه در باغ و مزرعه خود بودم و شنیدم که بقریه مزیدیه تشریف آورده‌اید مخصوصاً برای دیدن شما آمده‌ام سید مهدی میفرماید که حتم کردم که سید طرف ملاقات در طلوع فجر که در چنان موقعی برای ملاقات من آمده - و فرمایشش تحکم‌آمیز بود زیرا ابتدائاً بازخواست کرد که چرا مقبره حضرت امام زاده حمزه را زیارت نکردی - و وقتی که جهت تردید خود را گفتم فوراً جواب داد و بکتاب رجال که در نزد من بود اشاره کرد و آنچه فرموده بود در همین کتب بمجرد مراجعه صحتش محرز گردید چنین کسی جز حضرت صاحب‌العصر والزمان علیه‌السلام الله الملك المنان کس دیگری نیست و فوراً با تمامی اهل آن قریه برای زیارت حضرت ابویعلی حرکت کردم .

و همین رویه باعث شده که اهالی آن سامان با احترامات زیاد بمقبره آن سلاله شاه‌ولایت نگریسته و مرقدش منتها درجه مورد احترام است گرچه این واقعه را بمناسبت ذکر اولاد حضرت ابوالفضل‌المباس که فداکاری فوق‌العاده در راه ترویج و بقاء اسلام فرموده درج نمودیم تا یکذره از یکدیگر حق که والا حضرتش نسبت بمسلمانیان دارد اداء شده باشد ولو با ذکر عجز از اداء - اما در عین حال این خبر شریف دلالت قطعی هم دارد بر اینکه قبر شریف حضرت امامزاده حمزه بن موسی‌الکظم علیه‌السلام در شهری محل شك و شبهه نیست و میتوان با اطمینان خاطر بنام اولاد امام آنحضرت را زیارت نموده زیرا وقتی که مرحوم سید مهدی بامام عصر عرض میکنند که در نزد من بصحت پیوسته که قبر حمزه بن موسی‌الکظم در شهری است حضرت حجة الله‌البالغه در این عبارت تردید نفرموده و بمعرفی حضرت ابویعلی پرداخته است در واقع اظهار سید مهدی را در این باب امضاء و تأیید فرموده است - و صریح‌ترین خبری که در این باب موجود است همین خبر شریف است زیرا در خبر زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی اسم حضرت حمزه نیست و فقط مفاد خبر اشعار دارد که حضرت عبدالعظیم حسنی قبر یک نفر از اولاد حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام را زیارت میکرده است .

و دیگری از اولاد حضرت ابوالفضل‌العباس بن علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین

علیه السلام. حسن بن عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی علیه السلام معاصر حضرت رضا علیه السلام بوده و بحدی متشخصانه حرکت میکرد که در دوره مأمون کسی را یاری همسری با او نبود چنانکه همیشه بدون اجازه بر مأمون وارد می شد و هیچیک از حجاب و دربانان قدرت جلوگیری از او را نداشتند یکمرتبه مأمون برای امتحان آنجناب امر نمود که دربان از او جلوگیری و هر چه از او می شنود فوراً با اطلاع مأمون برساند.

بنا بر این تبانی حسن بطور معمول خواست وارد عمارت مأمون شود ولی دربان جلوگیری و عرض کرد که تأمل بفرمائید تا اجازه تحصیل کنم فوراً آنساله شاه ولایت و وارث شجاعت و فتوت برگزید و شعری را برعربی خواند که معنی آن چنین است من اصراری بخرسواری ندارم ولی چون برای طی طریق مرکبی لازم و خرهم یکی از سواری دهندگان است ناچارم که خر سوار شوم - حاجب فوراً مطلب را با اطلاع مأمون رسانید و مأمون بدون ردا و پای برهنه آنسید جلیل را تعقیب و در وسط معبر باو رسید و با کمال معذرت او را برگردانید و باز در موقع رحلت حسن بن عباس مأمون پیاده جنازه او را تشییع و میگفت بعد از تو ای پسر عباس موت و حیات مردم برای من یکسان است. نگارنده گوید توضیح دیگری که نمی توانم از آن صرف نظر نمایم آن است که قضیه حسین بن زید و ابویعلی دو واقعه از سه واقعه ایست که از مرحوم سید مهدی طباطبائی قزوینی حلی اعلی الله مقامه نقل شده و مایه سرافرازی و روشنی چشم شیعه امامیه است زیرا این شخص شخیص که محل اعتماد کامل علماء امامیه و در واقع از پروردگان بواسطه دستگاہ مرحوم سید مهدی بحر العلوم است چه سید باقر قزوینی عموی سید مهدی از محارم خاص بحر العلوم بوده است بحد توانر نقل شده که برای مرحومین بحر العلوم و اردبیلی حاجبی وجود نداشته و بطور عادی هر وقت که گرفتاری یا احتیاجی داشته اند فوراً بمسجد کوفه یا سهله رفته و از حضرت صاحب الامر علیه السلام مسئله را استعلام و مراجعت میکردند چنانکه نسبت بسید مهدی در مذاکره و محاوره مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین و نسبت بمرحوم اردبیلی در پرسش مسئله از حضرت امیر المؤمنین و حواله بحضرت صاحب الامر و رفتن بمسجد کوفه و استعلام مشکل و مراجعت بطور

فصل بیست و هفتم

عادی و معمولی نقل شده و مرحوم شیخ نوری هم در کتاب جنة المأوی متذکر شده است
بهر حال دو واقعه آن در جای خود نقل گردیده و از واقعه سوّم نیز نگارنده نمیتواند
صرف نظر نماید.

و اگر ادبای عصر ایراد فرمودند که قضیه‌ئی در این کتاب نقل شده که رابطه با
موضوع کتاب ندارد ممکن است قارئین بحمايت مؤلف جواب بدهند - که سه قضیه
فوق العاده در یکسند بنقل پسران مرحوم سید مهدی اعلی الله مقامه سید محمد و سید
صالح که هر دو مجتهد و زاهد و عابد و معتمد بودند از پدر بزرگوارشان برای یکی
از مشایخ بزرگ شیعه مرحوم شیخ نوری اعلی الله مقامه نوشته شده بود و شیخ نوری
با توثیق سند و راویان هر سه قضیه را در جنة المأوی نقل فرموده که در صفحات ۲۷۵ و
۲۷۶ و ۲۷۷ کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم قسمت جنة المأوی چاپ شده است و مؤلف
کتاب بدو قضیه برای اثبات تباین قتل حضرت حسین بن زید در مدینه در سال ۱۴۵ با
اینکه در سال ۱۳۵ در حله وفات نموده بوده و اثبات قبر حضرت حمزه بن موسی الکاظم
و فرق آن با حمزه القاسم العباسی احتیاج داشته و از جهة حلاوت و مطلوبیت قضایا که
قطع داشته در نزد خوانندگان هم چنین است از قضیه سوّم هم نتوانسته غمض عین نماید
هنیئاً له و لله در والدیه و مرثیه.

اینک اصل قضیه
مرحوم سید مهدی طباطبائی میفرماید برای درک زیارت مخصوصه
حضرت امام حسین علیه السلام در روز ۱۴ شعبان یکی از سالها
عازم کربلا می شدم و همینکه از شط هندیه گذشتم و بقریه بنی طرف که از آنجا تا
کربلا دو ساعت و نیم راه است رسیدم مشاهده کردم که عده بی شماری زوار از قراء
اطراف حله در آنجا متوقف و باران بشدت می بارد من تصور کردم که علت توقف زوار نزول
باران است و در منزل یکی از اعراب فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را خواندم و ضمناً
معلوم شد که قبیله عنیزه راه کربلا را سد کرده و پانزده روز است که احدی از قریس
قادر بعبور نیست و زوار در منازل بنی طرف متوقف هستند - بفاصله نیم ساعتی یکمرتبه
مشاهده شد که زوار بارهای خود را بسته و سواره و پیاده بطرف جاده کربلا روان شدند

کسی را برای تحقیق مطلب فرستادم خبر آورد که قبیله بنی طرف مدعی شده‌اند که یا اسلحه ناریه و قوه قهریه زوّار را از تعرض قوم عنیزه مصون دارند تا وارد کربلا بشوند من فهمیدم که توقف دو سه روزه زوّار بر بنی طرف سنگین شده و خواسته‌اند بدین وسیله آنان را از خانه‌های خود بیرون کنند والا قومی مانند بنی طرف قابلیت طرف نزاع واقع شدن با قبیله عظیم عنیزه را ندارند - و بفاصله چند دقیقه مصاب بودن این حدس واضح شد و زوّار بیچاره با لباس های تر شده و حالت خجلت زده برگشته و دیگر وارد خانه های بنی طرف نشدند و در پناه دیوارها با کمال یأس و حزن در نهایت رحمت که از زمین گل و باران داشتند متوقف شدند .

این حالت حزن عمومی زوّار در من تأثیر زیاد کرد و حالت بغض و گریه و دلشکستگی بمن دست داد و بکنج منزل خود در فته مهموم و مغموم بمناجات با قاضی الحاجات پرداختم و چند دقیقه بیشتر طول نکشید که شخصی براسب سفیدی سوار و نیزه بلندی در دست داشت بجلو خانه که من در آن ساکن بودم آمد و بصوت جلی مرا خواست فوراً جلو چادر آمده و خود را معرفی کردم مقدمه سلام کرده و گفت که مرا گنج آغا و صفر آقا فرستاده‌اند بشما بگویم که ما با قوای خود قوم عنیزه را از سر راه طرد کردیم و شما با تمام زوّار حرکت کرده و تشریف بیاورید جواب سلام داده و گفتم آیا شما هم با ما خواهید آمد جواب داد آری دو نفر نامبرده از افسران معروف ارتش عثمانی بودند من فوراً بر مرکب خود سوار شده و براه افتادم صاحب خانه جلو آمد و گفت خوب است امشب را توقف فرمائید تا قضا یا کاملاً روشن شود و گفتم برای درک زیارت مخصوصه ناچار از عزیمت هستم سایر زوّار که اینحال را دیدند به تبع ما حرکت کرده و بطرف کربلا رهسپار شدیم سوار مزبور مانند شیر غضبناک در پیشاپیش ما حرکت میکرد تا بگردنه و تنگه سلیمانیه رسیدیم سوار از گردنه بالا رفت و ما وقتی که به گردنه رسیده و بالا آمدیم دیگر از سوار اثری ندیدیم و ضمناً مشاهده کردیم که از عنیزه هم اثری نیست و دردآمنه صحرا عده در حال فرار هستند و بحدی دور شده‌اند که فقط گرد و غبار آنان دیده میشود - من برقای خود گفتم که آیا تردیدی دراینکه این شخص حضرت صاحب الامر علیه السلام بود دارید کلاً جواب دادند که قطعاً حضرت

حجة الله بود ولا غیر . عَجَّلَ اللهُ تعالی فرجه وجعلنا الله من اتباعه

بهر حال وارد دروازه کربلا شدیم و گنج آقا و صفر آقا را باقوای خود در آنجا متوقف دیدیم قوای عثمانی تعجب کردند و گفتند که ما مدتی است در تنگنای محاصره گیر کرده و قدرت خارج شدن نداریم این همه زوار چگونه بکربلا رسیده اند پس عنیزه بکجا رفتند گنج آقا و صفر آقا از روی تخت برخاسته و جلو من آمدند من بآنان سلام کرده و گفتم حقوق خود را بگیرید و استراحت در داخل شهر ها بخواید اما بدانید کعبه خود صاحبی دارد گفتند مطلب چیست قضایا را برای آنان نقل کردم گفتند سیدنا ما از کجا میدانستیم که شما جزء زوار هستید تابشما پیغام بدیم آخر شما چگونه از نزد عنیزه سلامت گذشتید گفتیم از عنیزه جز گرد و غباری در دامنه صحرا چیزی ندیدیم - در این حال یکی از باغبان های کربلا جلو آمده و گفت چند روز بود که عنیزه راه را گرفته واحدی را مجال عبور نمیدادند اما چند دقیقه قبل از پیدا شدن زوار در گردنه (عرقوب) سواری که نیزه بلندی در دست داشت در میان قبیله عنیزه حاضر شد و بصوت بلند اعلام کرد که یامعشر عنیزه فرار کنید که قوای عثمانی با اسلحه ناریه کامل از طرف حله بطرف شما رو آورده اند - و در همین دقیقه سوار و پیاده در بالای گردنه ظاهر شد عنیزه بعدی مرعوب شدند که بعضی از اسباب های خانه های خود را فراموش کردند و فوراً خیمه های خود را بر چیده و با کمال عجله بطرف صحرا روان شدند - و معلوم شد وقتی که که ما بالای گردنه صعود کرده و بواسطه ندیدن سوار راهنما تعجب کرده و قدری متوقف شده بودیم قبیله عنیزه تصور سان لشکر و یا نصب توپ و آلات جنگی کرده بوده اند که بدین جهت بر عجله خود در فرار افزوده بوده اند .

حضرت امامزاده زید در وسط بازار طهران گنبد و مرقد امامزاده

ایست بنام امامزاده زید که مورد احترام عموم مردم است و گنبد و بارگاهش تاحدی جنبه تاریخی دارد و قدر متیقن این شخص از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است که مطابق

فصل بیست و هشتم
امامزادگان و سادات
طهران

مندرجات کتاب جنة النعيم بیک روایت با هشت فاصله بامام حسن (ع) متصل میشود بدین طرز زید بن ابی الحسن علی بن حسین بن ابی عبدالله محمد بن عبیدالله الامین بن عبدالله بن الحسین بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و بروایت دیگر زید برادر جد حضرت عبدالعظیم حسنی است - که از طریق سلسله اولاد زید به حضرت امام حسن (ع) متصل میشود و بسلسله جعفر بن الحسن ربطی ندارد .

و باز گویند حضرت عبدالعظیم هم برادری زید نام داشته و بعضی احتمال داده اند که برادر آن حضرت باشد ولی چون هیچیک از مورخین مخصوصاً منتقلة الطالبیه در این باب تصریحی ندارد این احتمال ضعیف است .

بهر حال حضرت امامزاده زید قطعاً امامزاده است چه از اولاد زید بن حسن (ع) باشد و چه از اولاد جعفر بن حسن بن حسن (ع) و باید مورد احترام و زیارت مسلمانان واقع باشد - اما اینکه ادعا کرده اند که این شخص بلافاصله اولاد امام است صحیح نیست زیرا در اولاد مستقیم ائمه سه نفر زید نام بیشتر مشهور نیست .

۱ - زید بن امام حسن (ع) که در مدینه ساکن بوده و با حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تولیت موقوفات حضرت امیرالمؤمنین معارضه داشته و مسافرت او بشهر ری قدیم در تواریخ نقل نشده است .

۲ - زید بن علی بن الحسین علیهم السلام که در کوفه شهید شد و امویان جنازه او را چهار سال بردار کرده و بعد هم سوزانیدند و قبرش ریفش در قلوب شیعیان آل محمد (ص) است .

۳ - زید بن موسی الکاظم (ع) میباشد که از بس از دست عباسیان اذیت و آزار کشیده بود وقتی که از طرف محمد طباطبا بر بصره مسلط شد تمام خانهای بنی عباس را آتش زده و سوزانید و بدین جهت بزیدالتار معروف شد .

این زید بعداً اسیر شده و او را بخراسان نزد مأمون عباسی بردند و در خراسان مسموم یا فوت شده است .

نسبش در جنة النعيم بدین طریق قید شده است حسن بن حسن
امامزاده حسن
امیر بن ابی عبدالله محمد عزیز بن احمد الخطیب بن حسن بن جعفر

بن هرون بن اسحق الکوکی بن الحسن الامیر بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام .

اینکه بعضی ها او را حسن المثنی دانسته اند اشتباه است . زیرا حسن المثنی در واقعه کربلا شرکت داشته و بعد که معلوم شد در میان کشتگان در حال اغماء است و از طرف عبیدالله بن زیاد بر رئیس قبیله فرازی تحویل گردید در کوفه معالجه شده و بمدینه عودت کرد . این حسن بدامادی حضرت امام حسین افتخار داشته و اغلب سادات حسنی از نژاد همین شخص هستند و بهری هم مسافرت نکرده است و حسن ثالث هم نیست زیرا حسن ثالث با برادرش عبدالله محض پسران حسن مثنی در زندان کوفه بوسیله عمال منصور دوانقی نگاهداشته شده بود و با طرز فجیعی کشته شد و مستبعد است که جنازه او را از کوفه بهری نقل کرده باشند . ولی قدر مسلم از نژاد امام حسن است که در موقع تسلط داعیان زیدیّه بر مازندران و بر قسمتی از ایران در ری میزیسته است .

نسبش چنین نقل شده - قاسم بن حسن امیر بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) پدر خدیجه زوجه حضرت عبدالعظیم حسنی
امامزاده قاسم در شمشیران
 است و این روایت از نظر های دیگر بصحت نزدیک تر است .

زیرا بعض دیگر مدعی شده اند که این محل مدفن سر شریف قاسم بن حسن بن علی علیه السلام شهید کربلا است که فوق العاده مستبعد بنظر میرسد زیرا سرهای شهداء را بشام برده و از شام بکربلا عودت دادند - و بعضی از سرهای شهداء را هم در شام دفن کرده اند که فعلاً بمقبره رؤس الشهداء معروف است و نگارنده بافتخار زیارت آن مقبره نائل شده است . اما روایت دیگر آن است که این محل مقبره قاسم بن قاسم بن الحسن است که آنهم چندان محل اعتماد نیست زیرا وجود چنین شخصی منوط بواقع شدن عروسی در روز عاشورا است که کلیه مورخین و مقتل نویسان در وقوع آن تردید کرده اند و الله اعلم .

بشرح کتاب جنۃ النعیم که از منتقلة الطالیه نقل نموده دو نفر بدین نام در ری سکونت داشته اند .
امامزاده حمزه بن موسی کاظم
 ۱ - ابو القاسم حمزه اطروش که از اولاد عبدالله باهر فرزند حضرت

امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) است .

۲ - حمزه بن موسی کاظم (ع) که این مرقد شریف را متعلق بیکی از این دو نفر دانسته اند بعضی از نویسندگان قبر امامزاده حمزه بن موسی کاظم را در شیراز دانسته اند که این قول چندان اعتباری ندارد - زیرا در روایتی که حضرت عبدالعظیم مرقد شریف او را زیارت میکرده تصریح با ولاد امام موسی کاظم شده و در خبری که ما از جنۃ المأوی در همین کتاب ذکر کردیم تصریح با اسم حمزه هم دارد پس تردیدی نیست که این مکان شریف مضجع قطعی حضرت امام زاده حمزه بن موسی علیه السلام میباشد .

مرحوم سید محمد باقر شفتی رشتی ساکن اصفهان بانی مسجد پیدآباد و هزاران اعمال بزرگ دیگر از اولاد این امامزاده است گویند وقتی که از مرحوم شفتی راجع بمخارج مسجد بدان عظمت سؤال می شده جواب میفرموده که دست من در خزانه خلاق عالم است و نیز بلاشبهه سلاطین صفویه از نژاد همین امامزاده لازم التعظیم هستند و سلسله نسب آنان در اغلب کتب قید شده است .

و بطلان روایت حمزه بن القاسم و از نژاد حضرت ابی الفضل العباس بودن هم سابقاً واضح گردید .

سادات بنو حمزه طوس از اولاد محمد بن موسی بن احمد بن حمزه بن موسی کاظم (ع) میباشند که نقیب سادات و وزیر ملوک سامانی از این خاندان بوده .

و هم چنین صدرالدین محمد دفتر دارشاه خدا بنده و نقیب همدان از این نژاد است .

نسبت امامزاده عبدالله^۱ بائمه طاهرین از جهة وقایع تاریخی

از تمام امامزادگان در طبقه خودش روشن تر و اطمینان بخش تر

است بدین ترتیب عبدالله^۱ الا بیض بن عباس بن محمد بن عبدالله^۱

امامزاده
عبدالله^۱ الا بیض

الشهید بن حسن الافطس بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام .

امامزاده عبدالله^۱ در سال ۳۱۹ بر حمت ایزدی پیوسته و خود و فرزندش حسین و

نواده اش عبدالله^۱ عالم و فاضل و محدث و شاعر خوش بیان و شیرین زبان بوده اند .

محمد جد^۱ اول امام زاده عبدالله^۱ معاصر معتصم عباسی و فوق العاده طرف احترام

او بوده است معتصم که خود مرد زورمندی بوده عمودی آهنین داشته که هشت مرتبه بیالامی انداخته و میگرفته و بعد بعلی بن عباس که از اولاد حضرت عباس بن علی (ع) بوده میداده و او هم هشت مرتبه بمتابعت از معتصم عمود را بیالامی انداخته و میگرفته حال قدرت زور آزمائی بیشتری نداشته و یا با احترام معتصم که زیادتر از هشت مرتبه بامتحان عمود قادر بوده باین اندازه اکتفا میکرده خدادافاست نا گفته نماند که اولاد حضرت عباس بن علی (ع) بیشتر از اولاد حضرت امام حسن و امام حسین مورد احترام و انس عباسیان بوده اند زیرا از این شعبه کسی دعوی خلافت نداشته و اولاد حسنین که بهیچ وجه بعباسیان اعتناء نداشته و خلافت راحق خود میدانستند طرف بغض آنان بوده اند. گویند روزی معتصم و علی بن عباس با عمود آهنین بطریق فوق ورزش کردند و سپس معتصم بمحمد بن عبدالله گفت که آیا شما از این فن بهره ندارید محمد عمود را گرفته و شانزده مرتبه بالا انداخته و گرفت که این عمل از عهد پهلوانان آبروز خارج بود معتصم در نزد همگنان خجل شده ولی بروی خود نیاورده و تأکید کرد که محمد بسر عمل خود که خارج از بغداد بود برود و سپس شربت مسمومی بآن سید جلیل خورائید و بقتلش رسانید.

جد دوم امام زاده عبدالله ایضاً عبدالله شهید از ائمه زیدیه است که حسین بن علی قائد معرکه فخر او را جانشین خود کرده بود. اما دسته دیگر این نظر را قبول ندارند و میگویند از شرایط خاصه ائمه زیدیه قائم به سیف بودن است و عبدالله بهچنین عملی مبادرت نکرده است.

هرون عباسی ملعون این سید جلیل را محبوس نموده و بر او تنگ گرفت و بمالایمت عبدالله توجهی نکرد لذا آن سید جلیل نامه باو نوشته و بسیار هتاکی بهرون کرد. گویند هرون ظاهراً تعرضی باو فرسائیده و در مجلس رسمی خود گفت خدایا شر عبدالله را از من کفایت کن و عبدالله را تحویل جعفر برمکی داد جعفر هم سر او را بریده و ضمن هدایای یکی از اعیاد برای هرون فرستاد و هرون از جعفر در این باب مؤاخذه سخت نموده و این عمل یکی از مطاعن برمکیان است بعقیده نگارنده این اعمال بکلی ساختگی است زیرا خلفاء بنا حق عباسی از قتل اولاد حضرت صدیقه کبری خودداری

سادات و امامزادگان طهران

نداشته و عدد زیادی از آن سلسله جلیله را با انواع و اقسام مشقات بقتل رسانیدند و هرون مغرور خداشناس از دست عبدالله محبوس خود بخدا شکایت نمیکند و مخصوصاً دستور قتل او را خودش داده بوده است.

جدّ سوّم امامزاده عبدالله حسن افطس است که سر نیزه آل ابوطالب معروف است در جنگ محمد صاحب نفس زکیه علمدار لشکر بود و پس از کشته شدن محمد فرار کرد و بطور مخفی زندگانی می نمود تا بوساطت حضرت امام جعفر صادق (ع) از حال خوف بیرون آمد و منصور از کشتن او صرف نظر کرد.

گویند این شخص نسبت به حضرت صادق (ع) جسارت کرده بود و در عوض حضرت نسبت باو مهربانی زیاد میکرد:

سید تاج الدین آوی وزیر سلطان محمد خدا بنده که سلطان را بمذهب تشیع در آورده بود و بهمین جهت بسعایت خواجه رشیدالدین که در مذهب تسنن تعصب زیاد داشت شهید گردید از سادات افطسی است گویند سلطان محمد خدا بنده بعد از کشتن سید تاج الدین که تاج الملك لقب داشته نادم و پشیمان شده و قائلین او را که من جمله خواجه رشید بود با اقتضاح تمام بقتل رسانید.

وجه معروفیت سادات حسن افطس دماغ فوق العاده بزرگ و پهن داشته و بواسطه **باسامی مخصوص** شجاعت و جرئت زیاد سر نیزه آل علی مشهور شده بود و نژاد او را افطس خوانند.

ابيض - سادات بواسطه نژاد مگی و مدنی که داشتند نوعاً سبزه و سیاه چرده بوده اند و بواسطه وصلت با زنان نژادهای دیگر گاهی اتفاق افتاده که اولاد سادات سفید و یا سرخ شده اند و بدین جهت بابيض و احمر معروف شده اند.

اطرف - ساداتی هستند که از نژاد عمر بن علی بوده اند گویند مادر عمر بن علی خواهر عمر بن الخطاب است و او را عمر الاطرف می گفته اند.

اشرف - ساداتی هستند که از نژاد عمر بن علی بن الحسین (ع) یافت شده اند که از طرف پدر و مادر بحضرت پیغمبر اسلام و فاطمه زهری و علی بن ابیطالب علیهم السلام

فصل بیست و هشتم

میرسند و پدر آنان معروف به عمرالاشرف بوده است .

طباطبایا - از اولاد اسمعیل بن حسن المثنی بن الحسن السبط هستند که بواسطه گرفتگی زبان در زمان طفولیت قبا را طبا تلفظ می نموده است .
سیلوق - از اولاد عبیدالله حسینی هستند که زبانی برتر از شمشیر داشته و هیچ وقت در زندگانی خود تقیّه ننموده و هرچه دلش میخواست از فواصل اهل بیت و مثالب دیگران در ملاء عام میگفته است .

میلوق - سادات یمن هستند از اولاد عبدالله حسینی هستند که بحکم تقیّه برخلاف رضای قلب خود مصلحه بطور ملایم با معاندین سلوک میکرده اند .

محض - ساداتی هستند که از طرف پدر و مادر بحضرت پیغمبر اسلام و فاطمه زهرا و علی علیهم السلام منتهی میشوند .

امامزاده طاهر - نسبش چنین است طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام که قدر مسلم جد چهارمیش در شهر ری بسال ۳۲۶ وفات کرده و معاصر باشیخ صدوق بوده است بزنگانی او دست نیافتم و از نوشتن حالات اجدادش بواسطه اختصار خودداری شد .

شیخ صدوق - نامش محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی رضوان الله علیه در ری قرب مرقد حضرت عبدالعظیم مدفون و قبرش ریفش برای زائرین مایه خیر و برکت است .

صدوق بدعای امام عصر عجل الله تعالی فرجه متولد شده است زیرا علی بن الحسین که دختر عموی خود را در سلك ازدواج داشته عقیم بوده بعد از توسل به نائب خاص امام عصر توقیمی خطاب باو صادر شده که از این زن اولادی نخواهی داشت ولی زود باشد که کنیزی خریداری کرده و از او دارای چند اولاد خواهی شد که همین طرزهم شده است .

صدوق در سن بیست سالگی مجتهد جامع المعقول والمنقول شده که در عصر خود نظیر نداشته است و بواسطه اطمینان زیادی که هم نائب خاص امام عصر و هم مردم باو داشتند بقلب صدوق وثقه المحدثین معروف شده است و هم چنین محمد بن یعقوب کلینی

به ثقة الاسلام خوانده شده و مفید برای محمد بن محمد بن نعمان عنوان خاص است و شیخ طوسی بشیخ الطائفة و سید مرتضی به علم الهدی شهرت یافته اند و هیچیک از علماء بخود جرئت توثیق صدوق را نداده اند با اینکه میرداماد حضرت عبدالعظیم را توثیق نموده است چه توثیق فرع بر ارجح بودن از مورد توثیق است و هیچ یک از علماء اسلام چنین وضعی برای خود قائل نشده اند شیخ صدوق دارای تألیفات زیادی است که یکی از آنها من لایحضره الفقیه است این کتاب مستطاب جامع تمام اصول و فروع مذهب شیعه امامیه و یا اسلام واقعی است که متکای قابل اعتماد تمام علماء و مشایخ این فرقه ناجیه است . و بعضی گویند که جهت معروف شدن این شخص شیخ بصندوق بدین جهت است که تمام فرمایشات باقرین علیهما السلام را بهمان معنی و مفاد که منظور امامین همایین بوده نقل فرموده و تألیفاتش مختصر انحراف مؤثر و غیر مؤثری در لفظ و معنی با عقاید آنان نداشته است و احصاء کتب تألیفیه آن شیخ امین آل محمد و توصیف میزان افاده آنها از حدود صلاحیت نگارنده خارج است ولی مختصر شرحی که راجع بکتاب اکمال الدین بنظر رسیده درج میگردد .

خود شیخ میفرماید که این کتاب را با مر امام دوازدهم حضرت صاحب الدار والامر (ع) تألیف کردم و شرح آن چنین است که وارد شهر نیشابور شدم که اهل آن از قدیم دوستان خاص اهل بیت طهارت بودند و مشاهده کردم که بسیاری از مردم شیعه را مغرضین از جاده مستقیم منحرف کرده اند . پس در آن مدت که اقامت داشتم بارشاد مردم طبق اخبار واحادیث صحیحہ کوشیدم و سپس بشهر قم آمدم و یکی از علماء بخارا بنام ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن علی بن احمد بن علی صلت قمی وارد قم شد و من بسیار بملاقات او مایل بودم زیرا او در اقوال و مذهب خود محکم و متین بود روزی نامبرده بمن گفت که در بخارا عدّه زیادی از شیعیان آل محمد بحیرت و شبهه در امر غیبت افتاده اند و بعضی از گفته های آنان را برای من ذکر کرد من در جواب اخباری که رافع شك و شبهه و در غیبت خاتم الاوصیاء وارد شده بود برای او بیان کردم که ابوسعید تاحدی خوشوقت شده و تقاضا نمود که در این باب کتابی تألیف نمایم و وعده دادم که بعد از مراجعت بموطن خود.

که شهر ری است بچنین کاری دست خواهم زد .

شبی در تفکر بودم که آیا فرزندان من بعد از فوتم از حیث مذهب چگونه خواهند بود و در این حال بخواب رفتم و در عالم رؤیا دیدم که در اطراف کعبه مشغول طواف هستم و در طواف هفتم که خواستم حجر الاسود را استلام کنم مشاهده کردم که حضرت صاحب الامر (ع) در درب کعبه ایستاده و من باخود میگفتم حق امانت را ادا کردم که نزد آن بزرگوار رسیدم و سلام کردم جواب داده و فرمود که چرا کتابی در غیبت تألیف نمیکنی که قصد و نیت تورا کفایت کند عرض کردم یا بن رسول الله کتابی در غیبت تألیف کرده ام فرمودند بلکه کتابی در غیبت های انبیاء بنویس در اینحال از خواب بیدار شدم و بلافاصله شروع به تألیف کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة نمودم که امتثال امر عالی حضرت حجة الله را نموده باشم .

قبر شیخ صدوق در اوایل دوره سلطنت ناصرالدین بواسطه سیل در حین ترمیم خرابی ها کشف شد و معلوم گردید که خالك و حیوانات ارضی جز احترام و تجلیل نسبت ببدن شریف او تعرض و صدمه نرسانیده اند هناء الله هذه الكرامة و ادخله الله فی الجنة مع اولیائه و انا من اولیائه انشاء الله . علی اکبر تشید

حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن حسن بن علی بن زید بن الحسن

فصل بیست و نهم

السهبط (ع) قدر متیقن با حضرات ائمه نهم و دهم و یازدهم معاصر

حضرت عبدالعظیم حسنی

بوده و در حدود سنوات ۲۵۰ تا ۲۵۵ به شهر ری مهاجرت فرموده

و در شهر ری هم بطور مخفی زندگانی می نمود که این مهاجرت هم بامر حضرت امام حسن عسکری (ع) انجام شده و قویاً مظنون است که مأموریت تبلیغی داشته است زندگانی و معاشرت آنسید جلیل بشرح ذیل خلاصه میشود .

حضرت عبدالعظیم در دوره حضرت امام محمد تقی (ع) بحد بلوغ و رشد رسیده و

نهایت درجه علاقه و اهتمام را با طاعت از امام عصر خود داشته ولی بواسطه حدائق سن و جوانی اعمال و رویه اش چندین زبان زد خاص و عام نشده زیرا زیاده از هفتاد سال با آنحضرت معاصر نبوده است اما در دوره حضرت امام علی النقی (ع) از خواص و بزرگان

حضرت عبدالعظیم حسنی

اصحاب آنجناب بشمار میرفته و شاید شخص اول محسوب میشده و در انظار دوستان و طرفداران و همچنین معاندین و مخالفین مذهب شیعه مشار^۱ بالبنان بوده زیرا در حدود سی سال از آن منبع فیض قدسی استفاده میکرده است و بهمین جهت بعد از شهادت آن امام همام عمال حکومت جور و ظلم عباسی در مقام صدمه زدن بآن سید جلیل برآمدند لذا بامر امام عصر از سامره مخفیانه بدون اهل و عیال بطرز ناشناس خارج شده و خود را بشهر ری رسانیده است .

حضرت عبدالعظیم معتقدات دینی خود را که بر امام عصرش عرض کرده و مورد تأیید و امضاء واقع شده است یکدوره فقه کامل و شامل عقاید اصولیه و فروعیه مسلمانان است که در قرون گذشته و حال مورد مطالعه و استفاده اکثر علماء شیعه امامیه میباشد و همچنین احادیث و اخباری از ائمه معاصر خود نقل فرموده که صحّت آنها مورد تردید و انتقاد احدی از مشایخ شیعه واقع شده است و مابرای تیمّن و تبرک مختصری از هر دو قسمت را متذکر خواهیم شد - مخفی نماند که حضرت عبدالعظیم اخباری را که از حضرت رضا (ع) نقل فرموده بواسطه حضرت ابو جعفر محمد بن علی التقی (ع) و یا حضرت ابوالحسن الثالث علی بن محمد الهادی التقی (ع) بوده و در هیچ يك از اخبار فرموده که از حضرت رضا شنیدیم بلکه فرموده است که آنجناب فرموده اند که و بعضی تصوّر کرده اند معاصر با حضرت رضاهم بوده که این مطلب در حال رشد و بلوغ مورد تأیید واقع نشده است از فرمایشات آنجناب است که دین متعلق بخدا و ملّت منسوب به پیغمبر و مذهب منتسب بامام است و برای هر يك از این مطالب مدارك قاطعه و امثال صریحی هم ذکر فرموده اند که مورد تدریس علماء شیعه و استفاده افراد این فرقه محترمه است .

حضرت عبدالعظیم حسنی بتمام معنی تابع و پیرو ائمه عصر خود بوده و مخصوصاً در قسمت اطاعت حکم تقیه که برای حفظ نفوس سادات عظام از طرف امامان بنحومؤ گدی تبلیغ میشده کاملاً متابعت میکرده که خود مسافرت انفرادی و زندگانی در غربت آنها بطور مخفی نمونه کوچک آن است چنانکه بعضی از بزرگان سادات از اجداد و آباء و اعمام آن حضرت از شعبه عظیم حسنی اطاعت امر امام عصر خود را در تقیه ننموده و

جان شیرین خودشان را در این راه گذاردند و از خروج و مجاهدت و شهادت آنان جز شدت بآس و ظلم که شامل مظلومین و بقیه مانده سادات گردیده مختصر نتیجه حاصل نگردید. اینکه جسارت بعضی از سادات مانند عبدالله المحض و عیسی بن زید موتمن الاشبال و امثال آنان نسبت به حضرت صادق (ع) در تواریخ ضبط شده بهمین جهة امر به تقیه بوده و الا کلیه اولاد و احفاد حضرت رسول (ص) و حضرت امیر (ع) بجلالت شأن ائمه معتقد بوده اند.

کسانی که دین خود را بر امام عصر خود
عرض کرده اند
قبل از حضرت عبدالعظیم حسنی نه نفر از بزرگان شیعه دین خود را بر ائمه معاصرین خود عرض کرده اند و مورد امضاء و تأیید واقع شده که بحمدالله والمئه بامعتقدات فرقه شیعه امامیه زماننا هذا مختصر تفاوتی ندارد - و با توفیق خداوندی گذشتن قرون سابقه و مروردهور و ازمنه که غالباً بکام مخالفین و معاندین اهل بیت طهارت تحت حکومت و امارت سلاطین و امراء سرسخت ظلم و جور گردش کرده در معتقدات حقه فرقه ناجیه ما ابداً تأثیری نداشته است.

عقاید هرده نفر بطور خلاصه چنین بوده که خدا یکی است و قدیم و سرمدی است و پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) مقررات دین را از منبع قدس خداوندی با وحی استفاده کرده و تاحد امکان تبلیغ فرموده و وصی بلا فصل و خلیفه رسول و مأمور خداوند برای نگهبانی دین و بیان مجملات و حل اشکالات اتفاقیه و اجرای سیاسات اسلامی حضرت علی بن ابیطالب (ع) است و بعد از آن جناب خلافت اسلام بر حضرت امام حسن و سپس بر حضرت امام حسین قرار گرفته و سپس ائمه تسعه از اولاد حضرت امام حسین یکی بعد از دیگری بموجب فرمان خداوندی قائم مقام حضرت رسول هستند و باز آنچه حضرتش من جانب الله از قبیل سؤال نکیرین در قبر و حساب روز معاد و بهشت و دوزخ و صراط و غیره آورده بر حق است و کلیه خلق عالم ناچار بدان مبتلا خواهند شد - بر عقاید شیعه امروز باید افزوده شود که امام دوازدهم در قید حیات و از انظار غایب و لابد روزی خروج کرده و عالم را پراز عدل و داد خواهد کرد زیرا عده تقریر کنندگان

زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی

اصول عقاید شیعه برائمه اسلام بدوره حضرت امام حسن عسکری (ع) امام یازدهم ختم شده و هیچ يك از آنان مكلف بشناختن امام دوازدهم نبوده اند چه هنوز متولد نشده بوده است اینك احادیثی که حضرت عبدالعظیم نقل فرموده بطور اجمال :

- ۱ - نقل عرض دین خود بر حضرت هادی (ع) و امضاء آنجناب .
- ۲ - نقل دعای رؤیت هلال از حضرت جواد العالمین امام نهم (ع) .
- ۳ - جزای کسی که کافری را بدین اسلام دعوت نماید از حضرت امام هادی (ع) نقل نموده که اجازه شفاعت در قیامت است .
- ۴ - از حضرت امام جواد (ع) نقل فرموده که پیغمبران مأمور بودند که بقدر عقول مردم با آنان صحبت کنند .
- ۵ - از حضرت امام محمد تقی (ع) نقل کرده که کسی که حضرت رضا (ع) را در طوس زیارت کند و درین راه یکقطره باران بر بدن او برسد خداوند جسد او را بر آتش دوزخ حرام فرماید و دنباله این حدیث بیان فضیلت اهل قم و آبه است که حضرت امام رضا (ع) را در آن تاریخ منحصرأ زیارت میکرده اند .
- ۶ - حدیث اذیت کشیدن زوار حضرت رضا (ع) از گرمای سرما و باران است که موجب حرمت بدن آنان بر آتش جهنم میشود که باز از حضرت امام محمد تقی (ع) نقل کرده است .
- ۷ - از حضرت امام جواد (ع) نقل کرده که زوار قبر امام حسین زیاد هستند و زوار قبر پدرم قلیل هستند که بعضی از این روایت ترجیح زیارت حضرت رضا (ع) را بر زیارت حضرت حسین (ع) امام سوم و محیی دین اسلام استفاده کرده اند .
- ۸ - از حضرت امام محمد تقی (ع) نقل کرده که هر که پدر مرا در طوس زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی او را حجة خدا بداند خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد .
- ۹ - از حضرت جواد نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین فرموده است که من چهار چیز از طرف خودم گفته بودم که بعد خداوند در قرآن تأیید فرموده است .
- ۱ - من گفته بودم که مرد در زیر زبانش پنهان است خداوند میفرماید و لتعرفهم فی لحن القول .

۲ - من گفته‌ام کسی که چیزی را نداند دشمن آن است خداوند در قرآن فرموده
بل کذبو بمالم یحیطو بعلمه .

۳ - من گفته‌ام که قیمت مرد بآن چیزی که تحصیل کرده و یا در او موجود است
میباشد خداوند فرمود ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم .

۴ - من گفته‌ام القتل بعد القتل و خداوند فرمود وفي القصاص لکم حیوة اخری .

۱۰ - باز از حضرت امام محمد تقی (ع) نقل می‌کند که رجیم یعنی مرجوم زیرا
هیچ مؤمنی شیطان را یاد نمی‌کند مگر بالعن و بعد از ظهور حضرت قائم (ع) کلیه مؤمنین
اورا سنگ باران می‌کنند .

مؤلف گوید باینکه سیره ما نقل اخبار و احادیث نبود ولی برای تیمن و تبرک
مختصری از آثار رشیده آن حضرت را متذکر شدیم .

**مهاجرت حضرت
عبدالعظیم بشهر ری**
قدر متیقن تشریف فرمائی حضرت عبدالعظیم حسنی بشهر ری
بین سنوات ۲۵۰ تا ۲۵۵ می‌باشد زیرا بعضی معتقدند که آنحضرت
بر حسب امر حضرت امام علی النقی (ع) از سامره خارج شده و باین
روایت دوره امامت حضرت امام حسن عسکری (ع) را درک نکرده است و در این صورت نزول
اجلالش بشهر ری قبل از سال ۲۵۴ هجری و وفاتش بعد از یکسال توقف در ری بوده
است که این مدت را در خانه یکی از شیعیان درسکه الموالی متوقف و در یک زیر زمین
منزل داشته و شب‌ها برای زیارت قبر حضرت حمزه بن موسی بن کاظم از منزل خارج
می‌شده و می‌فرموده که این قبر متعلق بیکی از اولاد حضرت امام موسی است و تصریح
بنام حمزه از آنحضرت نقل نشده است ولی ما بشرح کرامت منقوله از مرحوم سید مهدی
قزوینی حلّی در این‌که نام شریف آنحضرت حمزه است ما تردیدی نداریم و در کتاب
جنة النعیم تصریح شده که بعد از فوتش نامه در گریبان او یافتند که نوشته بود انا
عبدالعظیم بن عبدالله بن حسن امیر بن علی بن زید بن الحسن السبط علیه السلام این مطلب
با مندرجات همین کتاب خالی از یکنوع تناقض نیست .

زیرا مؤلف کتاب نوشته است که حضرت عبدالعظیم مرجعیت دینی داشته و مردم
در شهری مسائل حلال و حرام خود را باور جوع می‌کردند و قطعاً شیعیان بدون معرفت

حضرت عبدالعظیم حسنی

کامل نسبت بآنجناب او را مرجع قرار نمیدادند - چنانکه مرجعیت حل و فصل امور مردم هم باپنهان بودن در زیر زمین تنافی دارد - بهر حال از مجموع این نکات میتوان استفاده کرد که قطعاً حضرت عبدالعظیم مأموریت تبلیغی از طرف امام عصر خود اعم از حضرت هادی (ع) یا حضرت عسکری (ع) داشته است و بتوصیه امام در شهری مرجع شیعه واقع شده و از ساعت اول هم شناخته شده بوده است زیرا شخص غریب که حتی نام خود را مستور میداشته در ظرف یکسال باپنهان بودن در زیر زمین مرجع بیان احکام حلال و حرام مردم نمی شود. سکه الموالی در مقابل سکه الشافعی و سکه الحنفیه که از زمان قدیم کم و بیش رواج داشته میباشد زیرا مذهب حنبلی و مالکی هیچ وقت در ایران شیوع نیافته است قبل از وفات حضرت عبدالعظیم شخصی از مردم شیعه در خواب دید که محل دفن آنحضرت در باغی قرب درخت سیبی است و نام صاحب باغ عبدالجبار بوده است که صاحب رؤیا نزد او رفته و داوطلب خرید باغ شده است ولی صاحب باغ بقرائن بقصد او پی برده و جواب داده که من هم رؤیای شما را دیده ام و این باغ را برای مقبره آنجناب و سایر مسلمانان وقف کرده ام و همین مکان شریفی است که امروز زیارتگاه عمومی است . گویند اولین بقیعه حضرت عبدالعظیم و بقیعه امامزاده حمزه و بقیعه امامزاده عبدالله بوسیله مجدالملک ابوالفضل سعد بن محمد بن موسی رادستانی قمی بناء شده است و این همان شخص است که بقیعه ائمه بقیع و عثمان بن مطعون و کاظمین علیهما السلام را هم بناء گذارده و خدمات زیادی بمذهب شیعه نموده است این مجدالملک غیر از مجدالملک پسر صفی الملک یزدی است که بامر خواجه شمس الدین جوینی کشته شده و قطعات بدن او را بنقاط مختلف فرستادند .

گرچه مجدالملک قمی نیز در داخل حرم سرای برکیارق بدست امراء سال ۴۹۲ قطعه قطعه گردید ولی بعد همان بدن پاره پاره را بکربلا فرستاده و در جوار حضرت امام حسین (ع) دفن نمودند .

مدح ایرانیان پایه گذاردن اعمال خیریه از مجدالملک که یکنفر ایرانی است مستبعد بنظر نمیرسد زیرا اخبار و آثار زیادی درباره حسن اسلام ایرانیان در کتب معتبره مضبوط است چنانکه در جنة النعیم قید شده که آیه شریفه

ولو انزلناه علی بعض الاعجمین ما کانوبه مومنین یعنی اگر قرآن بر ایرانیان نازل شده بود هیچ وقت عرب بدان ایمان نمی آورد برای اینکه معنی لغوی عرب ضد عجم است و از فحوائی این بیان استفاده میشود که ایرانیان منصف هستند و قول حق را قبول میکنند. اگر چه بر دشمن آنان نازل شده باشد اما عرب بواسطه عصبیت و لجاج ذاتی ممکن نبوده که در صورت غیر عربی بودن قرآن آن را قبول کنند و باز در همین کتاب تصریح شده که کلیه اصحاب حضرت حجة الله البالغة عجم خواهند بود.

و حضرت رسول فرموده اند ایضاً بنکم الاعاجم علی هذا الدین عموداً کما مضی تموه. علیه بدو یعنی همانطور که شما بسر ایرانیان زدید تا بدین اسلام در آمدند ایرانیان هم بعد بسر شماها میزنند تا وارد همین دین شوید - و هم چنین در فضایل سلمان و ترجیح او بر تمام صحابه سخن از حد احصاء زیاد تر است تا حدی که از اهل بیت شمرده شده و برای هیچ يك از صحابه چنین مدح و وصفی نشده است.

توثیق حضرت
عبدالعظیم از طرف
رجال بزرگ اسلام

صدوق علیه الرحمة در باره حضرت عبدالعظیم میفرماید و کان سید
عبدالعظیم سیداً اعبداً ورعاً مرضیاً و ابن عبارت را در کتب تألیفیه
خود مکرر فرموده اند و با توجهی که عموم مسلمین نسبت بآن
شخص شخیص داشته و دارند اگر توصیف آنجناب منحصر بهمین
عبارت می بود برای مزار و مطاف مسلمین واقع شدن قبر شریفش کافی بود.

۲ - صاحب بن عباد وزیر متقی و عالم و ادیب بی بدیل در باره حضرت عبدالعظیم
فرموده که آنحضرت صاحب ورع و معروف بامانت و راستگو و عالم در امور دین و قائل
بتوحید و عدل و کثیر الحدیث بوده و غالباً اخبار را از امام محمد تقی (ع) و امام علی النقی (ع)
نقل می فرموده اند.

۳ - صاحب کتاب عمدة الطالب جمال الدین حسینی که سابقاً نسبش نقل شده
میگوید که وضع حضرت عبدالعظیم حسنی را از امام حسن عسگری پرسیدند فرمود
اگر او نبود جدش پسری نداشت و او مرد بزرگی است و این خبر از بخاری عامه است.

۴ - سید مرتضی رضوان الله علیه درباره آنحضرت فرموده که در مسجد شجره ری
مدفون شد و زمان حضرت جوادهادی و عسگری را درك کرده و فرقه امامیه از احادیث

واخباری که او نقل کرده استفاده زیاد کرده اند .

۵ - شیخ حرّ عاملی در اواخر کتاب وسائل الشیعه میفرماید که صدوق قسمتی از اسناد روایات من لایحضره الفقیه را بحضرت عبدالعظیم رسانیده و تصریح کرده که زیارت آن حضرت مانند زیارت حضرت امام حسین (ع) است .

۶ - مرحوم میرداماد توصیف و مدح زیادی از آنحضرت نموده و باین خبر بیان خود را خاتمه داده که حضرت امام هادی (ع) خطاب بحضرت عبدالعظیم فرموده که تو دوست ما هستی حقاً . زیرا از تمام هاشمیان نسبت بما تسلیم تر هستی .

بر مطلعین از تواریخ پوشیده نیست که عدم اطاعت سادات حسنی از سادات حسینی خود باب جدا گانه و مشروح و مفصّلی دارد که تاحدی در جای خودش قید شده و این عبارت در باره حضرت عبدالعظیم مسبوق بآن سابقه است یعنی باینکه از شعبه اولاد حضرت امام حسن (ع) هستی و اولاد آنحضرت از ما در امور شنوائی و متابعت ندارند از ما متابعت میکنند پس حقّ اولی ما هستی - و کتاب اخبار عبدالعظیم معروف است که نجاشی ذکر نموده ولی نگارنده زیارت آن نایل نشده است و ظاهراً در کتابخانه های مهم طهران موجود نیست .

۱ - زیارت حضرت حمزه سید الشهداء است که در روز جنگ امامزاده و بزرگانی
که زیارتشان در اسلام
منصوص است
أحد باجان عزیز از برادر زاده خود حضرت رسول اکرم (ص) حمایت کرد و حضرت رسول (ص) با عباراتی که در تمام کتب ادعیه

و تواریخ مضبوط است برای اولین بار آنحضرت را زیارت نمود .
۲ - زیارت حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام است که حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام دستور زیارت آنجناب را داده و عبارات زیارت نامه را نیز انشاء فرموده است .
۳ - زیارت حضرت علی بن حسین معروف با کبر است که بطرق مختلفه از طرف اشخاص قابل اعتماد نقل شده است .

۴ - زیارت حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر (ع) است که حضرت رضا (ع) فرموده هر کس آنمعه صومعه را زیارت کند و عارف برحق او باشد یعنی او را دختر و خواهر و عمّه امام بداند بهشت برای او است .

فصل سیام

۵ - زیارت قبر حضرت قاسم بن موسی الکاظم (ع) در حوالی نجف است که فوق العاده طرف حبّ پدرش بوده است و مردم قبلاً احتمال امامت او را میداده اند.

۶ - زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی است که فضل خود آنجناب و زیارتش از طرق مختلفه رسیده ولی زیارت نامه مخصوص مانند حضرت معصومه ندارد و همین زیارت نامه معروف که فعلاً معمول و علماء اعلام از اخبار متفرقه استفاده و تدوین کرده اند بجاست که خوانده شود و دوزیارت نامه مختصر و یک زیارت نامه مفصل هم صاحب کتاب جنة النعیم تألیف کرده که چندان معمول به نشده است.

امامزادگان شهر ری
امامزادگانی که بشهر ری قدیم تشریف قدوم ارزانی فرموده اند و امروز ری قدیم بطهران نامیده میشود عنه بشمارای بوده اند که غالباً در دوره سلاطین آل بویه در امور دولتی و عمومی هم شرکت داشته اند.

اسامی و شرح نسب آنان در کتاب منتقلة الطالبيه و جنة النعیم تفصیلاً درج شده است که جمع کثیری از اولاد حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند ولی چون سلسله انساب آنان را بائمه دیگر و همچنین بمعاریف سادات از قبیل سیلق و شجری و کوکبی و حالب الحجاز و طباطبا و عمر الاشرف بن علی بن الحسین و غیره رسانیده اند ذکر اسامی تمام آنان موجب تطویل و اطناب میشود و چندان مفید فایده هم نیست زیرا بالاخره بحسین منتهی میشوند و بین آنان بنام یحیی و محمد و صالح و داود و ابراهیم و غیره که فعلاً در طهران و شمیران مقبره دارند هم بوده اند ولی نگارنده بشرح حال آنان دست نیافته است.

و عده هم از اولاد محمد حنفیه و حضرت ابوالفضل العباس و عمر بن علی معروف باطرف بوده اند که در اثر بنی اعمام خود بدین خطه نزول اجلال فرموده اند و نسب سلاسل کلیه سادات طهران از آنها است.

تلخیصی از مجموع معتقادات شیعه امامیه اثنا عشریه - گرچه

فصل سیام

مابطور متشمت در این کتاب عقاید شیعه امامیه را نسبت بمهام امور دین اسلام مخصوصاً امامت و ولایت متذکر شده ایم ولی چنین بنظر رسید که مجموعه اعتقادات را نیز یکمرتبه دیگر بطوریکه محصل و شاگرد در جواب استاد و آموزگار برای گرفتن

نمره عالی بیان مینماید افتخاراً در فصل بخصوصی از این ذخیره روز معاد خود درج نمائیم.

شیعه (اثنی عشریه) عقیده دارند که خداوند قادر متعال یکی است

اول

و کلیه صفات مانند علم و قدرت و حیات ابدیت و اراده و عدالت نسبت به خداوند متعال

و نظائر آنها که صفات ثبوتیه نامیده میشوند عین ذات پاک او است

و از تصور تجسم منزّه میباید لذا بصیر است نه بمعنی داشتن چشم - قادر است نه بمعنی

آلینت و شریکی برای او نیست نه در معبودیت و نه در فاعلیت مستقل است در ایجاد و اعدام

اشیاء و موت و حیات اقوام و رزاقیت و افاضه فیض بمخلوقات و عوالم مختلفه لامعبود سواه

تبارک و تعالی و عبادت خالصاً از برای او است بدون اینکه ایهام وجود شریکی برای او بشود.

چون خداوند بندگان خود را مکلف به تکلیفی فرموده بحکم

دوم

عقل لازم بود که آن تکلیف را مشروحاً بوسیله درخور فهم نسبت به پیغمبر اسلام

و ادراک آنان بیان و تشریح نماید و ناچار این عمل باید بوسیله

ابناء جنس بندگان باشد و شیعه امامیه عقیده دارد که خداوند حضرت محمد (ص) بن

عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف را بدین سمت برگزیده و با ابراز خوارق

عادات که سر لوحه آنها نزول قرآن مجید است نبوت و سفارتش را ثابت و با تأییدات خود

او را به تبلیغ و اجرای مقررات دین اسلام موافق فرموده است - حضرت محمد (ص) در

مدت بیست و سه سال نبوت زحمات و مشقات طاقت فرسایی را در مأموریت خود متحمل

و مختصر دخالتی از خود در مقررات دین ننموده جز اینکه وحی الهی را در احکام شرع

اعم از عبادات و معاملات و سیاسات کما هو حقّه باثبات رسانیده است .

بحکم محکم عقل چنانکه در صفحه ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ بیان شده

سوم نسبت

چون اصل تکلیف از طرف خداوند مقرر شده باید نگهبان

بخلفاء و ائمه اسلام

و ثناء و مبین مجملات و حلال مشکلات هم از طرف ذات مقدس

حضرت احدیت منصوب شود - لذا پیغمبر اسلام بامر خداوند متعال چنانکه در

صفحات مذکور بطریقی که از مجاری غیر شیعه رسیده در روز ۱۸ ذی حجه سال ۱۰

هجری قمری حضرت علی بن ابیطالب (ع) را بدین سمت برگزید - و ضمناً کلیه

تکالیف امام و آنچه از مقررات دین بعدها ممکن بود مورد لزوم واقع شود از طرف

فصل سیام

حضرت رسالت پناهی بحضرت ولایت پناهی بطور سرّ تسلیم و مدام الحیات که سی سال بوده حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بتکالیف مضبوطه عمل فرموده و سپس بامر خدا و رسول از طرف شاه ولایت دستور و تکالیف امام و ودایع و اسرار خلافت و امامت بحضرت امام حسن مجتبی (ع) تسلیم و حضرتش امام دوّم مسلمین اعلام گردیده است - و آن ذات شریف هم به تکالیف خود رفتار فرموده و سپس مطابق تکالیف خاصی که جهتش مقرر بوده خلافت را به برادر خود حضرت امام حسین (ع) واگذار و هم چنین حضرت امام حسین (ع) پس از اجرای موارد مأموریت خود فرزندش حضرت علی بن الحسین (ع) ملقب بزین العابدین را بخلافت و امامت مسلمین نصب فرموده و آنحضرت نیز در موقع رحلت فرزند خود حضرت محمد بن علی (ع) را که پیغمبر اسلام قبلاً اوصاف او را بیان نموده و به باقر العلوم ملقب فرموده بود خلیفه قرارداد - حضرت امام محمد باقر (ع) در حین وفات فرزند خود حضرت امام جعفر صادق (ع) را که صاحب مذهب معروف شده بامامت و خلافت برگزید - حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) نیز فرزند خود حضرت امام موسی کاظم (ع) را جانشین و امام قرارداد که آنحضرت هم برای بعد از وفات خود حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) فرزند خود را خلیفه مسلمین نمود و آنحضرت هم امام محمد تقی جواد (ع) فرزند خود را بامامت امت نصب فرمود - حضرت جواد العالمین هم فرزند خود حضرت امام علی النقی الهادی (ع) را جانشین و امام بعد از خود قرار داد و حضرت هادی (ع) فرزند خود حضرت امام حسن عسکری (ع) را خلیفه و امام مسلمین اعلام فرمود حضرت امام حسن عسکری در حین رحلت فرزند خود حضرت صاحب العصر والزّمان (ع) را ولی عصر و حجة بالغه الهی معرفی فرمود که بعقیده ما شیعه امامیه این شخص زنده و غائب از انظار بوده ولی دین اسلام و مسلمین ملهوف و مظلوم را لدی الاقتضاء نگهبانی و حمایت و هدایت خواهد فرمود .

و تمام دوره خلافت خلفاء و امامان واقعی در بین مردم دوست و پنجاه سال از حین وفات حضرت رسول (ص) تا روز وفات حضرت امام حسن عسکری (ع) بطول انجامیده است که هر يك بمقتضای تکالیف خود از تبلیغ و سکوت و تقیه با خلفاء جور رفتار کرده اند و اینك دوره امامت حضرت حجة (ع) است که باذن خداوند متعال روزی خروج و دنیا را پر

از عدل و داد خواهد کرد.

و راجع به نگهبانی دین از طرف آنحضرت آنچه باسناد معتبره و طرق قابل اعتماد بما رسیده در جواب اعتراض جهال و یا مغرضین که میگویند فرقی بین غیبت و فقدان نیست قضایائی برای روشنی چشم و قلب شیعه امامیه بعد از معرفی نواب خاص اربعه متذکر میشویم - تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

نقل از کتاب جنة المأوی تألیف شیخ نوری و آل العبقری الحسان معروف بیاقوت احمر تألیف محدث شهیر معاصر مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی خراسانی - بعد از وفات حضرت عسکری (ع) نواب خاص حضرت امام عصر در بین مردم بشرح ذیل ظاهر و وسیله رسانیدن نامه ها و قضاء حاجات شیعیان بودند.

۱ - ابو عمر و عثمان بن سعید عمروی که از زمان حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) سمت و امانت آنان را داشته در اوائل غیبت صغری هم از طرف حضرت حجة (ع) وسیله رسانیدن فیض و برآوردن حاجات و حل مشکلات فرقه ناجیه امامیه بود - و در عین حال فرزند برومندش صالح متقی ابو جعفر محمد بن عثمان هم با او تشریک حسباعی داشت نگارنده بتاریخ تحقیقی وفات عثمان بن سعید دست نیافتم.

۲ - ابو جعفر محمد بن عثمان که بر حسب توقیع حضرت صاحب الامر (ع) و وصیت پدرش متصدی امر نیابت گردید و در یاقوت احمر مقید است که تقریباً پنجاه سال متصدی امر نیابت و در سال ۳۰۵ وفات کرده است - بنظر نگارنده بین چهل و پنجاه اشتباه کتابتی شده زیرا علاوه بر اینکه در ابتدای غیبت صغری عثمان پدر محمد حیات داشته و مدتی متصدی امر بود اساساً وفات حضرت عسکری (ع) در سال ۲۶۰ بوده و تا سال ۳۰۵ چهل و پنج سال بیش نمی شود و نیابت محمد بن عثمان فقط از طرف حضرت حجة (ع) بود و ادعا نشده که از طرف ائمه سابقه سمتی داشته باشد پس چگونه پنجاه سال نیابت داشته و بنظر میرسد که با این قرائن مدت مزبور چهل سال باشد.

۳ - شیخ جلیل ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است که بر حسب توقیع مبارک و وصیت محمد بن عثمان متصدی امر نیابت گردید و تا مدت ۲۱ سال بحل و فصل امور

با شدت نقیّه اشتغال داشت و در سال ۳۲۶ بر حمت ایزدی پیوست .

۴ - از نواب خاص ابوالحسن علی بن محمد السمّری است که بر حسب فرمان لازم الاذعان حضرت حجّة الله البالغه متصدی امر گردیده و بهدایت شیعیان پرداخت تا اینکه در سال ۳۲۹ هجری بدار باقی شتافت و غیبت کبری واقع شد - و این چهار نفر نواب خاص در مدت هفتاد سال تقریبی غیبت صغری متصدی امر بودند و در تمام بلاد اسلامی نمایندگان مخصوص داشتند که امور اتفاقیه شیعه امامیه را اداره می نمودند و در معضلات امور بوسیله نواب خاص که مراجع مستقیم آنان بودند بامام عصر (ع) مراجعه کرده و جواب های مقتضیه دریافت می داشتند .

لذا راجع بغیبت صغری که امام عصر (ع) نائب خاص داشته و رسماً تکلیف مسلمین معلوم بود احتیاجی بشرح و بسط در نحوه اداره امور نداریم - زیرا میتوان گفت که در این مدت امام ظاهر بوده است .

اما در زمان غیبت کبری - بموجب خبر شریف (اما لحوادث الواقعة فارجمعوا الی رواة احادیثنا فانهم حجّتی علیکم وانا حجّة الله علیهم) که از طرف قرین الشرف حضرت صاحب الامر (ع) رسیده است تکلیف مردم شیعه را تعیین نموده در عین حال در زمان غیبت کبری باز اعلی حضرتش از حال حکام و رواة و مجتهدین شیعه غافل نبوده و در هر مورد آنان را بحقایق احکام اسلامی متوجه و در مواقع اضطرار شیعه آنان را از مهلکه و محذور خلاص می نموده است که در این مقام قضایای چندی را متذکر میشود .

۱ - در بحار الانوار مجلسی از خرایج قطب راوندی نقل شده که در سال ۳۳۷ که بیست سال از غیبت کبری گذشته بود و حجر الاسود را از قرامطه استرداد کرده بودند هیچکس قادر به نصب آن در محل خود نبود چنانکه در دوره عبدالله زیبر و عبدالملک مروان که هر يك لجاجاً کعبه را خراب کرده و بعقیده خود بطرز مشروع و یا تاریخی ساخته بودند نتوانستند حجر الاسود را در محل خود مستقر سازند و این امر بوسیله حضرت سیّد الساجدین امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) انجام گرفت - در این سال ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از بزرگان اعلام شیعه عزم حج کرده ولی در بغداد بمرض

سختی مبتلا شد که قادر بحرکت نبوده لذا ابن هشام را به نیابت خود فرستاد و عریضه هم باو داده است که به نصب کننده حجرالاسود تقدیم دارد - ابن هشام میگوید که مبلغی وجه بخدا م حرم دادم که در آن موقع مرا راه داده و مراقبت نمایم که نصب کننده حجرالاسود را به بینم و تمام حاضرین از طبقات مختلفه در این امر خود را امتحان نموده و موفق باستقرار آن نشدند تا آنکه همگی مستاصل شده و کنار رفتند و جوان گندم گون و خوشروئی جلو آمده و حجرالاسود را بجای خود قرار داد و با عجله خود را در جماعت داخل کرده و از مسجد الحرام خارج گردید و من آنحضرت را تعقیب نمودم تا جائیکه در معبر دیگر کسی نبود - در این حال آنحضرت بمن متوجه شده و فرمودند نامه ابن قولومه را بدهید آن آثار بهت و اغماء در من پیدا شد و فوراً نامه را تقدیم نمودم و بدون کشودن نامه فرمودند بصاحب نامه بگوئید که از این مرض شفا خواهی یافت و سی سال دیگر زندگانی خواهی کرد و از نظرم غائب گردید و همین اعلام غیبی عیناً مطابق واقع در آمد بدیدهی است که بدین پیغام امام نایب عام خود را تقویت فرموده است .

۲ - در کتاب یا قوت احمر و کتاب غیبت بحار الانوار نقل شده که یکی از وزراء ناصبی بحرین نسبت باهل بیت طهارت و شیعیان آل رسول بشدت عداوت داشت و از آهن قالب هائی ساخته و انارهای کوچک را در آن جا داده و در آن قالبها اسامی خلفاء اربعه بطور معکوس حک شده بود تا بطور مستقیم با بزرگ شدن انارها اسامی ابوبکر و عمر و عثمان و علی به ترتیب در روی پوست انار ظاهر گردد و سپس انارها را نزد امیر بحرین برده و بدین وسیله شیعه را کفار معرفی نموده و پیشنهاد کرد که شیعه یا باید جزیه بدهند و یا قتل و غارت و استعباد شده و یا جواب این کرامت را که حکایت از حقانیت مذاهب عامه دارد بدهند و بدین وسیله اقلیت شیعه مذهب بحرین را در فشار و مضيقه قرار دادند جمعی از صلحاء قوم برای جواب و انتخاب یکی از شقوق تکالیف تحمیلی مهلت خواسته و شبها بصحرا رفته و با ضجه و ناله و استغاثه رفع محظور را از پیشگاه اقدس اعلی حضرت همایون امام عصر عجل الله تعالی فرجه استدعا مینمودند - و در شب سوم که نوبت توسل عابد زاهد محمد بن عیسی بود اعلی حضرتش پر تو حمایت عالیه خود را براهالی

بحرین افکنده و از الطاف بی پایان خود تمام اسرار قلب وزیر ملعون را بر محمد مکشوف کرد - محمد بن عیسی حل مشکل را با صاحب خود بشارت داده و با جمعی از صلحاء نزد امیر بحرین رفته و تقاضا نمود که جواب این کرامت ادعائی وزیر را در منزل او بدهد بشرط آنکه شخص امیر حضور داشته و وزیر را تحت نظر نگهدارد که بخدعه جدیدی متوسل نشود و سپس محمد بن عیسی با تعلیماتی که از حضرت امام عصر گرفته بود بمحل اختفاء قالبهای آهنین پی برده و کیسه مملو از آن آلات قلب را در نزد امیر خالی نموده و انارها را در داخل آنها قالب گیری کرد - و علاوه نمود که حضرت حجة الله البالغه بمن فرموده تا از امیر درخواست کنم که وزیر شخصاً این انارها را بشکافد زیرا در داخل آنها جز خاکستر و دود غلیظ چیز دیگری یافت نمی شود و حسب الامر امیر وزیر هر اناری را که می شکافت دود سیاه و خاکستر متصاعد شده و بر سر صورتش قرار میگرفت فوراً امیر بحرین وزیر خبیث را بقتل رسانیده و خود بمذهب حقه فرقه ناجیه شیعه امامیه مفتخر گردید - و حالیه قبر محمد بن عیسی در بحرین زیارتگاه است بدیهی است که در این امر امام عصر نهایت درجه حمایت را ظاهر فرموده اند .

۳- در بحار الانوار و جنة المأوی نقل شده که یکی از زوار شیعه میل داشت به تنهایی در موقع خلوت وارد حرم مطهر عسکریین شده و با حضور قلب زیارت نامه خوانده و صندوق قبور را استلام نماید لذا نیمه شبی در موقع بسته شدن درها وارد صحن مطهر شده و از حسان نام متصدی کشیک درخواست نمود که درب حرم را بروی او باز نماید و وجهی هم در حدود دو دینار تعهد نمود که باو بدهد ولی حسان قبول نکرده و برای اینکه شاید زیاده تر پول بدهد گفت که من خودم باید برای تو زیارت نامه بخوانم و هر چه زوار بیچاره التماس نمود حسان برانکار خود افزود تا آن شخص دل شکسته شده و رو بطرف گنبد نموده و عرض کرد ای امامان من این شخص مانع است که من بطور دلخواه خودم شما را زیارت کنم و ناچار بر میگردد حسان بی حیا او را از صحن خارج و بسا گفتن کلمات زشتی درب را بروی او بسته است و خودش گفته که بایوان آمده و در جامه خواب خود خوابیدم ناگاه دیدم که دو نفر شخص موقر و بزرگوار در زیارت بزرگان عرب بطرف

من آمدند و جوانی در عقب سر آنها بود که سر نیزه کوتاهی در دست داشت و فوراً بطرف من حمله کرده و فرمود مگر این خانه خانه تو است که زوار ما را مانع از زیارت میشوی آن دو نفر اشخاص موقر که در جلو بودند فرمودند که همسایه ما است با او ارفاق کن ولی آن شخص جوان منصرف نشده و سر نیزه را به پشت من فرو کرد و من در حال انغماء افتادم و بعد از دوازده روز وقتی بهوش آمدم که مرا بمنزل خودم برده و تمام اقوام و کسانم در خانه ام مجتمع شده بودند و شرح حال مرا پرسیدند و همان قسم که واقع شده بود بآنان گفتم و بحدی عطش بر من غلبه کرده بود که حال حرف زدن نداشتم و هر چه آب می آشامیدم تشنگی افزوده می شد و سوزش زیادی از محل ضرب سر نیزه احساس میکردم و بعد از بررسی معلوم شد که پشتم بقدر یکدوم سیاه شده است بهر حال حسان را برای معالجه به بغداد آوردند و بهیچ جهت معالجات مؤثر نشد و سپس او را به بصره نزد طبیب و جراح مسیحی بردند که بامعاینه دقیق نامبرده هم جواب داد که این ضرب ضرب عادی و معمولی نیست و بخوارق عادات شباهت دارد و با دوا قابل معالجه نیست و درین راه بدرکات جهیم شتافت - و معلوم شد که صاحب خانه از حال عائله و اتباع خود غافل نیست و زوار خود را حمایت میکنند .

۴ - علامه مجلسی از قول پسر غازی صفینی در بحار الانوار نوشته که گفته روزی عمامه از سر پدرم در حین مکالمه و مباحثه بر زمین افتاد و جای زخم منکری پیدا شد و من از آن زخم سؤال کردم جواب داد که این زخم در غزوه صفین بر سر من وارد آمده است اظهار تعجب کردم زیرا مدتها از جنگ صفین گذشته و پدرم معاصر آن دوره نبود تا در جنگ صفین شرکت کرده باشد سپس توضیح داد که وقتی بایکی از افراد قبیله غره که شدت نصب نسبت باهل بیت دارند بمصر مسافرت میکردم و در بین راه راجع بوقایع دوره حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و معاویه صحبت میکردیم آن شخص ناصبی گفت که اگر من در غزوه صفین حاضر بودم شمشیر خود را از خون علی و اصحابش سیراب میکردم من هم گفتم اگر من هم در آن غزوه بودم شمشیر خود را از خون معاویه و اصحابش سیراب میکردم آن مرد گفت حال که علی و معاویه نیستند تا من و تو از یاران آنها باشیم بیا تا داد خود را از یکدیگر بستانیم و روح آنان را از خود راضی و خوشنود

کنیم و شمشیر خود را کشیده و بمن حمله کرد و من هم شمشیرم را برهنه کرده و با او در آویختم و در این محاربه او بر من غلبه کرد و فرق مرا بانیخ نیز شکافته و اموال را برداشته و از آنجا فرار نمود .

در این حال سواری ظاهر شد و با سر نیزه خود مرا حرکت داد و بهوش آورد و سپس دستی بر زخم من کشید که مانند دواى براء الساعه فوراً بهبودی یافت و امر نمود که در همانجا قدری متوقف شوم و مرد غری را تعقیب کرد و پس از لحظه مر کب من و مر کب او را يدك کشیده با سر بریده اش نزد من آمد و فرمود تو خدا را یاری کردی . خداوند هم تو را نصرت داد و این زخم بمثابه زخمی است که در رکاب حضرت امیر المؤمنین بر تو وارده آمده باشد عرض کردم ای مولای من تو کیستی فرمود من صاحب العصر و الزمان و از نظرم غائب شد - آیا اگر امام حاضر بود بیش از این ممکن بود که در مورد شیعه اش کوشش نماید ؟

۵ - قضایای سه گانه که از مرحوم سید مهدی حلی قزوینی در صفحات سابق نقل شده هم مؤید همین معانی است که هم حمایت و هم هدایت شیعیان را در بردارد .

۶ - تصحیح افتاء شیخ مفید علیه الرحمه است که فاضل تنکابنی در کتاب قصص العلماء نقل نموده و شرح آن چنین است که شخصی از اهل دهات بخدمت شیخ مفید آمد و استعلام نمود که زنی حامله در قریه ما فوت کرده و محسوس است که طفلی در رحم دارد و زنده است آیا باید شکم زن را شکافت و طفل را خارج کرد و یا بهمان حال او را دفن نمائیم شیخ فرمود با همان حمل او را دفن نمائید آن مرد بقریه برگشت و در بین راه دید که شاه سواری که تا آن وقت نظیر او را ندیده بود از پشت سر او میتازد و چون باو رسید فرمود که ای مرد شیخ مفید فرموده است که شکم آن زن میت را بشکافید و طفل را بیرون آورید و بعد جسد ضعیفه را دفن کنید و همین قسم هم عمل کردند و بعد از چندی قضیه در نزد شیخ مفید نقل شد شیخ فرمود که من کسی را نفرستادم و معلوم است که آن سوار یگه نازمیدان شریعت غراء حضرت سید المرسلین حضرت صاحب الامر (ع) بوده است و بر من معلوم شد که در استخراج احکام شرعیّه خبط و خطا میکنم همان بهتر

که دیگر فتوی ندهم پس درب خانه را بروی خود بست و از جواب مردم خودداری می نمود تا اینکه توقیعی از طرف حضرت حجة (ع) صادر شد بدین شرح که بر شما است فتوی دادن و بر ما است که شمارا از خطا محفوظ نگه داریم - و این امر در غیبت صغری بوده است .

۷ - مرحوم نهانندی مؤلف کتاب یاقوت احمر در صفحه ۱۱۲ می نویسد - که از جمع کثیری از علماء و عباد و زهاد مازندران شنیده است که شخص ثروتمند صالحی در اشرف مازندران فقیر شده و باحق التولیه یکی از قراء موقوفه که مقداری غله و اجناس دیگر بود زندگانی مینمود و یکی از متنفذین آن صفحه در ملک وقف طمع نمود و بدعوی ملکیت موروثی مزاحم متولی گردید - و در هر محضری که طرح دعوی میشد حکم بملکیت میدادند و حکام عرفیه در مقام خلع ید متولی بسر می آمدند نهایت از جهة رعایت متولی که مرد محتاج و صالحی بود این حکم بموقع اجرا گذارده نمیشد تا اینکه جمعی از مصلحین جمع شده و قرار گذاردند که قضیه در محضر حاج ملا محمد اشرفی معروف طرح و هر چه حکم صادر شد طرفین اطاعت نمایند - و آن شخص متنفذ مشهود زیبادی بر موروثی بودن قریه اقامه کرد بعدی که حاج اشرفی مصمم بر تقریر و تحریر حکم شدند متولی بیچاره که در واقع ذی حق بود مستاصل و پریشان بمرسه بلده اشرف (بهشهر فعلی) رفته و در گوشه مهموم و مغموم نشسته متفکر بود که برای درد خود چه چاره بیندیشد یکی از طلاب ترحمأ از او تفقد کرده و احوال پرسید و پس از اطلاع از قضیه او را هدایت نمود که بصحرا رفته و در جای خلوتی نماز حاجت خوانده و بحضرت صاحب الامر (ع) متوسل شود متولی حسب الدستور عمل کرده و باستغاثه و انابه پرداخت ناگاه دید که شخصی در لباس زارعین نزد او آمده و از علت آن استغاثه سؤال کرد و پس از استماع قضیه امر نمود که نزد حاج اشرفی رفته و بگو شخص بزرگی بشما پیغام داده که در این موضوع حکم بوقفیت بدهید عرض کرد که محال است با اقامه شهود زیاد بملکیت حاج اشرفی بوقفیت حکم بدهد فرمود که بحاجی اشرفی بگوئید به نشانی آنکه در مگه معظمه در مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام فلان دعا را در قنوت خواندی و يك کلمه آن غلط بود و من آهسته بگوشت گفتم که این کلمه غلط

فصل سیام

است و صحیح آن چنین است و از نظرت ناپدید شدم حکم بوقفیت بده و با خانمه این مکالمات آن شخص که در لباس رعایا بود از نظر متولی غائب گردید و معلوم نشد که بکجا رفت متولی خرم و شادان بشهر مراجعت کرده و شرح واقعه را بعرض حاج اشرفی رسانید و حاج اشرفی تمام مراتب را تصدیق و حکم بوقفیت صادر و قطع مایقال گردید .

۸ - قطب راوندی درخرايج نقل کرده که ابو محمد دعلجی دوپسر داشت که یکی از آنان نا خلف بوده و دائماً بشرب خمر و قمار اشتغال داشت و ابو محمد قادر بجلو گیری از او نبود - و یکسال یکی از صلحاء ابو محمد دعلجی را اجیر کرد که بمکه رفته و به نیابت حضرت صاحب الامر و الزمان (ع) حج نماید چنانکه این عمل معمول شیعیان آن عصر بود و حالیه هم در نجف معمول است که به نیابت ائمه بحج میروند دعلجی میگوید که بعد از فراغ از حج در گوشه ایستاده بودم و مشاهده کردم که جوان خوش رو و گندم کونی مشغول نماز و دعاء است که حسن قرائت دعا و نماز او مرا مبهوت کرده و بی اختیار ایستاده و تماشای او را می نمودم تا اینکه آن جوان متوجه من شد و فرمود ای شیخ از خدا حیا نمیکنی عرض کردم مولای من چه خطائی مرتکب شده ام فرمود وجوه اجرت حج را بفاسق شراب خوار میدهی از دیک است که این چشم تو کور شود و اشاره به چشم من نمود و از آن تاریخ بر چشم خودم ترسام و ابو عبد الله محمد بن نعمان تصریح کرده که چهل روز بعد از مراجعت دملی در چشمش پیدا شده و يك چشمش کور شد .

مقصود از بیان این وقایع ذکر تمام اشخاصی که خدمت آنحضرت رسیده اند نبود زیرا در این باب وقایع از حد احصاء و تعداد خارج است بلکه مقصود اثبات مراقبت امام عصر در تعیین تکالیف و حمایت و راهنمایی و ارشاد مسلمانان میباشد که مکلف است مردم را در حیرت نگذارد و بطریق مستقیم هدایت نماید .

شیعه امامیه حتم دارد که در هر موقع صلاح اسلام اقتضاء بدخالت امام عصر داشته باشد اعلیه حضرتش بطریق مقتضی و ناشناس در قضیه وارد شده و مسلمانان را بسر منزل

حقایق و نجات میرساند و این امر بر سبیل ثواب و شایع بوسیله اشخاص متقی و پرهیز کار و عابد و زاهد مدلل و مبرهن شده است .

پس بین غیبت امام از انظار بافقدهانش فرق بسیار است زیرا شخص امام با قوای فوق طاقت بشری و الهی که در اختیار دارد از حیث نظارت و مراقبت در امر عامّه مسلمین با امام حاضر فرقی ندارد - مثلاً اگر امام عصر حاضر بود و مسلمانان ابتلائی نداشتند و یاد در حکمی از احکام شرع بین آنان اختلافی نبود و یا افراد آنان مورد تعرض دشمنان واقع نمی شدند قهراً تکلیف و وظیفه‌ئی نداشت و حال هم که زمان غیبت است طبق آنچه که در نزد ما مسلم است می بینیم وقتی که مردم بهرین مورد تعرض ناصبی ها و یا زوار در مظان حمله و غارت عزیزه واقع میشوند و یا ناصبی غری یکنفر شیعه را بخاک و خون می کشد که بوظایف امام حاضر در حمایت اقدام مینماید و یا شیخ مفید در مسئله شرعی اشتباه میکند فوراً اشتباه او را مرتفع مینماید - و یا حاجی اشرفی را که در انشاء حکم شرعی متحیر است بواقع و حقیقت هدایت میکند . (علیهذا ثبت المطلوب)

چهارم - عقاید شیعه ما شیعه امامیه کلیّه مذاهب مبتدعه را بر باطل میدانیم و اینک نسبت بسائر فرق با کمال نزاکت در این باب مختصری مذاکره میشود .

اول فرق عامّه - ضمن بیان امامت معلوم شد که اعمال فرق عامّه چه در نصب خلیفه بعد از نبوت نصب از طرف خود پیغمبر اسلام و چه در اتخاذ انحصاری فتاوی خاص مانند عقاید ابوحنیفه و مالک و احمد بن حنبل و محمد شافعی و سد باب اجتهاد در نزد شیعه امامیه محترم نبوده و ارزشی ندارد - چه عمل اول بانکار خود پیغمبر منتهی میشود و عمل دوم برخلاف عقل سلیم است زیرا بزرگان دوره قاهر عباسی میتوانستند بگویند که ما تابع حال اعلم و افقه از این چهار نفر ندیده ایم حتی چشم خود را بهم گذارده چنانکه بهم هم گذاردند و فتاوی آنان را بر فتاوی حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که استاد آنان بود ترجیح دادند ولی نسبت بآنیه نمی توانستند و حق نداشتند اظهار عقیده کنند زیرا آنیه را ندیده بودند و هیچ دلیلی نداشتند که در آنیه اعلم و انقی و از کی از آنان یافت نمی شود - و این عمل اعمال غرض نسبت باهل بیت طهارت بود که جز کنار

گذاردن اجتهاد حضرت صادق (ع) معنی دیگری نداشته است و بطوریکه صاحب کتاب قواعد الاسلام و کتاب شیعه چه میگوید نوشته اند خلیفه حافظ دروغی دین با گرفتن مبالغ هنگفتی پول امر به تنفیذ این امر غیر عقلانی کرده و از مقتدای آنروزه مذهب شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی مبلغ زیادی وجه میخواست که اجتهاد اهل بیت طهارت را هم رسمیت بدهد و سید هم حاضر بوده که تمام دارائی خود را بدهد ولی مغرضین نگذاشته اند که مورد قبول بشود - و سائر شیعیان هم چون عقیده داشتند که مذاهب ساختگی دولت جور پایدار نخواهد شد از ازدیاد وجه خودداری کرده اند و نسبت بسایر فرق شیعه هم امامیه اثنی عشریه تا حد افتراق با آنان همراه و سپس بطریق مستقیم معتقدات محکم و متین خود را تعقیب مینمایند .

مثلاً شیعه با کیسانیه تا امامت حضرت امام حسین (ع) و با زیدیه تا امامت حضرت امام زین العابدین (ع) و با اسمعیلیه تا امامت حضرت امام جعفر الصادق (ع) و با افضحیه و قادیانی تا امامت حضرت امام موسی کاظم علیهم السلام شرکت دارد - ولی در سایر مقررات فروعی دین با تمام فرق مابینت داشته و بجز اموری که بوسیله حضرت رسول و ائمه طاهرين (ص) رسیده باشد بچیز دیگر عقیده ندارد .

معروف است که این فرقه رکن رابع قائل و اصول دین را **پنجم - اما نسبت بفرق دیگر مانند شیخیه و بابیه و صوفیه** چهار دانسته - خدا - رسول - امام - رکن یا نقیب یا هراسم دیگری روی آن بگذارند و همچنین قیامت را بطور جسمانی انکار و هم حشر و هم معراج را ببدن حور قلیائی عقیده دارند -

و در تولی و تبری افراطی هستند چنانکه مرحوم نهایندی خراسانی در کتاب آل عبقری الحسان عقاید آنان را از مکاتبات بزرگان آنان مثل نامه خان کرمانی تشریح نموده است که بهیچوجه با اصول مسلمة اسلامی که در دست است تطبیق نمیکند و این ادعا که شیخ احسانی و بعد سید رشتی مأموریت خاصی برای تبلیغات مخصوصه در دین از طرف پیغمبر اسلام داشته اند نمیتواند مورد تصدیق شیعه باشد بلکه هر دو آنها اگر از مجتهدین مسلم بوده اند بمصادق مأموریت عمومی که از طرف امام عصر بکلیه روات احادیث داده شده مکلف به تبلیغ حقایق دین اسلام بوده اند و احتیاجی بمأموریت خاص

تشریح عقاید شیخیه

در غیبت کبری نداشته‌اند زیرا اگر مأموریت خاصی لازم بود که باشخاص صالح از علماء داده شود از زمان غیبت کبری تا زمان طلوع شیخ احسائی باید اشخاص زیادی باین مأموریت مقرر شده باشند و حال آنکه ادعاهم نکرده‌اند و بعد از فوت آندونفر و خان کرمانی قائم مقام آنان باز باید دیگری چنین ادعائی کرده باشد و نمیتوان برای یک برهه از زمان مخصوص که از دوره شیخ احسائی شروع و بقوت حاج میرزا کریم خان کرمانی ختم میشود خصوصیت قائل شد.

مخفی نماند رساله فلسفیه که اخیراً از طرف آقای حاج میرزا ابوالقاسم خان ابراهیمی یکی از احفاد خان کرمانی منتشر شده مراتب انحراف شیخیه را از طریق شیعه امامیه بکلی انکار نموده و اختصاص آن طایفه را فقط بدو چیز دانسته اول افراط در محبت اهل بیت طهارت بحدی که تولی و تبری را رکن میدانند و حال آنکه معاد را از فروغ نبوت شناخته‌اند.

دوم جواز تقلید بجهتد غیراعلم یعنی عالم با وجود اعلم که عقل این رویه را قبول نمیکند و بطور کلی مفاد رساله مزبوره با منقولات شیخ نهاوندی و آنچه از فرقه شیخیه معروف است تفاوت فاحش بل افحش دارد با اینکه نویسند رساله فلسفیه سعی داشته که اتحاد عقیده خودشان را با شیعه امامیه ثابت و مبرهن نماید باز تا حدی افتراق و جدائی از بیاناتش مشهود است زیرا اگر آنان هم عقیده با شیعه امامیه هستند اساساً چرا (مشایخ ما) در عبارات خودشان استعمال میکنند چه اگر مشایخ منظور آنان مصداق خبر شریف اماالحوادث الواقعه هستند که مشایخ کلیه شیعه هم هستند و اگر با رواة احادیث اختلاف نظر دارند پس آنها دسته دیگر هستند و نمیتوانند ادعا کنند که عقاید آنان بالتام عقیده شیعه امامیه است.

بهر حال چون نگارنده فعلاً در مقام بحث در عقاید آنان نیستم و اینکار منوط بمساعدت روزگار است که انشاءالله تمام رساله فلسفیه را مورد بحث قرار دهم اینک فقط با تمثیل بقول آن شخص شیعه که بشخص سنی میگفت شما میگوئید که عمر بن الخطاب در ب خانه را به پهلوی حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها نزده است بسیار

خوب من آن عمری را دوست ندارم که درب به پهلوی آن مظلومه زده باشد لذا فرقه شیعه امامیه با فرقه شیخیه که معتقد بر کن رابع شخصی و عبادت او و هم چنین معتقد بمعراج و حشر حورقلیائی نیستند مخالفت و مباینتی ندارند.

ششم امافرقه بابیه - که قبلاً دعوی بابیت و سپس مهدویت کرده اند و باز غلو کرده و بآوردن کتاب که شأن پیغمبر است خود را ترقی داده و جسته جسته دعوی الوهیت هم کرده اند واضح البطلان هستند و ما وقت خود را در لاطائلاتی که یضحك به الثکلی است ضایع نمیکنیم.

هفتم امافرقه صوفیه - که از حسن بصری شروع و تا عصر حاضر متابعین آنان نامهای مختلفی بخود گرفته اند و خلاصه ادعای آنان زهد و رزیدن نسبت به نعمت های الهی است که البته در صورت عدم امکان برای کلیه مسلمانان ممدوح است ولی در صورت امکان که شخصی بتواند از مال حلال خود لباس خوب بپوشد و با زن اصیل و بجیب ازدواج کند و مرکب خوب سوار شود و با داشتن احتیاج از آنها احتراز نماید قطعاً بدعت است چنانکه خداوند متعال میفرماید قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده الى آخر و قهر آور بدعتی در نزد شیعه ضلالت است.

اما راجع بمقیده آنان بر ترك واجبات امثال نماز و روزه و حج و جهاد و تصدی باز کار و اورادی بجای آنها بحدی سخیف است که مانند عقیده بابیه محتاج بمذاکره نیست بلی اند کار و اورادی که از پیغمبر اسلام و ائمه طاهرين (ص) رسیده باشد و مسلمانان علاوه بر واجبات بعمل آورند کاملاً ممدوح و مستحسن است و شیعه امامیه نیز مانند اعمال تمام ایام و روزهای مخصوص و ماههای رجب و شعبان و اعیاد و غیره بدانها ممارست دارند.

هشتم - عقیده شیعه شیعه امامیه عقیده دارند که معاد یعنی روز حساب با همین بدن نسبت بمعاد عنصری و مادی بعمل خواهد آمد - زیرا مطابق صریح آیات

کلام الله مجید که بزرگترین سند مسلمین است مراتب ثابت و اعاده کردن این بدن پوسیده و خاک شده از ساختن اولیه آن مشکل تر نخواهد بود - اینکه بعضی از معارف شمرأ که جنبه عرفانی و حکمتی در بعضی از منشآت خود نگار برده و بدین جهت افکار

را بطرف آثار خود جلب نموده و سپس مغرضانه و یا اشتباهاً اعاده اجساد و ابدان فعلی را مستبعد دانسته و یا ضریحاً ردّ نموده اند و از طرف دیگر چون صلاح خود را در ترك مسلمانى نمیدانسته اند با بقاء شبهه کوشیده و توجیهات دیگری از قبیل بعث ارواح مجرّده یا ارواح در هیئات حور قلیائی نموده اند که بطور کلی در نظر ما شیعه امامیه مردود و قابل عطف توجه نیست - چنانکه مباحثه‌ای هم بطور موهن و مستهجن بین مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی با ناصر خسرو علوی در این باب شده که اشعار ذیل نمونه آن است .

مرد کسی را بدشت گرگ درید زو بخوردند کرکس و زاغان
این چنین کس بحشر زنده شود ... بر ریش مردم نادان

جوابیکه فقیه بزرگ اسلام خواجه نصیر المله والدین طوسی داده است .

کرد کارش بحشر زنده کند گر که اعضای او شود جو جو
زاوّلین بار نیست مشکلت ... بر ریش ناصر خسرو

و نیز ما عقیده مندیم که در روز معاد بهشت و دوزخ صراط و میزان و شفاعت تماماً بر حق است و امیدواریم که از شفاعت اولیای بزرگ خود در این روز بهره مند و برخوردار شویم .

شیعه امامیه عقیده دارد که معراج بطور جسمانی واقع شده
عقیده شیعه نسبت بمعراج
یعنی حضرت محمد بن عبدالله هاشمی (ص) پیغمبر اسلام با همان بدنی که در بین مردم ظاهر بود و تبلیغ شریعت اسلامی را میفرمودند و با همان بدن که مثل سائر مردم غذای معمولی صرف و معاشرت با مردم میفرمودند و با همان بدن که بعدها در میدان جنگ حاضر شده اند براهنمائی حضرت جبرئیل ملک مقرب دستگاه الهی از زمین مکه صعود فرموده و بمسجد اقصی در شهر بیت المقدس نزول اجلال و سپس بآسمانها و عرش الهی تاحدّ قاب قوسین اوادنی تشرّف حاصل فرموده و بپیغمبران و فرشتگان مقرب ملاقات و مذاکره و پس از دیدن عجائب عوالم علوی باز بزمین نزول اجلال فرموده اند .

باینحال فرقی که معراج را بدین طرز انکار نموده و تعبیرات بیموقعی مانند عروج

روحی و باعروج درجسد حورقلیائی مینمایند در نزد ما مطرود و منکر یکی از ضروریات مسلمة دین مقدس اسلام محسوب هستند و به عبارت دیگر مکذّب حضرت ختمی مرتب بوده و نمی توان آنان را مسلمان محسوب داشت .

شیعه عقیده دارد که ارواح کلیه افراد بشر بعد از فوت و دفن
عقیده شیعه نسبت
اجساد برای پرشش از معتدائش به بدن عودت کرده و بوسیله
استوالات تکبیرین در قبر
تکبیرین دو ملک مقرب از خداوند و رسول و امام و سایر مقررات
دینش پرشش میشود که در صورت تطابق اجویه با واقع و حقیقت دین اسلام عالم برزخ را
بطور خوشی تا قیامت میگذرانند و در این موقع است که ماشیعه امامیه (مخصوصاً بنده
نگارنده) انتظار داریم که حضرت مولی المتقین امیرالمومنین علی علیه السلام پرتو
التفات بحال ما انداخته و از حول و هراس این اولین بازپرسی الهی نجات بخشد تا
بتوانیم معتقدات حقّه خود را که یقین داریم مرضی خاطر خداوند متعال و قادر لایزال
و رحمن و رحیم بی مثال است بمأمورین مخصوصش تحویل داده و طلایه زندگانی ابدی
اخروی خود را تأمین نمائیم .

در این قسمت چون بعضی از جهّال و یامغرضین القائات سوئی در
عقیده شیعه
بین عامه مردم نموده اند نگارنده در نظر دارد توضیحات بیشتری
نسبت بر رجعت
را در این ذخیره معاد خود درج نماید و مقدمه معنی و مفاد
رجعت را متذکر میشود .

رجعت در لغت بمعنی برگشتن و در اصطلاح بمعنویت مردمی که قرنها پیش مرده اند
بدنیا در آخر الزمان اطلاق میشود و یکی از معتقدات مهم اسلامی است . و اخیراً عنوان
رجعت یعنی از چهل و پنج سال قبل بطور اشد در عقاید و افکار نویسندگان و گویندگان
مقام مؤثری را اشغال و در اطراف آن اثباتاً و نفیاً مذاکرات مفصلی شده است .

و بعضی از عالم نماهای متجدّد که بر حسب تامل خارجیان و یا تفهمیده آلت
شده و تیشه بر ریشه ارکان اسلام میزدند بنام های عاریه در این باب حرفهای شبهه اوری
زده و یا نشریه منتشر کردند ولی حقیقت پوشیده نماند و مراتب بعرض رئیس و مقتدای

بزرگ اسلام آیه الله مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی رضوان الله علیه رسیده و کاملاً تنبیهش نمود بطوریکه دائماً در حال خذلان گذرانید تا برای دفاع و جواب از اعمال و رویه اش بدارالقرارشتافت والبتّه خداوند متعال مطابق نیت و عقایدش با او رفتار خواهد کرد - بهر حال بنظر نگارنده رجعت اساساً مطلب زیاد مهمی نیست که نتوان آن را قبول کرد زیرا جز مرده زنده شدن امر خارق عادت زیاده تری را دربر ندارد - وزنده شدن مرده برای اشخاصی که قرآن را قبول دارند امری عادی و معمولی است زیرا کلام الله المجید در مورد قتل بنی اسرائیل - واصحاب کهف و نطاثر آن بدون شك و شبهه بطور صریح و واضح بزنده شدن مرده ناطق است و هیچ يك از مفسرین اسلامی اعم از عامه و شیعه اثنی عشریه و سایر فرق در مفاد آن مختصر اختلاف عقیده ندارند پس اگر کسی اسلام را قبول داشت و بکلام خدا بودن قرآن عقیده مند بود لابد و ناچار است که بزنده شدن قتل بنی اسرائیل و نشان دادن قاتلین خود و همچنین بزنده شدن اصحاب کهف و خبر دادن از فجایع دقیانوس پادشاه ظالم جبّار عقیده داشته باشد بعلاوه معاد یکی از اصول عقاید اسلامی است کسی که رجعت را قبول نکند پس چگونه معاد را می پذیرد پس خال که اصل مرده زنده کردن خداوند بطور انفراد یا هشت و نه نفری یا هزار نفری ثابت شد پس زنده کردن صد هزار نفری و يك ملیونی و هزار میلیاردی و تمام عالمیان هم مانعی ندارد زیرا ملاک عمل یکی است و نمی توان بین آنها فرقی گذارد - پس باید منکرین رجعت منکر اصول دین اسلام و قرآن مجید شوند تا بتوانند رجعت را قبول نداشته باشند والاّ آمن به بعض و تکفر ببعض معنی ندارد و قطعاً اسلام و اعتقادات اینگونه اشخاص هم جز حرف چیز دیگری نیست و یقیناً اصل را قبول ندارند که در فرع اشکال میکنند خلاصه مسلمان نیستند و ما را با غیر مسلمانان سخنی نیست . (مؤلف)

اینك در مقام قطعی بودن رجعت قسمتی از حدیث شریف مفصل معروف بمفصل را که ناطق بر رجعت است ذیلاً متذکر میشویم - خلاصه و نقل معنی از صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ جلد ۱۳ بحار الانوار - که با تألیفات عدّه زیادی از علمای اسلام مطابق است و آن خبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق (ع) بمفصل که یکی

از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت و نهایت درجه محلّ اطمینان است بعد از ذکر ظهور و خروج حضرت صاحب العصر والزمان و تسلط بر مکه و مدینه و کوفه و قتل سفیانی و بیعت سید حسنی با امام زمان و قتل عام زیدیه که تمام مطالب را با آیات قرآن مجید تطبیق فرموده میفرماید .

پس ظاهر میشود حضرت امام حسین (ع) با دوازده هزار نفر از صدیقان و ۷۲ نفر اصحاب روز عاشورای خودش و سپس صدیق اکبر یعنی سید اوصیاء حضرت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین (ع) ظاهر و برای آنحضرت قبه عظیمی نصب میشود و بعد سید اکبر حضرت خاتم الانبیاء والرسل (ص) ظاهر میشود با تمام اشخاصی که او را تصدیق کرده و یا با او در جنگها شهید شده اند .

و دین خدا در سراسر روی زمین نشر و ترویج میگردد و هیچ شریعتی جز شریعت اسلام از کسی پذیرفته نیست و قریب چهل هزار نفر از زیدیه که سر تسلیم فرود نیامده و اعمال مبتدعه خود را دین اسلام میدانند و با سه روز مذاکره تمتد متقاعد نمیشوند تماماً به امر امام عصر کشته میشوند و سپس ما اهل بیت طهارت در پیشگاه حضرت رسول اکرم (ص) شروع بشکایت مینمائیم بدین ترتیب :

۱ - علیا حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها شکایت خود را از ابوبکر و عمر راجع بغصب فدک و پاره کردن صحیفه حضرت رسول (ص) و هجوم خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب برای الزام علی به بیعت ابوبکر و قصد سوزانیدن تمام عائله نبوت و زدن درب به پهلوی آن مجلل و زدن تازیانه و اظهارات زشت از طرف عمر و سقط جنین و آنچه بر او وارد شده بود بعرض پدر بزرگوارش میرساند (در تواریخ مقید است که عمر نوشته ابوبکر را پاره کرده است ولی این خبر صحیفه حضرت رسول (ص) را تصریح دارد (مؤلف)

۲ - حضرت امیر المؤمنین (ع) محنتهای بزرگ خود را از شکستن بیعت غدیر و ۲۴ سال خانه نشین بودن و بعد از عروج ، بخلافت هم نقض بیعت طلحه و زبیر و حمل عایشه از طریق مکه به بصره و ایجاد فتنه و عدم قبول نصایح آنجناب و تهیه وسائل

قتل ۲۰ هزار نفر و قطع شدن هفتاد دست که زمام شتر عایشه را در دست گرفته بودند و هم چنین مصائب دیگر خود را که در جنگ های بعد از آن حضرت دیده بود و بالاخره شهید شدن بدست عبدالرحمن بن ملجم مرادی را بعرض حضرت رسول (ص) میرساند .
(در این خبر اسمی از جنگ صفین و نهر وان صراحتاً برده نشده - مؤلف)

۳ - حضرت امام حسن (ع) شروع بشکایت کزده و عرض میکند یا جدّا من در دار هجرت امیر المؤمنین کوفه حاضر بودم که آن حضرت شهید شد و مرا وصی خود قرار داد با آنچه شما اورا وصی قرار داده بودید و معاویه ملعون زیاد ولد الزنار را بایکصد و بیست هزار نفر مردم جنگجو بکوفه فرستاد و در اثر زیاد خود معاویه بکوفه آمد و امر کرده بود که مرا و برادرم حسین و سایر برادران و اهل بیت مرا دستگیر کرده و هر کدام که از بیعت او تخلف کنیم بقتل برسانند - من در جامع کوفه مردم را جمع کرده و هر چه بیاری خود آنان را دعوت کردم و کتاب خدا و حقوق شما و پدر مرا تذکر دادم کسی اعتنائی ننمود مثل اینکه لجام آهنین بر دهان داشتند و بالاخره عهد و بیعت مرا شکسته و بمعاویه پیوستند و ناچار بعد از اتمام حجّت و عدم اجابت مردم اجباراً آنان را به حال خود گذاردم (این خبر تصریح بزید دارد ولی مطابق تواریخ دیگر زیاد در آن تواریخ حاکم فارس از طرف امیر المؤمنین (ع) بوده است (مؤلف)

۴ - حضرت امام حسین (ع) در حال خون آلودگی با تمام شهداء کربلا تماماً آغشته بخون قیام میکنند و همینکه حضرت رسول اورا می بیند گریه میکنند و تمام اهل آسمانها وزمین از گریه آن حضرت بگریه در می آیند و حضرت فاطمه زهرا چنان صیحه میزند که زلزله در زمین حادث میشود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه (ع) در طرف راست حضرت حسین و حمزه اسد الله و جعفر طیار از طرف چپ او حرکت می کنند - حضرت رسول حسین را در آغوش میگیرد و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر امیر المؤمنین محسن سقط شده را بحضور حضرت رسول میآورند در حالیکه گریه و صیحه میزنند در اینجا حضرت صادق (ع) وارد تفسیر قرآن شده و آیه اذا الموتودة سئلت را بمحسن سقط شده تفسیر فرموده و دلائل امامت خودشان و عدم امکان ولایت مخالفین اهل بیت را کاملاً

تشریح و نیز تحریم احکام الهی را مانند متعه مفصلاً تشریح میفرماید که بیان آنها از عهده صلاحیت قلم نگارنده خارج است و بهمین جهت از دخالت در آن موضوعات خودداری کرده و به بقیه شکایت ائمه میپردازم (خبری مفصلتر از این خبر که خود حضرت منطبق با ۵۴ آیه از قرآن مجید فرموده از حضرت صادق (ع) نقل نشده است و بعقیده مؤلف نظیر خطبه ششقیه حضرت امیر المؤمنین (ع) است .

۵ - حضرت امام علی بن الحسین جدم و امام محمد باقر پدرم بر خواسته و بجدشان از آنچه بر آنان ظلماً واقع شده شکایت مینمایند و بعد من بر خواسته و از اعمال منصور عباسی شکایت میکنم و سپس پسر و وصی من موسی بر خواسته و آنچه از هرون عباسی بر او وارد میشود بعرض میرساند و همچنین علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد از اعمال مأمون و متوکل و معتز عباسی شکایات خود را بعرض جدشان میرسانند - (در اینجا اسم معتصم که قائل حضرت امام محمد تقی است ، نیست شاید اشتباه چاپی یا سقط شده باشد و حال آنکه معتصم اشقی از مأمون بوده است . (مؤلف)

۶ - حضرت مهدی در حالیکه پیراهن حضرت رسول (ص) را پوشیده و آن پیراهن آلوده بخون آنحضرت در روز جنگ احداست که پیشانی و دندانهایش را بضرب سنگ کفار شکسته اند و در بین فرشتگان احاطه شده قیام تا بحضور جدش شرفیاب و عرض میکند یا جدّ اوصاف مرا از حیث نسب و نام و کنیه با امت خبر دادی ولی آنان مرا انکار کردند و گفتند چنین کسی متولد نشده و اگر هم بوده مرده است و عقبی ندارد من در کمال صعوبت صبر کردم تا خداوند مرا اجازه ظهور داد پس حضرت رسول میگوید حمد بر خدائی که صدق وعده خود را ظاهر کرد و ما را وارث زمین قرار داد و بهشت را هم هر طور که خواسته باشیم اشغال میکنیم و نیکو است اجر عمل کنندگان و باز میفرماید فتح و نصرت خدا ظاهر شد و حق است قول خداوند سبحان و تعالی هو الذی ارسل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظهر الدین کلّه ولو کره المشرکون و باز میفرماید انا فتحنک فتحاً مبیناً لیغفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخروا و یتیم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً و ینصرك الله نصراً عزیزاً - مفضل عرض میکند یا بن رسول الله پینمبر چه گناهی داشته که آمرزیده شود حضرت صادق

میفرماید که پیغمبر از خداوند میخواهد تمام گناهان شیعه را برابر آنحضرت تحمیل کرده و جمیع آنهارا بیامرزد - مفضل عرض میکند مدتی طویل گزیه کردم و عرض کردم ای مولای من این موهبت هم از فضل شما است - حضرت صادق میفرماید این بخشش نیست مگر برای تو و امثال تو و این حدیث را برای تمام مردم نقل مکن که بآن اتکاء کنند و از اعمال دین خود دست بکشند و حال آنکه چیزی جای آن اعمال را نخواهد گرفت و خداوند میفرماید شفاعت نیست مگر برای کسانی که خدا از آنان راضی باشد - مفضل باز عرض میکند مگر رسول الله تمام دین را تبلیغ نفرموده است که خطاب بحضرت مهدی میفرماید آمد نصرت و فتح خدا و ظهور تمام دین حضرت صادق میفرماید که در این روز (روز رجعت) دیگر مجوس و یهودی و صائبی و نصرانی نبوده و فرق مختلفه در دین اسلام و خلاف و شک نیست و شرک و انواع بت پرستی و بندگان آفتاب و ماه و ستاره و آتش و سنک وجود ندارد و این است مقصود حضرت رسول از این فرمایش (آن دین که من آورده بودم امروز بخدا کامل بموقع اجرا درآمده است) و مفاد آیه شریفه و قاتلوهم حتی لا تکن فتنه و یکون الدین کله لله امروز کاملاً حکمفرما شده است مفضل عرض میکند که شهادت میدهم که علم شما علم خدا است و بسلطنت و قدرت خدا دارید و بحکمش حرف میزنید و با مرش عمل میکنید .

باز حضرت صادق (ع) فرمایشات خود را بدین نحو ادامه داده که بعد حضرت مهدی در کوفه مستقر میشود و آسمان ملخ طلا بر اصحابش میبارد و زمین گنجهای خود را ظاهر میکند و برکات خداوندی شامل حال اتباع آنجناب میشود مفضل عرض میکند که اگر یکی از شیعیان شما فوت شده باشد و حقی از برادران دینی و یا اجداد خود بر ذمه داشته باشد چگونه است حال او جواب میفرماید که حضرت حجه در تمام عالم ندا در میدهد که هر کسی حقی بر شیعه ما دارد از خردلی تا قنطار از نقره و طلا و املاک از آنحضرت دریافت دارد و تأدیه خواهد نمود - مفضل عرض میکند بعد چه میشود حضرت صادق میفرماید که مهدی تمام شرق و غرب زمین را گردش میکند و سپس در کوفه سکونت اختیار میکند و مسجد یزید بن معاویه را که بعد از قتل امام حسین بناء کرده بود

بود با خاک یکسان مینماید - مفضل عرض میکند که مدت ملک حضرت مهدی چقدر خواهد بود جواب میفرماید قال الله عز وجل فمنهم شقی وسعید فاما الذین شقوفی النار ربهم فیها زفر وشهیق خالذین فیها مادامت السموات والارض الاما شاء ربك فعال بما یرید و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالذین فیها مادامت السموات والارض الاما شاء ربك غطاء غیر مجذوذ - ومقصود حضرت از این آیه آن بوده که غیر از خداوند مدت ملک حضرت مهدی را کسی نمی داند - والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی وآله الطیبین الطاهرین سپس علامه مجلسی اعلی الله مقامه تخریقی که در واسط حدیث با روایت حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر بوده تذکر داده - و خلاصه آن این است که زیدیّه متخلف از امام عصر در لشکر حضرت امام حسین میباشند نه سید حسینی و عدّه آنان هم چهار هزار نفر است نه چهل هزار نفر و در اساس امر که رجعت مصطلح فرقه شیعه امامیه باشد در این خبر هم تردیدی نشده است و این نکته را نیز باید تذکر داد که بنده نگارنده در مقام ذکر جزئیات ملک حضرت مهدی (ع) و سائرین که در اخبار مندرج است نیستم و فقط مقصودم اصل رجعت است که تا حدی برادران دینی بحقیقت امر توجه داشته باشند .

نهم - عقیده شیعه
امامیه نسبت بسایر امور
عقیده شیعه امامیه نسبت بقبله و حج و نماز و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة با سائر فرق اسلامی فرق بینی ندارد و بعضی جزئیات که در مقدمات یا نفس این امور در بین هست اصل عمل را تغییر نمیدهد ولی در جهاد تا حدی اختلاف فاحش است زیرا فرق عامّه بامر اولوالامر که عبارت از سلاطین و امراء آنان باشند قیام بجنک کفار را واجب میدانند اما شیعه امامیه در زمان غیبت امام عصر جهاد را واجب نمیداند مگر آنکه اراضی و یا اعراض و نواحیس مسلمین مورد تعرض کفار واقع بشود که در چنین فرض دفاع واجب است و همچنین عقیده شیعه در تصرف خمس که باید بسادات و ثواب عام امام تادیه گردد بارویه فرق عامّه مباینت دارد .

معرفی رجال نامی اسلام

خاتمه در معرفی رجال نامی اسلام بر ناظرین بصیر پوشیده نخواهد ماند که مؤلف حقیر جز ترویج مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه منظور دیگری ندارد و بمقتضای این هدف شایسته است که نامی از رجال نامی اسلام که در قرون اولیه مروج طریقه حقه ما بوده اند در خاتمه برده شود و در این تذکار مختصری از اوضاع زمان و فداکاری آنان بطور اجمال اشاره میشود.

۱ - در دوره خلافت ابوبکر و عمر که مهاجرین بیست و سه سال و انصار ده سال با پیغمبر اسلام معشور بودند مبنای امور عمومی ظاهراً طبق اصول عدالت اسلامی اداره می شد و در مهام امور هم طبق تکلیف الهی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنان را هدایت مینمود نام کسی بخصوص از اتباع اهل بیت را نمیتوان مرجحاً ذکر کرد ۱۰ تا ۲۴ هجری.

۲ - در دوره عثمان ابوذر غفاری بزرگترین و اولین مرد فداکار اسلام در مقابل دستگاه ظالمانه عثمان و معاویه و سائر امراء سوء او قد برافراشت و در مجاهدت برای جلوگیری از تعدیات عمومی امویان جان گرامی خود را فدا نمود و میتوان او را اولین شهید فرقه ناجیه شیعه امامیه دانست ۲۴ تا ۳۶ هجری.

۳ - در خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین (ع) غیر از بنی هاشم قیس بن سعد بن عباد - و مالک اشتر نخعی و محمد بن ابی بکر و حذیفه الیمان و هاشم مرقال و حنظل بن عدی و عمرو بن حمق و عمار یاسر و خزیمه بن ثابت و اصبع بن بناته و علی بن عبدالله عباس در پیشرفت مرام حقه و مقررات مذهبی شیعه اثنی عشریه فعالیت های زیادی بعمل آورده و پیشرو این فرقه بودند ۳۶ تا ۴۱ هجری.

۴ - در خلافت حضرت امام حسن (ع) جز بنی هاشم و برادرانش منحصر کسی که تا آخرین حد امکان مقاومت را ادامه داد همان قیس بن سعد بن عباد بود که بعد از صلح اجباری حضرت امام حسن (ع) با معاویه از بیعت با آن طاغی خود داری نمود - و حضرت او را به تسلیم ملزم کرد - و در موقع بیعت معاویه از نهایت بغض گفت ای پسر سعد من میل نداشتم که تو زنده باشی و خلافت بمن برسد قیس از نهایت شهادت گفت من

هم همین عقیده را داشتم اما چکنم که مردم غدار با من همراهی نکردند و بزرگترین نامردی و ننگ تاریخی در این زمان بر عبدالله بن عباس که سردار لشکر امام حسن (ع) بود و از معاویّه پول زیادی گرفته و باو ملحق شد باقی مانده است ۴۱ تا ۵۰ هجری. (بنده نگارنده از این تاریخ بیعد بجای خلافت کلمه امارت و حکومت استعمال میکند).
 ۵ - در دوره حکومت وسلطه معاویّه عدّه یشماری از دوستان اهل بیت طهارت. بقتل رسیدند که بزرگترین آنان حجر بن عدی و عمرو بن حمق بودند ولی بطوری. دیکتاتوری و قلدری آن طلیق بن طلیق بالا گرفته بود که کسی دیگر تصوّر مقاومت را هم نمی نمود ۵۰ تا ۶۰ هجری:

۶ - در دوره حکومت یزید بن معاویّه که شهادت حضرت امام حسین بعمل آمده. گرچه تمام کسانی که در رکاب ظفر انتسابش شهید شدند نهایت درجه صمیمی بودند ولی باز عدّه در بین اشخاص برجستگی داشته و در نصرت آنجناب کوشش بسیاری بکار برده اند. که در صدر آنان حبیب بن مظاهر اسدی و هانی بن عروه جای دارند - که اولی سعی زیاد نمود که قبیله بنی اسد را بلشکر حضرت امام حسین (ع) ملحق نماید و موفقیت حاصل نکرد و دومی کوشش زیادی قبلاً در کوفه بعمل آورده بود که شهر کوفه را از دست. عمال یزید بن معاویّه خارج نماید تا در موقع ورود حضرت امام حسین (ع) دیگر خطری. وجود نداشته باشد ۶۰ تا ۶۴ هجری.

۷ - بعد از یزید معاویّه پسرش بحکومت انتخاب شد ولی پس از چهل روز خود را خلع کرد و مروان حکم بر بلاد شام مسلط شد و عبدالله زبیر در مکه خود را خلیفه خواند و شیعه عراق هم بقیادت و فرماندهی مختار بن ابی عبیده و ابراهیم ابن مالک اشتر نخعی کوفه و موصل را در تصرف داشتند و هر یک از سه دسته خیال توسعه سلطه خود را مینمودند تا تدریجاً عبدالملک بعد از مروان باقتل مصعب بن زبیر و عبدالله زبیر بر تمام بلاد اسلامی مسلط گردید زیرا مختار و شیعه عراق را قبلاً مصعب از بین برده بود و دوره قلدری و زور مانند زمان معاویّه حکمفرما گردید. از ۶۴ تا ۷۳ هجری حالت عمومی بشرح فوق بوده ولی از ۷۳ به بعد عبدالملک تا سال ۸۶ باستقلال.

تمام بر اعراض و اموال و نفوس مردم حکومت کرد.

در این دوره عبدالله عقیف و مختار و ابراهیم اشتر و سلیمان صردخزاعی و مسیب ابن قعقاع و یزید بن انس و عده دیگری بطرفداری اهل بیت قیام نموده و با آنکه بدرجه رفیعہ شہادت رسیدند باز در اوضاع عمومی مسلمین تأثیرات زیادی باقی گذاردند ۸ - در دوره ولید بن عبدالملک سعید بن جبیر و قنبر غلام حضرت امیر المؤمنین در تبلیغ تشیع بذل جهد زیاد می نمودند و بدست حجاج بن یوسف ثقفی بقتل رسیدند ۸۶ تا ۹۶ هجری.

۹ - بعد از ولید سلیمان بن عبدالملک بر تخت امارت جلوس کرد و امور عمومی را با نظر عمر بن عبدالعزیز که مرد خوش سیرتی بود انجام میداد - در این دوره تعدی و ظلم نسبت باهل بیت طہارت و طرفدارانشان تخفیف یافت - و گویند جز عبدالله بن محمد حنفیہ بن علی بن ابیطالب (ع) که از طرف سلیمان مسموم گردید بدیگری تعرض نرسید ۹۶ تا ۹۹ هجری.

۱۰ - در حکومت عمر بن عبدالعزیز که تا حدی شبیہ بخلافت بود نسبت بہ اهل بیت طہارت مہربانیہائی شد زیرا فدک را کہ از دورہ عثمان بمروان و اولادش تیول دادہ بودند بوراث علیاحضرت صدیقہ کبری بر گردانید و اموال زیادی درین ہاشمیین تقسیم نمود و لعن حضرت امیر المؤمنین را الغاء کرد و جنگ با خوارج را مادامیکہ زندہ بود تعطیل کرد ۹۹ - ۱۰۱ هجری.

گویند پسر سلیمان با پسر عمر ہر یک تفاخر بپدر خود میکردند پسر عمر عدالت پدر خود را می ستود و پسر سلیمان میگفت پدر تو و اعمالش فقط حسنہ از حسنات پدر من خواہد بود زیرا اگر سلیمان او را خلیفہ نکردہ بود کہ نمی توانست کار خوبی انجام دہد.

۱۱ - از دورہ یزید بن عبدالملک دو مرتبہ جور و ظلم ترویج کردید و در دورہ یزید کثیر بن عبدالرحیم خزاعی شاعر معروف مروج اہل بیت و بازبان خود آنان را تقویت می نمود - حضرت امام محمد باقر (ع) بر جنازہ او حاضر گردید ۱۰۱ تا ۱۰۵ هجری.

۱۲ - دورہ کامل قلدری و دیکتاتوری بعد از زمان معویہ و یزید دورہ ہشام بن

عبدالملك است که واقعه حائله حضرت زید بن علی بن الحسین واقع شد و بسیاری از دوستان اهل بیت طهارت بطرز فجیعی کشته شدند - و علاوه بر اصحاب آن حضرت فرزدد شاعر و سید اسمعیل حمیری برای ترویج مذهب تشیع کوشش داشته اند ۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری از نوادر دوستان اهل بیت عصمت و طهارت سید اسمعیل بن محمد معروف بجمیری است که قبلاً مذهب کیسانی داشته و بتعلیم حضرت صادق (ع) از آن عقیده تبرّی جسته و بمذهب اثنی عشریه مفتخر شده است .

سید حمیری را میتوان ابوذر ثانی دانست و ارادت و صحبت حضرت رسول را در ابوذر غفاری با ارادت و کمالات سید حمیری که حدّا کثر استفاده را از قریحه و معلومات سرشار خود بنفع اهل بیت می نموده موازنه کرد .
ابوالفرج در آغانی نقل کرده که روزی سید حمیری بر اسب خوبی سوار شده و البسه فاخر پوشید و فرمود هر کس فضیلتی از امیرالمؤمنین ذکر کند که من آن فضیلت را بنظم فصیح و بلیغ در یساورده باشم این اسب و آنچه با من است باو عطاء خواهم کرد .

محدثین شروع به بیان فضایل علی نمودند و هر فضیلتی را سید با نظم صحیح و فصیح مانند در و کوهر تحویل میداد تا اینکه مردی پیش آمد و گفت ابوالرّعل مرادی نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین چکمه های خود را برای وضو در آورده و ماری وارد يك لنگه چکمه او شده بود وقتی که خواست چکمه را بپوشد غرابی چکمه را ربود و بهوا برد بحدّی که مار از داخل چکمه بزمین افتاد - اگر این فضیلت را بنظم در آورده برای من قرائت کن سید فوراً پیاده شد و اسب و تمام اشیاء را بآن مرد داده و بعد مفاد فضیلت مذکوره را بنظم در آورد .

وباز فضیلت دیگری برای سید حمیری نقل شده که پیغمبر اسلام حضرت رضا (ع) را بسلام کردن براو امر کرده و توصیه فرموده که قصیده عینیه سید را حفظ کرده و بشیعیان تعلیم کند که آن را در مجامع خود بخوانند .

سید حمیری در موقع اجتماع قبلاً رویش سیاه شد و مخالفین اهل بیت که حاضر بودند

خوشحال شدند همینکه سید متوجه شد فریاد کشید که خدا یا این است اجر و مزد من در مدح اهل بیت پیغمبر تو - فوراً صورتش سفید و مانند قرص خورشید درخشنده شد - مخالفین باحال خجلت زده برخواستند و متفرق شدند و دوستان اهل بیت طهارت شادی‌ها کرده و قضیه را در مجالس و محافل خود نقل مینمودند -

۱۳ - ولید بن یزید بن عبدالملک بعد از هشام بامارت رسید و مرد فوق العاده شقی و ظالمی بود و مانند یزید بن معاویه کلمات کفر آمیزی نسبت بوحی و قرآن دارد - در دوره این پلید یحیی بن زید در ایران کشته شد و عده از اهل نیشابور با آنحضرت مساعدت زیاد کرده و شربت شهادت نوشیدند -

مطلبی را که باید تذکر داد مرحوم محدث معاصر قمی جوزجان را بین مرو و بلخ و مرکز خروج را در ابوشهر دانسته و حال آنکه تواریخ دیگر جوزجان را عبارت از کرگان فعلی (استرآباد) دانسته‌اند و قبر حضرت یحیی در کرگان شناخته میشود و زیارتگاه عموم مسلمانان است و در این دوره یزید بن عمرو و جریش بن عبدالله شیبانی در ترویج مذهب شیعه در ایران سعی زیاد نمودند - ۱۲۵ تا ۱۲۶ هجری -

۱۴ - در حکومت یزید و ابراهیم پسران ولید کمیت شاعر با زبان خود که برنده تر از شمشیر بود اهل بیت طاهر بن را در ملاء عام مدح و مخالفین را قدح میکرد - و یکمرتبه جائزه مهمی از طرف مردان و زنان هاشمی برای کمیت جمع آوری شد ولی او قبول نکرد و تمام آن را که معادل صد هزار درهم بود بصاحبانش رد کرد ۱۲۶ تا ۱۲۷ هجری -

۱۵ - مروان نواده مروان بن حکم معروف بحمار آخرین امیر اموی است که در دوره او ضعف حکومت ظاهر گردید و دوستان اهل بیت تا حدی علناً به تبلیغ پرداختند ۱۲۶ تا ۱۳۲ هجری -

۱۶ - در سال ۱۳۲ امارت از امویان بعباسیان منتقل شد و اول مرتبه عبدالله سفاح که در اغلب تواریخ احمد نوشته شده براریکه امارت جلوس کرد و در این دوره ظاهراً اهل بیت مورد احترام بودند زیرا هم سفاح مردی رئوف بود و هم هنوز چند آن

مسلط بر کشورهای اسلامی نشده بودند - و شیعیان آزادانه با اعمال دینی خود پیرداخته و نزد حضرت امام جعفر الصادق (ع) رفت و آمد میکردند ۱۳۲ تا ۱۳۶ هجری .

۱۷ - در دوره منصور که هتاك و فتاك ترين امراء جور عباسی بود محمد بن مسلم و زرارۀ بن أعین و برادرانش و ابن ابی عمیر و ابان بن تغلب و اعمش کوفی و معلى بن خنيس و مخصوصاً هشام بن حکم که جوانی پر حرارت بود در ترویج مذهب شیعه سعی بلیغ نموده اند رضوان الله عليهم .

در کتاب تمة المنتهى تالیف محدث قمی اعلی الله مقامه مندرج است که هشام مباحثه با عمرو بن عبید شیخ معتزله نموده که در افواه مسلمانان با تجلیل تمام ذکر می شد روزی حضرت امام جعفر صادق (ع) با حضور جمعی از دوستان از هشام خواست که خود حکایت را بیان نماید - هشام عرض کرد که شنیدم شیخ معتزله در مسجد بصره روزها نشسته و مردم را گمراه میکنند لذا به بصره سفر کردم و در مسجد بملاقات او رفتم - دیدم يك قطعه پارچه پشمی سیاه را شلوار و پارچه دیگری را ردا قرار داده و مشغول مذاکره با مردم است - درین حاضرین برای خود جایی باز کردم و منتظر شدم تا جواب های مرده خود را داد و سپس باو نزدیک شده و اجازه خواستم که از او سئوال کنم موافقت کرد سپس از او پرسیدم که آیا شما چشم دارید خندید و گفت ای پسرک من این چه سئوالی است مگر نمی بینی که چشم دارم گفتم سئوال من این است گفت آری گفتم برای شما چشم چه کار میکند گفت می بیند گفتم بینی داری گفت آری گفتم چه وظیفه برای تو انجام میدهد گفت با آن بوها را می شنوم گفتم دهان داری گفت آری گفتم برای شما چه میکند گفت غذا میخورم و طعامها را می چشم و هم چنین سائر جوارح را سئوال کرده و جواب گرفتم سپس پرسیدم قلب دارید گفت بلی گفتم قلب چه وظایفی دارد گفت قلب رئیس و حاکم و مرجع کل جوارح است که هر گاه در اشیاء دیده شده یا چشیده شده و یا بو کرده شده و نظائر آنها برای جوارح تردیدی حاصل شود بقلب رجوع کرده و حیرت خود را رفع نمایند - گفتم بنابراین جوارح انسانی از قلب مستغنی نیستند و خداوند قلب را برای رفع حیرت آنها قرار داده است گفت بلی گفتم

ای ابا مروان خداوند برای جوارح رئیس و امام قرار داده که مرجع حل مشکلات آنها باشد پس جهشده که برای خلق خود امام و رئیس قرار نداده است که باو رجوع کنند و شك و حیرت خود را مرتفع نمایند عمرو بن عبیدمیهوت و ساکت شد و گفت حتماً تو هشام هستی و بر خواسته و مرا دربر گرفت و در جای خودش نشانید و تا من در بصره بودم دیگر به بحث‌های خود ادامه نداد - حضرت فرمود ای هشام این مناظره را از که آموخته بودی عرض کردم یا بن رسول الله از هیچکس و بر زبانم بدون اختیار جاری شد فرمود بخدا قسم که این احتجاج در صحف حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام مندرج است .

نام اعمش سلیمان بن مهران دماوندی است که در سلك فقهاء شیعه کوفه در آمده و فوق العاده مزاج و حاضر جواب بوده است گویند روزی ابوحنیفه باو گفت یا ابا محمد خداوند هر نعمتی را که از شخص زائل کند باو عوض میدهد حال در عوض چشم تو که کور کرده چه بتو عطا کرده است جواب داد عوض آن است که اشخاص نعل مثل تو را نمی بینم - و باز از او پرسیدند که نماز در عقب سر جولاء چگونه است گفت عیبی ندارد مشروط بآنکه بدون وضو باشد - باز گفتند آیا شهادت جولاء را می پذیرید جواب داد آری ولی باوجود عدلین والا فلا :

در اینجا مناسب است که ذکر از روایات اخبار که فرقه شیعه امامیه در صحت منقولات آنان اجماع دارند برده شود .

عده رواة مزبور هیجده نفر است : ۱ - زرارة بن اعین ۲ - یزید بن معویة عجلای ۳ - محمد بن مسلم ثقفی ۴ - ابو بصیر لیث بن البختری ۵ - فضل بن یسار ۶ - معروف بن حربوز - این شش نفر مهم ترین عالم تشیع و ائمه و ارفع از سایرین هستند ۷ - جمیل بن دراج ۸ - ابان بن عثمان الاخر ۹ - عبدالله بن مگان ۱۰ - عبدالله بن المغیره ۱۱ - عماد بن عثمان که خود و برادرانش ثقه حضرت کاظم هستند ۱۲ - عماد بن عیسی بصری - این شش نفر در درجه متوسطند ۱۳ - صفوان بن یحیی کوفی ۱۴ - یونس بن عبدالرحمن که حضرت صادق برای اوضامن بهشت شده و مرجع اهل قم قرار داده است

۱۵ - حسن بن محبوب ۱۶ - محمد بن ابی عمیر ۱۷ - عبدالله بن عمیر بن اعین
 ۱۸ - احمد بن محمد . که این هیجده نفر تمام دین اسلام را از حضرات باقرین گرفته
 و بتمام عالم اسلامی رسانیدند - مخفی نماند که اصحاب حضرت صادق علیه السلام در تمام
 دوره زرین شیعه که ده سال آخر حکومت اموی و ۱۰ سال اول حکومت عباسی است
 از چهارصد تن کمتر نبوده و تا چهار هزار و ۲۰ هزار نفر هم در این مدت نقل کرده اند ولی
 این اشخاص خصوصیت داشته و کاملاً مورد اعتماد و توثیق ائمه اسلامی بوده اند - و
 کتب شیعه مشحون از مدآیح و جلالت قدر آنان است بطوریکه هر خبری که در
 نزد یکی از این هیجده نفر صحیح تشخیص شود دیگر کسی از روآة تحقیق در اسناد
 قبلی آن خبر تا معصوم نکرده و با کمال اطمینان بآن عمل میکند - ۱۳۶ تا
 ۱۵۸ هجری .

در این دوره علاوه بر جرم غفیری از اهل بیت که بدست منصور شهید شدند حضرت
 صادق (ع) را نیز مسموم کرده است .

۱۸ - محمد معروف به مهدی عباسی بعد از منصور بامارت رسید و مختصری از
 شدت بر شیعیان کاسته شد ولی مبنای امور کماکان تغییری نیافته و بر ترویج مذاهب
 عامه جریان داشت - در این دوره عمر بن محمد معروف بابن اذینه برای اهل بیت طهارت
 تبلیغ می نمود و بهمین جهت مورد سخط مهدی واقع شده و از ترس مهدی همیشه بطور
 پنهان زندگی می نمود تا درین وفات کرد - ۱۵۸ تا ۱۶۹ هجری .

۱۹ - بعد از مهدی دوره موسی هادی عباسی شروع شد و در این زمان قضیه فنج
 واقع شد و عمال عباسی بر شدت خود نسبت باهل بیت طهارت افزودند ولی معروف است
 که هادی لشکر عباسی فنج را مخدول قرار داده و بآنان عطائی نداد و اموال موسی بن
 عیسی سردار لشکر را مصادره کرد در این دوره خلیل استاد سیوییه فضائل حضرت
 امیرالمومنین را درین مردم بیان می کرده است و از سخنان او است که احتیاج الكل
 الیه و استغنائه عن الكل دلیل علی انه امام الكل - یعنی احتیاج تمام مردم بعلی و
 استغناء علی از تمام مردم دلیل است بر اینکه او امام کل است ۱۶۹ تا ۱۷۰ هجری

۲۰ - بیستمین حکومت بن‌الحق هرون عباسی است که ظلم و جور را بمتهی درجه ترقی داد - در دوره هرون شفیق بلخی را با اتهام تشیع کشتند و همچنین شریک بن عبدالله نخعی را بجرم تشیع از قضاوت عزل کردند و این دو نفر اگر شیعه نبوده اند مردمان حقوقی بوده اند و این شریک غیر از شریک بن اعور است که طرف منازعه با معویه بود و مقامی بلند در بین مسلمین دارد .

گویند شریک بن اعور روزی بر معویه وارد شد معویه با استهزاء باو گفت بخدا قسم که نام تو شریک است و خدا شریک ندارد و پدرت اعور بوده بصیر بهتر از اعور است و تو دمیم (زشت) هستی و جید بهتر از دمیم است پس چگونه تورا رئیس قوم کردند شریک جواب میدهد نام تو معویه است و نیست معویه مگر سگ ماده که حیل بسگهای نر داشته و سگهای نر او را تعقیب کنند و پسر صخر یعنی سنگ سخت هستی و سهل بهتر از صخر است و باز پسر حرب (جنک) هستی سلم بهتر از حرب است و باز پسر امیه هستی و امیه از امه (یعنی کنیز بوده) که تصغیر شده است پس چگونه امیر مسلمانان شدی معویه در غضب شد ولی شریک اعتنائی نکرد و برخاست و گفت معویه مرا فحش میدهد و حال آنکه هنوز شمشیر و زبانم با من است .

در دوره هرون علی بن یقطین رحمه الله علیه حافظ شیعیان در دستگاه حکومت بوده و دارای محاسن زیادی است و از طرف حضرت صادق (ع) در زمان طفولیت و از طرف حضرت امام موسی کاظم علیهما السلام مورد تجلیل واقع شده و مکرراً اجازه خواسته که از خدمت دولت عباسی کناره گیری کند ولی حضرت کاظم باو اجازه نداده و مخصوصاً امر بادامه خدمت کرد تا در معارضه با ظلم و قضاء حوائج مردم هر چه میتواند کوشش کند. محدث معاصر قمی رضوان الله علیه فوت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را بسال ۱۸۳ دانسته و بمقتضای اصل مطلب که مطابق با تواریخ دیگر است لازم میآید که عبدالله پنجاه و چهار سال در محبس مانده و با اینکه تردید در مرگومات فقید سعید نورالله مضجعه خارج از ادب است ولی این امر مستبعد بنظر میآید - زیرا اولین خلیفه عباسی که تاحدی با هاشمیان رفت داشت ممکن نبود امر باطلاق او ننماید

خاتمه کتاب

بعلاوه تواریخ دیگر قید کرده اند که ابومسلم عبدالله را نپذیرفت و مخفیانه در کشتن او سعی کرد و این امر در حدود سال ۱۳۲ بوده است والله اعلم بحقایق الامور .

دوره حکومت هرون زمان ذلت اهل بیت طهارت بوده که عده بیشماری از ذراری رسول الله بقتل رسیدند که در صدر آنان حضرت باب الحوایج موسی بن جعفر الکاظم قرار دارد لعنة الله علیه وعلی ابائه الجبارین و اولاده الفاسقین - ۱۷۰ تا ۱۹۳ هجری .

۲۱ - بعد از هرون محمد امین بامارت قیام نمود و او پسر زبیده دختر جعفر بن منصور دوانقی است و بزرگترین زن خانواده عباسی بشمار میرود و آثار خیری دارد که هنوز در مکه و مناء و عرفات و عرض راه مکه از طریق جبل موجود است این مخدره در محبت حضرت مرتضی علی و فاطمه زهرا علیهما السلام غایب بود هنا هانا الله تعالی - رازی صاحب کتاب قصص نوشته است که هرون بواسطه تشیع زبیده قسم خورد که او را با دو کلمه طلاق گوید و نامه باو نوشت کنت فبنت - یعنی هر چه بودی بریده شدی - زبیده جواب نوشت که کنتا فاحمدنا بنا و ماندنما یعنی بودیم و حمد خدای خود را میکنیم و پشیمان هم نیستیم .

گویند شهر تبریز از بناهای زبیده است و بواسطه مرض در آنجا سکونت اختیار کرده بود و بهمین جهت آن شهر به تبریز معروف شده است .

پس از مدتی هرون نامه نوشت و مراجعت زبیده را به بغداد درخواست کرد زبیده در جواب نوشته لخصه الجمید فی الکوز الجدید خیر من بغداد و هرون الرشید . این زن مرد صفت از دوره پدر و اعمام و شوهر و پسر خود همیشه مروج اهل بیت طهارت بوده است مدت امارت امین ششماه میباشد .

۲۲ - مامون عباسی بعد از کشته شدن امین بر تمام بلاد اسلامی مسلط شد و عده زیادی از امامزادگان در ایران حین خدعه ولایت عهدی حضرت رضا با امر انما لعون شهید شدند که فعلاً قبور آنان زیارتگاه عمومی است . واقعه محمد طباطبا و محمد بن زید در این دوره بود و صاحب کتاب الغدیر نوشته است که مقبره امامزاده محمد محروق در نیشابور متعلق بهمان محمد بن محمد بن زید است والله اعلم در این دوره مبلغین مذهب شیعه زیاد بوده اند و خود

رجال نامی اسلام

مامون هم اظهار تشیع میکرد و بهمین جهة ظاهر اعمال او جلوگیری از نشر فضائل اهل بیت نداشتند که در صدر آنان دعبل خزاعی شاعر معروف و فضل بن شاذان قرار دارند تا اینکه فاجعه مسمومیت حضرت رضا (ع) بدست مامون بغمل آمد و غریب آن است که باز مامون از رو برفته و در اثبات فضیلت حضرت امیرالمومنین علی مجالس و محافلی با علماء عامه تشکیل میداد و خود را تابع اهل بیت میدانست ۱۹۳ تا ۲۱۸ هجری .

۲۳ - بعد از مردن مأمون در رقه معتصم برادرش بامارت رسید در ایذاء اهل بیت و اتباع آنان مانند پدرش هرون میکوشید. و گویند که ام الفضل دختر مامون بشعریك او حضرت جواد العالمین علیه السلام را مسموم نمود . در زمان معتصم ابونصر احمد بن محمد وفات یافت و او از دوره منصور تا این زمان بتقویت اهل بیت طهارت میکوشید و همچنین محمد بن حسن فضال - و بشر حافی و ابودلف قاسم بن حسین تقویت شیعیان می نمودند ولی پسرش دلف دشمن علی بود و میگفت شیعه میگوید که دشمن علی زنا زاده است و من پسر امیر هستم و کسی جرئت نداشته که با مادر من زنا کند . این سخن بابودلف رسید در مجمعی اظهار داشت که این حدیث صحیح است و دلف پسر من هم ولد از نساء و هم ولد حیض است زیرا وقتی من مریض بودم خواهرم مادر دلف را برای پرستاری من فرستاد و چون جمیله بود من با او زنا کردم در حالیکه حیض بود و سپس بدلف حامله گردید و برای عدم افتضاح او را تزویج کردم و بر صحت مطلب قسم های غلاظ و شداد یاد نمود . ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری .

۲۴ - واثق عباسی بر ملک مسلط شد و در دوره او ابوتمام امامی مذهب و مروج طریقه اهل بیت وفات کرد ۲۲۷ تا ۲۳۲ هجری .

۲۵ - متوکل عباسی که در شقاوت مانند یزید و منصور بود بامارت رسید و زیارت حضرت امام حسین را ممنوع کرده و قبر آنحضرت را هفده مرتبه از بین برد تا کسی مضجع آن امام بحق را نشناسد در دوره متوکل عبدالسلام معروف بدیک الجن وفات کرد و یعقوب بن اسحق معروف بابن السکیت مؤدب اولاد متوکل کشته شد . و سبب آن بود که روزی متوکل نزد او رفته و پرسید که آیا معز و موید اولاد مرا بیشتر دوست میداری یا حسن بن علی را . ابن السکیت مردانه جواب داد که قنبر

غلام پدر حسنین فضیلت دارد بر اولاد تو و پدر آنها و این عمل فوق العاده شیعه را تقویت نمود متوکل بواسطه همین اعمال زشت بتحریک پسرش منتصر بقتل رسید و برای محاکمه با آل محمد بدار باقی شتافت ۲۳۲ تا ۲۴۷ هجری .

۲۶ - منتصر عباسی بعد از پدر خود براریکه امارت قرار گرفت و با اهل بیت طهارت بمهربانی پرداخت فلك را بسادات فاطمی رد نمود و جوائز بزرگ برای هاشمیین و هاشمیّات بمدينه فرستاد - و مانع زیارت قبر امام حسین نشد اوقاف آل ابوطالب را که خلفاء سابق ضبط کرده بودند آزاد کرده و تحویل خود آنان نمود - درچنین دوره قطعاً تمام مردم در معتقدات شیعی خود آزاد شدند ۲۴۷ - ۲۴۸ هجری .

۲۷ - مردم بمستعین عباسی بعد از منتصر بیعت کردند و سه سال و کسری امارت نمود تا اینکه انراک نقض عهد کرده و با معتز همراه شده و مستعین را عزل کردند اما معتز خنده کرده و مستعین را بکشت ۲۴۸ - ۲۵۲ هجری .

۲۸ - معتز عباسی بعد از مستعین امیر شد و پس از سه سال و هفت ماه بدارالبوار شتافت او بود که حضرت امام علی النقی (ع) را بازهر مسموم کرد و سپس از امارت معزول و بعد از شش روز کشته شد خسرالدنیا والاخرة ۲۵۲ تا ۲۵۵ هجری .

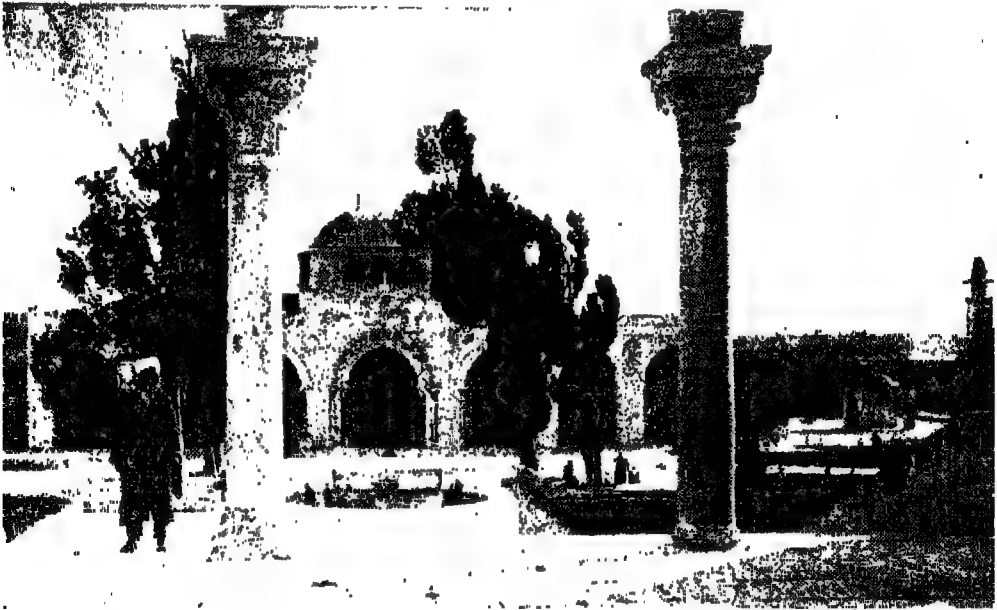
۲۹ - مهتدی بعد از معتز بحکومت رسید و مانند منتصر فلك را باولاد حضرت زهری رد کرد و تمام مناهی شرعی را متروک داشته و بسیرت حضرت امیرالمنین بمظالم رسیدگی می نمود و آثار عدل و داد درین مردم گذارد و صائم النهار و قائم اللیل بود ولی چون امراء و لشکر برخلاف این رویه پرورش داده شده بودند طاقت نیاورده و بر آن بیچاره شوریدند و بطرز فجیعی بقتلش رسانیده و هرچه فریاد کرد که مرا بگذارید عمر بن عبدالعزیز بنی عباس باشم کسی توجه نکرد ولی بعد پشیمان شدند درعین حال عده زیادی از سادات علوی در زمان مهتدی کشته شدند ۲۵۵ تا ۲۵۶ هجری .

۳۰ - معتمد عباسی بعد از مهتدی بحکومت رسید و در همین موقع فضل بن شاذان نیشابوری وفات یافت که حضرت امام حسن عسکری سه مرتبه براو رحمت فرستاد . و معتمد حضرت عسکری را هم مسموم کرده و غیبت صغرای امام دوازدهم شروع شد . ۲۶۰ هجری) .

پایان

قصیده ایست راجع بمسافرت بیت الله الحرام که در سن چهل و یکسالگی نصیب نگارنده کتاب و ناظم این ابیات شده که در ترتیب ایاب وذهاب خود سروده اند

هزار و سیصد و پنجاه و چهار وقت سحر	ز خواب جستم بودم قرین فتح و ظفر
بخواب دیده بدم عازم بسوی حجاز	بطوف کعبه و تقییل قبر پیغمبر
بشد سعادت کونین در برم تجسیم	ز شوق خواندمی آیات حج را از بر
محال بود سفر بهر حجة الاسلام	چه پهلوی غنغن کرده بود از سرش
بداد گستری آنگاه کردمی خدمت	وزیر وقت بمن داشت لطف بیحد و مر
بدو حکایت خود را بگفتم از سر صدق	که تا برای عبورم ستد جواز گذر

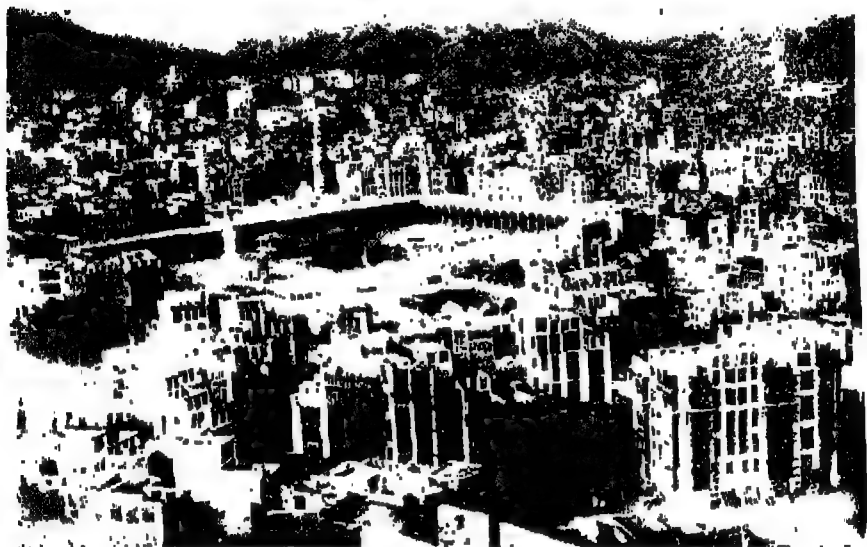


قبله اولیه مسلمانان مسجد اقصی است که درقرآن نسخ آن ذکر شده ودرشهر بیت المقدس واقع است

بگفت سخت گرفتار میشوی ز عناد	از این مقوله دگر هیچ بر زبان ناور
بگفتمش که اگر صد هزار قطعه شوم	بجز مسافرت مکه نیست بدو مفر
بگفت بهر تقاضات خدعه مییابد	چنان که بهر علاج مرض روی به سفر
عریضه بنوشتم بشهربانی کل	که راهیم سوی بیروت بهر دفع ضرر

چه مبتلا شده‌ام من باتساع عصب
وزیر عدلیه آن نامه را گواهی کرد
بوقت اخذ گذر نامه نام اهل و عیال
ولیک منع ورود حجاز شد تسجیل
ز سوی دیگری آماده بود رفع حجاب
وسیله نبود بر علاج و هست خطر
صدور تذکره تأمین شد و بداد ثمر
ضمیمه کردم و مجموع گشت، چهار نفر
بحکم آن متوکل که دید خود کیفر
بترس نابغه ظلم مردمان مضطر

بَکَاةُ الْمَشْرِقِ

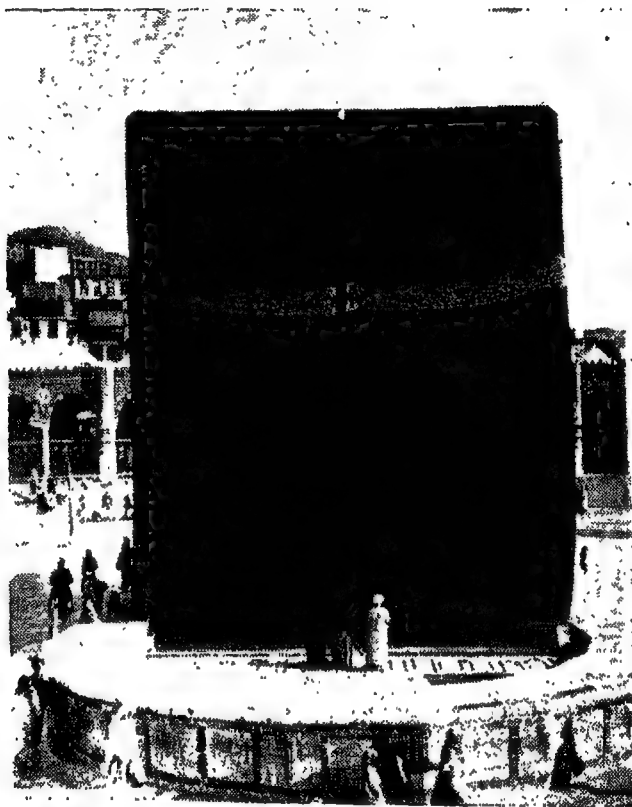


بدست حضرت اسمعیل شهر مکه معظمه پایه گذاری شده است و در تمام دوره انبیاء بعدی جاهلیت مورد احترام بوده و در سال ۸ هجرت حضرت رسول (ص) باقوة قهریه مکه را فتح فرموده است

فرار ما که رهائی بدی از این محذور
ولی چه برق گذشتیم مرز کشور را
بکاظمین چه گردید جا و منزل ما
سپس بسامره رفتیم با کمال رفاه
ز کربلا و نجف هم مراد حاصل شد
زیارت شه شاهان امیر کشور دین
زدی بقلب رقیبان بسا لهیب و شرر
نشد مجال که گیرند نغمه از سر
ز شوق تلخی بگذشته شد چه قند و شکر
نموده شکر خدا را زیاده از حد و مّر
بآستان امامان شدم ثنا گستر
علی ولی خدا داد روشنی به بصر

سپس وداع نمودم عیالرا در طف
 سپردم عائله‌ام را بسرور شهداء
 زدیم کوس رحیل از عراق سوی دمشق
 مسافتی که بدی تا دمشق از بغداد

بعزم کعبه به‌بستم ز عشق تنگ کمر
 بآنجناب پناهی شدند و مستظهر
 در آن دیار فرود آمدیم از ره بر
 به‌بیست ساعته طی گشت جمله سرتاسر



ازدوره حضرت آدم در این محل معبدی بوده و بدست حضرت ابراهیم کعبه معظمه بدین ترتیب بناء و اهل عالم بطواف آن دعوت شده اند

ولی دمشق بقسمی قرین جوشش بود
 چه بعد جنگ ملل کشور عراق و شام
 عراق و شرقی و اردن بانگلیس ضمیم
 ز مالیات گزاف و دو صد عوارض تمبر
 ز جور کاسه ملت به صبر شد لبریز

کز اعتصاب فرو میجهید برق شر
 میان متفقین گشته بود صد پیکر
 بلاد سوریه شد در قراسه مضم
 بسا فرانسه زین ملک برد نقره و زر
 طلب نمود ز دنیا رفاه و دفع ضرر

برای حفظ ثغور و ندای استقلال
 تسمام ملت سوریّه با سلاح نبرد
 در این میانه که نظم عموم شد مختل
 ز ترس غارت اموال با کمال شتاب
 صفا و سبزه لبنان و منظر دریا
 ز کار دست کشیدند مهتر و کهتر
 قیام کرده و میخواست خلع مستعمر
 بهر کناره اش آشوب گشت چون اخگر
 شدیم جانب بیروت بهترین بندر
 شکوه و هیمنه داشت فوق بحث و نظر

بسم الله الرحمن الرحیم



مقبره حضرت خدیجه و ابوطالب زن و عموی پیغمبر اسلام که بامر حکومت سعودی با خاک یکسان شده است

فرید اده مصری رئیس شرکت بحر
 در انتظار بماندیم چهارده روزی
 بروز سی ام ذیقعد بود کز بیروت
 نمود کشتی ما رو به برکه فرعون
 بداد حال تهووع بجمله ما ها دست
 برفت چند نفر نزد ناخدای شنب
 جواب داد که این نقطه را رهائی نیست
 برشوه سدّ طرق کرده بود هم معبر
 که کشتی شنب آرد ز جدّه ره آور
 روان شدیم بدریا بیداری داور
 وز انقلاب در آنجا کشید سوت خطر
 فتاده برگزینان وار روی یکدیگر
 بخواست تا که بمر کب بیفکنند لنگر
 در انقلاب بود از قدیم چون اژدر

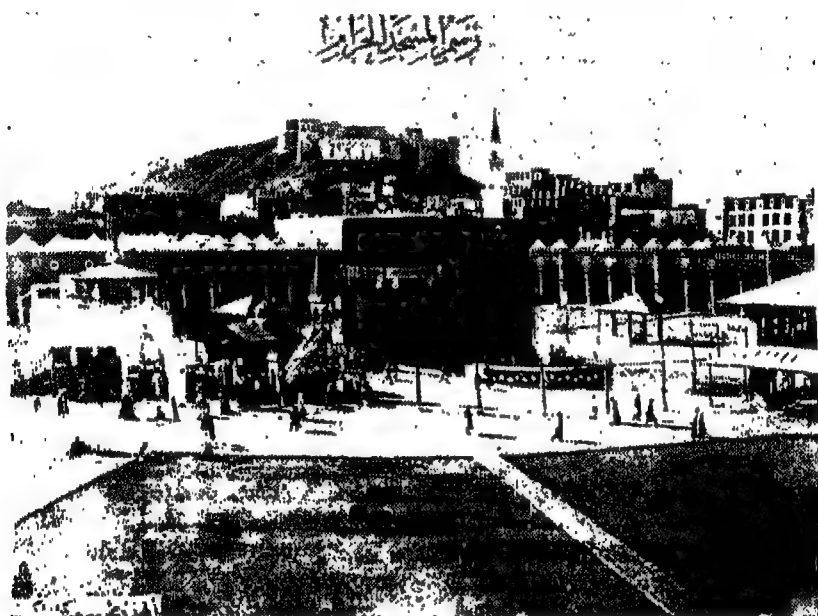
ز عهد موسی عمران و کیفر فرعون
 بهر طریق رسیدیم ما به پرت سعید
 در این زمان که به نیروی عدل و اتیکان
 برای توسعه خاک خویش ایتالی
 بدین بهانه بر آن قوم بی وسائل تاخت
 نموده ملک حبش را بقهر زیر و زبر
 شده بحالت طوفان چه قطعه ز سقر
 که شهر کی است منزّه جدید و خوش منظر
 میان روم و حبش برد جنگ توپ و سپر
 بگفت برده فروشی است در سبا و فر
 نموده ملک حبش را بقهر زیر و زبر



حجاج دوردور کعبه برای نماز جمعه در مسجد الحرام صف کشیده و امام حنبلی اقتداء میکنند

تمام حاصل آنرا ز قهوه و غلات
 شروع کرده در آن قوم خدعه و تحیب
 چنانکه دولت عثمانی از زمان قدیم
 سوار کرده بکشتی جماعتی ز آن قوم
 همان دمی که توقف نمود کشتی ما
 که عده ایست ز حجاج ملک افریقا
 زیاد گشت از این حال ناخدا خشتود
 ربود و قبضه نمود آن بلاد پهناور
 که بین مسلم و نصرانیش کشد محجر
 نهاد پایه خود در ره علی و عمر
 برای حج بکنال سویس کرد سمر
 دوید رهبر افریقیان سوی بندر
 در این بلد متوقف برای حج ایدر
 سوار کرد دو صد تن گرفت بدنه زر

زبان همسفران جدید بود عرب
 ز اختلاف که حاصل شده است در اسلام
 که گشته است از این اختلاف بی ارکان
 گشود رهبر آنان زبان بوصف علی
 بخواند آیه تطهیر و هم ولایت را
 بتربیت نبنددی ز شرقیان کمتر
 بویژه بس متاثر شدند و در آذر
 جلال و سطوت دین خدا هبا و هدر
 که هست در صف اسلام شاه و نام آور
 بداد شرح بتفضیل آل پیغمبر



مسجد الحرام دارای چهل درب و به تقریب بنده ۲۰ هزار متر مربع و طاقهای مسجد بطریق شرقی زده شده است

علی است سرور بدر و امیر جنگ احد
 علی است صاحب رایات و فاتح غزوات
 نباشد هیچیک از فرقه جماعت و عام
 ولیك چونكه ابوبكر باید اجماع
 علی گزیده وزارت برای علقه بدین
 از آن زمان بگذشته است قرنهای مدید
 علی است غازی خندق بامر خیر بشر
 علی است صهرنسی قانع در خیبر
 فضائل اسدالله را یقین منکر
 گرفته مسجد و محراب و جای پیغمبر
 کمک نموده بفکرش سپاه و هم کشور
 خوش است گرشود این اختلاف صرف نظر

بحال خود بگذاریم ما علی و عمر
 که چون زینب نبی کرده اند غمض بصر
 بود ولی خدا و وصی پیغمبر
 ولیک هر سه نفر را شده سرو سرور
 که هر سه تن با سامه مطیع و فرمانبر

با اتحاد بکوشیم بهر حفظ اساس
 دو تن ز شیعه بر این قول معترض بودند
 علی بحکم خداوند و آیه تطهیر
 بهیچ غزوه بحکم کسی نشد محکوم
 جهاز لشکر جنگ تبوک را بنگر



کوه رحمت در عرفه که حضرت رسول (ص) در حال خوف سواره و مسلح وقوف را بعمل آورده اند
 و حالیه حنبلی ها هم همانطور وقوف را انجام میدهند ولی علماء شیعه لازم نمیدانند

دگر تو بر متخلف خلیفه نام مبر
 نشسته مورد لعن رسول بر منبر
 هر آن قصیه مغلوط بر قضا و قدر
 به نزد اهل مدلل شود به بحث و نظر
 چگونه با خلفای دگر شود همسر
 که مرده است بشک بر خدائی حیدر
 جلو گرفتم و کشتی رسید در بندر

به بین تولعن تخلف ز جیش آن سردار
 چگونه خانه نشین است مظهر تطهیر
 نشاید آنکه سپارند اهل علم و عقل
 بیاید آنکه قضایا ز روی دقت و فهم
 علی بود که شده خلف در خدائی او
 بخوان ز قول امامت که شافعی باشد
 چه این مقوله مطول بشد ز ترس نزاع

جدا شدیم از آنقوم با کمال اسف که اهل فضل بدید و ادیب و یکوفر
 بجده طائف ما با هزار مکر و حیل ربود دسته ما را چه مرد غارتگر
 وصول کرد و رودیه و خراج گزاف برای دولت ابن السعود لیره و زر

۱ - اشاره به آیه تطهیر که درباره اهل بیت نازل شده است .

۲ - علی در هیچ جنگی محکوم بحکم کسی نبوده مگر بشخص پیغمبر اسلام
 ولی مکرر خلفای ثلاثه تحت امر و سرداری او بوده اند . (صحرای عرفات)



مطابق شرع اسلام وقوف حجاج در عرفات از ظهر تا مقارن غروب واجب است

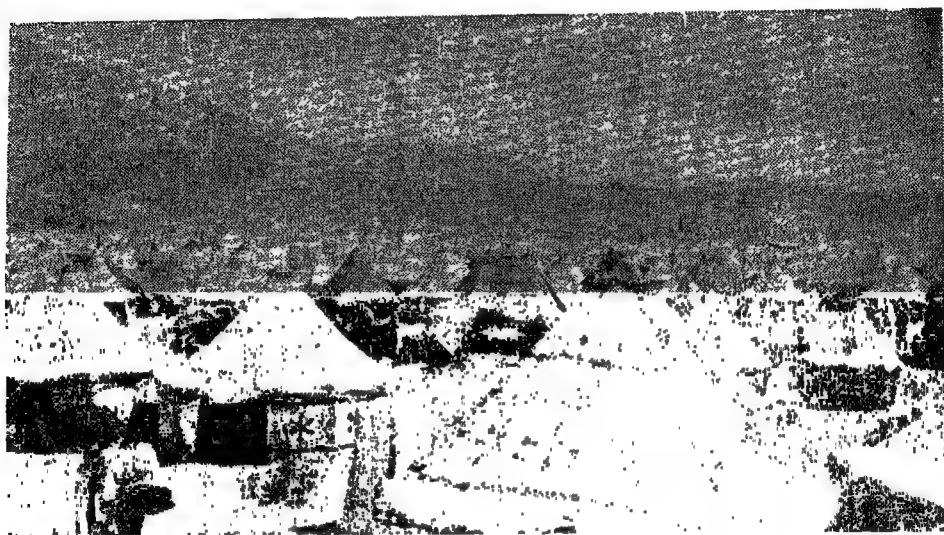
۳ - تجهیز لشکر برای تبوك از طرف حضرت رسول بعمل آمده و خلفای
 ثلاثه تحت امر اسامه از افراد عادی لشکر بوده اند که باید بطرف شام حمله کنند .

۴ - حضرت رسول متخلفین از این لشکر را لعن نموده است و هر سه نفر خلفاء
 متخلفین از جیش اسامه بوده اند .

۵ - اشاره به شعریکه شافعی سروده و در خدائی علی تردید داشته است .
 بجده غسل نمودیم و جامه احرام به تن نموده و بر حده گشته رو آور

بکرده تازه و بر سوی مگه شد معبر
 بعمره بوده بر طبق شرع پیغمبر
 بسعی بین صفا مروه مهتر و کهنتر
 بشهر مگه بگشتیم جلگهی یکسر
 نمود دعوت شامی ز مردم خاور
 بیاروی شدم از خلق و خوش مستحضر

بحدّه نیت احرام از ره احوط
 طلوع صبح در آن شهر با شرافت و عزّ
 طواف کعبه و بعداً نماز خاص طواف
 سپس قیام به تقصیر و خارج از احرام
 بلبل هشتم ذی حجه پادشاه حجاز
 که بنده نیز بدم در شمار مدعوین



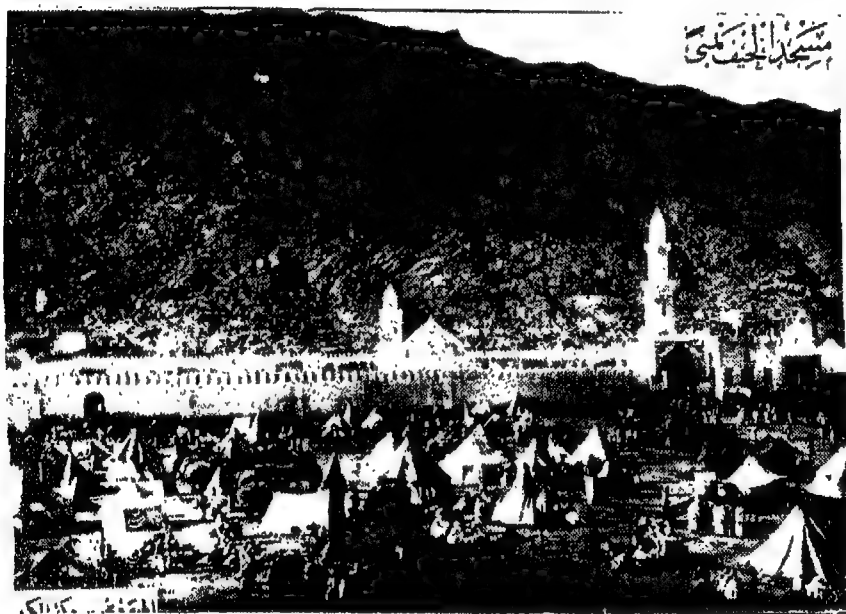
از صبح روز نهم ذی حجه چادرهای حجاج در عرفات برپا و تا غروب باقی خواهد ماند

که هر یکیش یکی گوسفند را اندر
 بطبخ مصری و شامی معطر از عنبر
 بسا فروتنی و لطف کرد در محضر
 در آن میانه بدادند داد فضل و هنر
 که ملک خویش گرفتگی نیست بنظر
 بسوی ما بنما روی با فتوح و ظفر
 نمای قطع ایادی ظلم و مستعمر

بچیده ظرف مفصل بروی میز غذا
 دسر تهیه بد از نوع نوع حلوا جات
 جلوس کرد بیک گوشه پادشاه حجاز
 سه تن ز شام که بودند اهل مطبوعات
 تمام گفته آنان بشاه بد تعریض
 بلاد سوریه میسوزد از فشار فرانس
 بران ز خطّه اسلام کافر و ارمن

برفت شاه و ندادند هیچگونه نظر
بروز نه عرفات است منزل و معبر
غروب کرده سفر را تمام بر مشعر
بر می جره و قربان هدی بسته کمر
بشهر مکه بتکمیل حج شدم ایدر
تمام گشت عمل با فراغت اوفر

بلا جواب نمودند ختم مجلس انس
بهر طریق صباحش شدیم سوی منا
ز ظهر تا بزوالش وقوف کرد حجّاج
بصبح دهم از آن جاروان بسوی منا
پس از عمل بدو امر گذشته و تقصیر
بهفت شوط طواف و نماز آن بمقام



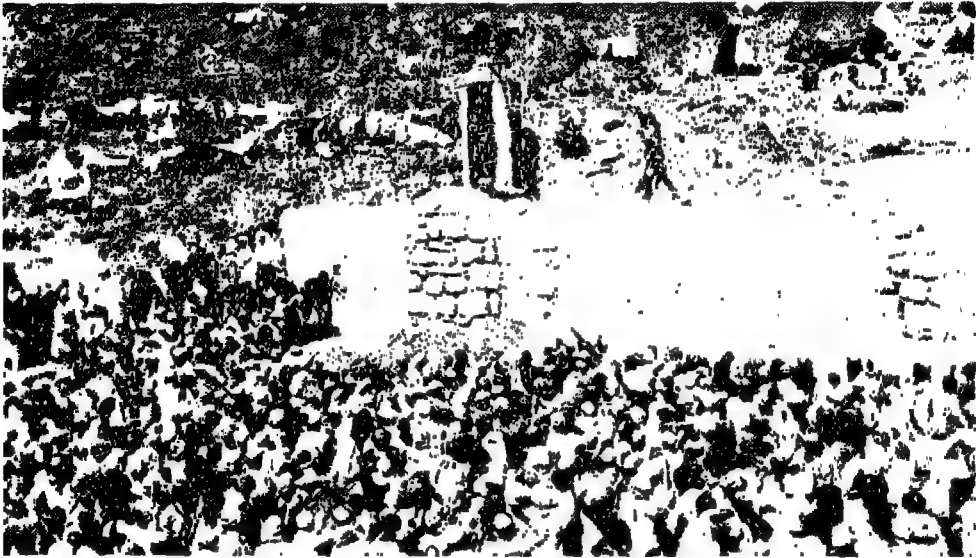
مسجد خیف در منا که شیعه اصرار دارد در آن صد رکعت نماز اداء نماید

نموده هر وله با ذکر خالق اکبر
ز بعد سعی شد انجام حکم پیغمبر
بود طواف و نماز نساء بحج مضمّر
لباس کرده عوش بر منا دوباره گذر
که هست واجب حج تمتّع داور
بحمد حق بزد و دیم زنگ از خاطر

سپس بسعی صفا مروه هفت بار تمام
طواف حلّ نساء و نماز مخصوصش
چه با فتاوی اعلام مذهب شیعه
تمام گشت چه اعمال با نماز نساء
وقوف روز دهم باز روز یازدهم
بشهر مکه مراجع شدیم در ده و دو

شب چهارده از مگه سوی جدّه شدیم
 بروز هفدهمین با کمال شوق و شتاب
 چهار روز موفق شدم در آن درگاه
 سپس بمرقد سوم ز خمسة النجباء
 دو چشم و قلب زهی روشنی فزود از غیب
 بصوب کوه احد قبر سید الشهداء

بروز پانزدهمین بر مدینه روی آور
 بخاک درب رسول خدای سوده بصر
 بلطف او بدم آسوده از قضا و قدر
 که هست زهره و زهرا و بضعة الاطهر
 بطوف چهار امام بقیع نیکو فر
 به لمس و ذکر و دعایاد گشت آنسرور



حجاج در حال انداختن سنگریزه بمحل‌هایی که شیطان در آن نقطه‌ها میخواست حضرت ابراهیم و اسمعیل را اغواء کند

سپس موفق و منصور با کمال سرور
 بجدّه آمده با کشتی شنب بعجل
 بروز اول ماه محرم پنجم
 ورود کرده به بغداد و کاظمین و بفور
 بآستان امام شهید و سبط رسول
 نهاده صورت خود را بخاک حائر پاک
 سپس باتفاق عیالات سوی شهر نجف

بسوی اهل و وطن کرده شاد روی آور
 ز بحر جانب سوریّه رفته چون صرصر
 ز بعد سیصد و پنجاه و یک هزار هجر
 بشهر کربلا با قطار کرده سفر
 که هست زینت هر مجلسی و هر منبر
 طلب نمودم از آن شاه جنت و کوثر
 نهاده روی بدرگاه ساقی کوثر

چهار روز توقف در آستان علی
 بر روز ده زمجرّم که روز عاشورا است
 بر روز چهارده از کربلا سوی بغداد
 خرید کرده در آنجا بسا سر و سوقات

دوباره جانب کرب و بلا نموده عبر
 ز چشم خویش فشاندیم اشک چون گوهر
 عنان کشیده و در کاظمین کرده سحر
 ز بعد نیل زیارات آندو قرص قمر



مدینه منوره و مسجد پیغمبر که در ابتدای هجرت بدست حضرت رسول بنا و در دوره اموی و عباسی
 و عثمانی تعمیراتی در آن شده است

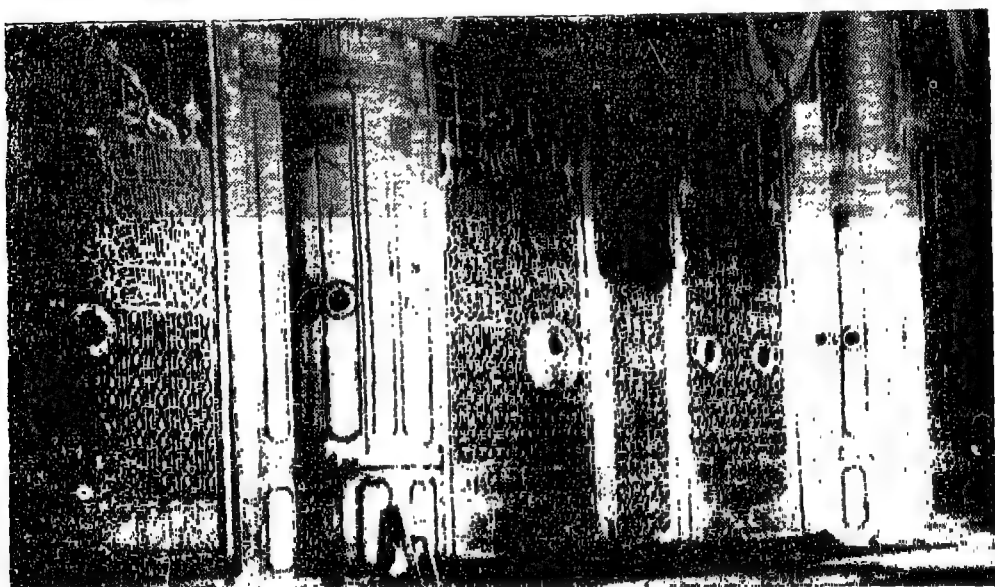
عبور کرده ز قصر و کردند و کرمانشاه
 بروز سی ام آناه فاتح و منصور
 بدرب خانه ما جمع گشته بد فامیل
 چه دست داد مرا در جوانی این توفیق

چه باد از همدان و اراک و قم بگذر
 بشهر نامی طهران شدیم ما اندر
 بشکر حق بنمودند ذبح با مجمر
 بعشق پاک فشاندیم ز چشم خود گوهر

از این عطیه اعلاّی بد ز در و کهر
 تشیدا بنما شکر حق بصبح و مسا

علی اکبر بن محمد اسمعیل بن عباس بن محمد علی بن محمد رضا بن محمد ولی بن فولاد وای یاری مهر و رف بشتابد

(ضریح شارع مقدس اسلام و پیغمبر رحمت ذیلاً ملاحظه میشود و فقط پنجره آن از طرف مسجد زیارتگاه عمومی است ولی دو نفر پلیس مسلح در جلو آن ایستاده و مانع لمس و تقبیل مردم هستند و همچنین خواندن زیارتنامه‌های مفصل هم غدقن است و مطوفین جبری که برای مردم تعیین نموده‌اند فقط چند کلمه بطور متحدالشکل میخوانند اما خواندن قرآن مانعی ندارد - و از غرائب روزگار اسلام آن است که عایشه ام المومنین يك نفر از نه نفر زهای حضرت رسول (ص) است و اگر بدون اختلاف زن از اراضی ملك شوهر ارث می‌برد يك نهم از ثمن این خانه ملك اومی شد و هفت ثمن دیگر متعلق



بحضرت صدیقه طاهره فاطمه زهری سلام الله علیها بود باین حال ام المومنین اجازه داد که پدرش ابوبکر و عمر خلیفه او را در این خانه دفن نمودند ولی از دفن حضرت امام حسن مجتبی (ع) که خود در آن تاریخ مالك يك ثلث از تمام خانه یا يك ثلث از هفت ثمن خانه بود و مالکین دیگر خانه مانند حضرت امام حسین و زینبین علیهم السلام هم متصدی دفن آن حضرت بودند که این اقدام دلیل توافق و بذل آنها هم نسبت بسهام خودشان هست بشدت جلو گیری کرد و بنی امیه مفسده جو و مغرض از موقع سوء استفاده کرده و بنام حمایت از زن پیغمبر بدن شریف آن حضرت را تید باران کردند .

(مسجد حضرت رسول اکرم (ص) که ذیلاً مشاهده میشود بعد از مهاجرت باطرز فوق‌العاده ساده بتصدی خود حضرت و کمک مهاجرین و انصار ساخته شد و در وسط شهر مدینه واقع و دارای پنج درب است .

۱ - باب السلام والرحمة در طرف غرب

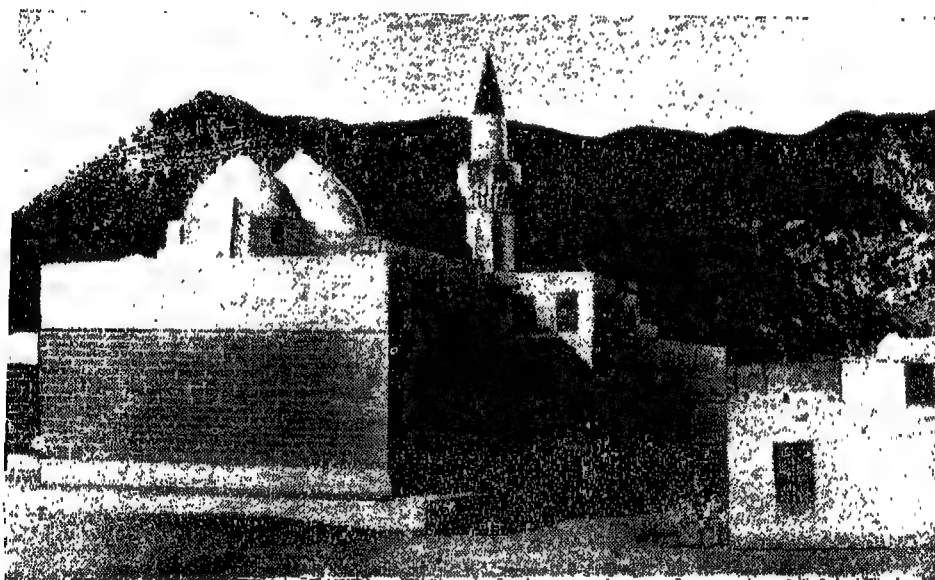
۲ - باب المجیدی در طرف شمال که از بناهای سلاطین ترك عثمانی است

۳ - باب النساء ۴ - باب جبرئیل ۵ - باب البقیع که هر سه درب در طرف شرق واقع و از طرف جنوب که قبله تقریر است دربی ندارد .



در این مسجد اخیراً از طرف مصریها تعمیراتی شده و علاوه بر سنگ های مرمر و سنگهای مصنوعی که بقعیده شیعه امامیه سجده بر آنها جائز نیست در فرش زمین مسجد بعضی سنگ های ساده هم بکار برده اند - و شیعه امامیه در نمازهای خود از آنها استفاده میکنند و همچنین در وسط فرشها حصیرهایی انداخته شده که آنها نیز برای سجده شیعیان مناسب است .

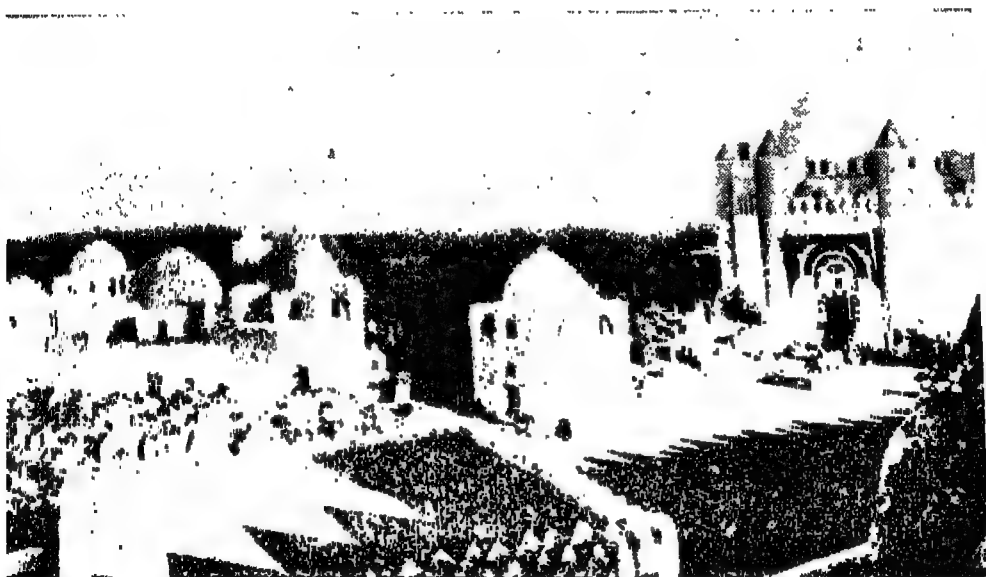
(مقابر شهداء احد هر ناظری را بیاد عظمت تعلیمات اسلامی انداخته و مقایسه اعتقادات مردم مسلمان آن روزه و امروزه هر متفکری را مات و مبهوت مینماید در جنگ احد هفتاد نفر از مهاجرین و انصار شهید شده اند که حضرت حمزه سیدالشهداء در صدر آنان قرار دارد - در این جنگ تمام مهاجرین و انصار فرار کرده و فقط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با اینکه از کثرت جراحات ضعیف شده بود تا آخرین دقیقه مقاومت کفار از جای خود حرکت نکرد و از حضرت رسول اکرم حمایت نمود



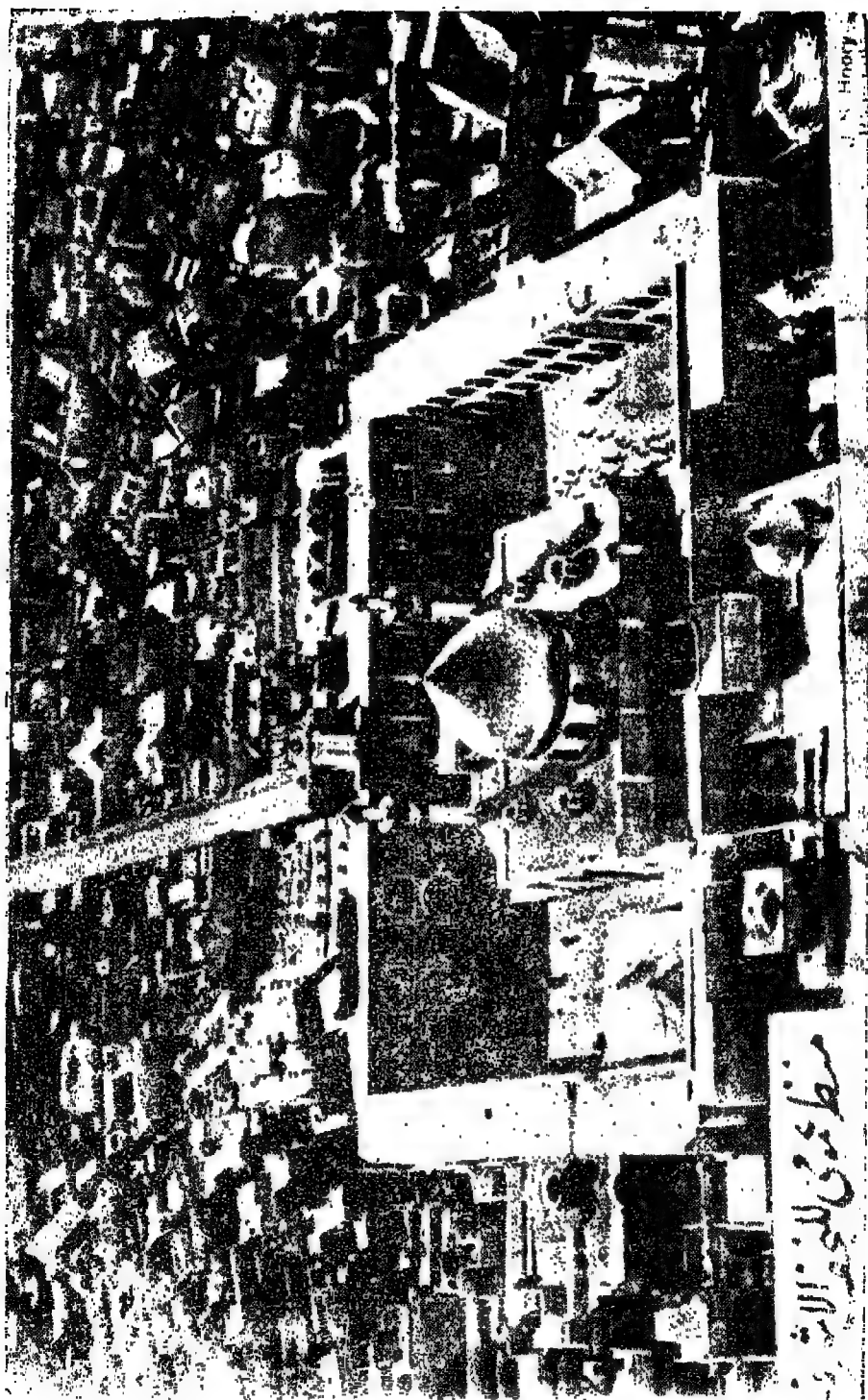
در این جنگ هند مادر معاویه^۱ نعش حضرت حمزه را^۲ مثله نمود و از قطعات بریده گوش و دماغ و لبهای آنحضرت قلاده ای تهیه کرده و بگردن انداخته و بدان افتخار مینمود که این طوق لعنت همیشه در گردن خاندان بنی امیه باقی خواهد بود و ابوسفیان پدر معاویه فریاد زنده باد هبل یعنی بت بزرگ میکشید - ولی پنجسال بعد زیر پسر عمه حضرت رسول ص هنگام فتح مکه لگد بر سر هبل میزد و بابوسفیان میگفت چگونه است که هبل شما را حمایت نمیکند و آنها سرهای خجالت را^۳ بزیر انداخته و ساکت بودند.

(دورنمای مقابر شریفه سابقه حضرت فاطمه زهری دختر پیغمبر و پسر و احفادش
حضرات امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
و عباس بن المطلب و زنجهای پیغمبر ذیلاً مشاهده میشود که با کمال تأسف امروز بحکم
روحانیین فرقه وهابی بدست حکومت سعودی بکلی ویران و بسا خاک یکسان
شده است .

نگارنده بزیارت آن مقابر مقدسه تشریف حاصل کرده است این قبور بصورت
قبور تازه که در ایران معمول است از خاک صورت سازی شده و مردم را از خواندن زیارت



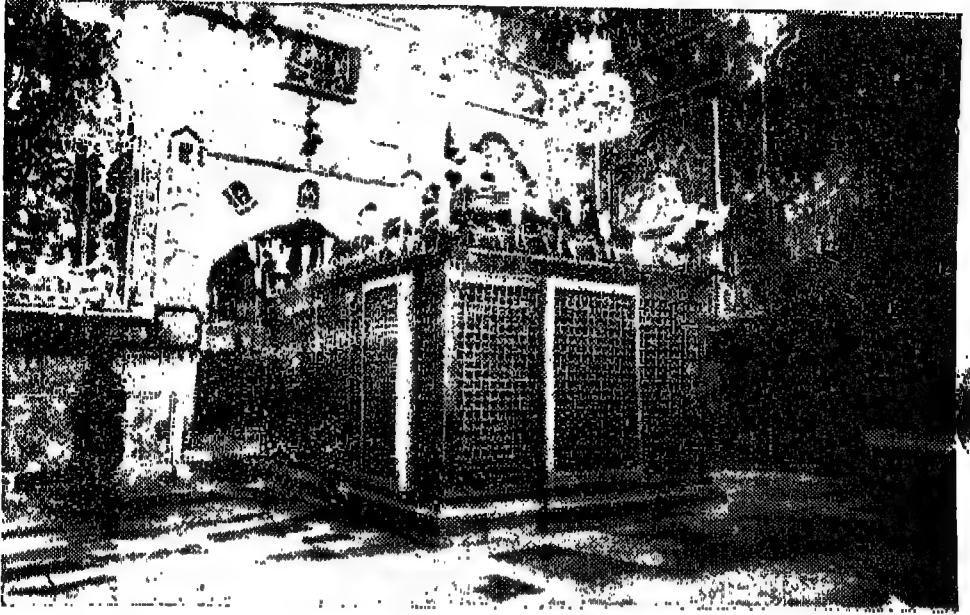
نامه مفصل هم ممنوع کرده اند و فقط بقدر خواندن یکسوره حمد بزائرین مهلت توقّف
میدهند - در شمال قبرستان بقیع تپّه بزرگی است که دیوار کوتاهی آن را از بقیع
جدا میکند - زوّار ایرانی به بالای آن تپّه رفته و زیارات مفصله میپردازند - این محل
فاصله زیاد با قبور ندارد و کاملاً زائر قبور را می بیند بنده نگارنده چهار مرتبه بخواندن
زیارت جامعه کبیره در بالای آن تلّ موفق شده است تقبّل الله عنه انشاالله تعالی



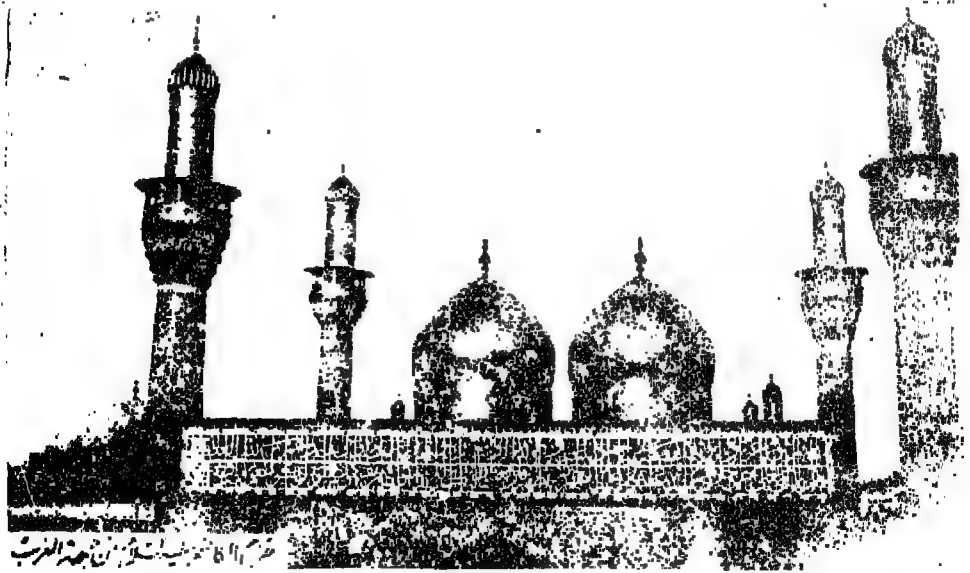
منظر من الحي الشرقي

J. S. Henry

اماكن مقدسه



ضريح مطهر حضرت حسين بن علي سيد الشهداء عليه الصلوة والسلام



حرم الامام الحسين عليه السلام في مدينة كربلاء

ایضاً

آثار نظمى مؤلف

در زمان حکومت استبدادى ۲۰ ساله پهلوى هنگام ریاست

شهربانى سر تپ در گاهى بجرم ارادت و ارتباط با مرحوم سید حسن

مدرس اعلى الله مقامه هنگام گرفتارى معظم له موقعیکه برای

افتتاح و بکار انداختن اداره ثبت اسناد در مشهد بودم بطهران جلب شده و هشت ماه

و دو روز در دو دفعه زندانى شدم که تفصیل آن در کتاب تاریخ ساوه و کتاب چگونه بزندان

سیاسى جلب شدم مندرج است - قصیده ذیل را در زندان شماره ۲ در ظرف ۷ ماه و ۲۶ روز

سروده‌ام که بواسطه نداشتن وسیله تحریر بعضی نکات آن نیز فراموش شده و بعد از آزادی

نتوانستم آنرا اصلاح نمایم زیرا دیگر تفکر و خیالات زندان را نداشتم .

شاهها ز تحت قبّه افلاک احتشام

خصم عنود و غافل از ایّام انتقام

از طوس تا به خطّه طهران اسیر ظلم

اهل و عیال بی سرو سامان و سر پرست

پرسان گهی ز حال من و گه بحال خویش

خود نیز اوفتاده باعماق باستیل

حبس کشید طول بتقریب هفت ماه

امید رحم قطع بجز ذات ذوالجلال

که استغاثه ام بخداوند لامکان

جرم نبود جز بارادت ثبات و عزم

نی در سیاستم ره و نی خلف با کسی

شاهها اهانتم ز حد و حصر در گذشت

بس نا ملایمات که هر نا کسی نمود

چون بود اّتکام بالطاف شهرضا

هر روز ماه و ماه بسالى دراز شد

اعلام کرد خصم که عفو نموده‌ایم

کان هست جمله عالمیان را پناه عام

بگرفت و بر کشیدم بزنجیر اّتهام

چون نقطه در احاطه مأمور کوف و شام

در طوس زار در نظر جمله خاص و عام

غمگین که چون شود بسر انجام اختتام

در هم و غم غریق چو کشتی بی لگام

در هر دقیقه دادن جان داشت اجتنام

چشم حمایتم ببدی جز بر آن امام

از بهر رفع ظلم و خلاصی ز اّتهام

تقصیر صرف پیروی اهل اعتصام

بی حامی جنایت و بی اهل اغترام

ذلت گرفت دائره بر عزّو احترام

بس طعنه ها که گفته شد از مردم لثام

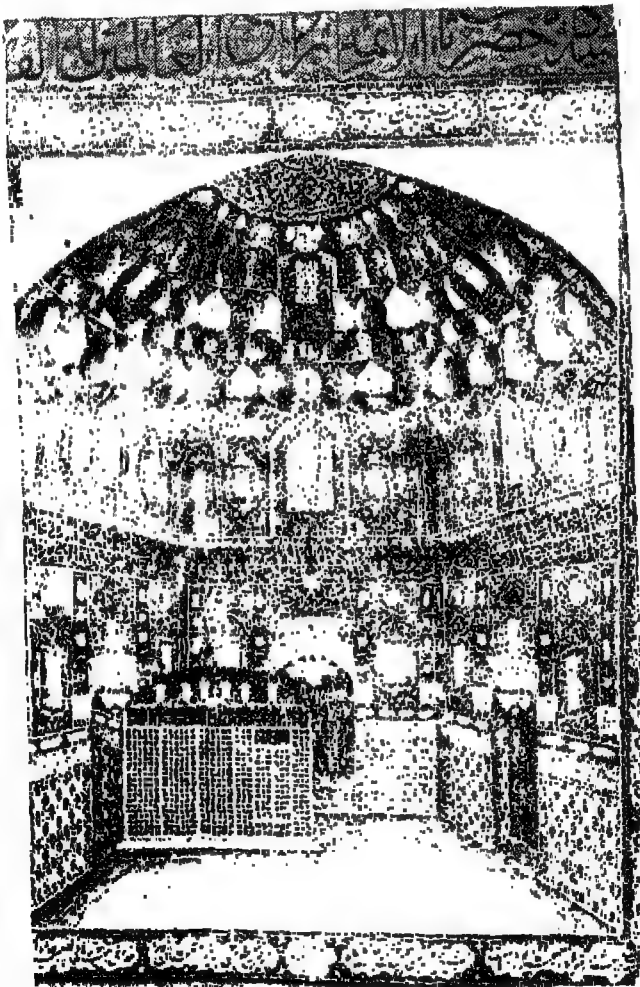
کردم تحمّل اینهمه اوضاع بی نظام

تا در گذشت روز غم و غصّه عظام

باز است بر توراه و نمود او بس التیام

پوزش طلب نمود ز تقصیر و عذر خواست
 شخصی غلام خویش بره گم نموده بود
 سالی بکار گل بنمودش جفا و جور
 آنگاه عذر خواست که نشناختم تو را
 یکسال جور برده بذلت ز دست تو
 با وعده های خوب بسی لطفها نمود
 بعد از سه ماه طرح لجاجت ز سر گرفت

گفتم باو حکایت لقمان و آن غلام
 بگرفته بد بجای غلامش حکیم سام
 تا آنکه باز گشت غلامش ذلیل و رام
 لقمان از این مقوله در اعجاب و ابتسام
 اینک بیک دقیقه به بخشمت ظلم تام
 در عین حال بهر سکوتم وعید دام
 جلیم نمود روز مرا کرد تار شام



با دست جهانروز شه بد فرجام
 در سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت

بنمود بکشتن مدرس اقدام
 در لیلۀ بدست و هفتم شهر صیام

چند پیش و تیرک دو بیت کا آقایی حاج شیخ مرتضی اردکانی یکی از علماء اصفهان نقل فرمودند
 بمسئبت موضوع قصیده درج میگردد. تا این کتاب بنام گرامی مدرس ختم شده باشد

قصیده زندان مؤلف

تا آنکه عزل گشت و پایان رسید جور
راحت شدم ز ساعی و تمام بی لجام
دستم گرفت لطف شهنشاه دین رضا
بر وضع تلخ زندگیم داد انتظام
مستظهِراً بمرحمت سبط هفتمین
گشتم شهیر خلق جوانمرد و نیکنام
شاهها تمام کون بفرمان و حکم تو است
از خصم دود سزد که ستانیم انتقام
این بنده ذلیل در آن درب ملتجی است
تا بر مراد کام براند علی الدوام
بر بند لب تشیّد از این ناله‌های زار
بگذار خصم را بخداوند لاینام
علی اکبر تشیّد

غلطنامه

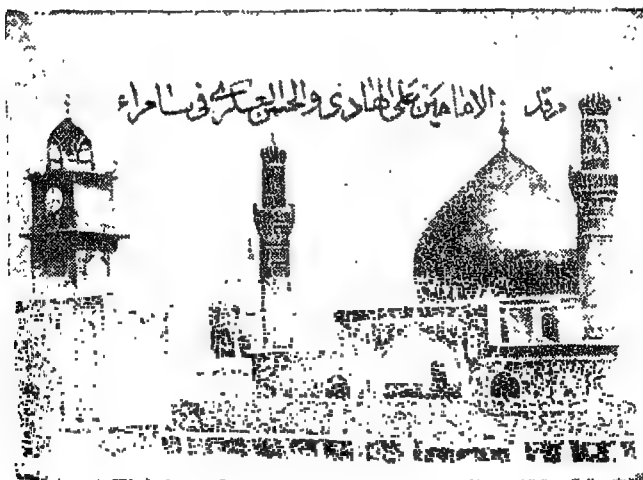
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
»	۱	فاذ کر	واذ کر	۱۵۶	۱۳	جعفر	صحيح
۱	۷	فاطمه فاطمه وحسین		۱۵۷	۱۷	القول	العقل
۵	۱۲	میرا	میر	۱۵۷	۲۰	مامون	هرون
۹	۱۸	تیرماه	تیرماه ۳۱	۱۶۳	۲۱	یاس	باس
۴	۱۱	مراتی	مراتی	۱۷۲	۱۰	ثمر	سمرقند
۵	۲	تقیفه	سقیفه	۱۷۴	۲۰	باب	باب باسکوت
۵	۱۷	تقیفه	سقیفه	۱۸۴	۷	یمن هستند	یمن
۱۶	۴	بدست	بدست و	۱۷۸	۱۲	خاضر	ظاهر
۲۴	۴	زیرا	چه	۱۷۹	۱	جنته	جنته
۴۰	۵	شد	شده	۱۸۴	۷	هستند	و
۳۵	۱۱	تقیفه	سقیفه	۱۸۶	۱۹	است	باشد
۶۳	۱	مینمودند	مینمودند	۱۸۹	۲۳	لتعرفهم	لتعرفهم
۶۳	۹	کبرای	کبری	۱۹۲	۲۰	حسینی	حسینی
۶۵	۱۶	صغه	صفیه	۱۹۹	۹	قولومه	قولویه
۶۷	۳	نضت	نضت	۲۰۱	۱۰	جهت	وجه
۸۱	۸	چهارم	چهاردهم	۲۰۳	۱۲	مشهود	شهود
۸۷	۲۳	شرح ذمه	شرح ذمه	۲۱۴	۲۲	لیظهر	لیظهر علی
۹۲	۲۶	الله	الله	۲۱۵	۳	هم	هم برما
۱۰۴	۲۳	سرای	سر آن	۲۱۵	۱۸	اجداد	اضداد
۱۱۰	»	عروبن عمق	حجر بن عدی	۲۱۵	۲۳	میکنند	کرده
۱۳۰	۲	بدنجا	بدانجا	۲۱۶	۳	ربهم	لهم
۱۳۵	۱۹	باشند	میباشند	۲۱۶	۲۳	تصرف	مصرف
۱۳۶	۵	اهل	اهل	۲۴۲	۷	تقریر	تقریری

کتابى که براى تاليف اين کتاب مطالعه شده و مدارك مطالب مندرجه محسوب است و باغلب اين کتب درمتن هم اشاره شده است .

۱ - اکمال الدين و اتمام النعمة	تأليف	شيخ صدوق عليه الرحمة
۲ - بحار الانوار	»	شيخ محمد باقر مجلسى عليه الرحمة
۳ - جنة النعيم	»	حاج ملا محمد باقر اصفهاني
۴ - مجالس المؤمنين	»	قاضي نورالله شوشترى
۵ - منتقلة الطالبية	»	ابو اسمعيل ابراهيم نسابه
۶ - منتخب التواريخ	»	حاج ملا هاشم خراساني
۷ - مقال الطالبين	»	ابوالفرج اصفهاني
۸ - روضات الجنات	»	سيد محمد باقر اصفهاني
۹ - روضة الصفاء	»	خوند مير
۱۰ - ناسخ التواريخ	»	محمد تقى سپهر
۱۱ - جنة الماوى	»	شيخ نوري رحمة الله
۱۲ - رجال مامقاني	»	مرحوم مامقاني
۱۳ - الذريعة الى تصانيف الشيعة	»	آقا شيخ آقا بزرك طهراني
۱۴ - الغدير	»	شيخ عبدالحسين اميني
۱۵ - رياض الانساب	»	حبيب پور دكنى
۱۶ - بحر الانساب	»	»
۱۷ - زندگاني حضرت عبدالمظيم	»	محمد رازى
۱۸ - نور الانوار	»	سيد نعمت الله جزائرى
۱۹ - سياحت نامه	»	ابن بطوطه شافعى
۲۰ - تاريخ قم فارسى	»	ترجمه حسن بن على قمى
۲۱ - تاريخ قم انوار المشعشين	»	شيخ محمدعلى
۲۲ - شيعة چه ميگويد	»	حاج سراج انصاري
۲۳ - قواعد الاسلام	»	مرحوم عرب باغى

مدارك كتاب

فرست الدوله شیرازی	»	۲۴ - آثار المعجم
حاج شیخ حسین طهرانی	»	۲۵ - الاسلام علی ضوء التشیع
حاج شیخ علی اکبر نهاوندی خراسانی	»	۲۶ - آل عبقری الحسان
احمد بن ابی الخیر زرکوب	»	۲۷ - شیراز نامه
مرحوم صنیع الدوله	»	۲۸ - مرآت البلدان
محمد بن عبدالکریم شهرستانی	»	۲۹ - ملل و نحل
یاقوت حموی	»	۳۰ - معجم البلدان
شیخ محمود عراقی	»	۳۱ - دار السلام
شیخ نوری	»	۳۲ - دار السلام
محدث شهیر معاصر قمی	»	۳۳ - تنمّة المنتهی
ابوالفرح اصفهانی	»	۳۴ - اغانی
محدث معاصر قمی	»	۳۵ - منتهی الامال
شیخ عبدالجلیل قزوینی	»	۳۶ - نقض
ناصر خسرو	»	۳۷ - سیاحت نامه
خطیب بغدادی	»	۳۸ - تاریخ بغداد
شیخ ذبیح الله محلاتی	»	۳۹ - تاریخ سامراء
ابوالفتح رازی	»	۴۰ - تفسیر قرآن مجید



	تصویر مرحوم محمد اسماعیل تشید کهن یدر مؤلف
	تصویر مؤلف (علی اکبر تشید)
	ا - تقریظ حضرت حجة الاسلام آقای بهبهانی
	ب - تقریظ جناب آقای حاج سراج انصاری
	ج - تقریظ آية الله آقای حاجی میرزا عبدالله سعید طهرانی
	د - تقریظ آية الله آقای حاجی میرزا خلیل کمره ای صیمری
	ه - تقریظ عربی و نظمی آقای فاضلی مدیر جریده صوت الاسلام بغداد
	و - تقریظ آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی
	ز - تشکر مؤلف از حضرات حجج اسلام
	ایضاً ۱ تاج مقدمه مؤلف
۱	فصل اول - تشکیل حکومت اسلامی در مدینه طیبه بعد از هجرت
۴	تولید اولین اختلاف مهم در اسلام یا توضیح مقال
۱۲	فصل دوم - انقلاب شیعه یا دومین نهضت (قضیه توأین وعین الورد)
۱۲	اینک اجمال قضیه از تاریخ قیام تا زمان تفرق .
۱۳	نهضت شیعه برای مرتبه دوم . (مختار و ابراهیم) .
۱۴	فصل سوم - خروج حضرت زید یا چهارمین نهضت فرقه امامیه . . .
۱۴	اصل موضوع از نحوه تبلیغ و خروج و غیره
۱۷	عقبه شیعه امامیه اثنی عشریه نسبت بفرقه زیدیه
۱۹	خروج شیعه زیدیه - توضیح لازم در تعرض عامه
۲۰	اصول جنگی قدیم . که سابقاً در لشکر کشی ها معمول بوده
۲۱	سردار لشکر یا فرمانده کل
۲۲	علمدار لشکر - رئیس شرطه یا انتظامات - تفصیل حمله . . .
۲۳	حمله اول - حمله دوم - سومین حمله
۲۴	نام رافضی بشیعه - معرفی منصور دوانقی
۲۶	جواب تعریض بعضی از مورخین عامه
۲۷	فصل چهارم - نهضت پنجم یا شروع مذهب زیدیه و خروج یحیی بن زید
۲۸	شهادت یحیی بن زید
۲۹	مساعدت علماء بافرقه زیدیه
۳۱	علت خروج حضرت زید - فضل و جلالت قدر حضرت زید . . .
۳۲	توضیح لازم ایضاً در معرفی اهل بیت عصمت و طهارت
۳۳	نهضت عمومی سادات در ایران - سادات مازندران و کرگان و کیلان . . .

صفحه	فهرست مندرجات
۳۴	توصیف امام زیدیه که باید شجاع و عالم بدین باشد
۳۵	فصل پنجم - ششمین نهضت علویان بطور عمومی ...
۳۶	ظهور حکومت بنی عباس با حيله و خدعه ...
۴۰	فصل ششم - هفتمین نهضت علویان . در مدینه طیه
۴۶	تفصیل اولین جنگ محمد علوی با عباسیان و شهادت او
	فصل هفتم ، هشتمین نهضت سادات علوی یا دومین جنگ بین سادات و خلفای
۴۸	عباسی
۴۹	اسامی بزرگان شهداء در این دو جنگ از سادات و علماء و عبّاد و زهاد
۵۰	قتل بزرگان سادات حسنی در جنگها و در زندان ...
۵۱	واقعات متفرقه بمناسبت وقوع این دو نهضت
۵۲	واقعه دلخراش عیسی بن زید بن علی بن حسین
۵۳	واقعات متفرقه
۵۵	فصل ششم - نهمین نهضت قضیه فح که صحرائی بین مکه و مدینه است
۶۱	جنگ سادات علوی باعمال عباسی در صحرای فح ...
۶۴	فصل نهم - دهمین نهضت سادات هاشمی علوی
۶۷	فصل دهم - یازدهمین نهضت قیام محمد طباطبائی کوفه و محمد بن محمد بن زید علوی
۶۸	فصل یازدهم - دوازدهمین نهضت سادات علوی در تعقیب خروج طباطبائی
۸۰	فصل دوازدهم - نهضت سیزدهم ظهور و خروج محمد بن جعفر الصادق (ع)
	نهضت چهاردهم - نهضت یازدهم قیام عبدالله بن جعفر حسنی و محمد بن
۸۱	قاسم حسینی
۸۲	فصل سیزدهم - نهضت شانزدهم خروج ابوالحسن یحیی بن عمر
۸۳	نهضت هفدهم قیام حسین بن محمد ...
۸۴	نهضت هیجدهم محمد بن جعفر حسنی
۸۵	شهادت سادات در دوره منصور و مهدی عباسی و دوره هادی عباسی ...
	شهادت سادات در دوره امین الرشید و دوره مأمون الرشید -
۸۶	شهادت سادات در "ایام معتصم عباسی - ایام واثق - دوره متوکل عباسی ...
۸۷	شهادت سادات در دوره مستعین - دوره معتز" عباسی - دوره معتد عباسی ...
۸۷	فصل چهاردهم - توضیح مقال راجع بمذهب شیعه و متابعین حقیقی آن ...
۸۸	حالت عمومی ایران قبل از اسلام از جهت فساد سلاطین ساسانی
۹۲	فداکاری ایرانیان در پیشرفت مسلمانان
۹۴	فصل پانزدهم - مذهب تشیع در ایران از چه تاریخ شروع شده

فهرست مندرجات

صفحه

۹۵	نسب و نژاد آل بویه که ایرانی اصیل بوده اند
۹۸	شاهد تاریخی از تاریخ بلادری در تقسیم لشکر ایران
۱۰۰	فصل شانزدهم - نظری بتاریخ وقایع قرن اول اسلام . از حیث سلوك خلفاء
۱۰۷	فصل هفدهم - تجلیات حقایق مذهب شیعه در دوره های تاریک و ظلمانی . . .
۱۱۳	فصل هجدهم - شهادت شاعر یاقوت ایمان فرزدق .
۱۱۴	اینک اصل قصیده در مدح و معرفی امام چهارم
۱۱۶	مؤلفین شیعه در صدر اسلام - اقتباس از الدرر الی تصانیف الشیعة .
۱۱۸	فصل نوزدهم - اتصال مقررات شیعه به صدر اسلام و رویه حضرت رسول (ص) . . .
۱۱۹	منازعه در اصل خلافت - مبنای ایجاد اختلاف است . . .
۱۲۱	ادعای عباسیان در امر خلافت بچه مجوزی است .
۱۲۳	قتل عام امویان بتدبیر وزیر آل محمد ابوسلمه
۱۲۴	تشکیل مجلس رسی برای اعطای جوائز خلیفه
۱۲۵	چرا احمد را سفاح را میگویند و حال آنکه مرد رئوفی بوده است .
۱۲۵	فصل بیستم - شروع فساد عباسیان در دوره منصور دوانقی
۱۲۶	توجه منصور بمذهب و پیشنهاد تفکیک جنبه روحانی از سیاسی
۱۲۸	مزار شریف واقع در یکی از شهرهای افغانستان
۱۳۰	تحقیق در هویت صاحب مزار شریف . . .
۱۳۳	فصل بیست و یکم - تمرکز شیعه در ایران از دوره حجاج بن یوسف ثقفی
۱۳۴	وصف شهر قم . از حیث تاریخ بناء و سکنه اولیه
۱۳۶	واقعات تاریخی . که موجب مهاجرت بنی سعد شد .
۱۳۷	احکام شیعه در اروپا . . .
۱۳۹	فصل بیست و دوم - مرکز شیعیان غبور یا مسلمین غور . در تاریخ اسلام
۱۴۱	معرفی بلاد غور . که امروز در کجا واقع است .
۱۴۲	نسب سلاطین غور که بضعاک تازی میرسد .
۱۴۴	فصل بیست و سوم - خاندان نوبختیها یا یکدسته دیگر از شیعیان ایرانی متقدمین
۱۴۷	فصل بیست و چهارم - توضیح راجع بمقدمه و غرض رانی خوندهیر قضیه اول .
۱۴۸	قضیه دوم
۱۴۹	قضیه سوم
۱۵۰	توضیحات مربوط بفصل سوم و چهارم . . . راجع بحضرت زید شهید . .
۱۵۱	توضیح مربوط بفصل ۶ و ۷ راجع بهیدالله محض و پسران او
۱۵۲	ایضا توضیح راجع بواقعات متفرقه از فصل هفتم . . .

فهرست مندرجات

صفحه

۱۴۵	توضیح راجع بفصل یازدهم . عدالت سید طباطبا
۱۵۵	توضیح لازم برای تشریح مطالب فوق ...
۱۵۶	فصل بیست و پنجم - خاندان برامکه ایرانی اصیل بوده اند ...
۱۵۸	هذا ایضاً من برکة البرامکه - حقشناسی .
۱۵۹	جوانمردی برامکه . در دنیا نظیر نداشته است .
۱۶۰	فصل بیست و ششم - سادات و امامزادگان چگونه در ایران پذیرفته شدند ...
۱۶۱	امامزاده سید هرون در نزدیکی شهرستان ساوه
۱۶۲	علاقه نگارنده باین مشهد شریف بواسطه قبر پدر ومادر
۱۶۶	اینک بقیه اصل مطلب وسایر امامزادگان ...
۱۶۷	قم . از قدیم شهر شیعه نشین بوده است .
	فصل بیست و هفتم - دسته دوم سادات در ایران نقل از کتاب بحر الانساب تألیف
۱۶۹	جنیب پور دکنی
۱۷۰	معروفیت امزاده احمد بشاه چراغ بچه جهت است ...
۱۷۶	اینک اصل قضیه ورود امامزاده باهر اهان
۱۷۸	فصل بیست و هشتم امامزادگان و سادات طهران . (ری قدیم) .
۱۷۹	امامزاده حسن . از حیث نسب وتاریخ
۱۸۰	امامزاده قاسم در شیران - امامزاده حمزة بن موسی الکاظم . درری
۱۸۱	امامزاده عبدالله الایضی . و اجداد تاریخی او . . .
۱۸۳	وجه معروفیت سادات باسامی مخصوص - ایضی - اطرف - اشرف ...
۱۸۴	طباطبا - سبوق - مبلق - محض - امامزاده طاهر - شیخ صدوق - درشهرری .
۱۸۶	فصل بیست و نهم - حضرت عبدالعظیم حسنی که یکی از علماء اسلامی است ...
۱۸۸	کسانیکه دین خود را بر امام عصر خود عرض کرده اند دهنفر بوده اند .
۱۹۰	مهاجرت حضرت عبدالعظیم بشهر ری از خوف عباسیان .
۱۹۱	مدح ایرانیان . از حیث نداشتن تعصب جاهلانه
۱۹۲	توثیق حضرت عبدالعظیم از طرف رجال بزرگ اسلام ...
۱۹۳	امامزاده وبزرگانی که زیارتشان در اسلام منصوص است ...
۱۹۴	امامزادگان شهر ری . بطور اجمال ...
۱۹۴	فصل سی ام - تلخیصی از مجموع معتقدات شیعه امامیه اثنا عشریه ...
	اول نسبت بخداوند متعال - دوم نسبت به پیغمبر اسلام - سوم نسبت بخلفاه
۱۹۵	واثمه اسلام
۲۰۰	خوارق عادات امام عصر که در تأیید شرع انور بوده .

صفحه	فهرست مندرجات
۲۰۰	چهارم عقاید شیعه نسبت بسائر فرق مختلفه .
۲۰۶	پنجم اما نسبت بفرق دیگر مانند شیخیه و بابیه و صوفیه . . .
۲۰۸	ششم اما فرق بابیه - هفتم اما فرقه صوفیه - هشتم عقیده شیعه نسبت بمعاد .
۲۰۹	عقیده شیعه نسبت بمعراج حضرت رسول ص
۲۱۰	عقیده شیعه نسبت بسؤالات تکبیرین در قبر
۲۱۰	عقیده شیعه نسبت بر رجعت
۲۱۶	عقیده شیعه امامیه نسبت به حج و قبله و نماز و روزه و زکوة
۲۱۷	خاتمه - در معرفی رجال نامی اسلام در دوره خلفاء جور و ظلم
۲۲۹	مختصری از آثار نظمی مؤلف
۲۴۰	بعضی از اماکن مقدسه حجاز
۲۴۷	قصیده مؤلف که در زندان سروده است
۲۵۰	مدارک کتاب

استدعا

از آقایان محترمیکه که وقت شریف خود را مصروف مطالعه این وجیزه ناچیز میفرمایند استدعا میشود که در اشکالات عبارتی و مطلبی خود قبلاً بعلطنامه رجوع نموده و در صورت بقاء اشکال با کرم عمیم خود عفو و اغماض فرمایند (مؤلف)

اطلاع نگارنده کتابی مخصوص در تاریخ زندگانی و شاهکارهای سلاطین فاطمی مصر معروف با اسمعیله و هم چنین سلاطین صفوی ایران که در کار خود توفیق حاصل کرده و مدتی مدید حکومت و سلطنت داشته اند تألیف کرده امیدوار است که با مساعدت روزگار و توجه مخصوص معارف خواهان موفق بچاپ شود - در این کتاب قسمتی از اختلافات تاریخی که در نظر شیعه امامیه با فرق عامه و بعضی فرق دیگر محل اختلاف است مورد بحث و مذاقه و تحقیق قرار گرفته و بطرزی عقلانی و دنیا پسند قضایا حل و تصفیه شده است. علی اکبر تشید

